

گل همینجاست، همینجا برقص
روزنامه کیهان، بیت رهبری و حزب حکمتیت ص ۲

سیاست اقتصادی جدید رژیم اسلامی
مصاحبه با منصور حکمت ص ۶۶

هفته حکمت
در بزرگداشت دست آوردهای یک زندگی پر بار
ص ۵

توافق فتح و حماس: مهمترین رویداد منطقه
فاتح شیخ ص ۱۱

جمهوری اسلامی و نقشه راه بعد از احمدی نژاد
کوروش مدرسی ص ۶

ترور بن لادن، گسترش تروریسم دولتی
خالق حاج محمدی
۲۰۱۱ مه ۱۲

جناح بندی جدید در متن شکافهای قدیم
رحمان حسین زاده ص ۴۲

فصل جدیدی از تحرک طبقه کارگر
بهرام مدرسی ص ۴۰

درباره "جنبش کمیته های کمونیستی"
مظفر محمدی ص ۳۱

عملیات نظامی آمریکا در پاکستان و قتل اسامه بن لادن چیزی جز یک اقدام تروریستی، تکرار صحنه دیگری از تروریسم دولتی آشنای آمریکا نبود. یک بار دیگر این ژاندارمهای خود گمارده بنا به تعریف خودسرانه از عدالت و یکسر در چهارچوب منافع و مصالح خود در گوشه دیگری از دنیا نقشه قتل خود را به اجرا درآوردند. هیچ گونه تردیدی بر تروریسم کور بن لادن جایز نیست. پاکستان همواره لانه کثیفترین جریانات تروریست اسلامی بوده است. اما هیچکدام تغییری بر واقعیت تروریسمی به هماندازه سیاه و مخرب نمیدهد. همه بیاوای از پیش مهندسی شده دولت آمریکا و حماسه و قهرمانی "ضد تروریستی" آنها بیش از چند ساعت دوام نیاورد. تروریسم سیاه اسلامی از سابقه طولانی برخوردار است. دهساله اخیر سایه مخوف این تروریسم تمام جهان را بخود معطوف کرده است. رویداد اخیر تجربه دیگری بر این واقعیت بود که دولت آمریکا، نه بر علیه بلکه بعنوان نیروی مکمل صحنه مخوف تروریستی جهان امروز عمل کرده است.

سنت های غیر کارگری در سازماندهی توده ای کارگران
اسد گلچینی ص ۶۴

"چپ" بودن دیروز "پژ" بود! راست بودن امروزشان واقعی است!
آذر مدرسی ص ۴۸

زیر پوست انقلابات حاضر
ثریا شهابی ص ۲۸

رویدادهای کردستان عراق و اهمیت سازمان و صف مستقل
ریوار احمد ص ۱۲

جدال در حاکمیت، زمینه های مادی انعکاس در صفوف اپوزیسیون
امان کفا ص ۲۱

افسانه "دولت خودی کرد" فرو ریخت!
حسین مرادبیگی ص ۵۷

چرا گارد آزادی
عبدالله دارابی ص ۵۲

در صفحات دیگر:
طعم شیرین پیروزی پتروشیمی ها در آستانه اول مه - خالد حاج محمدی ص ۳

آینده جمهوری اسلامی و جدال طبقه کارگر و بورژوازی خالد حاج محمدی ص ۶
منشور سرنگونی حزب حکمتیت ص ۵۰
در دفاع از منشور سرنگونی جمهوری اسلامی - ثریا شهابی ص ۵۱
نقد ضد رژیم به جنبش سبز کار ساز نیست محمد فتاحی ص ۵۲
چند کلمه در دفاع از لنین - فواد عبداللہی ص ۵۶
تحولات در کردستان عراق و تأثیرات آن بر کردستان ایران - صالح سرداری ص ۵۹
کردستان عراق، پایان ناسیونالیسم کرد - آذر مدرسی ص ۶۰
بیانیه کمونیستها و آزادیخواهان کردستان - ص ۶۳

آذر مدرسی ص ۲۴
نقش کارگران و اتحادیه های کارگری در انقلاب مصر - حسام ال حملاوی ص ۲۶
یک روز برای کارگران مصری ص ۲۷
خیزش های اخیر و جنبه هایی از مشخصات جهان امروز - حسین مرادبیگی ص ۳۰
تحولات خاورمیانه و تأثیرات آن بر ایران - خالد حاج محمدی ص ۳۲
انقلاب در کشورهای عربی و تأثیر آن بر ایران - کوروش مدرسی ص ۳۴
جنبش زنان و گرایشات مختلف آن ثریا شهابی ص ۳۷
از عاشورا تا روز جهانی کارگر! - مصطفی اسدیپور ص ۴۱
این همه قدرت ما نیست - آذر مدرسی ص ۴۱
اوضاع سیاسی ایران - فاتح شیخ ص ۴۴

پیامدهای آن بر ایران حزب حکمتیت ص ۴
مصوبه جنایتکارانه در ۱۴ کلمه - مصطفی اسدیپور ص ۸
منشور سرنگونی و اپورتونیزم راست رحمان حسین زاده ص ۹
از ۱۷ فوریه تا ۱۹ آوریل چه می آموزیم (دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری کردستان) ص ۱۵
مبارزه طبقاتی سرخوشت ساز در راه است - مظفر محمدی ص ۱۷
سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی - بهرام مدرسی ص ۱۹
سازمان محکم طبقاتی نیاز حیاتی است - اعظم کم گویان ص ۲۲
دور تازه از کشمکشها در رژیم، زمینه و روندها ص ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری



طعم شیرین پیروزی پتروشیمی ها در آستانه اول مه

خالد حاج محمدی
۲۷ آوریل ۲۰۱۱

کلیه مراحل اجرای مصوبه برچیده شدن شرکتهای پیمانکاری و طی مراحل اداری آن را در پتروشیمی بندرامام و وزارت نفت را به انجام برساند. اجرای این بند را در طول سه ماه ظرفکار مدیر عامل پتروشیمی نماینده مردم ماهشهر در مجلس ضمانت کردند.

۲- قرار شد ۲۵ نفر نماینده منتخب کارگران با مدیران عامل مجتمع های لغو قرار دادهای ماذکره شوند تا از ۲۷ آیم مزایایی که به پرسنل رسمی داده می شود، آن آیم هالی که در توان مجتمع پتروشیمی بندرامام هست همزمان با پرسنل رسمی به کارگران پیمانکاری نیز پرداخت شود.

۳- مدیر عامل پتروشیمی متعهد شد تا زمان اجرای مصوبه برچیده شدن شرکتهای پیمانکاری، مسئله پرداخت مطالبات و مالیات کارگران از مستقیم بیمه و مالیات کارگران از سوی پتروشیمی به این شرکت ها ابلاغ شود و پس از پرداخت مستقیم آن توسط پتروشیمی مبالغ آن از صورت وضعیت پیمانکار کسر شود تا هیچگونه تقلبی از این لحاظ توسط شرکتهای پیمانکاری انجام نگیرد.

۴- آقای ظرفکار و نماینده ماهشهر متعهد و تضمین نمودند شرکتهای پیمانکار در قبال ایام اعتصاب کارگران به هیچ وجه حق ندارند: ۱- به هیچیک از کارگران فشاری وارد کنند و حق اخراج هیچ کارگری را ندارند ۲- حقوق تمام روزهای ایام اعتصاب به شکل تمام و کمال و بدون هیچگونه کم و کسری به کارگران پرداخت شود. در صورت مشاهده تخلف از این توافق مدیریت پتروشیمی ملزم به برخورد با شرکت متخلف شده است.

موفقیت اعتصاب کارگران پتروشیمی ماهشهر با فاصله بسیار کمی از

دخاللت مستقیم کارگران اعتصابی در رشته به هم تنیده و اهمیت ارتقا آن برای ادامه مبارزات و کسب دستاوردهای دیگر و قدمهای بعدی راه، فعالین و کارگران آگاه پتروشیمی در نظر دارند.

جایگاه مجتمع های پتروشیمی به عنوان مراکز مهم صنعتی و پر سود ایران، به عنوان یکی از شاهرگ های مهم اقتصاد ایران، و شروع اعتصاب در این مراکز که در حقیقت نقش و تاثیر و قدرت پرولناریای صنعتی ایران را نشان داد، حلقه مهم و تعیین کننده در این موفقیت بود. پتروشیمیها در تبریز و هم در ماهشهر، نه طومار نوشتند و نه در مقابل مجلس و دفتر ریاست جمهوری جمع شدند، بلکه با اتکا به قدرت خود در تولید سود و سرمایه و قطع این سود با اعتصاب خود، مجلس و دولت و اداره کار و فرمانداری و مدیریت ماهشهر را به محل کار و اعتصاب خود کشاندند. روزانه دهها اعتراض و اعتصاب کارگری در گوشه و کنار این مملکت اتفاق خواهد افتاد که متأسفانه به دلایل مختلف موفقیت چندانی نصیب کارگران نمیشود. اما پتروشیمیها از بازوی قدرت طبقه کارگر ایران اند و موفقیت آنها در این حرکت راه را برای سایر بخشهای و مراکز کارگری هموار کرد. طعم شیرین پیروزی پتروشیمیها در آستانه اول مه و دست در اوضاعی که نسیم تحولات مهم دنیای عرب بر منطقه وزیده است، کارگر، به هیران و فعالین کارگری را و اهمیت اتکا به توان و قدرت خود را بالا خواهد برد. اعتصاب ماهشهر نشان داد که طبقه کارگر ایران تنها با سیر اعتصاب عمل کرد. سازماندهی وسیع و توده ای با ارتباطات همیشگی با بخشهای دیگر پتروشیمی، کل این مستقیم کارگران در کل تصمیمات و سیر اعتصاب عمل کرد. سازماندهی وسیع و توده ای با ارتباطات همیشگی با بخشهای دیگر پتروشیمی، کل این بخش را زنجیروار حول امر مشترک و مطالبات واقعی و مهم و سراسری به

موفقیت کارگران پتروشیمی تبریز که همین مطالبات را خواستار شدند، دستاوردی ارزشمند برای طبقه کارگر و خصوصاً برای کل کارگران پیمانکاری و پتروشیمی است. حذف پیمانکاران واسطه ای و انعقاد قرارداد مستقیم با کارگران و لغو قراردادهای موقت، یکی از مطالبات اصلی طبقه کارگر ایران در بخش اعظم مراکز صنعتی، تولیدی، خدماتی و... است. درست در شرایطی که حدود ۸۰ درصد از کارگر ایران در مهمترین مراکز صنعتی و تولیدی و... کارند، موفقیت کارگران پتروشیمی تبریز و اکنون در ماهشهر امیدواری بزرگی برای کل طبقه کارگر است که با اتکا بر این دستاوردها و تجارب کارگران این مراکز، متحدانه همین مطالبات را در سایر بخشها به دولت و سرمایه داران تحمیل کند. کارگران پتروشیمی تبریز و ماهشهر به کل دعوا و شکستن اتحاد کارگران و اعتصاب آنها، فریب داده بودند، خنثی کردند. در این اعتصاب طیفی از رهبران و فعالین کارگری که در این مدت نمایندگی کارگران را داشتند، خود تجربه کسب کردند، پشتیبانی کل کارگران از آنان به عنوان نماینده منتخب شان، ارتباط همیشگی و مشورت و تصمیمات مشترک در این مدت، کل پتروشیمی ماهشهر را به ظرف شکل کارگران و به ستاد اعتصاب تبدیل کرد. در کل این پروسه جمع عمومی کارگران پتروشیمی به عنوان ظرف تصمیم گیری و دخالت مستقیم کارگران در کل تصمیمات و سیر اعتصاب عمل کرد. سازماندهی وسیع و توده ای با ارتباطات همیشگی با بخشهای دیگر پتروشیمی، کل این بخش را زنجیروار حول امر مشترک و مطالبات واقعی و مهم و سراسری به

هر جا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضاء یک طبقه جهانی اند تقویت میشود، هر جا کمونیسیم

بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق کارگری که به کمونیسیم و به محافل و

سلول های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سایر سلول ها و محافل

کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت حکومت

کارگران را تشکیل خواهند داد.

منصور حکمت

تحولات مهم خاورمیانه و شمال آفریقا و پیامدهای آن بر ایران

بیانیه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۱- تحولات انقلابی: آغازی نو

شمال آفریقا، خاورمیانه و کشورهای عربی تحولات بزرگ و دوران جدیدی را تجربه می‌کنند. در وهله اول پیشروی انقلاب تونس و مصر و به زمره کشیدن حاکمان مستبد و فاسد مومی از امید و شادی را در سراسر دنیا و به ویژه در کشورهای عربی دامن زد. بار دیگر اراده کارگران و مردم جان به لب رسیده از پایین جامعه، پیام آور رهایی از فقر و ستم و از استبداد و اختناق شد. زنجیره این اعتراضات اجتماعی به همه کشورهای نظامی گسترش پیدا کرد. دولتهای بورژوازی حاکم یکی پس از دیگری مجبور به عقب نشینی های معنوی سیاسی و اقتصادی شدند. اما این تمیهدات در تنها نتوانست اعتراضات مردم در این کشورها را سد کند، بر عکس جسارت و اتحاد مردم را برای ادامه جنبش اعتراضی علیه دولتهای حاکم کنونی جديتر کرد. ادامه اعتراضات وسیع اجتماعی در اکثر کشورهای عربی گواه این واقعیت و آغازی نو بر احیای انقلابیگری و اراده مردم برای به دست گرفتن سرنوشت خود در دنیای معاصر است.

۲- تحولات لبیبی و پیامدهای آن

بر بستر این موج اعتراضی که اکثر کشورهای عربی را در بر گرفت، مردم حق طلب لبیبی هم به میدان آمدند. بر سرعت به کنترل این رژیم بر بسیاری از شهرها و مناطق کشور پایان دادند. یکسره کردن کار هیئت حاکمه و قذافی در چشم انداز بود. اما رژیم فوق ارتجاعی قذافی در نبرد مرگ و

زنگی نهایی خود با مردم، در ابعادی بیسابقه، با تکیه بر ماشین نظامی و ارتش و مزدوران مسلح از زمین و ملیتاریزه شدن فضای جامعه و شروع جنگ داخلی مسیر تحرک سیاسی اعتراضی در جامعه لبیبی را تغییر داد. دامن زد. دولتهای غربی با سرمایه گذاری حاکم بورژوازی در منطقه قوت قلب داد. دولتهای غربی با سرمایه گذاری بر آشفتهگی اوضاع دست به دخالت نظامی زدند. بر خلاف روند انقلابی طی شده در تونس و مصر، سیر اوضاع در لبیبی بار دیگر به قدرتهای بزرگ جهانی فرصت داد که با اتکاء به قدرتی نظامی، تحولات انقلابی را در مسیر منافع اقتصادی سیاسی خود کنترل کرده و اراده انقلابی مردم بپاخانه را پایمال کنند. این رویداد و کنار آن دخالت نظامی عربستان سعودی در بحرین با تایید ضمنی آمریکا و اروپا و بالاگرفتن تنش میان ایران و بحرین و کشورهای خلیج

بخشهایی از تلاش ضدانقلاب

بورژوازمپریالیستی جهانی و دولتهای بورژوازی منطقه در مقابل تحولات انقلابی است که از تونس و مصر آغاز شد. علیرغم فاکتور منفی دخالت نظامی قدرتهای بزرگ و ناتو و ترنندهای دولتهای منطقه و پیچیده تر شدن اوضاع، جنبش اعتراضی و حق طلبانه در کشورهای منطقه کمکان ادامه داشته دارد. در یک ماهه اخیر موج اعتراضات و تظاهراتها در عربستان سعودی، مراکش، الجزائر، بحرین، کویت، اردن و با تداوم بیشتر

گل همینجا است...

سرموک کل جمهوری اسلامی با سبز و سیاه شریک و یابد. در دامه یک دوره پرکسای و انقلاب فرهنگی برا راه انداختند. اخراج و بازخواست و پرونده سازی و "بستن" اسلحه به فعالیتهای سیاسی و علنی فعالین کمونیست، برای ایجاد فضای رعب در جامعه، و برای به تسلیم کشاندن نسل جوان و آزدیخواه در دانشگاه، که کل جریانات ارتجاعی از تشکل های اسلامی و دست ساز رژیم تا لیبرال و قوم پرست و ناسیونالیست را حاشیه ای کرده بودند، تنها بخشی از این تلاش بود. در همین دوره حمله به حزب حکمتیست، شناسایی حکمتیستها و شکنجه فعالین کمونیست برای به زانو در آوردن آنها و کسب اطلاعات از فعالین حزب ما، تنها گوشه کوچکی از تلاش جمهوری اسلامی و مراکز اطلاعاتی آنها بود. دادن لیستی از رفاقی رهبری حزب به پلیس بین المللی همراه با فضای مسموم و تبلیغات هر از آگین و شایعه پرمانی و پخش تخم بی اعتمادی بر شانه های

در عراق و کردستان عراق و یمن و سوریه گسترش پیدا کرده است. امید به اراده مردم برای تعیین تکلیف با حاکمیتهای ارتجاعی کمکان در دستور کار است. به این اعتبار میتوان تاکید کرد که فرصتی تعیین کننده در مقابل طبقه کارگر و کمونیسم این جوامع باز شده است. فرصتی که طبقه کارگر متحد و متشکل حول سیاست و تحرز کمونیستی میتواند تناسب قوا را به نفع بهبود جدی زندگی و معیشت خود تغییر دهد. عقب نشینی های اساسی به حاکمان سرمایه تحمیل کند و در راستای تعیین تکلیف قطعی با نظامهای استثمارگر سرمایه در این کشورها گام بردارد.

۳- تأثیرات تحولات جدید منطقه بر ایران

ایران به عنوان یکی از مهمترین کشورهای خاورمیانه در بطن این تحولات قرار دارد و نمیتواند فرزنطیته بماند. صورت مسئله برای کمونیست حزب کمونیستی دخالتگر دین فاکتورهای مختلف تأثیرگذار و به دست گرفتن ابتکار عمل برای استفاده مؤثر از شرایط مساعد پیش آمده برای پیشبرد جنبش طبقاتی و انقلابی در جامعه است. تأثیرات و بازتاب این اوضاع بر فضای سیاسی ایران را در چند وجه میتوان برشمرد. از جمله:

الف- دینامیسم پایه ای مبارزه علیه و گران و علیه استبداد و اختناق و برای آذیتهای سیاسی که انگیزه اصلی به میدان آمدن کارگر و تونس و مصر بود و در اعتراضات مردم ایران برایش جدی دارد، با الهام از این وضعیت در اعتراضات آتی جامعه ایران موقعیت برجسته تری پیدا خواهد کرد.

ب- انقلاب مصر و تونس از طرفی اعتماد مجدد به تغییر از پائین را در میان طبقه کارگر و مردم معترض تقویت کرده و از طرف دیگر پکنی و امید و چشم دوختن به تغییر از بالا و از طریق دست بدست شدن قدرت میان

جریانات فرصت طلب و نئوتوده ای، علیه نسل جوان کمونیست و حزب حکمتیست، بخشی از این پروژه بود که وزارت اطلاعات در راس آن قرار داشت. عروج جنبش سبز در دانشگاههای ایران بر بستر حمله وسیع دولتی علیه آزادیخواه و برابری طلب، در چنین فضایی مقنور شد. "قرار بود" هر نوع امید به آزادی و برابری را کور کنند. "قرار بود" با قمع نسل جوان کمونیست، با سیل کردن حزب حکمتیست، هر نوع تشکل و تحرز کمونیستی را نه تنها در دانشگاهها بلکه در محیطهای کارگری و در میان کارگران کمونیست، غیر ممکن کنند! "قرار بود" هر نوع ارتباط و پیوستن به حزب حکمتیست، تشکیل جمع و محافل کمونیستی و کمیته های کمونیستی را در میان طبقه کارگر و نسل جوان آزدیخواه "تاممنکن" جلوه دهند. تلاش بیت رهبری و وزارت اطلاعات و روزنامه کیهان، گواه این حقیقت است که در هدف شنیع شان توفیق نیافته اند، و "خطر" رفع نشده است. امروز دوره جنبش سبز و دوره

جناحهای مختلف بورژوازی را بیش از پیش روشن کرد. این مولفه تناسب قوای مساعدتری را برای پیشبرد مبارزه طبقه کارگر و مردم آزدیخواه علیه جمهوری اسلامی فراهم خواهد کرد.

ج - سران جمهوری اسلامی به شدت از اوضاع نگرانند. این را در یکدست کردن هرچه بیشتر خود برای مقابله با مردم و شمشیر را از رو بستن علیه جامعه، در بگیر و ببندها و تشدید سرکوب و تهدید به "خونین کردن" سال آتی توسط سرکردگان جانیتهکار سیاه پاسداران، در تلاش برای تحمیل مردم با اتکاء به تبلیغات واهی "گسترش نهضت های اسلامی" در منطقه و درنتش آفرینی با بحرین و دولتهای خلیج، جهت منحرف کردن ذهنان عمومی و دیگر ترنندهای شناخته شده نشان دادند.

د- یک بعد دیگر انعکاس این تحولات در تحرک مجدد جنبشهای بورژوازی اپوزیسیون بر بستر مشترک کنونی آنها یعنی جنبش سبز است. جنبش بورژوازی سبز به بهانه "حمایت از جنبشهای منطقه" تقلا کرد کالیب بی جان خود را زنده کند، که از جانب مردم و جامعه جواب نگرفت و با ناکامی روبرو شد. اکنون حواریون سردرگم چپ و راست آن میخوانند با حک و اصلاح، این جنبش بازنده را در بسته بندی جدید دوباره لانسه کنند. امدهای واهی ناسیونالیسم ایرانی سرورغرب و خاک پاشیدنهای کمونیست بورژوازی در چشم کارگر و مردم به "انقلاب مخملی سبز" انعکاس این وضعیت است.

۴- تحولات منطقه و رسالت طبقه کارگر و کمونیسم ایران

تأثیرات این تحولات منطقه ای بر جامعه ایران واضح است، اما چگونگی شکل گیری روندهای سیاسی متأثر از این تحولات از هم اکنون قابل پیش بینی نیست. مولفه های متعند منطقه ای و کشوری و مهمتر وزن و جایگاه هر یک از جنبشها و احزاب

کمونیست ۱۶۲

سیاسی در شکل دادن به این روندها تأثیر جدی دارند. ایران کشوری بزرگ و دارای موقعیت ژئوپلیتیک حساس در منطقه است. بورژوازی طبقه کارگر آن هر دو با استفاده از تجارب انقلاب ۵۷ آگاهتر به منافع خود، تجربه و پختگی بیشتری دارند. سیر تحولات و جابجاییهای قدرت مسیر پیچیده تری را طی خواهد کرد. با شکستن قدر قدرتی جمهوری اسلامی، سناریوهای مختلف به جلو صحنه رانده خواهند شد. یکی از امکانها به تباهی کشاندن جامعه، توسط بورژوازی در پوزیسیون و حضور قدرتمند طبقه کارگر و حزب آن میتواند مانع تحقق آن شود. تنها ضامن تغییر اوضاع به نفع کارگران و مردم و رهایی جامعه از فقر و فلاکت و ستم و استثمار حضور طبقه کارگر آگاه و متحد و متشکل تحت رهبری حزب کمونیستی خود است. بر این اساس طبقه کارگر و کمونیسم طبقه کارگر ایران از هم اکنون باید با هونیاری تمام خود را برای اوضاع پیش رو آماده کرده و مبتکر تغییر گام به گام تناسب قوا به نفع صف آزدیخواهی و برابری طلبی باشد. سابقه و تجربه مبارزاتی طبقه کارگر و کمونیسم طبقه کارگر ایران این واقعیت را نشان میدهد که برای ایفای چنین نقشی مستعدتر از هم طبقه ایهای خود در دیگر کشورهای منطقه خاورمیانه است. اما ضمانت تحقق این رسالت تماما در گرو به میدان کشیدن صف متمایز کمونیستی کارگری تحت رهبری حزب کمونیستی خود در این تحولات بزرگ و کارساز است. در این راستا کمونیسم طبقه کارگر و حزب حکمتیست باید خود را بسرعت برای دوره جدید آماده کرده و در عرصه های زیر جوابگوی وظایف این دوره باشد.

۵- جنبش اعتراضی آتی: سرنگونی جمهوری اسلامی، تأمین آزادی و برابری

برای بزر کشیدن نظام سرمایه داری مراکز صنعتی تلاش کرد. اتحاد و اعمال حکومت کارگری نیست. حزب حکمتیست همراه همه کارگران تبدیل شدن آنها به لولای اتحاد کل طبقه کمونیست، و دست در دست هم کارگر حول مهمترین مطالبات این طبقه، میتواند فضای جامعه و توازن قوا را به نفع طبقه کارگر و صف آزدیخواهی دگرگون کند. حزب حکمتیست به عنوان تنها حزب سیاسی جمهوری اسلامی، فراخوان ما به کل نسل جوان کمونیست و به همه فعالین بورژوا لیبرال سبز همه را با خود برد، این حزب ایستاد! بزر چتر هیچ تقویت صفوف خود، اتحاد و تشکل بورژوازیی سبز نرفت. در مقابل آن از منافع طبقه کارگر دفاع کرد. این حزب متعلق به همه کارگران، به همه فعالین کمونیست طبقه کارگر است و باید توسط آنها تسخیر شود. این آن خطری است که جمهوری اسلامی و بیت رهبریش را وادار به وانکش کرده است. کمونیسم چیزی جز بیان اعتراض کارگر به بردگی مزدی نیست و حزب کمونیستی ایران جز کل تجارب تالکونی میوان صفوف خود را متشکل کرد. میوان برای

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست

۲۴ فروردین ۱۳۹۰



او کمک کرد، میشود جزوه کتاب یا نوشته ای از او را بازتکثیر کرد و به دست دیگران رساند. میشود در مورد ایده های او در مورد مسئله پناهندگان، در مورد رهائی زنان، در مورد انسان، در مورد کودک، در مورد سیاست، فلسفه، اقتصاد، در مورد سوسیالیسم، در مورد هر چیز دیگری کرد، میشود نوارهای او را تکثیر و توزیع کرد. میشود هزار کار کرد. هر برنامه ای که دارید، هر کاری که میکنید را به اطلاع ما برسانید. مهم این است که ما این هفته را هفته منصور حکمت کنیم. دنیا باید او را بشناسد. باید از امروز سنت این هفته را بگذاریم.

تا در ابعاد وسیع انسانیهای دیگر بتوانند این رگه فکری را بشناسند و به آن بپیوندند بلکه هفته متمرکزی از فعالیت فکری، هنری و فرهنگی حول مسائل جدید و قدیم جامعه را بوجود می آورد.

امکانی را فراهم می آورد که مارکسیست های ما بتوانند حول این خط و سنت فکری به مسائل جدیدی که در مقابل آنهاست به پردازند. جمهوری اسلامی امروز این کار را ناممکن کرده است. اما جمهوری اسلامی به همت انقلاب مردم ایران و به یمن نقشی که تا هم اکنون منصور حکمت در سیاسی ایران و در دادن هویت انسانی به این انقلاب داشته است رفتنی است. در همان حال فلسفه ما، فلسفه مارکس، کمونیسم و منصور حکمت،

تن ندان به ندیای موجود زیر هر توجیبه بوده است. هفته منصور حکمت هفته ای است که بیش از هر موقعیت دیگری باید رنگ این عدم تمکین به وضع موجود را منعکس کند. وجود جمهوری اسلامی در ایران دست ما را بسته است اما بلند پروازی ما و ابتکار ماجبای خود باقی است و با اتکا به همین بلند پروازی و ابتکار باید از امروز سنت هفته منصور حکمت را پایه ریزی کنیم.

هفته منصور حکمت تنها متعلق به حزب کمونیست کارگری ایران نیست. و محدود به ایران هم نیست. منصور حکمت متعلق به جنبش کمونیسم کارگری و از آن وسیعتر متعلق به انسانیت آزادخواه و برایی طلب است. هفته منصور حکمت متعلق به هر انسان، هر جریان، هر سازمان و هر نهادهی است که خود را در آرمان منصور حکمت، در ندیای

هفته منصور حکمت

در بزرگداشت دست آوردهای یک زندگی پر بار

کوروش مدرسی

و برابری قطعی بشریت، با آنطور که او گفت، برای بازگرداندن اختیار به انسان نیست. این یک تلاش و یک جدال دائم است و شناساندن منصور حکمت بخش لاینجزای این تلاش است. اما هفته منصور حکمت این امکان را بوجود می آورد که یک فعالیت متمرکز برای معرفی منصور حکمت را دامن بزنیم.

هفته منصور حکمت تنها جلسات بزرگداشت نیست. هفته منصور حکمت یک آکسیون سیاسی، به معنای متعارف آن هم نیست. هفته ای است که طی آن مجموعه ای وسیع از فعالیت و ابتکار برای شناساندن منصور حکمت و ارج نهادن به دست آوردهای زندگی او در همه عرصه ها را شامل میشود. هفته منصور حکمت در سالروز تولد او تلاشی است برای حرکت در آوند جامعه در ابعاد کلان برای بزرگداشت زندگی این انسان ترین متفکر عصر ما.

اگر جمهوری اسلامی نبود هفته منصور حکمت، هفته سمینارهای تئوریک، هفته جلسات سیاسی، نمایشگاههای کتاب، هفته انواع مختلف فعالیت های فکری و فرهنگی در ابعاد جامعه ایران بود. فعالیت هایی که نه تنها جایگاه منصور حکمت را در تفکر معاصر باز میکرد و امکان میداد اساس سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و تحقق آزادی و برابری محور هر پرچم سیاسی ای است که طبقه کارگر و صف آزادیخواهی و برابری طلبی در جنبش اعتراضی آتی برمی افرازد و بار دیگر و در شرایط تحولات پیش رو بر آن میافشارد.

۶- پرچمهای بورژوایی را باید ایزوله کرد.

در بطن تحولات آتی جنبشها و پرچمهای بورژوایی مختلف دوباره به میدان میایند. نقش هر یک از جنبشهای بورژوایی قابل اعتناء سهم بری از قدرت سیاسی علیه کارگر و مردم و صف آزادیخواهی است. در این میان جنبش ناکام مانده سبز هنوز بستر مشترک بخش زیادی از جریانات بورژوایی است. این جنبش با حک و اصلاح خود در دوره آتی با ریاکاری و "ادیکال نمایی" و همسو نشان دادن خود با اعتراض و حق طلبی مردم، چیزی جز "انقلاب سبز مخملی" ضد کارگری و ضد مردمی را وعده نخواهد داد. تجربه دو سال گذشته ارتجاع سبز تحمیل عقب گردی تعیین کننده به همه عرصه های جنبش اعتراضی حق طلبانه در جامعه ایران است. کارگران و مردم آزادخواه گفتن "نه" قاطع به پلاتفرم و شعار و ترغندها و صف جنبش بورژوایی سبز، با انتخاب صف مستقل خود و با برافراشتن پرچم سرنگونی جمهوری اسلامی و آزادی و برابری، میتوانند و باید جنبشهای بورژوایی و از جمله جنبش ارتجاعی سبز را ایزوله و به حاشیه برانند.

توضیحی بر انتشار مجدد: هفته حکمت (۴ تا ۱۱ ژوئن، ۱۴ تا ۲۱ خرداد) نزدیک میشود. برای بیان هدف ما از هفته حکمت و اقداماتی که همه دوستداران او و از جمله اعضا و فعالین حزب حکمتیست جهت معرفی و فعالیت متمرکز منصور حکمت و سیاستها و افکار او میتوانند پیش ببرند، نوشته کوروش مدرسی را که به این مناسبت و در معرفی این هفته نوشته شده است، در کمونیست درج میکنیم و توجه خوانندگان کمونیست هفتگی را به آن جلب میکنیم:

سال ۲۰۰۳ هفته ای که تولد منصور حکمت (۴ ژوئن - ۱۴ خرداد) در آن قرار میگیرد هفته منصور حکمت اعلام شد. این هفته قرار است هفته بزرگداشت سنت آوردهای زندگی کوتاه اما بسیار پربار منصور حکمت باشد. منصور حکمت را باید معرفی کرد، منصور حکمت را باید خواند، منصور حکمت را باید فهمید و منصور حکمت را باید شناخت و شناساند همانطور که با مارکس رفتار میکنیم. روشن است که این کاری نیست که در یک هفته قابل انجام باشد. برای ما، کسانی که خود را متعلق به سنت تئوریک، سیاسی و اجتماعی او میدانیم تعلق به این سنت چیزی جز تلاش دائم برای تغییر دنیا برای آزادی

تحولات مهم

یکی از تاثیرات قابل پیش بینی تحولات خارومیانه، بر بطن تناسب قوای جدید منطقه ای، تشدید تحرک اعتراضی حق طلبانه علیه وضع موجود در جامعه ایران است. گسترش مبارزات اقتصادی و مطالباتی طبقه کارگر در مراکز کارگری، شکل گرفتن حرکت اعتراضی علیه فقر و گرانی و علیه استبداد و اختناق و برای آزادیهای سیاسی در آینده محتمل است. جنبش اعتراضی که این بار سربرآورد بر خلاف تحرک اعتراضی دو سال گذشته که تحت هژمونی سبز بود، پتانسیل و سیمای سیاسی اش را نه بر شکافهای درون جمهوری اسلامی و بورژوازی، بلکه بر پایه ای متفاوت از اعماق جامعه بنا میکند و به عنوان صدای رسای میلیونها انسان علیه ستمگرایی و فقر و حاکمیت استبداد و اختناق به میدان میاید. به میدان آمدن هر تحرک اعتراضی انقلابی در ایران خیلی زود به تقابل سیاسی با جمهوری اسلامی گره میخورد. در این راستا سرنگونی جمهوری اسلامی پیش شرط هر تحول جدی اقتصادی و سیاسی در حیات طبقه کارگر و مردم خواستار پایان دادن به وضع موجود است. کارگران و مردم آزادیخواه با انداختن جمهوری اسلامی به چیزی کمتر از تامین آزادی و برابری تن نخواهند داد. بر این

حزب حکمتیست بیش از پیش به نیروی محرکه هدایت کننده همه وجوه فعالیت طبقاتی و اجتماعی خویش متکی شوند. دوره جدید در عین حال دوره تقویت و استحکام تحزب کمونیستی توسط کارگران کمونیست و رهبران عملی طبقه کارگر است.

۹- حزب حکمتیست و دوره جدید الف - بر متن تحولات بزرگ جاری و پیامدهای آن در ایران، حزب حکمتیست متوجه باز شدن فرجه های جدید بر روی طبقه کارگر و کمونیسم پرولتری در ایران بوده و به استقبال آن میرود. حزب حکمتیست با درک روشن از این وضعیت جدید توجه طبقه کارگر و به ویژه کارگران کمونیست، رهبران کارگری و فعالین کمونیست همه عرصه های مبارزه اجتماعی را به مصافها و وظایف جدید پیش رو جلب میکند.

ب - حزب حکمتیست پیشاپیش نیروی طبقه کارگر و صف آزادیخواهی و برابری طلبی پرچم مبارزه قاطع علیه فقر و گرسنگی، علیه استبداد و اختناق و برای سرنگونی فوری جمهوری اسلامی و تامین آزادی و برابری را برافراشته است. حزب برای تحقق این هدف به مبارزه آگاهانه و متشکل و ابتکار و خلاقیت کارگران کمونیست و رهبران کارگری در مراکز کارگری در مبارزه اقتصادی برای بهبود زندگی و در جدالهای سیاسی آتی، به اعتراض نسل جوان آزادیخواه و برابری طلب در جامعه و دانشگاه، به جنبش رهایی زن، به پتانسیل و قدرت اجتماعی کمونیستها در جامعه کرستان متکی است و نفوذ کلام و قدرت اجتماعی و حزبی خود در این عرصه ها را برای به میدان

۷- اتحاد و تشکل طبقاتی حیاتی است

طبقه کارگر و صف جنبش اعتراضی هم اکنون و در مصافهای پیش رو به اتحاد و تشکل محکم طبقاتی نیاز حیاتی دارد. سه دهه حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی اتحاد و تشکل یابی توده ای را از کارگری و مردم معترض سلب کرده است. در شرایط جدید پیش رو امکان سازمانیابی کارگری و توده ای بیشتر میشود. رهبران و فعالین کمونیست کارگران و مردم آزادیخواه باید از فرصت و فرجه های احتمالی پیش رو برای ایجاد بیشترین اتحاد و تشکل محکم طبقاتی و مبارزاتی اقدام کنند. صف بندی محکم چه در مبارزات کنونی و چه در مصافهای تعیین کننده آتی، سازمانیابی محکم توده ای را میطلبد. جنبش برپایی جامع عمومی در مراکز و محیط های کارگری در محلات و محیط زیست مردم معترض را میتوان و باید به ستون فقرات سازمانیابی توده ای تبدیل کرد.

۸- تحزب کمونیستی طبقه کارگر

یک درس بزرگ تحولات اخیر در مصر و تونس و کشورهای منطقه این روشن است که طبقه کارگر بدون حزب کمونیستی و متحد بین اجتماعی و مدعی قدرت سیاسی نمیتواند در نبردهای جاری طبقاتی گامهای موثر و تعیین کننده بردارد. تجارب مبارزاتی سه دهه اخیر طبقه کارگری ایران و شکل گیری قطب کمونیستی روشن بین پرولتری امکان سازمانیابی کمونیستی طبقه کارگر را مساعترز کرده است. در دوره پیش رو گرایش کمونیستی طبقه کارگر و کارگران کمونیست میتوانند با اتحاد و تشکل در تحزب کمونیستی و

بسیست و نهم فروردین ۱۳۹۰ - هجدهم آوریل ۲۰۱۱

جمهوری اسلامی و نقشه راه بعد از احمدی نژاد

مصاحبه مصطفی رشیدی با کورش مدرسی



توضیح: این متن پیاده شده مصاحبه است که مصطفی اسد پور در ۲۴ آوریل ۲۰۱۱ انجام داده است. فایل های صوتی این مصاحبه از طریق سایت کوروش مدرسی قابل دسترسی هستند. این مصاحبه به همت آسوی فتوحی سر پیاده شده و توسط مصاحبه شوند برای انتشار کتبی ابیت گردیده است. این نوشته در کمونیت شماره ۴ چه ربطی به جدال با دوم خرداد دارد؟ و چه ربطی به جدال با جریان رفسنجانی دارد و غیره. و چه ربطی با

جدال به طور واقعی جدالی در میان بورژوازی ایران است. اینجا سوال این است که این جدال میان بورژوازی ایران بر سر چه چیزی است؟ چه ربطی با جدال قبلی که با سبز بود دارد؟ چه ربطی با دوم خرداد دارد؟ و چه ربطی به جدال با جریان رفسنجانی دارد و غیره. و چه ربطی با کل تناقضات پایه‌ای جمهوری اسلامی با رشد سرمایه داری دارد. جنبه دیگر آن این است که رابطه این تحولات با طبقه کارگر چیست؟ طبقه کارگر چه کاری می تواند بکند؟ این بحث مفصل است و گمان نمی کنم همه این ها را بشود در یک مصاحبه پوشش داد. اما در هر حال باید به هر دو این جنبه ها توجه کرد.

در مورد جنبه اول، دعوی اخیریه که میان احمدی نژاد و جناح به اصطلاح کورویی و موسوی تری بین خامنیه ای و احمدی نژاد سر باز کرده است و این به نظر میرسد که شگفتی آور باشد. احمدی نژادی که به نظر میرسد دردانه رژیم باشد و رژیم را بر قاعده درست ان سر جای خودش قرار داده است و اعتماد به نفس تازه ای به رژیم داده باشد، به خار چشم جمهوری اسلامی تبدیل شده است. احمدی نژاد بیارانه ها را به سرانجام رساند و احمد نژاد با پولیسیم خودش به نظر می رسد که قدرت تازه ای به جمهوری اسلامی داده است احمدی نژاد با کشمکش های خودش با آمریکا محبوبیت تازه ای را به خود خامنیه ای می بخشد. این کشمکش های تازه از کجا سر در این آورد و این را شما چگونه می بینید؟ آیا بچه ای لوج در درون خانواده رژیم است یا مساله این است که دارد به شاکف های خیلی جدی تری تبدیل می شود؟ تفاوت کلی شما چیست؟

کورش مدرسی: اگر در یک جمله بگویم بحث راجع به بعد از احمدی نژاد در جمهوری اسلامی شروع شده. واقعیت این است که جمهوری اسلامی در برابر موجودی که خود خلق کرده دچار سرگیجه شده است. این مخلوق بخش وسیعی از بورژوازی خصوصی ایران است که به دست اش از قدرت سیاسی کوتاه است. جدل بر سر استراتژی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آتی جمهوری اسلامی است. این یک فضاوت کلی است.

منتهی اگر بخواهیم که راجع به اوضاع ایران حرف بزیم به نظر من باید به دو جنبه توجه کنیم این دو جنبه بخش های انتگره یک است. تبیین مارکسیستی از وضعیت جامعه ایران است و هر کدام را در نظر نگیرید به یک تبیین ناقص و غیر مارکسیستی و غیر دقیق و غیر واقعی از جمهوری اسلامی میرسد یکی این است که این

رفسنجانی، و خاتمی است. پلاتفرمی بود برای به مقصد رساندن باری بود که آن ها از تحویل آن ناتوان بودند. احمدی نژاد قبل از هر چیز پلاتفرمی برای از پیش با برداشتن یا کاهش تناقضات رشد سرمایه داری با جمهوری اسلامی بود. این جنبه اقتصادی قضیه است. به معضلات ساختار سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی و تفاوت خط این ها می شود چگانه بر پرداخت. اما در پایه اقتصادی تفاوتی میان احمدی نژاد با رفسنجانی یا خاتمی نیست. هدف اقتصادی آن ها یکی است. راستش هدف کل بورژوازی ایران است. رفع موانع رشد و سود آوری سرمایه داری در ایران.

این احمدی نژاد بود که توانست یارانه ها را بزند. زدن یارانه از زمان شاه سیاست مصوب دولت بوده است اما هیچکدام تا احمدی نژاد قادر به پیاده کردن آن نبوده اند. این سیاست جزئی از پلان بیست ساله اقتصادی جمهوری اسلامی بوده است که مبنای سیاست رفسنجانی و خاتمی هم بوده است. اما هیچ کدام جرات یا امکان انجام اقدام عمده و پایه‌ای پلان را نداشته اند.

خصوصی کردن ها هم بخشی از این پلان ۲۰ ساله است. احمدی نژاد در سطحی خصوصی سازی را پیش برد که پیشینیان اش تصورش را هم نمی کردند. مطابق آمار سال ۲۰۰۵ چیزی حدود ۸۰٪ کل صنایع ایران در مالکیت دولت بود، سال ۲۱۰۰ این رقم به چیزی حدود ۳۰٪ کاهش پیدا کرده است. صنایع خصوصی شده صنایع ورشکسته نیستند. نفت، فولاد، برق، و غیره را در بر می گیرد.

به همین این سیاست ها است که مطابق کتاب CIA Fact Book، ایران از نظر اقتصادی نوزدهمین کشور دنیا شده است. ایران هشتمین کشور تولید کننده آهن و هفدهمین تولید کننده فولاد در دنیا است. این رشد و جرمی عظیم از سرمایه، که اساس در مالکیت سرمایه داری خصوص است. می خوام بگویم که احمدی نژاد در شش - هفت سال گذشته توانسته است ده برابر جمع دوره خاتمی و رفسنجانی معضلات رشد و سبزها می شود سلسله را به هم چسباند و مشاهده کرد که چگونه به هم پیوسته اند ولی احمدی نژاد تفاوت های خیلی جدی با اینها داشت و نشان می داد و از تاکید اش بر جنبه های شدید اسلامی اش بگوریم تا تعدد اش به رژیم. آیا از دوره رفسنجانی در مقابل خود قرار داد. اما چه در این دوره و چه در دوره خاتمی توان انجام آن را نداشت. دستگاه دولت جمهوری اسلامی قدرت

مقایله با حاکمیت بلا منازع دستگاه مذهب بر اقتصاد را نداشت. احمدی نژاد در اتحاد با خود ولی فقیه و سپاه این امکان را فراهم آورد.

بلاچه جمهوری اسلامی در این دوره موجود جدیدی را خلق کرده. امروز بخش وسیعی از اقتصاد و تولید در ایران در تصاحب بورژوازی خصوصی ای است که قدرت اقتصادی اش در ساختار قدرت سیاسی ایران تماماً نمایندگی نمی شود. اینها سهم خود را می خواهند. در قدرت سیاسی را می خواهند تا بتوانند از منفعت اقتصادی شان دفاع کنند. این به عقب برگشت با همین وضعیت فعلی است.

رفسنجانی، و خاتمی است. پلاتفرمی بود برای به مقصد رساندن باری بود که آن ها از تحویل آن ناتوان بودند. احمدی نژاد قبل از هر چیز پلاتفرمی برای از پیش با برداشتن یا کاهش تناقضات رشد سرمایه داری با جمهوری اسلامی بود. این جنبه اقتصادی قضیه است. به معضلات ساختار سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی و تفاوت خط این ها می شود چگانه بر پرداخت. اما در پایه اقتصادی تفاوتی میان احمدی نژاد با رفسنجانی یا خاتمی نیست. هدف اقتصادی آن ها یکی است. راستش هدف کل بورژوازی ایران است. رفع موانع رشد و سود آوری سرمایه داری در ایران.

این احمدی نژاد بود که توانست یارانه ها را بزند. زدن یارانه از زمان شاه سیاست مصوب دولت بوده است اما هیچکدام تا احمدی نژاد قادر به پیاده کردن آن نبوده اند. این سیاست جزئی از پلان بیست ساله اقتصادی جمهوری اسلامی بوده است که مبنای سیاست رفسنجانی و خاتمی هم بوده است. اما هیچ کدام جرات یا امکان انجام اقدام عمده و پایه‌ای پلان را نداشته اند.

خصوصی کردن ها هم بخشی از این پلان ۲۰ ساله است. احمدی نژاد در سطحی خصوصی سازی را پیش برد که پیشینیان اش تصورش را هم نمی کردند. مطابق آمار سال ۲۰۰۵ چیزی حدود ۸۰٪ کل صنایع ایران در مالکیت دولت بود، سال ۲۱۰۰ این رقم به چیزی حدود ۳۰٪ کاهش پیدا کرده است. صنایع خصوصی شده صنایع ورشکسته نیستند. نفت، فولاد، برق، و غیره را در بر می گیرد. به همین این سیاست ها است که مطابق کتاب CIA Fact Book، ایران از نظر اقتصادی نوزدهمین کشور دنیا شده است. ایران هشتمین کشور تولید کننده آهن و هفدهمین تولید کننده فولاد در دنیا است. این رشد و جرمی عظیم از سرمایه، که اساس در مالکیت سرمایه داری خصوص است. می خوام بگویم که احمدی نژاد در شش - هفت سال گذشته توانسته است ده برابر جمع دوره خاتمی و رفسنجانی معضلات رشد و سبزها می شود سلسله را به هم چسباند و مشاهده کرد که چگونه به هم پیوسته اند ولی احمدی نژاد تفاوت های خیلی جدی با اینها داشت و نشان می داد و از تاکید اش بر جنبه های شدید اسلامی اش بگوریم تا تعدد اش به رژیم. آیا از دوره رفسنجانی در مقابل خود قرار داد. اما چه در این دوره و چه در دوره خاتمی توان انجام آن را نداشت. دستگاه دولت جمهوری اسلامی قدرت

مقایله با حاکمیت بلا منازع دستگاه مذهب بر اقتصاد را نداشت. احمدی نژاد در اتحاد با خود ولی فقیه و سپاه این امکان را فراهم آورد. بلاچه جمهوری اسلامی در این دوره موجود جدیدی را خلق کرده. امروز بخش وسیعی از اقتصاد و تولید در ایران در تصاحب بورژوازی خصوصی ای است که قدرت اقتصادی اش در ساختار قدرت سیاسی ایران تماماً نمایندگی نمی شود. اینها سهم خود را می خواهند. در قدرت سیاسی را می خواهند تا بتوانند از منفعت اقتصادی شان دفاع کنند. این به عقب برگشت با همین وضعیت فعلی است.

پهترین حالت، اگر آن را نیمه فتودال – نیمه مستقره نمی دانست، آن را زنجیری اعلام میکرد که وابسته، سگ احکام مارکس در مورد جامعه سرمایه داری و انقلاب پرولتری در مورد آن صادق نیست. امروز هم در اساس همین است. قبول ندارد که ایران سرمایه داری است. یا اگر اسم سرمایه داری را می آورند به ضرب اینکه غیر متعارف است، که البته غیره متعارف هم هست، نفس سرمایه داری بودن آن و مکانیسم مبارزه طبقاتی را نفی میکند. این مبنای تئوریک انقلاب همگانی و خلقی و انسانی و غیره بر ضد "رژیم" است. این مبنای تئوریک کل "صنדר رژیم گری" و اکسپونیس و سیاست انتظار اپوزیسیون چپ است. این فرمول تسلیم طبقه کارگر به افق های بورژوازی است. با میاد می دهد که افقهای مارکسیسم هم می دهد که جامعه ایران سرمایه داری است و سرمایه خود گستر است. سرمایه ای که خود گستر نباشد اصلا نمی تواند وجود داشته باشد. این تعریف صورت جمهوری اسلامی نیست. داریم صورت مسئله دشمنی که در مقابل ما قرار دارد را به طبقه کارگر می شناسیم. اگر کمونیسیت هستیم، اینجا داریم طبقه ای که نمایندگی میکنیم را معرفی میکنیم. اما بالاخره ما باید سازمان داد را تعریف میکنیم، جایگاه تحولات دمکراتیک برای طبقه کارگر را در این رابطه تعریف میکنیم و غیره. هیچ جامعه ای، نه در ترکیه نه در خاورمیانه و نه در بخش های مختلف بورژوازی چگونه است؟ اشاره کردم که مطابق ارزیابی CIA، اقتصاد ایران نوزدهمین اقتصاد دنیا است. مصر، که حدوداً همان جمعیت ایران را دارد، در سی سال گذشته در سیستم سیاسی غرب پیشرفته تر است. بیشترین تسهیلات برای سرمایه گذاری خارجی را دارد و برای پوشاندن این واقعیت است. می خواهم بگویم اپوزیسیون بورژوازی ایران، از چپ تا راست، قائل به اینکه ایران سرمایه داری است، نیست. جناح راست آن سرمایه داری را مدل ریگانیستی و تاجریستی آن میدانند و جناح چپ هم سرمایه داری بودن و رشد سرمایه داری در ایران را قبول ندارد چون فکر میکند اگر قبول کند به این معنی است جمهوری اسلامی مترقی است، خوب است، پیشرفت تاریخ است، این چپ علت انقلابی گری اش کم می شود. به این نتیجه میرسد که باید با آن سازش کند. این معضل دائمی چپ بوده است و الان هم همین است. اگر حتی به فاکت های CIA مراجع کنید میبینید که در ایران سرمایه داری خودش را گسترش داده، طبقه کارگر جامعه تولید کننده اصلی ثروت در جامعه است، منطق حرکت جمهوری اسلامی را منفعت های بورژوازی تعیین میکند، ایران کشوری به شدت صنعتی است در نتیجه قابلیت و توانایی طبقه کارگر در شخم زدن جامعه و براندازی حکومت سرمایه داری عظیم است. لنین بالاخره مجبور شد در دفاع از اینکه روسیه سرمایه داری است کتابش را بنویسد و سرمایه داری روسیه را بنویسد و مرغ و خوس های دهقانان بورژوا شده را بشمارد. ما مجبوریم کارخانه

همیشه سرونشت سازتر است. متناقض. سرمایه داری را به سازش بکشد. تناقض. نامشی از آن است که این ناسیونالیسم تصویر دیگری از عظمت ایران در منطقه را منعکس میکند که با منفعت آمریکا تقابل پیدا کرده است. به هر حال، تقابل با آمریکا در زمان خاتمی با رفسنجانی بیشتر از امروز است. تقابل با آمریکا در زمان رژیم چپینگ کند. ایران محور شر بود و تعقیب اینترنلی قرار داشت. موسوی وضعیت از این هم بدتر بود. میخوام بگویم در این مورد نباید اغراق کرد یا تسلیم تصویری شد که رسانه های غربی یا ناسیونالیسم پرو غرب میدهند. موقعیتی که این ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی برای بورژوازی ایران در منطقه فراهم کرده است خیلی از موقعیتی که شاه در ایران در منطقه به وجود آورد بود قدرتمندتر است. این ظرف اقتصادی سیاستی که احمدی نژاد پیاده کرده است، بر پایه یک نقشه کلی تبیین شده است که اقلام اصلی اش از جمله زین پارانها ها، برداشتن سه صفر از پول، خصوصی کردن ها بوده که مبنای سیاست اقتصادی رفسنجانی و خاتمی هم بوده است. با این تفاوت که آن ها قدرت اجرای آن را نداشتند. احمدی نژاد این سیاست را پیش برد چون خود خامنه ای و سپاه پشت اش بودند. احمدی نژاد نماینده جبهه ای انتقالی از سپاه پاسداران و دستگاه های بالای ایدئولوژیک و به اضافه خود خامنه ای بود که تصمیم گرفته بودند که سیر اجتنابناپذیر کوتاه کردن دست دستگاه مذهب از اقتصاد را خود کنترل شده انجام دهند. امروز صورت مساله دوباره، در ابعاد جدی تری، باز شده است. این ها از هم مشکلات گرفته اند. خامنه ای هم محاسبات خودش را دارد. این گمان نمی کنم که پشت اصول گرایانی مثل توکلی برود. سیستم جمهوری اسلامی معضت نرسید این کار را بکند. این ها نامربوط ترین جریان به وضعیت کنونی ایران هستند و در عرض یک سال جامعه ایران را به افکار می کشند. به هر حال، آینده را به این درجه از دقت نمیتوان پیش بینی کرد اما نکته این است که دعوی امروز شروع پرسوه ریگری برای انتخابات آینده در متن معضل پایه ای بسیار حادث شده جمهوری اسلامی است. سوالی که در مقابل جمهوری اسلامی قرار گرفته است دیگر اساسا سیاست اقتصادی نیست، سیاسی است. سوال این است که جمهوری اسلامی با چه سرعتی باید در این عرصه جلو برود؟ چقدر از اسلامی بودن آن باقی می ماند و چقدر اش باقی نمی ماند؟ این ها سوالاتی است که امروز بیش از همیشه در مقابل جمهوری اسلامی، به عنوان یک دستگاه حکومتی بورژوازی، قرار دارد. بخش های مختلف بورژوازی قرار جواب های مختلفی به این سوالات میدهند. و این جدال در واقع باز شدن بحث علنی در این مورد است. در این بحث یک بار دیگر جمهوری اسلامی را به هر حال، این بحث مفصل دیگری است درباره چپ و معضل سرمایه داری بودن ایران. چپ ایران زمان شاه هم قبول نداشت که ایران سرمایه داری است دنبال انقلاب خلقی بود. در

همراه میکند. این واقعیت مساله قدیمی ماندن یا نماندن ولایت فقیه را با قدرت بیشتر روی میز آورده است. این سوالی است که جدال ها حول آن بر پا است. سوال این است که چقدر در این دستگاه مذهب را باید در راس سیاست نگاه داشت؟ احمدی نژاد و بخش مهمی از این بورژوازی، مانند سلف سلطنت طلب خود که طرفدار سلطنت مشروطه هستند، طرفدار ولایت فقیه مشروطه است. البته بعضی از جریانات بورژوازی ایران، بخصوص پرو غربی ها اصولاً تعلق میدارند این است که کنترل اوضاع نباید از دستشان خارج شود و به دست کارگر و زحمتکش و کمونیسیت بیفتد. یا به قول خودشان هرج و مرج شود. معضل امروز جمهوری اسلامی این است که این دعوا را با حذف و فیلتر کردن کاندیداها نمیتوان کنترل کرد. همانطور که میبینید تلاش برای کوتاه کردن دست دستگاه مذهب از حکومت اسلامی بیش از هر چیز دولت جمهوری اسلامی زانیده میشود. منفعت پایه ای سرمایه داری و واقعیت وجودی جمهوری اسلامی این را باز تولید میکند. شما گفتید احمدی نژاد یا دولت اش و کل سیاستی که احمد نژاد نمایندگی می کرد خدمات زیادی برای سرمایه دار خصوصی در ایران انجام داده است. سیاست اش در آن جهت پیش برده و بعضی جنبه های آن را می توان کاملاً متوجه بود مساله همین پارانه ها در کوتاه کردن دست و مراجع مذهبی از اقتصاد. ولی جهت های دیگری به نظر میرسد که مشکلات زیادی را برای ایران ایجاد کرده رابطه دولت ایران با جامعه بین المللی است. احمدی نژاد مشکلات زیادی را برای تنظیم رابطه ایران با غرب و مناسبات جامعه سرمایه داری ایجاد کرد است. فکر میکنم چرا این طوری شد؟ **کورش مدرسی:** کشمکش جمهوری اسلامی با غرب و آمریکا سر جای خودش باقی است. اما این بیشتر و بیشتر شکل کشمکش میان دو نوع سیستم سیاسی غرب بلکه در نوعی استقلال جستجو میکند. مثل ناسیونالیسم قدیمی جنبش عدم تعهد به سردمداری ناصر، نهر، سوکرانو و غیره که اتفاقاً در مقابل غرب قرار میگرفتند. این نوع دیگری از افق ناسیونالیسم است. با بگویم کشمکش یک نوع از ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی با یک افق ناسیونالیسم، چه شرق زده و با غیر آن، که در ایران سر کار بیاید با غرب دچار مشکل میشود. بعلاوه این تناقضات را امروز بیشتر روز بخش بزرگ تر می شود و جریانات بورژوازی بیشتری را با خود

مصوبه جنایتکارانه در ۱۴ کلمه



مصطفی رشیدی

در آن جامعه همه و بیش از هر کس وزیر کار و شورای عالی کار ایشان میدانند که خط فقر حداقل یک میلیون تومان در ماه است. دولت مردان آن رژیم همانقدر که روزنامه ها را سراسری ورق بزنند، میدانند که نیمه آن جامعه و کارگران بخش بزرگی از آن، زیر خط فقر با معضل جانکاه تامین زندگی دست بگریبانند. بعید است حضرات حاکم ندانند زندگی هفت میلیون کارگر شاغل و خانواده آنها بدون کوچکترین حفاظت تنها به دستمزد فکسنی اعلام شده گره خورده است. بیکاری با میزان بالای ۲۰ درصد رقم کارگران را کشیده است. از بیمه بیکاری و تامین زندگی خبری نیست. تازه باید به خاطر آورد که حتی روی کاغذ و علنا و قانونا این سطح حداقل اعلام شده از هیچ تضمین اجرائی برخوردار نیست. قراردادهای سفید و موقت راه را برای مطالبه همین رقم اعلام شده تنگ کرده است. از رقم قانون رسماً سیاه بر سفید، میلیونها کارگر مراکز تولیدی کوچک و رشته هایی همانند کارگران ساختمانی را از دایره شمول مصوبات شورای عالی کارشان خارج ساخته است. چه کسی انتظار داشت که این حکومت وظیفه دفاع از معیشت پایه کارگر را بر عهده بگیرد؟ چنین مزخرفی را حتی از زبان سران شوراهای اسلامی نمیتوان شنید. اما مساله به همین جا ختم نمیشود.

بانک مرکزی خود حکومت رقم رسمی تورم در بهمن ماه سال جاری را ۱۱ درصد اعلام و افزایش بیشتر در راه را پیش بینی کرد. مطابق محاسبات سرانگشتی مراجع متعدد رقم تورم در سال بعد حداقل بیست درصد خواهد بود. گرانی کمر شکن مسکن از هیچ حساب و کتابی تبعیت نکرده و حوالی

سی درصد کماکان نوسان خواهد داشت. هفتصد کردن پارانها ها جای پای روشنی از افزایش قیمت اقلام اساسی بسیار فراتر از پارانها نقدی پرداخت شده را عیان ساخته است. سال بعد با نقشه دولت در گسترش اجرای طرح در زمینه برق و آب و حمل و نقل شهری، دارو و اقلام دیگر، ابعاد گرانی همه مرزهای کمرشکن تاکنونی را فرسنگها پشت سر خواهد گذاشت. به این ترتیب خیلی سراسر و ساده، دولت جمهوری اسلامی یکبار دیگر وظیفه پر افتخار خود یعنی ارادن و تضمین زندگی میلیون کارگر در زیر خط فقر به اجرا درآورده است. این جنگ بازی جنایتکارانه با زندگی بخش اصلی شهروندان آن جامعه، یعنی کارگر و مردم زحمتکش است. مصوبه شورای عالی کار، مصوبه ای در ۱۴ کلمه است. این مصوبه بیان فشرده یک سیاست مهم دولت و کل حکومت جمهوری اسلامی است. آنرا باید جدی گرفت. این سیاستی است که به همه بخشهای کارگری، به کل جامعه مربوط است. حکومت فخره و سرمایه داران با زبان سلیس و روشن و با وقاحتی بی انتها ره به طریقه کارگر کرده و شکم سیر و رفاه و خواب و استراحت و آرامش و تفریح و لذت از زندگی و سلامت را بر آنها حرام و ممنوع اعلام نموده است. این حکومت از کارگر میخواهد باز هم بیشتر کار کند، اضافه کاری را بجان بخرد، به هر کار سختی تن بدهد، این حکومت از کارگر میخواهد جان بکند، باز هم فقر و محرومیت را هضم کند. این حکومت از کارگر میخواهد با فرسودگی و سوء تغذیه و بیماری و طول عمر کمتر در نسل فعلی و بعدی بیشتر کار کند. اضافه کاری را بجان بخرد، با تباهی های اجتماعی، با کار کودکان، اعتیاد و انفصال عین با بیکاری جوانان، با فحشاء، با پدیده های نجات زندگی از راه فروش کلیه

دست کم یک میلیون تومان را برای دستمزد کارگران در ایران مبلغ ۳۳۰ هزار تومان در ماه تعیین گردید. به این ترتیب دولت حاکم افزایشی ۹ درصد را برای دستمزد کارگران رقم زده است. چند ماه است قانون و مجاری قانونی را به خورد روزنامه نویسیهای خود میدهند، چند ماهی را دنبال "کارشناسان" این پا و آن پا کردند تا "رقم دقیق تورم استخراج گردد"، این مدت را دنبال مذاکرات مستقیم باصطلاح نمایندگان کارگران و طرف حسابهای دیگر بازار کار، یعنی دولت و سرمایه داران خیمه شب بازی درآوردند تا دست آخر با ۳۳۰ هزار تومان سر و ته قضیه را بهم بیاورند. در همان ساعت اول انتشار خبر، رسانه ها ملو از اظهار نظرها و واکنشهای خشمگینانه موجب بیکران خانه کارگر و شوراهای اسلامی خود رژیم شد. با یک حساب سر انگشتی با این دستمزد تامین مایحتاج پایه زندگی یک خانواده کارگر حتی اگر همه خانواده کارگری نیمه یک سال را به خواب فرو برونند، باز هم دستمزد اعلام شده کفاف نان و مسکن نیمه دیگر سال را نخواهد داد!

درون بورژوازی و در صفوف جمهوری اسلامی در پیش است. این تلاطمی عظیم را در جامعه ایران به وجود می آورد. وقتی بالائی ها به باور می یفتند برای پابینی با باز میشود. اینکه در این پروسه بر سر جمهوری اسلامی چه می آید بیش از همه باید مساله طبقه کارگر باشد. کارگر کمیونست باید در این میان آلتزنابو خود و شرایطی که بهترین تعادل قوا برود و سرنگونی سرمایه داری را به او میدهد، و بیشترین اتحاد و آگاهی درون صفوف طبقه کارگر تا تضمین میکند را دنبال کند. در این پروسه مجال باز می شود تا کارگر کمیونست و طبقه کارگر هرچه بیشتر، هرچه صریح تر و بیشتر، و بیشتر به اسم خود حرف بزند. مجال باز می شود که رهبران و فعالین کمیونست در ابعاد بزرگتری آگاه کنند، بورژوازی را به طبقه کارگر بشناسانند و متحد کنند. فرصت بیشتری ایجاد می شود تا پرچم متمایز کارگری، پرچم یک سیاست متمایز کمیونستی برافراشته شود و دیده شود. کسی نمی داند این تلاطم ها به کجا می رود. بی توانه به یک بحران انقلابی خود تبدیل شود یا نشود. ولی به هر حال ما با یک دوره ای به شدت پر تلاطم رو می مشویم. گفتم وقتی بالائی ها گدشته حزب حکمیتستی بد پرچم به شند متفاوتی، چه از نظر مواضع سیاسی و چه از نظر حفظ چهره مسلح حزب در کردستان، داشت و از نظر عملی و سازمانی، در یک محدوده کوچک، یعنی در دانشگاه ها، ابتکار سازمانده گری و کمک به سازمان یابی کمیونستی را به دست گرفت. ترکیب این تلاش سازمان گرانه با آن پرچم این حزب را به یک جای مهمی در صحنه سیاست و در میان طبقه کارگر برد. این البته نشان داد که کافی نبود. اما، سرخ سیاست درست را نشان میدهد. سوال این است که آیا می توانیم دوباره این کار را در چهارچوب جدیدی انجام دهیم؟ کل فعالین کمیونست درون طبقه کارگر ایران باید این مساله شان باشد و بخواهند این نقش را بازی کنند و بتوانند در این جهت پیش بروند، این سوال کلیدی آینده جمهوری اسلامی است و آینده کل جامعه ما آینده همه است.

مصطفی اسد پور: با تشکر از شما

های فولاد را بشماریم و نشان دهیم چند تا کارخانه فولاد در ایران هست و صاحبان آن هم همه خصوصی هستند. نشان دهیم جایگاه این سرمایه در اکتشاف و جدال های سیاسی جامعه چیست. آمریکا، اروپا و آسیا در چند سال گذشته چیزی در حدود سی بیلیون دلار در ایران سرمایه گذاری کردند. سرمایه زیادی است؟ نه! بورژوازی ایران چشمش به سودی است که سرمایه بسیار بیشتری را طلب میکند. معضل بورژوازی ایران این است که جمهوری اسلامی با این سر و ترکیب نمی تواند سرمایه لازم را جلب کند. نمی شود یکی فتوا بدهد که چه کسی زحمتکش شهری روستایی و کارگران فصلی را در بر نمی گیرد. این قدرت و عظمت طبقه ما در جامعه ایران است. این قدرتی است که در جدال های بورژوازی اصلا نمایندگی نمی شود و چپ پوپولیست اصولا آن را نمی بینند. کارگر کمیونست اگر امروز به جلو نگاه کند باید بداند که دو سال آینده یک دوره به شدت پر تلاطم و پر کشمکش

دست کم یک میلیون تومان را برای دستمزد کارگران در ایران مبلغ ۳۳۰ هزار تومان در ماه تعیین گردید. به این ترتیب دولت حاکم افزایشی ۹ درصد را برای دستمزد کارگران رقم زده است. چند ماه است قانون و مجاری قانونی را به خورد روزنامه نویسیهای خود میدهند، چند ماهی را دنبال "کارشناسان" این پا و آن پا کردند تا "رقم دقیق تورم استخراج گردد"، این مدت را دنبال مذاکرات مستقیم باصطلاح نمایندگان کارگران و طرف حسابهای دیگر بازار کار، یعنی دولت و سرمایه داران خیمه شب بازی درآوردند تا دست آخر با ۳۳۰ هزار تومان سر و ته قضیه را بهم بیاورند. در همان ساعت اول انتشار خبر، رسانه ها ملو از اظهار نظرها و واکنشهای خشمگینانه موجب بیکران خانه کارگر و شوراهای اسلامی خود رژیم شد. با یک حساب سر انگشتی با این دستمزد تامین مایحتاج پایه زندگی یک خانواده کارگر حتی اگر همه خانواده کارگری نیمه یک سال را به خواب فرو برونند، باز هم دستمزد اعلام شده کفاف نان و مسکن نیمه دیگر سال را نخواهد داد!

منشور سرنگونی و اپورتونیسیم راست



رحمان حسین زاده

دوستان عزیز خوشامد میگویم. عنوان محبت "منشور سرنگونی و اپورتونیسیم راست" است. در این راستا "منشور سرنگونی جمهوری اسلامی" که اخیرا توسط حزب کمونیست کارگری ایران صادر شده مورد بررسی، نقد و ارزیابی من قرار خواهد گرفت. از چند جنبه به این منشور خواهم پرداخت: ۱- ضرورت انتشار این منشور در این دوره از کجا ناشی میشود؟ رابطه آن با تحولات اجتماعی و سیاسی کنونی در جامعه ایران چیست؟ ۲- چه خلایق را این حزب مشاهده کرده که با صادر کردن این منشور در صدد پر کردن آن است؟ رابطه این منشور با جنبش سبز چیست؟ ۳- محتوی این منشور و اپورتونیسیم سندی برای سرنگونی جمهوری اسلامی است؟ طبعاً در طی استبدادهایی که در بحث منشور خواهم کرد تلاش میکنم، نشان دهم که محتوا و کارکرد سیاسی این سند راست است و در راستای سرنگونی جمهوری اسلامی نیست. ۴- به علاوه نشان خواهم داد اپورتونیسیم نهفته در این سند کجاست، و برخورد کمونیستی به آن چگونه باید باشد.

علل انتشار منشور سرنگونی حزب کمونیست کارگری

چرا این سند در اوضاع و احوال امروز منتشر شده است. از قول حمید تقوایی لیدر حزب کمونیست کارگری این سند مربوط به اوضاع سیاسی ایران و تحولات منطقه است. ایشان در مصاحبه ای با نشریه انترناسیونال میگویند: "این سند از شرایط ویژه امروز ایران و خاورمیانه استنتاج شده است. دوره تازه ای از تاریخ دنیا است که بویژه از دوره بیست ساله اخیر، دوران یک تازی ملیتاریسم غرب و اسلام سیاسی در جهان بعد از جنگ سرد متفاوت است." و نقطه شروع این دوره متفاوت را از اینجا میگیرد. و میگوید: "ابتدا انقلاب ۸۸ ایران و امروز امواج انقلابات تونس، مصر، لیبی و بحرین و غیره خصوصیات این دوره جدید است" اینجا چند مکتب، توضیح لازم و ضروری است. دوره ای که امروز در آن به سر میبریم به توجه به تحولات کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، قطعاً دوره تازه ای است. اما حزب کمونیست کارگری ایران و حمید تقوایی بنا به مصلحت سیاسی شان نقطه شروع دلبخواهی "انقلاب ۸۸" در ایران را برای شروع دوره جدید در نظر گرفته است، در صورتیکه تمام دنیا میدانند که نقطه شروع این تحولات به اعتراضاتی که در ایران بعنوان جنبش سبز شکل گرفت ربطی ندارد. هرچند تحولات بعد از انتخابات ریاست جمهوری ایران یک تحول سیاسی قابل توجه بود و در سطح وسیعی در دنیا و میدیا منعکس شد اما حتی ژورنالیستهای

کارگری جنبش سبز لازم به استدلالت نیست. پرچم و رهبری امتحان پس داده جنبش سبز در فضای سیاسی ایران نیازی به توضیح ندارد. بویژه خیلی ها که از سر توهم و عدم آگاهی کافی در روزهای اول این تحولات در صف این جنبش بودند، امروز بعد از روشن شدن این ماجرا از آن صف فاصله گرفته اند. از جمله آرزوهای جنبش سبز بازگشت به دوره خمینی است و این است که جنبش سبزی هست که سبزه گویم تصویری که ایشان ارائه میدهد این است که جنبش سبزی هست که رهبری الاثس بخشی از اصلاح طلبان هستند که سرنگونی کل جمهوری اسلامی را نمیخواهند و ضد انقلابند. و طیف وسیعتر فعالین و لایه های این جنبش که جمهوری اسلامی را نمیخواهند. تا جایی که به جنبش سبز و تحلیل ما از آن بر می گردد همان روز اول گفتیم که این جنبش وسیعی در جامعه ایران است که لایه های مختلفی از گرایشات در آن موجودند، اما اینها تعیین کننده نیستند. این جنبش را باید از افق، پلاتفرم و رهبری آن شناخت که دینامیسم حرکتش را از جای مشخصی گرفته است. یک هدف و کار سیاسی عده ما در طی این مدت دو ساله آگاهگری و روشن کردن مبانی و اهداف ضد آزادیخواهانه و ضد کارگری و ضد مردمی جنبش سبز بود. برای اکثریتی مردمی که بحق علیه کلیت جمهوری اسلامی بودند و بخش از سر توهم در قالب جنبش سبز صدای اعتراض خود را بلند می کردند. برای امثال حمید تقوایی و جریان ایشان از همان روز اول کلیت این جنبش قابل دفاع و حمایت بوده است. اتفاقاً در طی مدت این دو ساله شاهد ریزش در صفوف این جنبش هستیم. بخش های پایینی، قسمت هایی از بخش میانی و حتی امثال گنجی و مهاجرانی از رهبری این جنبش (موسوی و کروی) فاصله گرفته اند. شغول نوشتن پلتفرم های جدید و انتقاد از "عملکردهای رهبری" جنبش سبز هستند. بنابراین اگر لایه هایی در درون جنبش سبز هستند که نمیخواهند جمهوری اسلامی بماند هنری در آن نیست، چون کماکان بستر همان بستر جنبش سبز است با افق ضد کارگری و ضد آزادیخواهی و مردمی که از همان روز علیه کلیت جمهوری اسلامی بودند. هنر حزب کمونیست کارگری این است که می خواهند ظاهراً در درون این جنبش بورژوازی نمایانده جناح "رادیکال" آن باشند. واقعیت این است که وصل کردن جنبش ارتجاعی سبز به انقلابات مصر و تونس، به منظور کسب مشروعیت برای آن تلاشی وارونه برای توجیه هضم شدن حزب کمونیست کارگری در جنبش سبز است. میخواهند دستور کاری که گنجی و مخملباف و اینولولگیهای اصلاح طلب خارج و داخل این جنبش در پی آنند. چپ و راست جنبش سبز میدانند که نمیشود بر اساس پلتفرم دو سال قبلیشان حرکت کنند، باید حک و اصلاحش یا به قول خودشان "رادیکالترش" کنند. محتوای سند منشور حزب کمونیست کارگری امروز جنبش سبز نامیده میشود. "آنچه گنجی است که به قول خودش میخواهد جمهوری اسلامی نباشد، نظام دینی

نباشد، حکومت سکولار در آن جامعه حاکمیت کند و سرراست تر میخواهد ادغام شده در بازار جهانی و بازار آزاد باشد، رابطه خوبی با غرب داشته باشد. در نتیجه منشور حزب کمونیست کارگری کهنه و امتحان پس داده است چون قبل از آن ما شاهد منشور دوم و رابزی در مورد منشور سوم جنبش سبز بودیم که به مسائلی جواب دهند که منشور اخیر حزب کمونیست کارگری هم میخواهد به آن جواب دهد. مثل اینکه مفاعبت زمینی حزب کمونیست کارگری ایجاد کرده، پرچم لایه هایی از جنبش سبز را برافرازند، به زعمشان پرچم بخش هایی که ظاهراً از موسوی و کروی عبور کرده و حزب کمونیست کارگری و لیدر آن حمید تقوایی در این توهم کودکانه تاسین کند. در صورتیکه بخش "میلیتانت" جنبش سبز از درون خودش نمایندگان صاحب صلاحیت تری امثال گنجی، سازگار و مخملباف و ... را برای این کار دارد. واقعیت اینست که حزب کمونیست کارگری و کل چپ بورژوازی ایران صرفاً سروسرید دهندگان به این جنبش و لایه های متفاوت درون آن باقی خواهند ماند. عامل دیگر وسوسه کننده حزب کمونیست کارگری برای تهیه چنین منشوری را در چارچوب امید بستن کل اپوزیسیون بورژوازی و جناح چپ و راست آن به درجه ای از چرخش در سیاست آمریکا در مقابل ایران که مشخصاً از کانال پیام نوروزی اوباما اعلام شد. اوباما که وعده بهبود رابطه با دولتمردان این دو میاده، با تکلم ماندن از این سیاست و در فضای تحولات خاورمیانه این بار با پیام حمایت از "جنبش دمکراسی" در واقع جنبش بورژوازی اپوزیسیون و جنبش سبز را قوت قلب داد. جنبش سبز و جریانات ناسیونالیست و غیره با بیان "خوش آمدی، دیر آمدی" به اوباما لبیک گفتند. در این فضا جناح چپ جنبش بورژوازی سبز هم آمیدی گرفته است و با تدوین چنین منشورهای طبع لایه هایی از سبز، خود را با روند اوضاع منطبق میکنند. منشوری را تدوین کرده اند که از یک طرف در تمایز با پلتفرم سران شناخته شده سبز امثال موسوی و کروی و از طرف دیگر تمایز ناپند خود را با "رژیم چنج" مورد نظر نیروهای ناسیونالیست عظمت طلب ایرانی بکشند. در صورتی که جنبش سبز جایی شده که نیروهای ناسیونالیست و عظمت طلب ایرانی هم در آن هضم شدند تا جایی که امروز خبری از سیاست "رژیم چنج" این طیف و گزینه نظامی آمریکا نیست. جنبه دیگر منشور به قول حمید تقوایی این است که پلتفرمی ارائه کند که لایه های سرنگونی طلب را از بورژوا و غیر بورژوا دور هم جمع کند و به زعم ایشان منشور سرنگونی، منشور جنبش های طبقاتی نیست بلکه حاصل جمع مناقع کل طبقات است. منشور هم با هم است. در صورتیکه برای هر جریان و باق بین بار دیگر یکی از درسیای مهم تحولات دو ساله اخیر اینست، که جنبش همه با هم ندریم،

طبقات و احزاب و جنبش‌ها مهر خود را بر حرکتها و رویدادهای اجتماعی میکوبند. ما در بیانیه "آنچه باید آموخت" به طور شفاف گفته ایم که سرنگونی داریم تا سرنگونی. جنبشهای همه با هم نداریم، حتی اگر به شکل جنبش هم به میدان بیایند. وظیفه کمونیست‌ها و حزب کارگری این است که پلاتفرم روشن و متمایز طبقاتی خود را جلو جامعه بگیرد. باید سرنگونی را از زاویه طبقه کارگر و مردم حق طلب معنی کرد. که اتفاقا پایه اصلی و دلیل اینکه ما پنج سال قبل منشور سرنگونی را تدوین کردیم، دقیقاً پافشاری بر این مسئله بود که سرنگونی همه با هم نداریم و کمونیستها و طبقه کارگر ایران موظف است سرنگونی را از زاویه خودش معنی کند.

اکنون حزب کمونیست کارگری بر اساس نگرش بورژوازی، پوپولیستی‌شان منشور عموم خلقی و همه با هم ارائه کرده به امید اینکه بیشترین بخش های درون جنبش سبز را دور هم جمع کند. منشوری که ماورا طبقاتی باشد و این توهمی بیش نیست. از ۱۸ تیر ۷۸ به این طرف، درس بزرگ این بود که طبقات و جنبش‌های مختلف از منظر منافع خودشان سرنگونی را معنی میکنند. منشور سرنگونی برای حزب ما یک زمانی از این زاویه معنی پیدا کرد.

وبلاخره وزن و جایگاه سند منشور سرنگونی حزب حکمتیست به نحوی که روزنامه کیهان جمهوری اسلامی درتقابل خود با دانشجویان آذربایجان و برابری طلب و حزب ما مجبور به اذعان به آن و تبلیغ برای آن شد، عاملی بوده که حزب کمونیست کارگری ایران دیروقت و نا بهنگام به یاد منشور سرنگونی بیفتد. مثل اینکه متوجه تغییر اوضاع نیستند!!

محتوای بندهای منشور حزب کمونیست کارگری

بند اول اعلام کرده: "خلع بد ولی فقیه، ریس جمهور، کلیه مقامات دولتی از قدرت". این گریز از سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی است. این حرف دل جنبش سبزی‌ها است. خلع بد ولی فقیه حرف امروز کروی و موسوی هم برداشتن احمدی نژاد از مقام ریاست جمهوری در ماجراهای انتخابات ۸۸ تمام سلفه وجودی جنبش سبز بود. راستش حرف دل رفسنجانی هم هست و این شاه‌بند این منشور است که سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی را نه تنها معنی نمی‌کند، بلکه آن را کنار میزند. یک ریاکاری به تمام معنا که حرف سران جنبش سبزی‌ها را میزند. این بند، اعتراض بخشی از بورژوازی ایران علیه بخش دیگر آن است و در مقابل سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی است.

بند پنجم منشور به "الغای قانون اساسی و قانون مجازات اسلامی" اشاره کرده است. در این مورد حرف جدی و جدید نزنند. هم اکنون در رایزنیهای "جنبش سبز امید" در جهت تدوین منشور و پلاتفرم جدید، بحث تغییر قانون اساسی مطرح شده است. برای کل ناسیونالیسم پرو غرب با شاخه‌های مختلف آن و از جمله لایه‌هایی از جنبش سبز این خواست در جهت انطباق بیشتر با نیازهای بورژوازی جهانی و کشوری مطرح است. علاوه بر راست روی روشن این بندها و این سند، لازمست سنولات دیگری را جلوی رهبری این حزب گذاشت.

اگر به طور واقعی خواهان سرنگونی هستیید چرا به صراحت و روشنی همانطور که در منشور سرنگونی حزب حکمتیست پنج سال قبل اعلام شد، از بیان "سرنگونی کامل جمهوری اسلامی" در سندات عاجزید؟ چرا از مسلح کردن مردم در میلیس توده‌ای برای دفاع از آزادی و امنیت جامعه صحبتی نیست. خیلی روشن است که اگر جمهوری اسلامی به سوی سرنگونی برود، مردم سرنگونی طلب فوراً به نیروی قدرت و به نیروی نظامی و مسلح توده‌ای خودشان احتیاج دارند. مهمتر از همه، ابزار و ارگان اجرایی اینها برای تحقق منشورشان چیست؟ انوقت دستور کار سیاسی و موقت بعد از جمهوری اسلامی چگونه اجرا میشود؟ چرا از دولت موقت اجرا کننده آن دستور کار صحبت نشده است؟ اینها در منشور حزب کمونیست کارگری مسکوت مانده است. به دو دلیل: یکی اینکه مارکسیستهای از جنس ما سنوال خواهند کرد که الان که جنبش سرنگونی (نه خواست سرنگونی به

طور کلی) به معنای واقعی کلمه در میدان نیست، پیش‌پیشگی چرا طرفدار دولت موقت شده‌اید؟ ما زمان خودش منشور سرنگونی را در ارتباط با یک جنبش سرنگونی واقعی و قابل لمس در جامعه ایران مطرح کردیم و سر و ته آن معلوم بود و آن سرنگونی برای ما معنای انقلابی داشت و یک ابزار قدرت و اجرایی که دولتی بود با یک دستور کار موقت را اعلام داشتیم که باید اجرا میکرد. میخواستیم مساعدترین شرایط را برای پیشروی طبقه کارگر در راستای انقلاب کارگری تضمین شود. صفوف جامعه و مبارزه سیاسی پولاریزه تر بشود و با کسب آمادگی بیشتر و با صف متمایز کمونیستها و طبقه کارگر به سوی سوسیالیسم و انقلاب کارگری حرکت کنیم. اما بر عکس ما جایگاه

منشور "سرنگونی" برای این حزب کمونیست کارگری، سندی برای خود در منطبق کردن با لایه‌هایی از جنبش بورژوازی سبزو هموایی با چرخش آمریکا و اوپاما در قبال ایران و سندی برای بندوبست و معامله با بورژوازی است. براین اساس حزب کمونیست کارگری مصلحت و منافعی را دنبال میکند که منشور سرنگونی‌ای شبیه منشور واقعی سرنگونی ما که کلیت جمهوری اسلامی را نشانه رفته بود، منتشر کنند. منشور حزب کمونیست کارگری منشوری برای سرنگونی جمهوری اسلامی نیست، بلکه انعکاس اعتراض یک بخش از بورژوازی ایران علیه هیئت حاکمه جمهوری اسلامی است که هدفش برکناری جناح حاکم است. اینها می‌خواهند ولی فقیه و رئیس جمهور و دولت فعلی نباشند. از رفسنجانی و موسوی و کروی تا لایه‌های رادیکالتر این جنبش به این خواست یار عمیق دارند و این هدف نقطه تلاقی چپ و راست این جنبش است. این منشور ترمزی است در مقابل سرنگون کردن کلیت جمهوری اسلامی.

از زاویه دیگری هم سند امروز این جریان سندی بسیار راست است. سندی که ما در رابطه با جنبش سرنگونی در پنج سال پیش مطرح کردیم، سندی تاکتیکی بود که موضوعیت داشت در رابطه با اتفاقی که در جامعه رخ داده بود. آنزمان ارزیابی ما و همه این بود که جنبش سرنگونی به طور واقعی در صحنه است. مبیایست پیروزی آن را معنی میکردیم. در صورتی که امروز با تحولات پیش آمده و اتفاقاً با توجه به عقب‌گردی که جنبش "سوپا" اطمینانی سبز" بر جنبش سرنگونی حاصل کرد، شاهد حضور فعال جنبش سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی هستیم. طبعاً وسیعاً در جامعه ایران خواست سرنگونی موج میزند. بخش‌های مختلف در جامعه ایران معترضین آن قطعاً میخوانند سر به تن جمهوری اسلامی نباشند، اما تبدیل کردن این امید و آرزو به یک جنبش با دامنه وسیع و رادیکال که صاحب برنامه و تاکتیک خود باشد، اکنون

کمونیست ۱۶۲

توضیح میدهند؟ این معلق زدن‌ها را چگونه توجیه میکنند؟ این برخورد دوگانه را چگونه توضیح میدهند؟ به نظر من فضایل سیاسی با استانداردها متدنه‌اند و بالا نباید این اپورتونیسم آشکار و این راست روی و دورویی و ریاکاری را از اینها قبول کند. احزاب برای چرخش در سیاست‌ها باید دلیل و توضیح داشته باشند. روزهای اولی که جنبش سبز در شکل و شمایل خیابانی اش به میدان آمد، اینها کفش و کلاه کردند و "ده فرمان" را صادر کردند. برای حضور فعال در جنبش سبز ستاد انقلاب را بر تارک برنامه تلویزیونی نشاندهند. استراتژی جدید تدوین کردند. اینها عطای "انقلاب کارگری و حکومت کارگری" را به لقای "انقلاب انسانی و حکومت انسانی" بخشیدند و می‌خواستند با این استراتژی و این پلاتفرم در جنبش سبز جایی دست و پا کنند. نشد!

علاوه بر محتوای راست منشور منتشر شده، حزب کمونیست کارگری، برخورد اپورتونیستی واضحی به منشور سرنگونی از خود نشان داده است. اولاً: آنزمان که ما منشور سرنگونی را تدوین کردیم دقیقاً از سر راست روی و پوپولیسم شان که نمیخواستند مرز بین انقلابی‌گری که

طور عمومی با انقلابیگری کارگری و کمونیستی را قابل شوند، و بر آن اساس معنای پیروزی سرنگونی را از زاویه طبقه کارگر با هدف پیروزی جریانات بورژوازی تفکیک کنند، منشور سرنگونی ما را تخطئه کردند، شاتلژ و کمپین کردند، اعلام کردند، منشور سرنگونی معنی ندارد، ودر همه تحولات و مقاطع تنها "منشور سوسیالیستی" داریم. با همین نگرش سبزی نسبت به پیام آمریکا و اوپاما سبز شدند، امید می‌بندند، و آنجا که توهم تأمین رهبری و پرچم سیاسی برای لایه‌های "پایینی" جنبش سبز، سند ارائه کرده‌اند. پلاتفرم پنج بندی ترسیم صف متمایز کمونیستی در جنبش سرنگونی ارزشی برایشان نداشت. چه موضوع آن دوره شان در جنبش سرنگونی در مقابل منشور ما و چه موضع امروزشان در منشور تدوین شده توسط این حزب برای پذیرفته شدن در صف جنبشهای بورژوازی، بر مخدوش کردن مرز بین جنبشهای طبقاتی و خط کشیدن بر صف متمایز کارگری کمونیستی استوار است. هر دو موضع راست روانه‌ودو روی یک سکه و اپورتونیستی است. به هر حال آن دوره که ترسیم پلاتفرم سرنگونی طلبی از زاویه منفعت کارگر و انسان حق طلب ضرورت داشت و اینها از موضع راست در همان دوره در مقابل منشور ما و کمونیستها به کمپینهایی که شاهدهن بودیم دست زدند. در افتادین با حزب حکمتیست و منشور سرنگونی ما برای یک دوره جزو هویت شان بود. اما جالب اینکه امروز از منظر جمهوری اسلامی نباشند، اما تبدیل کردن این امید و آرزو به یک جنبش با کمپین کردن علیه نفس وجود منشور سرنگونی در آن دوره را چگونه

علاوه بر محتوای راست منشور منتشر شده، حزب کمونیست کارگری، برخورد اپورتونیستی واضحی به منشور سرنگونی از خود نشان داده است. اولاً: آنزمان که ما منشور سرنگونی را تدوین کردیم دقیقاً از سر راست روی و پوپولیسم شان که نمیخواستند مرز بین انقلابی‌گری که طور عمومی با انقلابیگری کارگری و کمونیستی را قابل شوند، و بر آن اساس معنای پیروزی سرنگونی را از زاویه طبقه کارگر با هدف پیروزی جریانات بورژوازی تفکیک کنند، منشور سرنگونی ما را تخطئه کردند، شاتلژ و کمپین کردند، اعلام کردند، منشور سرنگونی معنی ندارد، ودر همه تحولات و مقاطع تنها "منشور سوسیالیستی" داریم. با همین نگرش سبزی نسبت به پیام آمریکا و اوپاما سبز شدند، امید می‌بندند، و آنجا که توهم تأمین رهبری و پرچم سیاسی برای لایه‌های "پایینی" جنبش سبز، سند ارائه کرده‌اند. پلاتفرم پنج بندی ترسیم صف متمایز کمونیستی در جنبش سرنگونی ارزشی برایشان نداشت. چه موضوع آن دوره شان در جنبش سرنگونی در مقابل منشور ما و چه موضع امروزشان در منشور تدوین شده توسط این حزب برای پذیرفته شدن در صف جنبشهای بورژوازی، بر مخدوش کردن مرز بین جنبشهای طبقاتی و خط کشیدن بر صف متمایز کارگری کمونیستی استوار است. هر دو موضع راست روانه‌ودو روی یک سکه و اپورتونیستی است. به هر حال آن دوره که ترسیم پلاتفرم سرنگونی طلبی از زاویه منفعت کارگر و انسان حق طلب ضرورت داشت و اینها از موضع راست در همان دوره در مقابل منشور ما و کمونیستها به کمپینهایی که شاهدهن بودیم دست زدند. در افتادین با حزب حکمتیست و منشور سرنگونی ما برای یک دوره جزو هویت شان بود. اما جالب اینکه امروز از منظر جمهوری اسلامی نباشند، اما تبدیل کردن این امید و آرزو به یک جنبش با کمپین کردن علیه نفس وجود منشور سرنگونی در آن دوره را چگونه

این نوشته بر اساس سخنرانی پالتاکی در چهارم آوریل تهیه شده است. اما در بازنویسی علاوه بر ادیت نهایی، کتاتی در جهت بیان روشنتر و دقیقتر به آن اضافه شده است .

مرگ بر جمهوری اسلامی

زنده باد جمهوری سوسیالیستی



مصاحبه کمونیست هفتگی با فاتح شیخ

توافق فتح و حماس: مهمترین رویداد منطقه

صلحدوست در اسرائیل میفهمند. آمریکا هم به موقعیت دشواری افتاده است اما با برخورد محتاطانه اش به این توافق راه را بر روی کنار آمدن با واقعیات جدید و تشکیل دولت فلسطین باز گذاشته است. اوپاما دو سال پیش در دلایل تشکیل دولت فلسطین را سال ۲۰۱۱ تعیین کرده بود. در این مدت فرستاده اش از عهده دولت دست راستی اسرائیل بر نیامد. اوپاما فرصت مهمی را از دست داده است. وتوی آمریکا بر قطعنامه شورای امنیت در محکومیت شهرکسازی اسرائیل که چهارده عضو شورای امنیت به آن رای داده بودند، لکه سیاهی بر کارنامه سیاسی اوپاماست که تاوان آن را باید بپردازد. آیا در ماههای آتی حمایت یکجانبه اش از اسرائیل را به نفع کنار آمدن با واقعیات جدید در مورد فلسطین تعدیل خواهد کرد؟ آیا تحولات انقلابی در منطقه و موقعیت نامناسب آمریکا در جهان و منطقه این حکم را به او دیکته میکنند؟ باید دید. جمهوری اسلامی از این رویداد زیان ببیند. زیر پایش در بهره برداری از مساله فلسطین خالی میشود. این رویداد، تحولات انقلابی منطقه از جمله در سوریه، شاخ به شاخ شدن با دولتهای خلیج، پا پیش گذاشتن بیشتر دولت ترکیه در سیاست خاورمیانه همگی موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه را بطور فزاینده زیر فشار میگذارد. ادامه این شرایط به موقعیت فعال برتر آن در عراق هم سریعاً لطمه خواهد زد و این به معنی تضعیف موقعیت برتر آن در منطقه است.

و نسل جوان فلسطینی و برآیند نیازهای واقعی سه طرف درگیر است. از آنجا که این نیازهای واقعی در چشم انداز کوتاه مدت با هم تلاقی خواهند داشت، می توان به کارائی این توافق در دوره آتی سیاست فلسطین خوشبین بود. معیشت فلاکتبار مردم آن هم پاسخ موثر بدهد.

کمونیسیت: از نظر شما تحولات اخیر در کشورهای عربی و بخصوص مصر تا چه حد و از چه زوایایی در رسیدن این دو نیرو به توافق تأثیر داشت؟

عصام شرف مجدداً به حرکت افتاد. دلایل این توافق را میتوان در پرتو تغییر معادلات منطقه بویژه در پی اولین پیروزیهای انقلاب مصر و تناسب قوای جدید در سطح منطقه و جهان بررسی کرد. تناسب قوایی که حل مساله فلسطین را، خارج از اراده اسرائیل و آمریکا، عملاً به تحقق نزدیک کرده است. در چنین شرایطی ریختن نسل جوان و توده های مردم به خیابانها و فشار آوردنشان به دو طرف حاکمیت شقه شده فلسطین برای پایان دادن به تقسیم چهارساله، بیشک فاکتور محلی بسیار موثری بود. ۱۵ مارس جوانا فلسطینی در هر دو منطقه ساحل غربی و غزه مردم را به تظاهرات فراخواندند. شعار مشهور میدان تحریر قاهره: مردم خواهان سقوط نظام هستند به این فرم انطباق داده شد: مردم خواهان پایان دادن به تقسیم هستند. فتح این تظاهرات را حمایت و تشویق کرد و حماس هم با بیمبلی و اکراه آن را پذیرفت. سیاست دولت جدید مصر نسبت به حماس و باز کردن معبر رفح برای تخفیف محاصره اقتصادی مردم غزه و در عین حال سرعت گرفتن پروسه برسمیت شناسی دولت مستقل فلسطین توسط دولتها که ابتکار آن کلاً در دست فتح بود، حماس را قانع کرد که به میانجیگری مصر برای توافق با فتح جواب مثبت بدهد.

کمونیسیت: پس از سالها تخصص میان فتح و حماس بالاخره با میانجیگری دولت مصر پیمان آشتی ملی میان این دو نیرو بسته شد. به نظر شما دلایل پایان دادن به این تخصص و رسیدن هر دو نیرو به این توافق چیست؟

فاتح شیخ: بطور قطع تحولات اخیر بخصوص انقلاب مصر در به ثمر رسیدن این توافق تأثیر داشته است. از چند زاویه میتوان به سیر رویداد اخیر بپردازیم: یک زاویه نقش نسل جوان است. بعد از جنگ شش روزه ۱۹۶۷، جنبش آزادیبخش فلسطین مقاومت مسلحانه نسبتاً وسیعی را سازمان داد، جنگ اکتبر ۱۹۷۳ شکست سختی به اسرائیل وارد کرد اما به دلایل مختلف حل مساله فلسطین پیش نمیرفت. "انقلابیه" نسل جوان در ۱۹۸۷، نسلی که بعد از ۱۹۶۷ در شرایط اشغال متولد و بزرگ شده بود، به حل مساله فلسطین مومنتوم جدیدی بخشد که به قرارداد اسلو و حاکمیت محدود دولت فلسطین زیر رهبری یاسر عرفات منجر شد. این پروسه هم با سنگ اندازیهایی جناح راست

دولت اسرائیل و حمایتش به تعویق افتاد. امروز باز نسل جدیدی به میدان آمده که نه به اشغالگری اسرائیل تن نمیدهد و نه به حاکمیت مستبد و فاسد فتح و حماس. نسلی که بعد از قرارداد اسلو متولد و بزرگ شده و تحت تأثیر تحولات انقلابی تونس و مصر امید و اعتمادبندس و شور انقلابی تازه نفسانه نوع جدیدی پیدا کرده است. حمایت از تشکیل دولت مستقل فلسطین و ظاهر شدن در گارد وحدت بخشدین به صفوف منقسم شده "ملت فلسطین" همه و همه متوجه این هدف است که این دوره انقلابی را نیم کلاج از سر بگذرانند. حماس هم زیر فشار نارضایتی روزافزون مردم از فلاکت اقتصادی و ناتوانی اش از پاسخگویی به این نیاز دارد که تن به سازش با فتح بدهد بخصوص در شرایطی که همه متوجه و مدعیهان دیگر نتوانند خرده بگیرند که او نماینده کل حاکمیت فلسطین نیست و غزه و نخبیاهو هم در پشت خود ندارد. توافق اخیر حاصل معادلات جدید و بریتانیا و چند کشور دیگر سفر میکنند تا آنها را از

این توافق میگذرد. پوشش جهانی و منطقه ای رویداد هم (بالیکنه فضای میدیا در اشغال خیر کشته شدن بن لادن بود) وسیع و مهم بود. همزمان با مراسم قاهره، در ساحل غربی و غزه هم جمعیت بزرگی از مردم فلسطین با برپا کردن تظاهرات و شادی، امید هگانی به تحقق دولت مستقل فلسطین و رهائی از مشقات اشغال و تعرض مداوم توسط دولت اسرائیل را به نمایش گذاشتند.

این توافق به چهار سال تقسیم حاکمیت فلسطینیها در ساحل غربی و غزه پایان میدهد. محور اصلی توافق، تشکیل کابینه ای از شخصیتهای مستقل برای اداره امور و برگزاری انتخابات پرزیدنت، پارلمان و شورای رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین در یک سال است. سخنرانیهایی محمود عباس و خالد مشعل روشن میکرد که این مهلت یکساله در وهله اول برای پیشبرد پروسه دیپلماتیک تشکیل دولت فلسطین از دو کاتال جمع عمومی بدو با مذاکره با اسرائیل است. انتخابات در این توافق پروسه ای فرعی است و کارکرد آن انطباق ترتیبات سیاسی و اداری حاکمیت کنونی با پروسه انتقال به دولت مستقل فلسطین در چشم انداز نزدیک است.

سابقه توافق به دوران حسنی مبارک برمیگردد که به مراحل نهایی هم نزدیک شده بود اما هر بار با بهانه جونیهای حماس به تعویق میافتاد. این پروسه با انقلاب مصر دچار وقفه شد و پس از سقوط مبارک و تشکیل کابینه



Marx- Hekmat Society

در بزرگداشت زندگی پرپرا منصور حکمت

بزرگترین مفکر مارکسیست معاصر و بنیانگذار انجمن مارکس لندن

شنبه ۴ ژوئن ۱۰، ۳۰ تا ۴، بعدازظهر

سخنرانان

ریویار احمد: منصور حکمت و تحولات کردستان عراق

آئر مدرسی: منصور حکمت: مبارزه طبقاتی، جنبش ها و احزاب

دیبا علیخانی: منصور حکمت و بنیانه حقوق زن

کورس مدرسی: حکمت و مفهوم انقلاب

ورود برای عموم آزاد است. ورودی: رایگان. تذاقی از آوردن کوفتال زیر 16 سال خودداری کنید. برای اطلاعات بیشتر با نسرین جلالی مدیر انجمن مارکس - حکمت لندن : 07708125993, marx.hekmat@gmail.com تماس بگیرید.

www.marxhekmatociety.com

رویدادهای کردستان عراق و اهمیت سازمان و صف مستقل

گفتگوی سعید احمد با ریویور احمد
توازن قوا و رابطه بین مردم و دولت که قبل از ۱۷ فوریه وجود داشت امکان پذیر نیست. هر چند خطر انواع سناریوهای تلخ در میان است که منتظر می رود که برای نیل به اهداف خود، در اجرای چنین سناریوهایی بهانه دست حکومت بدهند. در این زمینه باید کاملا هوشیار بود. اما به نظر من جامعه کردستان وارد دوران جدیدی شده و عقب رانده نمی شود. اما رویدادهای جاری که شما بدان اشاره کردید، غیرقابل انتظار نبود. من در نوشته هایی که درباره این تحولات انقلابی در ماههای اخیر نوشته ام چنین بار به سناریو ها و توطئه ها اشاره نموده و هشدار داده ام. در پلتفرمی که از سوی پلنوم هشتم حزب کمونیست کارگری کردستان به تصویب رسیده به این مخاطرات اشاره شده است. تردیدی وجود نداشت که حکومت بورژوازی و ناسیونالیستی کرد، تا جاییکه امکان سرکوب و عقب راندن جنبش مردمی را داشته باشد، راه تحقق خواسته های مردم را در پیش نمی گیرد. اما به هیچ وجه توسل به سرکوب بدین گسترده حتمی نبود. چون قبل از هر چیز هزینه در پیش گرفتن چنین روشی برای قدرت بورژوازی کرد گران تمام می شود. حکومت با انتخاب چنین روشی قبل از هر چیز خوشبینی مردم نسبت به خود کم را به پایین ترین سطح خود رساند. مردم کردستان از این جنایات و سرکوب و قلدری نمی گذرند. حکومت با چنین روشی در دسر بزرگی برای خدایانها سرازیر شده اند. به نظر تو حکومت تا چه اندازه می تواند در این امر موفق باشد و اعتراضات آنها را سرکوب نماید؟ تا کی می تواند شهرها را به پادگان تبدیل کند و از آنها کلیت ان اشغالی بسازد؟ آیا حکومتی که مطلق ان غارت و تاراج کرده باشد، است و غرق در فساد می باشد؟ حکومتی که در بیست سال گذشته کل ثروت و نعمات این سرزمین را برای خود و سرانش به تاراج برده و با لیکند فریبکارانه و سرکوب مردم را ساکت نگاهداشته است؟ جایی که سهم کارگران و بیشتر آحاد مردم کردستان محرومیت و سرکوب بوده، تا چه حد می توان انتظار داشت که مطالبات مردم متعاضات را تحقق بخشد؟ منظور من این است آیا اصلا یک دوراهی وجود داشته؟ آیا این حکومت غیر از سرکوب و قلدری راه دیگری در پیش می گرفت؟

ریویور احمد: قبل از هر چیز راجع به اینکه حکومت تا چه حدی می تواند در سرکوب مردم موفق باشد و اعتراضات مردمی را خاموش کند، به نظر من در فضای کنونی کردستان و منطقه چنین فضای بسیار سخت خواهد بود. ممکن است بتوانند برای مدتی - آنها به هزینه ای سنگین، یک قدم مردم را عقب



کمونیست ۱۶۲

پیروزی آن را ترسیم نمود. مثلا کمونیستها برای یک انقلاب مبارزه می کنند و آن انقلاب کارگری است و تنها این انقلاب را راه حل اساسی تمامی معضلات می دانند. در هر جنبشی شرکت کنند به منظور خیمت به این هدف و آماده نمودن نخبه های این انقلاب. اما نمی توان این هدف را جلوی هر نیرو و تمهیدات خود را می خواهد و به نظر من " نقشه عمل شورا" از این نظر مناسب نبود.

مشخص بود که میتینگ مردمی و همه با هم چند هزار نفر مردم که در پایین ترین سطح تشکل و انسجام سیاسی است - آن هم فقط در بخشی از کردستان، نمی تواند دولت میلیشیایی که دارای نیروی نظامی عظیم و چندی ارگان سرکوب و قدرت مالی عظیم است را سرنگون کند یا وادار به فروپاشی رهبری نهادهای اصلی قدرت نماید. این جنبش در حال حاضر جنبش اعتراضی توده ای و انقلابی است که در وهله ای اول می تواند مجموعه ای از مطالبات توده ای بدست آورد. چنین دستاوردی می تواند پایه ای باشد تا در ادامه جنبش بعدی مسالمت بزرگتری را در دستور کار خود قرار دهد. از دیدگاه کمونیسم می توان در پروسه ای تا به امروز، جنبش گوران و جریانات اسلامی آن را در هر مقطعی توانایی و زمینه اجتماعی و طبقاتی نیروها را دید و بر این اساس مطالبات، اهداف و گامهای آن را تعیین کرد. بنابراین ارتقای اهداف واقعی جنبش به انحلال سه رهبری (رئیس اقلیم کردستان، رئیس مجلس وزرا و رئیس پارلمان کردستان) در سطح توازن قوا موجود نبود. در واقع نمی توان خواست سرگونی را به عنوان مطالبه برافراشت، بلکه جنبش مردمی در زمان مناسب با نیروی کافی می تواند به دولت بگوید یا قدرت را در دست خشم و عصیان زودرس ببرند. از سوی دیگر خود نیز به قیمت مبارزه و فداکاری مردم، در اتناک انتظار و مذاکره برای اکتساب امتیازات باشند.

یک نمونه تاکتیکی غلط دیگر می توان "از" نقشه عمل شورای موقت سرای آزادی" نام برد در مقطعی که مذاکرات اپوزیسیون بورژوازی به بن بست می رسید. روزی که قرار بود شورا نقشه عملی با چنین محتوایی منتشر کند، ما در رهبری حزب کمونیست کارگری از طریق رفقای خود در شورای موقت سرای آزادی بسیار تلاش نمودیم که این کار صورت نگیرد. دلیل ما این بود که جنبش موجود نه جنبش سرگونی حاکمیت است و نه از عهده وظیفه سنگینتری از پتانسیل جنبش بر دوش آن گذاشت. برای برخورد با هر جنبشی باید تحلیل درست بکار برد و برستی آن را شناخت. باید دید توده واقعی جنبش در هر مقطع قدر است؛ خاستگاه مردمی آن کجاست؛ چه می خواهد و چرا به میدان آمده است؛ نیروی آن نیروی چه تغییری است؛ نیروهای شرکت کننده و اقهای سیاسی بایستی در امکان عمومی میتینگها برگزار می شد؛ می بایستی مردم سازمان پیدا می کردند. مخصوصا عدم تحرک طبقه کارگر در ابعاد چشمگیر تا نقش برجسته ای در این جنبش بر

سرکوب و قلدری بی حد و حصر کند؟

ریویور احمد: همانگونه که گفتید حاکمیت کردی در بیست سال گذشته همواره سرکوب را به عنوان راهی برای اعمال قدرت بکار برده است و جنبش توده ای نیز سرکوب و کشتار بره اندوخته است. آنچه امروز می بینیم ادامه و گسترش همان سرکوب است. برای این سرکوب هم هیچ توجیهی ندارند جز اینکه می خواهند با قلدرنمندی، حاکمیت فاسد خود بر مردم را نگهدارند. مردم کردستان این را هرگز فراموش نمی کنند و حکومت را نمی بخشند، اما تمامی این واقعیات بدان معنی نیست که نمی شد حکومت را در یک سطحی به قبول خواسته های مردم وادار کرد. می شد سیر تحولات به این سمت نرود.

آیا می توان از یک حکومت فاسد و غارتگر انتظار پاسخ به مطالبات مردم را داشت؟ آنچه جواب این سوال را مشخص می کند تنها ماهیت قدرت حاکم نیست، بلکه سطح و قدرت جنبش است. من از نخستین روزهای این جنبش، با این دیدگاه مشکل جدی داشتم که تصور می کند یا برافراشتن شعارهای افراطی به ظاهر رادیکال یا بالا بردن سطح مطالبات مردم بدون تحلیل واقعی، می توان جنبش را پیش برد و قدرت آن را افزایش داد. برعکس می بایستی با افزایش سطح سازماندهی، گسترش و تقویت موقعیت طبقه کارگر، اتخاذ راهکارهای مناسب و نیز تعیین سطح واقعی مطالبات جنبش پیش رفت و حتی محدودیات آن را کنار نهاد. من بر این باورم که می شد حاکمیت را به قبول رادیکال از مطالبات مردم ناچار نمود. بطور مثال حداقلی از عقب نشینی در نامه برهم مصالح به انجمن سرای آزادی، وعده های مبهم و ناروشن مسعود بارزانی مبنی بر دادن فرصتی سه ماهه برای اصلاحات، برنامه ۱۷ ماده ای پارلمان و تعلیق قانون سرکوب اعتراضات ... و می توان برشمرد. علیرغم تمام فریبکاریهایی که در موارد بالا پنهان شده، همه آنها نشان می دهند که می شد حاکمیت را در یک جدال اصولی و منطقی ناچار نمود در وهله اول حداقل بخشی از مطالبات مردم را برآورده نماید و چنین امری تکلیف بسیار بزرگی به جنبش می داد.

سعید احمد: به عنوان جمع بندی و درس گرفتن از گذشته، روشن است که حاکمیت همیشه برای سرکوب آماده بوده و همواره سرکوب نموده است. اما چه عامل دیگری در روند کشمکش و بر اساس این موارد و نه بطور وضعیت کنونی نقش داشته تا حاکمیت سرکوبی فرصت سرکوب پیدا

کرد. اما دیگر بازگشت به شرایط و توازن قوا و رابطه بین مردم و دولت که قبل از ۱۷ فوریه وجود داشت امکان پذیر نیست. هر چند خطر انواع سناریوهای تلخ در میان است که منتظر می رود که برای نیل به اهداف خود، در اجرای چنین سناریوهایی بهانه دست حکومت بدهند. در این زمینه باید کاملا هوشیار بود. اما به نظر من جامعه کردستان وارد دوران جدیدی شده و عقب رانده نمی شود. اما رویدادهای جاری که شما بدان اشاره کردید، غیرقابل انتظار نبود. من در نوشته هایی که درباره این تحولات انقلابی در ماههای اخیر نوشته ام چنین بار به سناریو ها و توطئه ها اشاره نموده و هشدار داده ام. در پلتفرمی که از سوی پلنوم هشتم حزب کمونیست کارگری کردستان به تصویب رسیده به این مخاطرات اشاره شده است. تردیدی وجود نداشت که حکومت بورژوازی و ناسیونالیستی کرد، تا جاییکه امکان سرکوب و عقب راندن جنبش مردمی را داشته باشد، راه تحقق خواسته های مردم را در پیش نمی گیرد. اما به هیچ وجه توسل به سرکوب بدین گسترده حتمی نبود. چون قبل از هر چیز هزینه در پیش گرفتن چنین روشی برای قدرت بورژوازی کرد گران تمام می شود. حکومت با انتخاب چنین روشی قبل از هر چیز خوشبینی مردم نسبت به خود کم را به پایین ترین سطح خود رساند. مردم کردستان از این جنایات و سرکوب و قلدری نمی گذرند. حکومت با چنین روشی در دسر بزرگی برای خدایانها سرازیر شده اند. به نظر تو حکومت تا چه اندازه می تواند در این امر موفق باشد و اعتراضات آنها را سرکوب نماید؟ تا کی می تواند شهرها را به پادگان تبدیل کند و از آنها کلیت ان اشغالی بسازد؟ آیا حکومتی که مطلق ان غارت و تاراج کرده باشد، است و غرق در فساد می باشد؟ حکومتی که در بیست سال گذشته کل ثروت و نعمات این سرزمین را برای خود و سرانش به تاراج برده و با لیکند فریبکارانه و سرکوب مردم را ساکت نگاهداشته است؟ جایی که سهم کارگران و بیشتر آحاد مردم کردستان محرومیت و سرکوب بوده، تا چه حد می توان انتظار داشت که مطالبات مردم متعاضات را تحقق بخشد؟ منظور من این است آیا اصلا یک دوراهی وجود داشته؟ آیا این حکومت غیر از سرکوب و قلدری راه دیگری در پیش می گرفت؟

ریویور احمد: قبل از هر چیز راجع به اینکه حکومت تا چه حدی می تواند در سرکوب مردم موفق باشد و اعتراضات مردمی را خاموش کند، به نظر من در فضای کنونی کردستان و منطقه چنین فضای بسیار سخت خواهد بود. ممکن است بتوانند برای مدتی - آنها به هزینه ای سنگین، یک قدم مردم را عقب

عده گیرد. در تمام این تحركات نیز نقش و زمینه آفق بورژوازی نقش بسیار محوری داشت که جنبش بدین سمت نرود و قدرت سرکوب آن از سوی حاکمیت و توانایی مهار کردن آن از جانب اپوزیسیون بورژوازی بسیار سخت تر می شد.

سعید احمد: آزادی و عدالت اجتماعی، برابری و صدمت با سرکوب و فساد از جمله مطالبات و شعارهای اصلی تظاهرات در کردستان هستند. رسانه های بورژوازی این مسأله را برجسته می کنند که اسلامی ها از جمله نیروهای شرکت کننده در اعتراضات هستند، چگونه می توانند چنین شعارها و خواسته هایی داشته باشند؟ می گویند اگر قرار است اسلامی ها پیام آور آزادی باشند، بهتر است که وضعیت همینجوری باشد. یا اینکه می گویند بسیاری از عوامل سرکوب اعتراضات در سالهای گذشته (از وزیر کشور و دو نفر از مسئولان اطلاعات و ...) از مسئولین رده بالای گوران هستند؛ می گویند چه انتظاری از اینها می توان داشت؟ چگونه چنین افرادی می توانند آزادی به طور کلی و آزادی اعتراضات را برای مردم بدست آورند؟! بسیاری از مردم می دانند که گوران و اسلامی ها فقط تا زمانی طرفدار " آزادی " و " آزادی حق اعتراض هستند که خود در اپوزیسیون هستند و گرنه هر کدام که به قدرت برسند از قدرت فعلی بدر هستند و می گویند به همین علت نباید در اعتراضات آنها شرکت کرد.

ریبور احمد: من هم بر این باورم که مردم آزادیخواه در تظاهرات در هیچ سناریوی چنین نیروهایی شرکت کنند، اما جنبش توده ای و اعتراضات فعلی کردستان جنبش اسلامی ها و گوران نیست. حکومت آگاهانه می خواهد جنبش را اینگونه تعریف کند تا هم این واقعیت را انکار کند که مردم کارگر و تظاهرات از آزادیخواه روبروی حاکمیت فاسد قرار گرفته اند و هم برای یکسره نمودن ماجرا قضیه را بین خود و این نیروها محدود کند که در چنین صورتی هم سرکوب و هم بند و بست با آنها راحت تر خواهد بود. اما این جنبش توده ای است که برای مطالبات واقعی توده ها شکل گرفته است. درهای این جنبش بروی تمامی نیروها و جوانب باز است که در آن شرکت نمایند و از آن پشتیبانی کنند. بدون تردید هر نیرویی که در آن شرکت می کند طبق منافع اجتماعی که خودش نمایندگی می کند در آن شرکت می کند و بر اساس همین منافع، کشمکش سیاسی در جنبش شکل می گیرد. اما سابقه این جنبش به دورانی بر می گردد که جنبش گوران وجود نداشت و اسلامی ها نیز در قدرت سهم بودند. در عین حال نمی توان نادیده گرفت که گوران و اسلامی ها امروزه به این جنبش چنگ انداخته اند و دارای نفوذ هم هستند. اما فرض کنیم طبق تئلیغات فعلی حاکمیت، گوران و اسلامی ها بتوانند سوار بر موج این جنبش اعتراضی شوند و به قدرت هم برسند، شیوه حکمرانی و بطور کلی آینده جامعه بطور یکطرفه و با اراده و ماهیت آنها تعیین نمی شود. بویژه اگر فرض کنیم در

کردستان نیز انقلابی توده ای نظیر انقلاب مصر منجر به تغییر حاکمیت شود. در چنین حالتی نیز یک دو راهی بر سر آنها قرار می گیرد: یا باید بتوانند مانند آنچه در ایران روی داد، انقلاب را سرکوب کند که آنهم حداقل مستلزم کشمکش چندین ساله خواهد بود و پیروزی در سرکوب انقلاب برایشان قطعی و آسان نیست و یا شق دوم این خواهد بود که آن انقلاب از آنها عبور میکند و آنها را حاشیه می کند و ناکام می گذارد و انقلاب راه خود را بسوی تحقق اهداف خود طی نیروهای شرکت کننده در اعتراضات اینها را من به عنوان فرضیه ای در پاسخ به وارونه نمودن حقایق از سوی حکومت مطرح کردم. اما تعریف کردن این جنبش به مثابه جنبشی که گویا اسلامی ها و گوران راه انداخته اند فریبکاری عمده و آشکار است. از این نظر می توان به اطلاعاتی که رهبر جنبش گوران و دفتر سیاسی اتحاد اسلامی و "کومه لی اسلامی" توجیه کرد که هر سه در ۱۷ فوریه، یعنی در نخستین روز به خون کشیدن جنبش توده ای اعلام کرده اند: هر سه جریان در تقابل با جنبش توده ای و در کنار قدرت سرکوبگر اتحادیه میهنی و حزب دمکرات قرار گرفته اند. هیچ چیز روشن و شفاف تر از این نیست که این جنبش توده ای بر اساس خشم توده های کارگر و زحمتکش و جوانان آزادیخواه علیه ستم، سرکوب، فساد، ظلم و استثمار آشکار و برجسته و نپیوژه در این دوره به الهام از انقلاب و جنبش های انقلابی منطقه شکل گرفته است. این جنبش در کردستان سابقه دارد و به دورانی بر می گردد که گوران و اسلامی ها در قدرت سهم بودند. گوران یک قدم و اسلامی ها دو قدم دیرتر، بعد از اینکه فهمیدند جنبش عملا راه افتاده است و بر اساس منافع و دشمنان به آن چنگ انداختند. من هم تأکید می کنم که آزادی، برابری، عدالت اجتماعی و سایر اهداف و مطالبات این جنبش با برنامه و آفق و امیال گوران و اسلامی ها در تضاد است. اما اینها مطالبات مردم هستند و آنها نیز به منظور تحکیم پایه های خود، خود را به جنبش و اهدافش اویران کرده اند. اما اگر به برنامه و شعارها و حتی لیست مطالباتی که بر سر آن با حکومت مذاکره نموده اند توجه کنیم، هیچ تشابهی بین این خواسته ها و شعارهای جنبش وجود ندارد. به همین دلیل به نظر من یکی از شرایط گسترش و پیروزی این جنبش و ایجاد تغییر به سود بهبود زندگی و معیشت و حقوق مردم، تفکیک صف مستقل طبقه کارگر و مردم زحمتکش و جوانان و زنان ستمدیده از آفق این احزاب بورژوازی است. چون زمینه های به میدان آمدن مردم علیه حکومت فعلی و ناراضی بودن گوران و اسلامی ها از حاکمیت دو چیز متفاوتند. آنها مثل یک جناح و بخشی از طبقه سرمایه دار از جایگاه و سهم خود در قدرت و ثروت امروزی کردستان ناراضی هستند، اما مردم به یا خاسته علیه بیکاری، فقر، گرانی و فقدان آزادی و عدم خدمات اجتماعی خشمگین و معترض هستند. بر این اساس دو آفق جداگانه دارند و باید از

هم تفکیک شوند. یکی از وظایف خیلی مهم کمونیستها این است که برای ایجاد یک صف مستقل تلاش کنند. بدون تردید چنین امری روش مناسب خود را می طلبد. باید مردم را در محلات، کارگاهها، ادارات، دانشگاهها و سایر اماکن حول شوراها و تشکلات مختلف و در صفوف وسیع سازمان داد. باید حزب سیاسی و طبقاتی کمونیستی را در دسترس آنها قرار داد و به آنها اطمینان داد که بدون حزب سیاسی طبقاتی مستقل نمی توانند به اهداف خود برسند. این یکی از درسها و تجارب انقلاب مصر و تونس و یکی از عوامل اصلی است که چنین انقلابی دستاورد تمام و کمالی برای کارگران و توده های ستمدیده نداشته است. همچنین باید مطالبات مردمی بسیار شفاف و ملموس باشد. بطور مثال حکومت کنکورات، انتخابات زودرس، حکومت توافقی، جدا کردن حزب از قدرت و ... کلا و مسائل، مطالبات و شعارها ای گمراه کننده هستند و سرسوزنی دستاوردی برای مردم ندارند. به جای این خواسته های بورژوازی، بحث بر سر حکومت متکی بر اراده مستقیم مردم، وضع قانون بر اساس حقوق جهانشمول انسان، بیمه بیکاری، افزایش دستمزد، قانون کار مدرن، برابری حقوق زن و مرد، آزادی سیاسی بی قید و شرط، تأمین آب، برق، بهداشت، سیستم حمل و نقل و .. مطالبات بسیار روشن و ملموس هستند که باید با ایفای نقش کمونیستها از سوی جنبش توده ای برافراشته شوند و به پلاتفرم جنبش تبدیل شوند. این مطالبات صفوف و آفق سیاسی متفاوت را از هم جدا می کنند و تضمین کننده نیل مردم به مطالبات و ایجاد تحول به نفع مردم می باشند.

سعید احمد: نزد برخی از افراد متنوع بودن تظاهراتها و شرکت راست افراطی(اسلامی ها) تا چپ افراطی (حزب کمونیست کارگری) نقطه قوت تظاهراتها و مایه خوشحالی و نشانه دموکراسی و پولوالیسم قدرت در آینده می باشد. نزد افراد دیگری نشانه بی جهت بودن تظاهراتها و ابهام و ناروشنی آینده است. می گویند حکومتی که اینها تشکیل دهند باید به برنامه و آتش شلم کار باشد! می گویند روزهای جمعه چپ ها و کمونیستها در کنار اسلامیها بر سر صندوق های آبیجو نماز می خوانند! در این مورد چه می درچنین جنبش شرکت می کند و هدفش چیست؟ می خواهد در کنار نیروهای ارتجاعی به کجا برسد و برای کارگران و مردم کردستان چه چیزی بدست آورد؟ جریانات دیگر راهشان را رگم کرده اند یا حزب کمونیست کارگری خط رفقه است؟

ریبور احمد: باید چند سطح بحث را از هم تفکیک کرد: در سطح احزاب بدیبه است که اسلامی ها و جنبش گوران شکلی از انقلاب و حتی جبهه تشکیل داده اند و پیداست که دارای امتیازات و منافع مشترک و شبیه بهم هستند، همکاری آنها بر این اساس است. در این سطح تا جایی که به حزب کمونیست کارگری برگرده، نه فقط انقلاب و جبهه حتی هیچ درجه ای

از هماهنگی و کار مشترک و حتی هیچ سطحی از ارتباط با این جریانات نداشته است. این بدان معنی نیست که ارتباط با آنها قبیح باشد، بلکه هیچ اساس و موضوعیتی در این قضیه وجود ندارد. چنانچه زمانی بنیان سیاسی عینی و ملموسی داشت، می توان با اطلاع تمام مردم چنین کاری صاف کرد.

در سطح یک جنبش توده ای حول مجموعه ای از مطالبات و اهداف عمومی، باید گفت توده ای مرکب از مردم مسلمان، اسلام سیاسی، ناسیونالیست، سکولار، کمونیست، دمکرات، لیبرال و ... و نیز فعالینی از این دست در خط مقدم و در قالب عنوان رهبران و فعالین این جنبش نقش ایفا می کنند. به نظر من پدیده ای طبیعی است. زیرا هم مطالباتی مانند آزادی سیاسی و محاکمه جنایتکاران و آزادی بیگاری و ریشه کن کردن فساد ... و در میان توده های وسیعی از مردم صرف نظر از اینولوژی و عقاید آنها بنیان محکمی دارد. در سطح احزاب هم حقیقتی انکار ناپذیر است که هر یک می خواهند در جهت پیشبرد برنامه خود در آن شرکت کنند و فعالین خود را تهییج می کنند. اهمیتی ندارد کسانی که برای بیمه بیکاری و خدمات پزشکی و رفاه و برکناری اگر باورمند هستند به چه سمتی قدرت میبیشیایی به میدان آمده اند چه عقایدی دارند، مسلمان هستند یا نیستند و اگر باورمند هستند به چه سمتی عبادت می کنند. مهم این است که معترضین، مجموعه ای از شهروندان هستند و حول خواسته های اساسی زندگی خود، در قالب جنبشی به میدان آمده اند. اما بدون تردید در این میانه و در سطح سیاسی کشمکش جدی بین گوناگون در جنبش وجود دارد. عیسی وضعیت موجود پدیده ای بر سر تشکیل مشترک دولت نیست بلکه جدالی بر سر آفق و آلترناتیوهای مختلف در جنبش است.

اما به نظر من چنین پدیده ای نه دال بر دموکراسی است و نه می توان آن را هرج و مرج نامید. چنین وضعیتی به این خاطر است که جنبش و مطالبات سیاسی آن هنوز همگانی است و از نظر طبقاتی و سیاسی قطب بندی نشده است. هنوز جنبش و مطالبات عمومی هستند؛ هنوز صف بندی طبقاتی و سیاسی در این جنبش اعتلا نیافته است. چنین امری هم بطور تصنعی امکان پذیر نیست؛ با اشتقاق و تکه تکه کردن و بالاخره با تضعیف جنبش اعتراضی صورت نمی پذیرد؛ با ایندولوژیزه کردن تحقق نمی یابد. باید در فرایندی سیاسی روشنگرانه و سازمانیافته و مبارزاتی در مسیر تکامل خود به پیش برود. سازماندهی، توده ای کردن هر چه بیشتر، اعتلای آگاهی سیاسی و طبقاتی، برجسته نمودن نقش طبقه کارگر در جنبش، روشن نمودن و تثبیت خواسته های واقعی مردم ستمدیده و تفکیک آنها از خواسته های انحرافی، تقویت پایه های آزادیخواهی، کمونیسم و ... این فرایندی درست و پیشرفت عظیم و دستاورد بسیار مهمی داشته است. این جنبش تاکنون حتی پیروزی بزرگی نداشت آورده است.

می تواند صف طبقه کارگر و مردم ستمدیده را از آلترناتیوهای بورژوازی جدا کند و جریانات دیگر را حاشیه ای نماید. دربار نماز جمعه که میدان آزادی آورده شده باید گفت تردیدی نیست که این یک تاکتیک اسلامی ها به باور من لکه دار نمودن این جنبش عظیم توده ای و پر دستاورد که تا الان طلسم بزرگی را شکسته و دستاورد بزرگی داشته و گامهای بزرگی برداشته است به بهانه اینکه در سرای آزادی نماز برگزار می شود، نشانه ای از جنبش است. جنبش توده ای و انقلابی عظیم با اراده و شعارهایی که مستقیماً با زندگی و حقوق و آزادیهای مردم مرتبط است را نمی توان با ظاهر اسلامی روزهای جمعه سنجید. اگر کمی با دقت نگاه کنیم بروشنی می توان دید که این جنبش در شعارها و مطالباتش هیچ رنگ و بوی اسلامی ندارد، حتی جمع هزاران نفره که روزهای جمعه در میدان آزادی نماز می خوانند در هیچ شعار و مطالبه ای نشان نمی دهند که خواهان آن باشند اسلام در زندگی سیاسی و در دولت و قانون جایگاهی داشته باشد؛ آنها شعارهای اسلامی نمی دهند و آلترناتیو اسلامی را انتخاب نکرده اند. برعکس خواهان آزادی و برابری، عدالت اجتماعی، رفاه و خدمات هستند؛ در برابر ظلم و ستم و استثمار و فساد می ایستادگی می کنند. چنین مطالباتی با برنامه و بدیل اسلامی خوانایی ندارد بلکه در تضاد هستند. در ضمن من این جنبش را یکی از نقاط ضعف جنبش می دانم و باید تلاش کرد که این سنت کنار ناکام گذاشت. اما بر این اساس هر گونه شک نسبت به این جنبش مردمی و انقلابی و مترقی اشتباه بسیار بزرگ است. در این رابطه باید گفت که کمونیستها نمی توانند و نباید در مراسم نماز جمعه شرکت کنند و فکر نمی کنم چنین کرده باشند. بر عکس باید به جنبش ای مناسب این سنت را حاشیه ای کند و به جای آن سنت مبارزاتی توده ای و بویژه نقش تجمع و سازمان محلات، کارگاهها، ادارات و دانشگاهها و سایر سازمانها و نهادها را برجسته کند. اما نباید از این سر دچار یأس و بدبینی شوند یا با تردید به این جنبش توده ای نگاه کنند.

سعید احمد: به عنوان یک تحلیل کلی نقاط ضعف و قوت تظاهراتهای کمونیست کارگر در چه می بینید؟ چه کار باید می کردند و نکردند یا چه نیاید می کردند؟ اگرند؟ مهمترین دردهای دو ماه تظاهرات کردستان که بایستی در دوره آینده در نظر داشت کدامها هستند؟

ریبور احمد: این جنبش یک جنبش عظیم توده ای و انقلابی است. تبحرال علیرغم اینکه با اعلام حکومت نظامی میدان آزادی تسخیر شد و تظاهرات در

قیل از هر چیز ضربه محکمی بر این توم و خوشحیالی مهلک و بزرگ وارد کرد که ناسیونالیسم کرد و جنبش کردایی جامعه را گمراه می کرد. آنها چنین تصویری می دادند که به اسم دولت کردی و خودی تا ابیدیت بر جامعه کردی خواهند کرد، کلیه حقوق و کرامت انسانی را زیر پا می نهند، ثروت جامعه را غارت می کنند مردم نیز از آنها خواهند پذیرفت. این جنبش ضربه بزرگی بر رویای حاکمان وارد کرد که نوه و نبیره خود را برای حکمرانی بعد از خود آماده کنند. این جنبش کل این تبلیغات را بر باد داد که صاحبان قدرت به خاطر اینکه دورانی در کوه پیشمرگ بوده، حالا نشان داد با قدرت حقوق کرامت انسانها و ثروت جامعه بازی کنند. این جنبش زیر همه هیاهو دموکراسی و آزادی را می برد و پرده از حواصیل ملیتیایی، مافیایی، فاسد و سرکوبگر حکومت کنار زد. اینها گامهای بسیار مهمی هستند و نقش عمده ای در ترسیم آینده این جامعه خواهند داشت. دیگر کردستان بطور واقعی وارد مرحله ای دیگر شده است، مبارزه سیاسی، توده ای و طبقه ای در این جامعه وارد دوران دیگری شده است. همین حکومت نظامی که اخیراً اعلام کرده اند آشکارا این وضعیت را نشان می دهد. اگر حکومت بتواند میدان آزادی را با میلیتاریسم اشغال کند در عوض نمی تواند جنبش را از بین ببرد. نفرت از حکومت، تلاش برای آزادی و رفاه و مبارزه علیه سرکوب، فساد و استثمار از تمامی منافذ و روزنه های جامعه جوانی می زند و ریشه می داند و وارد همه ای محلات، کارگاهها، ادارات و مراکز آموزشی و حتی همه ی منازل می شود و بدین شیوه خود را برای اتحاد دیگری آماده می کند تا با نیرو و انرژی و توان بیشتری وارد عرصه های نبرد در آینده شود. حتی هم اکنون و در همین سطح، حاکمان نمی توانند چون گذشته نسبت به حقوق و سطح معیشت و رفاه مردم خود را به نفی می زنند. هم اکنون و در همین سطح این جنبش تضادها و بحران های درونی حکومت و احزاب حاکم را عمیق تر کرده است. یکی از نقاط قوت جنبش در گراهی که فرصت پیدا کرده توده ای بودن آن بود. این جنبش توده ای واقعی است. امیال آن واقعی، رادیکال و خواسته های توده های کارگر و مردم ستمدیده، جوانان و از ادیبخوانان است. در سطح شعارها هم نباید گامهای پیشرفت برداشت؛ نباید مطالبه ای سنگین تر از توانایی برافراشت؛ نباید بهانه دست حکومت داد. جنبش گوران و اسلامی ها به جای گذرش دامنه اعتراضات و تعمیق سیاسی جنبش چنین وضعیتی را بر آن محمول کردند. با مدتی خودبخودی در میان جنبش و حتی در قلب کمونیسم و چپ این توم وجود داشت که گویا با اعلام خواسته های بزرگتر می توان جنبش را از آن تنگنا بیرون آورد که در میدان آزادی را کد مانده بود. این محاسبات غلط از آب در آمد. میان کمونیستها هم این دیدگاه سنگینی می کرد که خود مردم دارند می گویند حکومت باید سرنگون شود، چرا ما آنها به جوک می ماند و بدین معنی

است" از تظاهرات علیه خودمان حمایت می کنیم!!" اما همین نکته نشانه آشفتگی و سراسیمه بودن آنها در حد توان همین جنبش است. سرتاسری نبودن جنبش، محدود ماندن آن به میدان آزادی و عدم گسترش آن به محلات و کارگاهها و ادارات و قدرت خاستگاه و افق بورژوازی، پایین بودن سطح سازماندهی مردم، ضعف بودن نقش طبقه کارگر در این جنبش، محدود بودن نقش آلترناتیو کمونیستی و نیز بکار بردن چندین متد تاکتیک نامتجانس با توازن قوای جنبش، قدرت حاکمه از آن بهانه ای برای سرکوب و دخالت نظامی بدست آورد از نقاط ضعف آن بودند. آنچه نباید می شد، همانگونه که در مقاله "یک قیام و سه تاکتیک" و در گفتگو با رادبو هاپشتی در پنجم آوریل - یعنی ۱۱ روز قبل از خروج میلشیایی، فاسد و سرکوبگر حکومت کنار زد. اینها گامهای بسیار مهمی هستند و نقش عمده ای در ترسیم آینده این جامعه خواهند داشت. دیگر کردستان بطور واقعی وارد مرحله ای دیگر شده است، مبارزه سیاسی، توده ای و طبقه ای در این جامعه وارد دوران دیگری شده است. همین حکومت نظامی که اخیراً اعلام کرده اند آشکارا این وضعیت را نشان می دهد. اگر حکومت بتواند میدان آزادی را با میلیتاریسم اشغال کند در عوض نمی تواند جنبش را از بین ببرد. نفرت از حکومت، تلاش برای آزادی و رفاه و مبارزه علیه سرکوب، فساد و استثمار از تمامی منافذ و روزنه های جامعه جوانی می زند و ریشه می داند و وارد همه ای محلات، کارگاهها، ادارات و مراکز آموزشی و حتی همه ی منازل می شود و بدین شیوه خود را برای اتحاد دیگری آماده می کند تا با نیرو و انرژی و توان بیشتری وارد عرصه های نبرد در آینده شود. حتی هم اکنون و در همین سطح، حاکمان نمی توانند چون گذشته نسبت به حقوق و سطح معیشت و رفاه مردم خود را به نفی می زنند. هم اکنون و در همین سطح این جنبش تضادها و بحران های درونی حکومت و احزاب حاکم را عمیق تر کرده است. یکی از نقاط قوت جنبش در گراهی که فرصت پیدا کرده توده ای بودن آن بود. این جنبش توده ای واقعی است. امیال آن واقعی، رادیکال و خواسته های توده های کارگر و مردم ستمدیده، جوانان و از ادیبخوانان است. در سطح شعارها هم نباید گامهای پیشرفت برداشت؛ نباید مطالبه ای سنگین تر از توانایی برافراشت؛ نباید بهانه دست حکومت داد. جنبش گوران و اسلامی ها به جای گذرش دامنه اعتراضات و تعمیق سیاسی جنبش چنین وضعیتی را بر آن محمول کردند. با مدتی خودبخودی در میان جنبش و حتی در قلب کمونیسم و چپ این توم وجود داشت که گویا با اعلام خواسته های بزرگتر می توان جنبش را از آن تنگنا بیرون آورد که در میدان آزادی را کد مانده بود. این محاسبات غلط از آب در آمد. میان کمونیستها هم این دیدگاه سنگینی می کرد که خود مردم دارند می گویند حکومت باید سرنگون شود، چرا ما آنها به جوک می ماند و بدین معنی

چایبکه مردم به مثابه یک امید و آرزو خواهان برچیدن قدرت ملیشیایی هستند، امید و آرزویی کاملاً برحق دارند. ما بیست سال است گفته ایم و تکرار کرده ایم که اینها شایسته مدیریت جامعه مدنی و متمدنانه ای چون کردستان هستند و باید از قدرت کنار روند. اما تا چایبکه بر این اساس بحث سر تحدید زمان جنگ آخر با حکومت باشد کمونیستها به هیچ وجه نباید تسلیم محاسبات خودبخودی و اشتباهات مردم یا تاکتیک جناحهای بورژوازی شوند. در وقت خودش این تاکتیک گوران و اسلامی ها برای تغییر قدرت از بالا بود. نتیجه این تاکتیک این می شد که پیش از اینکه جنبش توده ای و انقلابی تا حد برپا کردن انقلاب توده ای و تحول بخش گسترش یابد، آنها به هدف خود برسند. کمونیسم نباید تحت فشار قرار گیرد. در تاریخ نمونه های زیادی هست که توده ها به روش خودبخودی و تحت تأثیر افق بورژوازی، تاکتیک های غلطی اتخاذ کرده اند، اما رهبران کمونیست هشدار داده و آنها را برحذر داشته اند. موضع مارکس و انگلس در کمون پاریس که به کارگران گفتند زمان قیام نیست و فعلاً قیام نکنید نمونه برجسته ای است. وقتیکه لنین می گوید با قیام بازی نکنید نمونه ای دیگر است. رهبران کمونیست باید جسارت و شهامت این را داشته باشند که در موقعیت مشخص به مردم بگویند اشتباه است و نکنید. به نظر من بسیاری از این احکام در مورد جنبش اعتراضی در عراق نیز صدق می کند. بر عراق نیز در روزهای نخست و بطور ناگهانی به انجمن های استانی حمله کردند و آنها را به آتش کشیده و تعطیل کردند. خود این اقدام، ضمن اینکه دستاوردهای عینی برای مردم نداشت، کمشکنش را به جایی برد که در توان جنبش نبود. به همین دلیل بعداً عقب نشینی به جنبش تحمیل شد. بطور خلاصه این جنبش توده ای و انقلابی است، پایان نیافته و شکست نخورده است و باید آسانی هم شکست نمی پذیرد. این قلدری و نظامیگری نمی تواند برای مدتی طولانی این جنبش را از بین ببرد. دیگر مردم کردستان با این قدرت زده شدن و از رکود مطالبات خویش را بایگانی نمی کنند. از این بعد برجسته درسها و تجربیات گذشته را برپایه است کرد تا راه پیروزی هموار شود.

سعید احمد: به عنوان آخرین پرسش، در حال حاضر چه باید کرد تا این جنبش توده ای مسیری انقلابی و پیشرو در نظر بگیرد؟ چه باید کرد تا بر اساس نقاط قوت این جنبش، نقاط ضعف آن کنار زده شود و از رکود فعلی بیرون آید؟ بطور مشخص وظیفه اولویت های کنونی کمونیسم در این خصوص کدامها هستند؟

ریوار احمد: این پرسشی اساس است. البته می توان گفت پلاتنفرم تصویب شده پلنوم هشتم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری جواب روشنی به این مسائل می دهد. بر اساس این پلاتنفرم من روی برخی از جوانب و اقدامات مشخص تأکید می کند. قبل از هر چیز باید گفت فعالیت آکسیونی در شکل بر پا کردن تظاهرات و میتینگ

است" از تظاهرات علیه خودمان حمایت می کنیم!!" اما همین نکته نشانه آشفتگی و سراسیمه بودن آنها در حد توان همین جنبش است. سرتاسری نبودن جنبش، محدود ماندن آن به میدان آزادی و عدم گسترش آن به محلات و کارگاهها و ادارات و قدرت خاستگاه و افق بورژوازی، پایین بودن سطح سازماندهی مردم، ضعف بودن نقش طبقه کارگر در این جنبش، محدود بودن نقش آلترناتیو کمونیستی و نیز بکار بردن چندین متد تاکتیک نامتجانس با توازن قوای جنبش، قدرت حاکمه از آن بهانه ای برای سرکوب و دخالت نظامی بدست آورد از نقاط ضعف آن بودند. آنچه نباید می شد، همانگونه که در مقاله "یک قیام و سه تاکتیک" و در گفتگو با رادبو هاپشتی در پنجم آوریل - یعنی ۱۱ روز قبل از خروج میلشیایی، فاسد و سرکوبگر حکومت کنار زد. اینها گامهای بسیار مهمی هستند و نقش عمده ای در ترسیم آینده این جامعه خواهند داشت. دیگر کردستان بطور واقعی وارد مرحله ای دیگر شده است، مبارزه سیاسی، توده ای و طبقه ای در این جامعه وارد دوران دیگری شده است. همین حکومت نظامی که اخیراً اعلام کرده اند آشکارا این وضعیت را نشان می دهد. اگر حکومت بتواند میدان آزادی را با میلیتاریسم اشغال کند در عوض نمی تواند جنبش را از بین ببرد. نفرت از حکومت، تلاش برای آزادی و رفاه و مبارزه علیه سرکوب، فساد و استثمار از تمامی منافذ و روزنه های جامعه جوانی می زند و ریشه می داند و وارد همه ای محلات، کارگاهها، ادارات و مراکز آموزشی و حتی همه ی منازل می شود و بدین شیوه خود را برای اتحاد دیگری آماده می کند تا با نیرو و انرژی و توان بیشتری وارد عرصه های نبرد در آینده شود. حتی هم اکنون و در همین سطح، حاکمان نمی توانند چون گذشته نسبت به حقوق و سطح معیشت و رفاه مردم خود را به نفی می زنند. هم اکنون و در همین سطح این جنبش تضادها و بحران های درونی حکومت و احزاب حاکم را عمیق تر کرده است. یکی از نقاط قوت جنبش در گراهی که فرصت پیدا کرده توده ای بودن آن بود. این جنبش توده ای واقعی است. امیال آن واقعی، رادیکال و خواسته های توده های کارگر و مردم ستمدیده، جوانان و از ادیبخوانان است. در سطح شعارها هم نباید گامهای پیشرفت برداشت؛ نباید مطالبه ای سنگین تر از توانایی برافراشت؛ نباید بهانه دست حکومت داد. جنبش گوران و اسلامی ها به جای گذرش دامنه اعتراضات و تعمیق سیاسی جنبش چنین وضعیتی را بر آن محمول کردند. با مدتی خودبخودی در میان جنبش و حتی در قلب کمونیسم و چپ این توم وجود داشت که گویا با اعلام خواسته های بزرگتر می توان جنبش را از آن تنگنا بیرون آورد که در میدان آزادی را کد مانده بود. این محاسبات غلط از آب در آمد. میان کمونیستها هم این دیدگاه سنگینی می کرد که خود مردم دارند می گویند حکومت باید سرنگون شود، چرا ما آنها به جوک می ماند و بدین معنی

از ۱۷ فوریه تا ۱۹ آوریل چه می آموزیم جمع بندی جنبش انقلابی کردستان ارزیابی، درسها، دستاوردها و آینده جنبش

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری کردستان

کردستان وارد مرحله ی جدیدی شده

مدیریت جامعه سرگردان کردستان بر عهده آنها گذاشته شد. در بهار سال ۱۹۹۲ در میان جار و جنجال بزرگ فریبکاری و گردنکشی انتخاباتی

"اولین پارلمان و تشکیل اولین حزب کمونیست خودی" بناحق به عنوان نوبدبخش و متحقق کننده همه رویاها و امیال و آرزوهای مردم کردستان

معرفی شد. اما این حاکمیت سریعاً نشان داد که حکومت جنبش کردایتی و برزواری کرد نه فقط حکومت مردم

بلکه دقیقاً ستمیده کردستان نیست، بلکه دقیقاً علیه منفعت و خواسته های آنهاست.

دو حزب اصلی این جنبش سریعاً تمامی پایه های سیاست و اقتصاد را

در کردستان قبضه نمودند و زندگی شاهانه ای برای اقلیت بسیار اندکی فراهم نمودند؛ آنها به قیمت تحمیل فقر

و محنت فراوان بر اکثریت مطلق جامعه یک اقلیت را غرق در ثروت

نمودند. در سایه این حکومت فاسد و غارتگر، چپاول بی حد و حصر،

سرکوب مخالفان سیاسی و ترور سازمانیافته منتقدین، فعالین آزادیخواه

و کمونیست و ژورنالیستی ها، ابداع انواع قوانین و تصمیمات اجرائی برای

خفه کردن همه ی اشکال آزادی، فاجعه ترور و قتل زنان به بهانه

ناموس، برپایی چندین جنگ داخلی ارتجاعی و ویرانگر، قتل و بی

حرمتمی به اسرای جنگی و آواره کردن هواداران یکدیگر، تحمیل قانون کار

ارزان و کارگر خاموش و بی حقوقی بر طبقه کارگر، ترور و سرکوب

فعالین کارگری و تهاجم به تشکلهای کارگری، گسول کردن لشگر نظامی و دستگاہهای اطلاعاتی و تروریستی

دولتهای مرتجع منطقه بر مردم کردستان به کارنامه ۲۰ ساله حکومت

جنبش کردایتی تبدیل شد و در عین حال به زمینه ها و پایه های قیام مردم

کردستان علیه این حکومت تبدیل شکل داد.

خیزش و پیروزی انقلاب در مصر و تونس، کنار نهادن دیکتاتور و بخش قابل توجهی از دستگاه دولت دو رژیم

فاسد و ستمگر، گسترش شرایط انقلابی در سطح منطقه مشوق و کمک

کننده بود تا قیام توده ای علیه حکومت فاسد و ستمگر بورژوازی کرد در ۱۷

فوریه شروع شود. از آن روز به بعد به مدت ۶۲ روز جنبش اعتراضی و

انقلابی وسیع توده ای بدون وقفه و با روحیه ای سرشار از امید، حول

مطالبات بر حق و روا و رادیکال ادامه یافت. کارگران و توده های

محروم و آزادیخواه در میادین ایستادند، در برابر گلوله حکومت

کردی سینه سپر کردند و میدان را رها نکردند. در این تجربه نیز حکومت

کردی تکرار نمود که مانند رژیم بعث دست بر ماشه تفنگ آماده کشتار مردم

معرض است و آماده است حمام خون تبدیل کرده بودند. رویدادهای ۱۷

آوریل این حقیقت را نشان داد که " ملت خودی" برپا کند؛ نشان داد که

آماده است برای حفظ و اعمال سلطه حکومت فاسد عشیره ای خود، مردم

غیرنظامی و حتی نوجوانان و کودکان را به قتل برساند تا آنها را وادار نماید

از مطالبات خود دست بکشند تا آنها زندگی فرعون وار خود را به قیمت

فلاکت میلیونی توده های مردم ادامه دهند.

دستاوردها:

با اعلام رسمی حکومت نظامی، دولت کردی پس از ۶۲ روز با لشکر

کشی گسترده در مناطق مختلف کردستان و عراق علیه مردم به پا

خاسته و اعمال شیوه های مختلف سرکوب و قتلرمنشی، موقتاً میادین

آزادی از دست جنبش و معترضین گرفته شد. هر چند عقب نشینی موقت

بر این جنبش تحمیل شده و تاجحال به اهداف و مطالبات خود نرسیده است،

اما نه تنها شکست نخورده و پایان نیافته است، بلکه دستاوردهای مهم و عظیمی داشته که از طریق گامهای

بعدی به سوی پیروزی ترسیم می شود.

اولین دستاورد بسیار بزرگ جنبش این است که زنجیر توهم به حکومتی

ستمگر، جنایتکار و دیکتاتور کردی را پاره کرده و علیرغم همه ی

فریبکاری قوم پرستی و خرافات ناسیونالیستی، مایهت جنبش کردایتی

ناسیونالیسم کرد، برای مردم کردستان بسیار بروشنی آشکار گشت. بدین

ترتیب سلاح مهلکی از دست حکومت کردی برای اعمال ستم بر مردم گرفته

شد و آن سلاح فریب و توهم است. از این بیعد حکومت کردی تنها روی

ستون سرکوب ایستاده است. اما ایستادن بر روی یک ستون و حفظ

قدرت با توسل به حکومت نظامی مدرکی دال بر انقضای تاریخ این

حکومت است و بدین ترتیب حکومت، حکم مرگ خویش را بدست مردم

کردستان سپرده است. این وظیفه امر مردم کردستان است که چه وقت و چگونه این فرمان را به اجرا در می

آورند.

این سرکوب و لشگرکشی در عین حال این حقیقت را آشکار ساخت که ارتش،

نیروهای مسلح، دستگاہهای جاسوسی و مافیای کنونی کردستان مانند هر

حکومت فاسد و ستمگر بورژوازی در دنیا مایهتی سرکوبگرانه دارد. این

نیاهدا مستقیماً در مقابل جنبش و اعتراضات بر حق طبقه کارگر و مردم زحمتکش قرار گرفته و برای

حفظ پایه های جامعه بورژوازی و ظلم و ستم آماده است. جامعه را غرق در خون شهروندان خویش کند. تهاجم،

کشتار و دستگیری و میلیتاریزه کردن شهرها، محتوای پوچ این " پیروزی"

را جلوی چشم مردم قرار داد که گویا این ارگان ها و بویژه نیروی پیشمرگ

" ابزار امنیت ملی، رهایی کردستان و فتح مناطق اشغالی و تأمین کننده امنیت

جامعه است". این سرکوب حتی پرده از ماهیت جنسهای بورژوازی

اپوزیسیون کنار نهاد که پروژه حفظ دستگاه و نیروهای سرکوبگر را تحت

نام " ملی و قانونی کردن" نیروهای مسلح و نهادهای جاسوسی فعلی را به

بخشی از برنامه تغییر و اصلاح خود تبدیل کرده بودند. رویدادهای ۱۷

آوریل این حقیقت را نشان داد که ضعف این جنبش را بیان کنیم این حد

نیروهای مسلح و نهادهای سرکوبگر، نیروی حفظ "میهن و امنیت اجتماعی"

نیستند و انحلال این نهادها و خلع ید دولت از ابزارهای سرکوب یک شرط

اصلی است که دولت به اراده مستقیم مردم تکیه کند.

دستاورد مهم دیگر این جنبش تغییر توازن قوا میان حاکمیت بورژوازی

کرد و کارگران و مردم ستمدیده و آزادیخواه است. چندین سال است که

اراده مردم بدلیل گرفتار شدن در توهم و خرافات ناسیونالیستی زیر چنگ

حاکمیت ملیشپایی خرد شده است. این وضعیت توازن قوا را بطور کامل به

سود حاکمیت ستمگر بورژوازی کرد تغییر داده بود. این جنبش این توازن قوا

را بره ریخت و به نفع مردم ستمدیده تغییرات اساسی بوجود آورده است.

در جریان این جنبش، آگاهی سیاسی طبقه کارگر و مردم ستمدیده تا سطح شناخت منافع متفاوت خود از

بورژوازی کرد ارتقا یافت و میدان دید آنها به منافع و آرزوهای خود وسعت

یافت و حتی گامهای نخستین در راه اتحاد و خود سازماندهی نیز برداشته

شد.

دستاورد بسیار بزرگ دیگر به میدان آمدن و ابراز وجود سیاسی دوباره

حزب کمونیست کارگری در سطح جامعه به عنوان حزب کارگری و

کمونیست و انقلابی و ایفای نقش سیاسی دخالتگر در میدان سیاست بود.

این دستاوردی بزرگ و پیشروی عظیم در راه پر کردن یک خفره

سیاسی بود که در چند سال گذشته و بویژه بعد از تهاجم مسلحانه اتحادیه

میهنی به حزب کمونیست کارگری در ۱۴ ژوئن ۲۰۰۰ بوجود آمده بود. اکنون

حزب کمونیست کارگری به شهادت دوست و دشمن یکی از بازیگران

اصلی در میدان سیاست است و چنین پرده ای فاکتور بسیار مؤثر و یکی از

ضروریات پیشروی در آینده است.

از لحاظ تأمین خواسته های سیاسی و اقتصادی مردم نیز هر چند این

مطالبات تاجحال بدست نیامده اند و حکومت آشکارا به هیچکدام از آنها

اعتراف نکرده است اما تسلیم میهم و ناروشن حکومت و وعده های آنها

برای اجرای مطالبات مردم به حکومت تبدیل شده است. اما مردم

فشاری که جنبش مردمی بر سر حکومت قرار داده تا حدی بر آنها

ترس انداخته که ناچار هستند مطالبات مردم را در نظر گیرند . حکومت نمی

تواند مانند قبل از ۱۷ فوریه نسبت به خواست و مطالبات مردم بی تفاوت

باشند. حکومت ناگزیر است در این زمینه ها جوابگوی خواسته های مردم

باشد. این هم یکی از دستاوردهای مهم جنبش خواهد بود.

نقاط ضعف و درسها:

البته این جنبش می توانست از این حد جامعه ناراضی انداخته نسبت به

خود برسد و یا دستاورد بیشتری در چگونگی تقسیم دسترنج کارگران

از ماهیت جنسهای بورژوازی اپوزیسیون کنار نهاد که پروژه حفظ

دستگاه و نیروهای سرکوبگر را تحت نام " ملی و قانونی کردن" نیروهای

مسلح و نهادهای جاسوسی فعلی را به بخشی از برنامه تغییر و اصلاح خود

تبدیل کرده بودند. رویدادهای ۱۷ آوریل این حقیقت را نشان داد که

که کمونیسم و حزب کمونیست کارگری بدلیل اینکه پیش از ۱۷ فوریه

توانسته بود به عنوان یک نیروی سیاسی دخالتگر، آلترناتیو کمونیستی

رهایی بخش ظاهر شده و به ابزار سازماندهی و اتحاد صفوف کارگران

پیشرو و فعالین کمونیست تبدیل شود، نتوانست در جرگه جنبش اعتراضی تا

سطح رهبری سیاسی جنبش راه یابد و عملاً سیاست، تاکتیک، و پلاتفرم

حزب به نقشه عمل جنبش تبدیل نشد. بر این اساس معضل اساسی این

جنبش، قبل از هر چیز این بود که اسیر افق سیاسی و آلترناتیو جناحی از

بورژوازی در اپوزیسیون بود که "رقرم" نام گرفته بود. این جناح از

اپوزیسیون بورژوازی معترض توانسته بود به یمن مندیای محلی و

روشنفکران ناراضی و دموکراسی خواه پارلمانتاریسم، سناریوی

انتخابات مجدد و ایجاد تغییر از طریق صندوق آراء، اصلاحات، عروج مجدد

جنبش گوران و ... این افق و باورها بر جامعه تحمیل کند و نه نتیجه

توانست ضمن اینکه از اساس مخالف امیال و آرزوهای مردم معترض بودند

که به خاطر آن به میدان آمده بودند، رهبری جنبش مردمی را در دست

گیرد. جامعه کردستان بر اساس شفاف طبقاتی و تحت تأثیر انقلاب

مصر و تونس قدم در راه انقلاب نهاده بود؛ برای تحولات ریشه ای و بدست

آوردن آزادی، برابری و عدالت اجتماعی به میدان آمده بود اما چون از

قبل در فضای سیاسی عمومی کردستان نسبت به سیاست، آرمانها و

باورهای این جناح از اپوزیسیون متوهم بودند، برای این جناح از

بورژوازی فرصتی پیش آمد به عنوان رهبر اعتراضات و تظاهراتها ظاهر

شود. به بیانی دیگر مردم ستمدیده کردستان بدرستی پرچم جناحی از

بورژوازی را پایین آوردند، اما به غلط نسبت به پرچم جناح دیگرگی از

بورژوازی متوهم مانندند. جناح بورژوازی اپوزیسیون کرد متشکل از

ناسیونالیسم و اسلام سیاسی که خود را در جنبش گوران و جریانات اسلامی

به نمایش گذاشت به نادرستی به بخش بزرگی از پرچم نفرت از بورژوازی

حاکم کرد تبدیل شد در حالیکه این اپوزیسیون بورژوازی نه از روی افق

سیاسی که برای آینده کردستان دارند و نه از روی اهداف خود هیچ ربطی به

عدالت اجتماعی و سایر مطالبات مردمی که به شعار و خواسته مردم معترض تبدیل شد،

ندارند. جنبش گوران بخشی از خانواده جنبش بورژوازی کنونی در قدرت

است و گوران نماینده ناراضیاتی بخشی از سرمایه داری کرد است که از سهم

خود از دسترنج غارت شده کارگران و مردم زحمتکش کردستان و ثروت

جامعه ناراضی انداخته نسبت به چگونگی تقسیم دسترنج کارگران

از ماهیت جنسهای بورژوازی اپوزیسیون کنار نهاد که پروژه حفظ

دستگاه و نیروهای سرکوبگر را تحت نام " ملی و قانونی کردن" نیروهای

مسلح و نهادهای جاسوسی فعلی را به بخشی از برنامه تغییر و اصلاح خود

تبدیل کرده بودند. رویدادهای ۱۷ آوریل این حقیقت را نشان داد که

که کمونیسم و حزب کمونیست کارگری بدلیل اینکه پیش از ۱۷ فوریه

توانسته بود به عنوان یک نیروی سیاسی دخالتگر، آلترناتیو کمونیستی

رهایی بخش ظاهر شده و به ابزار سازماندهی و اتحاد صفوف کارگران

پیشرو و فعالین کمونیست تبدیل شود، نتوانست در جرگه جنبش اعتراضی تا

سطح رهبری سیاسی جنبش راه یابد و عملاً سیاست، تاکتیک، و پلاتفرم

مخالفت سرخست دارد و از دیدگاه آنها تشکیل حکومتیایی مانند ایران و اوپاش مسلح طالبان الگویی حکومت آنها برای آینده کردستان است. کل پلاتفرم این جبهه و ائتلاف ناسیونالیسم و اسلامی ها تضاد عمیقی با منافع، اهداف و امیل مردم به پاخاسته کردستان دارد. اما برای اینکه بتوانند مردم را به نیروی سیاه لشکرسانو یوهی خود تبدیل کنند، خود را به این جنبش اویزان کرده اند. جامعه کردستان جامعه ای طبقاتی است. مبارزه و کشمکش طبقاتی و تضاد منافع متفاوت طبقاتی تضاد اصلی جامعه کردستان است و سایر تضادهای به این مسأله ختم می شود. این واقعیت که طبقه کارگر و مردم زحمتکش و ستمدیده کردستان در یک جنبش عمومی صفوف خود را از صف بورژوازی و اعیان سیاسی اش جدا نکنند و از آن بتر و وقتی که زیر پرچم و رهبری سیاسی احزاب بورژوازی کشیده شوند، نتیجه اش این می شود که از راهی که آنها را به اهداف طبقاتی خویش می رساند دور می شوند؛ نتیجه اش این می شود که به نزدیکی تبدیل می شوند که جناحهای مختلف بورژوازی از روی دوش آنها به سوی کرسی قدرت بالا می روند تا دوباره خون و جانمایه ای کارگران و محرومین جامعه را به تاراج ببرند. هیچ جنبش و هیچ منفعت مشترکی بین این دو طبقه نبوده و نیست و نمی تواند در یک صف قرار بگیرد. حضور آنها در یک صف نتیجه ای جز تسلیم شدن طبقه کارگر و زحمتکش به صف و پرچم و افق بورژوازی نخواهد داد. یکی از نقاط اصلی ضعف این جنبش عدم سازماندهی و باز نبودن صف مستقل طبقه کارگر و مردم زحمتکش و به همین نسبت کشاندن آنها زیر پرچم و رهبری یکی از جناحهای بورژوازی کرد بود. هر چند در این مدت زحمتکشی رهبری این جناح از بورژوازی نتوانسته ماهیت جنبش را به منابه جنبش اعتراضی و انقلابی برای زندگی بهتر و حقوق کارگران و مردم آذینخواه حول مجموعه ای از مطالبات سیاسی و اقتصادی رادیکال تغییر دهد، اما در ادامه احتمال و این خطر وجود داشت که بالاخره روند جنبش و ماهیت آن را به جنبشی برای تقویت موقعیت یکی از جناحهای بورژوازی در قدرت سیاسی و غارت دسترنج کارگران و ثروت جامعه تغییر دهد. در عین حال و در همین دوران تأثیر بسیار اساسی داشت که جنبش در سطحی محدود راکد بماند و به کارگاه و محلات و ادارات گسترش نیابد و بدین ترتیب قدرت فرا رفتن از اهداف این جناح از بورژوازی را پیدا نکند. بر این اساس این رهبری عامل مهمی بود که جنبش دچار عقب نشینی شود. علاوه بر این تاکتیکی که جناحهای بورژوازی پیش پای جنبش گذاشته بودند و به آن تمحیل نمودند همه در این راستا بود که جنبش را به جنبشی برای اهداف خود و اهرم فشاری بر حکومت و نهایتاً بند و بست با حکومت تبدیل کنند تا تغییری ظاهری در حکومت درونی آن تحت نام " حکمت تکنوکرات، توافق، انتخابات پیشوقتی" پدید آید که مجموع آنها چیزی جز

ترمیم و آرایش مجدد بورژوازی کرد به قیمت مبارزه و قربانی شدن کارگران و مردم ستمدیده بطور مشخص آنچه که تحت نام " نقشه عمل شورای موقت سرای آزادی" اعلام شد، دقیقاً تاکتیک بورژوازی بود تا اهداف بورژوازی با فشار گوران و اسلامی ها بر جنبش تحمیل شود. این تاکتیک تضاد روشنی با توازن قوای بین حکومت و روند گسترش و پیشرفت جنبش داشت. این تاکتیک و عدم آمادگی جنبش برای تحقق آنها و عدم تجانس آن با توازن قوا جنبش را در مسیر سرانگیزی و عقب نشینی قرار داد و بر این اساس فرصت سرکوب قدراته برای حکومت فراهم شد.

آزادی، برابری و عدالت اجتماعی در گرو چیست؟

آزادی، برابری و عدالت اجتماعی که شعار و مطالبه اکثر مردم به پا خاسته بود، در واقع تنها از طریق یک انقلاب کارگری و برپایی جامعه سوسیالیستی تضمین می شود. آزادی حتی به مفهوم بورژوازی و محدود آن در جایی مثل کردستان حتی به مفهوم سیاسی آن خیال کوچکی بیش نیست. کردستان به عنوان یکی از حوزه های کار ارزان و تنها بر اساس کار ارزان و کارگر خاموش و بدون حقوق می تواند دروازه هایش را بروی سرمایه جهانی بگشاید و این کار بدون سرکوب سیاسی، کار ارزان و کارگر خاموش و بی حقوق امکان پذیر نیست. جایگاهی که آزادی سیاسی به مفهوم آزادی بیان، آزادی فعالیت حزبی و توده ای، اعصاب و نظاهرات و اعتراض باشد کار ارزان در حد استثماری بی حد و حصر طبقاتی هرگز متحقق نمی شود. چه رسد به اینکه آزادی در مفهوم همه جانبه آن که آزادی از جور و ستم سرمایه، از تبعیض جنسی، ستم اجتماعی - فرهنگی و سیاسی و باشد. برابری هم در جامعه ای که بین یک اقلیت مخفوخ دارای زندگی فرعون وار و اکثریت محروم بردگان مزدی که خود همه نعمات و ثروت جامعه را بوجود می آورند به واژه ای مضحک تبدیل می شود. عدالت اجتماعی هم در جامعه ای که ستمگر و ستمکش باشد و انواع تبعیض ها در آن باشد تنها به تبلیغاتی فریبکارانه تبدیل می شود. بنابراین اگر آزادی، برابری و عدالت اجتماعی هدف و آرمان این جنبش باشد، راهی نیست جز اینکه از طریق پیشرفت گام به گام و انقلاب مداوم به سوی انقلاب کارگری و بنیاد نهادن جامعه سوسیالیستی رفت. جنبش اعتراضی توده ای کنونی انقلاب مدنظر ما نیست اما بدون تردید طبقه کارگر و کمونیستها می توانند و باید با صف مستقل خود در این مبارزات شرکت کنند و رهبری آن را در دست گیرند. پلاتفرم رادیکال خویش را ارائه دهند و پیروزی جنبش را به گونه ای تعریف کنند که در این مسیر پیش می رود و بسوی این هدف پیش می رود. فقط بدین شیوه می توان تضمین نمود که خواسته ها و آرمان های مردم ستمدیده و آذینخواه در عمیق ترین سطح خود تضمین می شود.

پیروزی این جنبش در گرو چیست؟

بدون تردید برچیدن حاکمیت میلیتاریستی کثونی بورژوازی کرد باید یکی از

گامهای این راه باشد. این حکومت از روز اول به قدرت رسیدن می باستی از منظر منافع طبقه کارگر و محرومان و همه آذینخواهان جامعه کنار زده می شد. با سرکوب قیام ۱۷ فوریه و برخورد صدام گونه، اسد وار و قذافی آسا با مطالبات مردم، این حکومت خود پا پیش نهاده و خودش حکم سرنگونی اش را بدست مردم داده است. این یکی از دستاوردهای بزرگ جنبش می باشد. اما این حکومت نه با خواهش و نه با زبانی خوش یا داوطلبانه و نه به خاطر آزادیها و مطالبات مردم کنار نمی رود. ارگانها و نهادهای مختلف سرکوب دارد که چندین سال بنیان نهاده است، بدون از کار انداختن این ماشین سرکوب و شکست دادن آنها در جنگ سرکوب جنبش انقلابی کرسی قدرت را رها نمی کند. باید این حکومت را با مبارزه و به میدان آمنت توده ای منحل نمود و از کار انداخت. برای تحقق این هدف افاق، پرچم و رهبری انقلابی برای جنبش ضروری است. آن نیز چیزی جز کمونیسم طبقه کارگر نیست. همزمان سازماندهی طبقه کارگر و مردم ستمدیده و آذینخواه در یک صف مستقل حول این افاق و پرچم و رهبری ضروری است. کارگران و مردم آذینخواه اگر غیر متشکل بمانند قدرت به ثمر رساندن این جنبش را نخواهند داشت. با شکست می خوردند و یا به سیاه لشکر جریانات بورژوازی تبدیل می شوند. از حکومت میلیتاریستی و جناحهای بورژوازی مخالف که خود نیز مسلح اند، سناریوهایی مختلفی برای خود کشیدن جامعه و از بین رفتن روند جنبش انقلابی انتظار می رود. آنچه که می تواند مانع این مخاطرات شود تنها نیروی سازمان یافته و مسلح طبقه کارگر و مردم انقلابی در صفوف مستقل خویش است. هر یک رهبری کمونیستی است. تجربه یک روز نشان داد که تنها به میدان آمدن و اعتراض و میتینگ میداین و حتی درگیری بدون برنامه، کافی و مؤثر نیست. سیاست روشن و تاکتیک دقیق و مؤثر لازم است؛ سازماندهی و تشکیل طبقه کارگر و مردم آذینخواه لازم است؛ اتحاد و همبستگی لازم است. تردیدی نیست که حکومت فاسد و ستمگر نهایتاً برای حفظ قدرت با مردم به پا خاسته جنگ می کند، وارد جنگ می شود و دست به اسلحه می برد. باید تاکتیک مؤثری در پیش گرفت تا مانع جنگ زودرس شد و باید در زمان مناسب این امکان را بدست آورد که این جنگ را به پیروزی رساند. نباید با قیام بازی کرد! نباید هیچ گام پیشوقتی برداشت! وقتی زمان شعار " بروید بروید" تعیین می شود که جنبش این قدرت را داشته باشد آنها را وادار به رفتن کند یا آنها را در کاخ سلطنت دستگیر کند. بدون این نیرو و توان و توازن قوا اعلام جنگ نهایی جز یاس حاصل از ناکامی و جز فراموش کردن زمینه های یک جنگ نابرابر و بالاخره جز فراموش نمودن امکان سرکوب چیزی از آن عاید نمی شود.

پیروزی این جنبش در گرو چیست؟

کردستان بر اساس پتانسیل جنبش و سطح به میان آمدن و واقعیات جامعه نقش پیشرو و مؤثر طبقه کارگر به

کردستان و نیروهای سیاسی آن در حال حاضر هنوز جریان آرام و قدم آید و اگر روی خط سیاسی و تاکتیک مؤثر پابرجا بماند، نیرویی است که شکست دادن آن بسیار دشوار است. روزی که کارگران سیمان و نفت و شهرداری و جاهای دیگر دست از کار بکشند، بورژوازی و حکومت را بزانو در می آورند. طبقه کارگر دارای شهرداری و قوانین محدود کننده آزادی سیاسی و همزمان با در دست گرفتن مجموعه ای از مطالبات اقتصادی مانند جلوگیری از فساد، بیمه بیکاری و افزایش حقوق و تعیین حداقل دستمزد کارگران و حقوق نمودن و نیز تعیین حداکثر حقوق مؤسولین و افزایش خدمات عمومی و ... پیش می تواند نیروی مؤثر اجتماعی خویش را بکار گیرد. بلکه فقط می تواند نقش پیاده نظام جنبش را بر عهده گیرد که در آن اهداف و منافع طبقه کارگران قربانی شده یا از بین می رود. قدرت طبقه کارگر از موقعیت او در تولید اجتماعی نشأت گرفته است. بدون اینکه چون طبقه ای مولد و شریان اقتصاد و ثروت جامعه در همان محل کار و تولید موزات پیشروی جنبش در تحقق مطالبات فوری و افزایش توان جنبش بر اساس تشکل و گسترش سازمان اجتماعی و متحقق شدن صفوف مستقل و رهبری رادیکال و انقلابی سطح ستون فقرات جنبش انقلابی را در دستور کار خود قرار نداده باشد، نه اثری از کمونیسم اش باقی می ماند و نه شانسی برای پیروزی برای خود می گذارد. پیروزی نیم بند جنبش انقلابی هم بدون نقش پیشرو طبقه کارگر آن دشوار خواهد بود.

ضرورت پیوستن به حزب کمونیست کارگری:

در این دوران و در دل جنبش توده ای انقلابی کردستان مانند دوره های قبلی، جریان انقلابی واقعی و آذینخواه و کمونیسم طبقه کارگر در سیاسی محلات و تحمیل فضای فضا میسر خواهد بود. انقلابی بر آنها و بدین ترتیب محدود کردن فضای محلات بروی حکومت و جریانات ارتجاعی. علاوه بر این باید به همان شیوه و در شکل و چهارچوب عملی و مناسب تلاشی نقشه مند برای کردستان ایفا نمود. باید هماهنگی و همبستگی محکم بین این جنبش و جنبش اعتراضی توده ای در عراق وجود آورد. باید پشتیبانی جهانی برای جنبش بدست آورد و فشار جهانی بر حکومت آورد. باید تبلیغات همه جانبه مؤثری برای تهییج فضای جامعه حول پلاتفرم جنبش توده ای و انقلابی و گامها و روش های پیشروی تشکیل داد.

موقعیت طبقه کارگر در پیروزی این جنبش:

در کل این پرسوه بدون اینکه طبقه کارگر چون ستون اصلی و ستون فقرات روند تحولات انقلابی این دوران و این جنبش توده ای به میدان آید، خیلی مشکل است که این جنبش به حداقلی از اهداف خود برسد. نقش طبقه کارگر در پیروزی این جنبش و تغییر روند انقلابی حیاتی و سرنوشت ساز است. در این دوران هیچ تحول انقلابی و اساسی در جامعه نمی تواند بدون نقش پیشرو و مؤثر طبقه کارگر به

نتیجه برسد. اگر این نیرو در سطحی گسترده و با صف مستقل خود به میدان آید و اگر روی خط سیاسی و تاکتیک مؤثر پابرجا بماند، نیرویی است که شکست دادن آن بسیار دشوار است. روزی که کارگران سیمان و نفت و شهرداری و جاهای دیگر دست از کار بکشند، بورژوازی و حکومت را بزانو در می آورند. طبقه کارگر دارای شهرداری و قوانین محدود کننده آزادی سیاسی و همزمان با در دست گرفتن مجموعه ای از مطالبات اقتصادی مانند جلوگیری از فساد، بیمه بیکاری و افزایش حقوق و تعیین حداقل دستمزد کارگران و حقوق نمودن و نیز تعیین حداکثر حقوق مؤسولین و افزایش خدمات عمومی و ... پیش می تواند نیروی مؤثر اجتماعی خویش را بکار گیرد. بلکه فقط می تواند نقش پیاده نظام جنبش را بر عهده گیرد که در آن اهداف و منافع طبقه کارگران قربانی شده یا از بین می رود. قدرت طبقه کارگر از موقعیت او در تولید اجتماعی نشأت گرفته است. بدون اینکه چون طبقه ای مولد و شریان اقتصاد و ثروت جامعه در همان محل کار و تولید موزات پیشروی جنبش در تحقق مطالبات فوری و افزایش توان جنبش بر اساس تشکل و گسترش سازمان اجتماعی و متحقق شدن صفوف مستقل و رهبری رادیکال و انقلابی سطح ستون فقرات جنبش انقلابی را در دستور کار خود قرار نداده باشد، نه اثری از کمونیسم اش باقی می ماند و نه شانسی برای پیروزی برای خود می گذارد. پیروزی نیم بند جنبش انقلابی هم بدون نقش پیشرو طبقه کارگر آن دشوار خواهد بود.

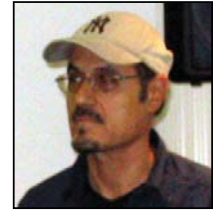
ضرورت پیوستن به حزب کمونیست کارگری:

در این دوران و در دل جنبش توده ای انقلابی کردستان مانند دوره های قبلی، جریان انقلابی واقعی و آذینخواه و کمونیسم طبقه کارگر در سیاسی محلات و تحمیل فضای فضا میسر خواهد بود. انقلابی بر آنها و بدین ترتیب محدود کردن فضای محلات بروی حکومت و جریانات ارتجاعی. علاوه بر این باید به همان شیوه و در شکل و چهارچوب عملی و مناسب تلاشی نقشه مند برای کردستان ایفا نمود. باید هماهنگی و همبستگی محکم بین این جنبش و جنبش اعتراضی توده ای در عراق وجود آورد. باید پشتیبانی جهانی برای جنبش بدست آورد و فشار جهانی بر حکومت آورد. باید تبلیغات همه جانبه مؤثری برای تهییج فضای جامعه حول پلاتفرم جنبش توده ای و انقلابی و گامها و روش های پیشروی تشکیل داد.

موقعیت طبقه کارگر در پیروزی این جنبش:

در کل این پرسوه بدون اینکه طبقه کارگر چون ستون اصلی و ستون فقرات روند تحولات انقلابی این دوران و این جنبش توده ای به میدان آید، خیلی مشکل است که این جنبش به حداقلی از اهداف خود برسد. نقش طبقه کارگر در پیروزی این جنبش و تغییر روند انقلابی حیاتی و سرنوشت ساز است. در این دوران هیچ تحول انقلابی و اساسی در جامعه نمی تواند بدون نقش پیشرو و مؤثر طبقه کارگر به

مبارزه طبقاتی سرنوشت ساز در راه است



گفتگوی با مظفر محمدی

کمونیست: دامنه اعتراضات کارگری برای بهبود زندگی در این دوره به مراکز مهم صنعتی کشیده شده است. اعتراضات کارگران در نوب آهن، اعتصاب کارگران پتروشیمی تبریز، اعتصابات کارگران خوزستان، شیمیایی امام در ماهشهر و کشیده شدن دامنه آن به سایر مجتمع های پتروشیمی منطقه از جمله امیرکبیر، خوزستان، شیمیایی رازی، تنگکویان، بوعلی و اروند نمونه برجسته از تحركات کارگری در این دوره است. این اعتراضات که مطالبه اصلی کارگران حذف پیمانکاران واسطه ای و انعقاد قراردادهای مستقیم با کارگران و لغو قراردادهای موقت است به پیروزی رسید. کلا ارزیابی شما از اعتصابات پتروشیمی چیست؟ ویژگی و اهمیت این اعتصابات در میان تحركات وسیع مراکز کارگری در ایران از کارگران ایرانی خودرو، مخابرات راه دور، کیان تایر و هفت تپه و نساجیها و تا صدها حرکت اعتراضی کارگری در چیست؟

اثر را سلب می نماید. نگه داشتن شمشیر بیکاری مدام بالای سر کارگران، به معنی نگه داشتن او در دلیره دایمی، گرسنگی و فقر مطلق خود و خانواده اش و محروم کردن کارگران از همه حقوق و مزایای کار و بیمه های اجتماعی و بیمه بیکاری و غیره. حتی این اواخر آش اینقدر شور شده که آمدند و گفتند اصلا کارفرما قرارداد نمی نویسد هیچ، بلکه می تواند در مورد روز و ساعات کار روزانه اعتراضات کارگران پتروشیمی بندر کرک را نگه دارد و روز بعد به خانه بفرستد و یا روزی چند ساعت و یا نصف روز کارگر را به کار بکشد... و نصف بقیه روز را مرخص کند... در هر حال تمام ریش و قیچی دست کارفرما است و می تواند کارگر به هر ساز خود برقصاند... همزمان مبارزه علیه قراردادهای موقت و علیه اخراج و بیکارسازی ها در میان بخشهای مختلف کارگری که شما نام برید همواره وجود داشته است. کارگران مدام خواستار لغو کار قراردادی موقت بوده اند. اما در این پشت پیمانکارها مخفی شده اند، چهره کربه شان عریان شده و مستقیما روبرو روی کارگران قرار گیرند، حساب پس بدهند و پاسخگوی شرایط ضدکارگری پیروزی کارگران پتروشیمی در لغو قراردادهای موقت کار، باعث خواهد شد که سرمایه داران اصلی که تا کنون پشت پیمانکارها مخفی شده اند، چهره کربه شان عریان شده و مستقیما روبرو روی کارگران قرار گیرند، حساب پس بدهند و پاسخگوی شرایط ضدکارگری کارگران بی باک باشند که به طبقه کارگر تحمیل کرده اند... به نظر من این یک تحول تاریخی در جنبش طبقاتی طبقه کارگر ایران است. باید به استقبالش رفت و دست فعالین و رهبران را فشرد.

مظفر محمدی: اجازه بدهید بدو بگویم که اعتصابات پتروشیمی بر زمینه و متن چه شرایط و موقعیتی که طبقه کارگر در آن قرار دارد، صورت گرفته است. طبقه کارگر یک دوره طولانی تعرض سرمایه داران و دولت را به سطح معیشت خود، گذرانده است. تحمیل کار قراردادی موقت و حتی بدون قرارداد اوج تعرضات جاینگارانه سرمایه داری در ایران علیه طبقه کارگر بود. قانونی که بی قانونی و بیحقوقی محض را به کارگران تحمیل کرده است. حوزه گسترش قراردادهای موقت تا آنجا گسترش یافته و پیش رفته است که طبق آمارهای دولتی حدود ۸۰ درصد کارگران شاغل را در بر می گیرد. وقتی قرارداد موقت است یعنی کارگر هیچ اراده و اختیاری در مورد شغل خود ندارد. پایان هر قرارداد یک یا سه ماهه به معنای پایان کارو شغل کارگر هم هست. این عدم امنیت شغلی و ترس از بیکاری، مدام ذهن و فکر کارگر را به خود مشغول کرده و آسایش و آرامش خاطر او و خانواده

با وجود این ها اعتصابات کارگری علیه حقوق های موقوفه و علیه اخراج بیکار سازی و برای قرارداد دستجمعی و ثابت کار همواره در کار بوده است. اما با اعتصاب کارگران پتروشیمی ما می توان گفت که اولین بار است که در چنین ابعاد وسیعی و در میان بخش صنعتی تر و متمرکز تر و قدرتمند تر طبقه کارگر مبارزه ای جدی و پیگیر علیه کار قراردادهای موقت و پیمانکاران و دلان سرمایه به جریان می افتد و آغاز می شود. با اعتصابات پتروشیمی ما در مناطق مختلف، فکر می کنم جنبش اعتراضی طبقه کارگر وارد مرحله جدیدی شده است. می توان گفت که کارگران به جای دفاع صرف و یا خواست حقوق های موقت، خواستار لغو چیزی می شود و تا کسب پیروزی ایستادگی می کند. این یک تعرض است. و این در سطح کارگران پتروشیمی باقی نمی ماند و کل آن بخش طبقه کارگر را که با قراردادهای موقت طرف حسابند و سرنوشتشان را پیمانکارهای مختلف تعیین می کنند، در بر خواهد گرفت. پیروزی کارگران پتروشیمی در لغو قراردادهای موقت کار، باعث خواهد شد که سرمایه داران اصلی که تا کنون پشت پیمانکارها مخفی شده اند، چهره کربه شان عریان شده و مستقیما روبرو روی کارگران قرار گیرند، حساب پس بدهند و پاسخگوی شرایط ضدکارگری کارگران بی باک باشند که به طبقه کارگر تحمیل کرده اند... به نظر من این یک تحول تاریخی در جنبش طبقاتی طبقه کارگر ایران است. باید به استقبالش رفت و دست فعالین و رهبران را فشرد.

بسیار سازی و برای قرارداد دستجمعی و ثابت کار همواره در کار بوده است. اما با اعتصاب کارگران پتروشیمی ما می توان گفت که اولین بار است که در چنین ابعاد وسیعی و در میان بخش صنعتی تر و متمرکز تر و قدرتمند تر طبقه کارگر مبارزه ای جدی و پیگیر علیه کار قراردادهای موقت و پیمانکاران و دلان سرمایه به جریان می افتد و آغاز می شود. با اعتصابات پتروشیمی ما در مناطق مختلف، فکر می کنم جنبش اعتراضی طبقه کارگر وارد مرحله جدیدی شده است. می توان گفت که کارگران به جای دفاع صرف و یا خواست حقوق های موقت، خواستار لغو چیزی می شود و تا کسب پیروزی ایستادگی می کند. این یک تعرض است. و این در سطح کارگران پتروشیمی باقی نمی ماند و کل آن بخش طبقه کارگر را که با قراردادهای موقت طرف حسابند و سرنوشتشان را پیمانکارهای مختلف تعیین می کنند، در بر خواهد گرفت. پیروزی کارگران پتروشیمی در لغو قراردادهای موقت کار، باعث خواهد شد که سرمایه داران اصلی که تا کنون پشت پیمانکارها مخفی شده اند، چهره کربه شان عریان شده و مستقیما روبرو روی کارگران قرار گیرند، حساب پس بدهند و پاسخگوی شرایط ضدکارگری کارگران بی باک باشند که به طبقه کارگر تحمیل کرده اند... به نظر من این یک تحول تاریخی در جنبش طبقاتی طبقه کارگر ایران است. باید به استقبالش رفت و دست فعالین و رهبران را فشرد.

طبقه کارگر ایران و صف آزادیخواهی و کمونیستها برگردد، ما شاهد بسته تر شدن فضای سیاسی و افزایش دامنه اختناق فزاینده در زمانی که جنبش سبز فراخوان تظاهرات خیابانی میداد و بخش قابل توجهی را در روز قفس، یا عاشورا و نماز جمعه رفسنجانی جمع میکرد و طیفی به نام کمونیسم و کارگر اعلام میکردند که انقلاب شروع شده است، جمهوری اسلامی اعتراض چند نفره کارگر را حتی برای پرداخت حقوقهای موقوفه خود تحمل نمیکرد. جنبش سبز تلاش کرد کارگر را فریب دهد و به زیر پرچم خود بکشد، در مقابل موفقیتهای خود سبز و جنبش خیابانی و اعتراض جاری در خیابان آن افول کرد، اکنون توازن قوای میان طبقه کارگر و جمهوری اسلامی را چگونه ارزیابی میکنید؟

مظفر محمدی: جنبش سبز و مطالباتش از همان آغاز کار با عروج، ربطی به طبقه کارگر و منافعش نداشت. جدال میان بخش های بورژوازی بر سر انتخابات، نه امر طبقه کارگر بود و نه کارگران علاقه ای به سرنوشت انتخابات داشتند. رفتن احمدی نژاد آمدن موسوی، شاید به نفع سرمایه های کلان رفسنجانی و شرکا و تجار غیر منتظره و یا چیزی نیست که یک شبه اتفاق افتاده باشد. این مبارزه بر زمین وجود همین اعتراضات گسترده ولو پراکنده و به ظاهر کم دستاورد، اتفاق می افتد. در طی همه این سال ها که کارگران به گلوله بسته شدند، به شلاق خوردن تهدید شدند، زندان رفتند، شکنجه شدند و اخراج گردیدند. خود کارگر نداشت و نمی دید. بنا براین از همان آغاز کار راه جنبش و مبارزه و اعتراض کارگران از راه جنبش بورژوازی سبز و خواستهایش که اعتراض به تقلب در انتخابات و نتیجه آن بود، جدا بوده است. این در شرایطی بود که اقتدار متوسط جامعه و خرده بورژوازی که میان طبقات اصلی جامعه نوسان می کنند، را جنبش سبز با خود برد. با وجود این ها ما بارها گفتیم که این جنبش شانس نداشت و نخواهد داشت. جنبش اصلاح رژیم جنبشی ماهیتا و تاریحا از زمان خاتمی به بعد هم، شکست خورده است. ننه جنبش سبز موسوی و خاتمی و نه جنبش سبز موسوی و کروبی و شرکا، جنبشی برای اصلاحات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و بهبودی در شرایط کار و زندگی طبقه کارگر و مردم زحمتکش جامعه نبوده و نیست. اینها جنبش اصلاح رژیم و جنبش نجات نظام جمهوری اسلامی از بحران های قدیم و جدید آن هستند. توقع خرده بورژوازی و افسار میانه، برای تحولی به نفع جامعه از جانب این جنبش، توهمی بیش نبوده و نیست. اما در میان طبقه کارگر ما شاهد کم

بسیار بود. در واقع این آغاز سراسری کل طبقه کارگر است، به آغاز محض و بخصوص علیه قراردادهای موقت و اخراج و بیکارسازی ها، اعتماد بنفس می دهد. با این امید که مبارزه بر سر سراسری کل طبقه کارگر است، به دنبال این حرکت موفق هم آغاز گردد. اگر اعتصابات مکرر و مبارزات بیوقفه بخشی از طبقه کارگران عملا دستاورد قابل توجهی نداشته است، اما اعتصاب کارگران پتروشیمی به دلیل سرمایه داران و قوانین کار و شرایط دهنشانی که به کارگران تحمیل کرده اند، توازن قوای طبقاتی بین کار و سرمایه می رود تا به نفع طبقه کارگر تغییر کند. اجازه بدهید اینجا اضافه کنم که اعتصاب کارگران پتروشیمی حرکتی غیر منتظره و یا چیزی نیست که یک شبه اتفاق افتاده باشد. این مبارزه بر زمین وجود همین اعتراضات گسترده ولو پراکنده و به ظاهر کم دستاورد، اتفاق می افتد. در طی همه این سال ها که کارگران به گلوله بسته شدند، به شلاق خوردن تهدید شدند، زندان رفتند، شکنجه شدند و اخراج گردیدند. خود کارگر نداشت و نمی دید. بنا براین از همان آغاز کار راه جنبش و مبارزه و اعتراض کارگران از راه جنبش بورژوازی سبز و خواستهایش که اعتراض به تقلب در انتخابات و نتیجه آن بود، جدا بوده است. این در شرایطی بود که اقتدار متوسط جامعه و خرده بورژوازی که میان طبقات اصلی جامعه نوسان می کنند، را جنبش سبز با خود برد. با وجود این ها ما بارها گفتیم که این جنبش شانس نداشت و نخواهد داشت. جنبش اصلاح رژیم جنبشی ماهیتا و تاریحا از زمان خاتمی به بعد هم، شکست خورده است. ننه جنبش سبز موسوی و خاتمی و نه جنبش سبز موسوی و کروبی و شرکا، جنبشی برای اصلاحات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و بهبودی در شرایط کار و زندگی طبقه کارگر و مردم زحمتکش جامعه نبوده و نیست. اینها جنبش اصلاح رژیم و جنبش نجات نظام جمهوری اسلامی از بحران های قدیم و جدید آن هستند. توقع خرده بورژوازی و افسار میانه، برای تحولی به نفع جامعه از جانب این جنبش، توهمی بیش نبوده و نیست. اما در میان طبقه کارگر ما شاهد کم

بسیار بود. در واقع این آغاز سراسری کل طبقه کارگر است، به آغاز محض و بخصوص علیه قراردادهای موقت و اخراج و بیکارسازی ها، اعتماد بنفس می دهد. با این امید که مبارزه بر سر سراسری کل طبقه کارگر است، به دنبال این حرکت موفق هم آغاز گردد. اگر اعتصابات مکرر و مبارزات بیوقفه بخشی از طبقه کارگران عملا دستاورد قابل توجهی نداشته است، اما اعتصاب کارگران پتروشیمی به دلیل سرمایه داران و قوانین کار و شرایط دهنشانی که به کارگران تحمیل کرده اند، توازن قوای طبقاتی بین کار و سرمایه می رود تا به نفع طبقه کارگر تغییر کند. اجازه بدهید اینجا اضافه کنم که اعتصاب کارگران پتروشیمی حرکتی غیر منتظره و یا چیزی نیست که یک شبه اتفاق افتاده باشد. این مبارزه بر زمین وجود همین اعتراضات گسترده ولو پراکنده و به ظاهر کم دستاورد، اتفاق می افتد. در طی همه این سال ها که کارگران به گلوله بسته شدند، به شلاق خوردن تهدید شدند، زندان رفتند، شکنجه شدند و اخراج گردیدند. خود کارگر نداشت و نمی دید. بنا براین از همان آغاز کار راه جنبش و مبارزه و اعتراض کارگران از راه جنبش بورژوازی سبز و خواستهایش که اعتراض به تقلب در انتخابات و نتیجه آن بود، جدا بوده است. این در شرایطی بود که اقتدار متوسط جامعه و خرده بورژوازی که میان طبقات اصلی جامعه نوسان می کنند، را جنبش سبز با خود برد. با وجود این ها ما بارها گفتیم که این جنبش شانس نداشت و نخواهد داشت. جنبش اصلاح رژیم جنبشی ماهیتا و تاریحا از زمان خاتمی به بعد هم، شکست خورده است. ننه جنبش سبز موسوی و خاتمی و نه جنبش سبز موسوی و کروبی و شرکا، جنبشی برای اصلاحات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و بهبودی در شرایط کار و زندگی طبقه کارگر و مردم زحمتکش جامعه نبوده و نیست. اینها جنبش اصلاح رژیم و جنبش نجات نظام جمهوری اسلامی از بحران های قدیم و جدید آن هستند. توقع خرده بورژوازی و افسار میانه، برای تحولی به نفع جامعه از جانب این جنبش، توهمی بیش نبوده و نیست. اما در میان طبقه کارگر ما شاهد کم

بسیار بود. در واقع این آغاز سراسری کل طبقه کارگر است، به آغاز محض و بخصوص علیه قراردادهای موقت و اخراج و بیکارسازی ها، اعتماد بنفس می دهد. با این امید که مبارزه بر سر سراسری کل طبقه کارگر است، به دنبال این حرکت موفق هم آغاز گردد. اگر اعتصابات مکرر و مبارزات بیوقفه بخشی از طبقه کارگران عملا دستاورد قابل توجهی نداشته است، اما اعتصاب کارگران پتروشیمی به دلیل سرمایه داران و قوانین کار و شرایط دهنشانی که به کارگران تحمیل کرده اند، توازن قوای طبقاتی بین کار و سرمایه می رود تا به نفع طبقه کارگر تغییر کند. اجازه بدهید اینجا اضافه کنم که اعتصاب کارگران پتروشیمی حرکتی غیر منتظره و یا چیزی نیست که یک شبه اتفاق افتاده باشد. این مبارزه بر زمین وجود همین اعتراضات گسترده ولو پراکنده و به ظاهر کم دستاورد، اتفاق می افتد. در طی همه این سال ها که کارگران به گلوله بسته شدند، به شلاق خوردن تهدید شدند، زندان رفتند، شکنجه شدند و اخراج گردیدند. خود کارگر نداشت و نمی دید. بنا براین از همان آغاز کار راه جنبش و مبارزه و اعتراض کارگران از راه جنبش بورژوازی سبز و خواستهایش که اعتراض به تقلب در انتخابات و نتیجه آن بود، جدا بوده است. این در شرایطی بود که اقتدار متوسط جامعه و خرده بورژوازی که میان طبقات اصلی جامعه نوسان می کنند، را جنبش سبز با خود برد. با وجود این ها ما بارها گفتیم که این جنبش شانس نداشت و نخواهد داشت. جنبش اصلاح رژیم جنبشی ماهیتا و تاریحا از زمان خاتمی به بعد هم، شکست خورده است. ننه جنبش سبز موسوی و خاتمی و نه جنبش سبز موسوی و کروبی و شرکا، جنبشی برای اصلاحات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و بهبودی در شرایط کار و زندگی طبقه کارگر و مردم زحمتکش جامعه نبوده و نیست. اینها جنبش اصلاح رژیم و جنبش نجات نظام جمهوری اسلامی از بحران های قدیم و جدید آن هستند. توقع خرده بورژوازی و افسار میانه، برای تحولی به نفع جامعه از جانب این جنبش، توهمی بیش نبوده و نیست. اما در میان طبقه کارگر ما شاهد کم

تربین و توهم و توکل به این تحولات از بالا و جدال جناح های رژیم بوده و هستیم برعکس به هم دلیل بی خصیصی جنبش سبز و هم ناامدگی صفوف طبقه کارگر، ما شاهد موفقیت های جناح مقابل یعنی دولت احمدی نژاد در زمینه جلب توجه بخش ناآگاه تر طبقه کارگر و زحمتکشان به وعده های فراهم کردن اشتغال، پرداخت یارانه نقدی، گسترش تامین اجتماعی و یا مبارزه با فساد و برگرداندن ثروت های بادآورده اقازده ها به سفره مردم و غیره بودیم.

مظفر محمدی: حذف یارانه ها و آزادی سازی قیمت ها دو اقدام بود که بورژوازی حاکم در ایران است که در تمام سال های اخیر خوابش را می دیده است. حذف سوبسیدها و سپردن نان سفره کارگر و زحمتکش به دست قیمت های افسار گسیخته بازار کاری بود که توسط دولت احمدی نژاد با کم ترین سر و صدا و در آرامش و گام به گام و در سکوت طبقه کارگرانجام و مبارزه طبقاتی به درجه زیادی به حاشیه تحولات و جدالهای درون خانواده بورژوازی افتاد و صدای کارگران به جایی نرسید. اگرچه مبارزه طبقاتی، مبارزه اقتصادی کارگران و اعتصابات و اعتراضات کاهش نیافتند، اما همانطوری که شما هم اشاره کردید، کشمکشهای جناحی رژیم بهانه شد تا حملات گسترده ای به کمیونست ها و کارگران از کارخانه تا دانشگاه ها و دیگر عرصه های اجتماعی صورت بگیرد. اعتراضات کارگری به شدت سرکوب شده و رهبران کارگری روانه زندان ها شده و از محل های کار اخراج گردیدند. اکنون باغبان نشینی قابل پیش بینی جنبش بورژوازی سبز، بار دیگر مبارزه طبقاتی و اعتراضات کارگری به محور و مرکز جدالهای اجتماعی تبدیل شده است. مبارزه برای رفاهیات، افزایش دستمزدها، لغو قراردادهای موقت، علیه حذف یارانه ها، و مبارزه برای آزادی اعتصاب و تشکل مستقل کارگری به راس مبارزات اجتماعی آمده است.

جنبش های بورژوازی با نقاب دمکراسی طلبی و در عمل برای سهم خواهی بیشتر، همیشه برای مبارزه طبقاتی کارگران علیه سرمایه داران مخرب بوده و هستند. به هر اندازه پزده از ریاکاری این جنبش ها و رهبرانش کشیده شود، طبقه کارگر و زحمتکشان به صحنه اصلی مبارزات اجتماعی برگشته و نقش ایفا می کنند. اعتصابات اخیر کارگران پتروشیمی استارت این تحولات قابل انتظار و پیش رو است.

تداوم سازمان یافته و آگاهانه و نقش مند این مبارزات می تواند توازن قوای طبقاتی و اجتماعی را به نفع طبقه کارگر و تحقق خواستهای فوری اش از تامین بیشترین رفاهیات و بهبود شرایط کار و زندگی تا آزادیهای سیاسی و اجتماعی برای کل جامعه را تغییر دهد.

کمیونست: بورژوازی ایران در یکسال گذشته تعرض وسیعی را علیه طبقه کارگر سازمان داد، حذف سوبسیدها و سپردن قیمت مایحتاج عمومی به مکانیسم بازار و افزایش فوری قیمتها، از نان گرفته تا بنزین و چند ده برابر شدن فیش آب و برق و افزایش هزینه مسکن و... تنها گوشه کوچکی از این ماجرا است. همراه و همزمان شاهد تعرض وسیع در

مردم زحمتکش توان پرداخت هزینه آب و گاز و برق را ندارند وجود دارد. خطر گرسنگی و فقر بیشتر و کاهش قدرت خرید حتی نان، خانواده های کارگران شاغل و بویژه بیکار و مردم زحمتکش را تهدید می کند.

به این ترتیب اجرای با ظاهر آرام و آزادی سازی قیمت ها بر صدامی بر سر و صدای این طرح، اکنون جای خود را به نگرانی و شوک اجتماعی با افزایش سرسام آور و لجام گسیخته قیمت ها و تورم و... داده است. اکنون متوهم ترین بخش جامعه به یارانه های نقدی، متوجه شده است که یارانه نقدی هیچ دردی از تورم و گرانی و قیمت کالاهای مورد نیاز و نان سوختنشان را درمان نمی کند.

در نتیجه این وضعیت قدرت خرید و کارگران به شدت کاهش یافته و دستمزدهای ناچیز بهیچوجه کلیت مردم را به یاری تغییر تر از سابق زندگی کرده و حتی گرسنگی بکشند. این شوک و ناباوری اولیه ای است که هم اکنون جامعه کارگری و مردم زحمتکش در آن بسر می برد. هم از آنکون بودجه سال ۱۳۹۰ دولت احمدی نژاد میان دولت و مجلس می آید می رود. بودجه ای که بر اساس افزایش قیمت کالاهای اساسی مانند آب و برق و گاز و بنزین و دیگر مایحتاج مردم تنظیم شده است، اکنون طبق محاسبات تحلیلگران اقتصادی مجلس اسلامی، این حد از افزایش قیمت ها هنوز سقف لازم بودجه دولت را تامین و تضمین نمی کند و باید قیمت ها باز هم افزایش یابند تا بودجه نسبی دولت تامین گردد.

هشدار می دهند که دولت باید در ضمن متوجه عوارض اجتماعی این کار باشد.

همانطوری که خود دولتی ها و نمایندگان بورژوازی هشدار می دهند و پیش بینی می کنند، نتیجه گریز ناپذیر این وضعیت یک انفجار جمعی است. پیش بینی گسترش اعتراضات و مبارزات کارگران و مردم زحمتکش چه در میان کارگران بیکار و شاغلین با دستمزدها ناچیز که امسال به نسبت بورژوازی توانست به درجه ای بخش زیادی از طبقه کارگر را در صورت مساله خود که تامین سود بیشتر و رونق اقتصادی از قبل کار ارزان تر است را شریک کند.

این شرایط موجب شد که طبقه کارگر و زحمتکشان در مقابل حذف یارانه ها و تعرض دولت بورژوازی ایران بسته شود، این صف بدو و بطور عینی و واقعی وجود دارد. طبقه کارگر با در اعتراضات بزرگ خود در پتروشیمی ها به میدان آمده است. این اولین تلنگر بر پیکر بورژوازی و سیاستهای ضد کارگری و تحمیل کار ارزان و سود سرسام آور برای سرمایه هایشان است. این تازه آغاز کار است. نیردی طبقاتی سرنوشته ساز در راه است. این آن دورنمایی است که من در مقابلهات تحولات اقتصادی و سیاسی جامعه و توازن قوای بین بورژوازی و پروولتاریا در ایران می بینم

کمیونست: موانع اصلی طبقه کارگر برای اتحاد صفوف خود و تحمیل حدایی از مطالبات خود به بورژوازی ایران و دولت آن کداندن و چه باید کرد؟

تربین و تعیین کننده ترین عامل و مانع اصلی، وجود تفرقه و پراکندگی صفوف خود طبقه است.

بورژوازی موفق نمی تواند در مقابل اتحاد طبقاتی و همسرنوشتی طبقه کارگر و بویژه اتحاد و همراهی کارگران کمیونست و سوسیالیست، مانع جدی و تعیین کننده ی حفظ شرایط موجود و تصوف استثمار و سرکوب، تفرقه در صفوف کارگران فعالین اول مه سندج را زندانی کرده و تهدید به شلاق زدن کردند.

از این نمونه ها کم نیستند. جمهوری اسلامی در دل بحران های اقتصادی، همزمان با سیاسی و حکومتی اش، همزمان با جدال های درونی خود و ضدیت با زن کمیونستی و خودکامی های سازمان کارگران تامین و تضمین می گردد. این کاری نیست که از بیرون طبقه کارگر به انجام برسد. نمی توان رهبری کمیونستی را به درون طبقه صادر کرد. حزب کمیونستی کارگران جدا از سوخت و ساز درون طبقه و بیرون آن و فرایطی و بعنوان ناجی طبقه کارگر ایجاد نمی گردد.

کمیونست های بیرون طبقه کارگر می توانند خود را سازمان دهند، می توانند سیاست کمیونستی کارگری را نمایندگی کنند، اما نمی توانند مبارزه طبقاتی، اعتراض کارگران و اعتصابات کارگری را رهبری هدایت کنند. نمی توانند نقش رهبر عملی و در میان کارگران را ایفا نمایند. بگذریم از اینکه رابطه کمیونست های بیرون از طبقه و احزاب و جریانهای موجودی که به نام کارگری که دستمزد ناچیز او را ناچار به اضافه کاری، کار شیفتی و تا ۱۲ ساعت کار در شبانه روز و با رفتن سراغ کارهای جانبی تا بتواند کسری بودجه خانواده اش را تامین کند، طبقه کارگری که سال های سال توسط شرورهای اسلامی و خانه کارگر کنترل شده و از تشکل کارگری مستقل بورژوازی محروم گشته و توسط مدیریت نظامی و پلیسی وابسته به سپاه پاسداران و بسیج و حراست و مسجد کارخانه دامننا تحت نظر قرار گرفته است، طبقه کارگری که از حزب سیاسی طبقاتی و کمیونستی محروم بوده، در حالی که بورژوازی احزاب و نهادهای پارلمان و دستگاه های قضایی و پلیسی و نظامی اش را با در...

چنین موقعیتی در یک نگاه نشان می دهد که طبقه کارگر در چه توازن کارمجمع و متمرکز است. در شهرهای صنعتی از جنوب ایران تا تهران و مشهد و تبریز و کرمانشاه و سندج و غیره صدها هزار کارگر در مراکز کار و حملات کارگری جمع متمرکز اند. سرمایه داری به این تجمع استعمار کند تا بیشترین سود را عاید خود کند. ساعات کار طولانی، دستمزد کم، ناامنی شغلی، لشکر بیکاران و پیمانکاران متعدد دستمزد کمی، تجزیه همه اینها جزو ذاتی نظام سرمایه روزانه داری علیه طبقه کارگر است.

اما این سیاست بورژوازی زمانی کارساز است و تداوم دارد که طبقه کارگر متفرق و پراکنده و غیرمتشکل و نامتحد باشد. از نظر من، گرمی

عرصه سیاسی و فکری و فرهنگی برای تمحیق کارگر هستیم. در مقابل بحث از اهمیت بستن سدی در مقابل این تعرض است. نظر شما در این باره چیست و چکار باید کرد؟

مظفر محمدی: حذف یارانه ها و آزادی سازی قیمت ها دو اقدام بود که بورژوازی حاکم در ایران است که در تمام سال های اخیر خوابش را می دیده است. حذف سوبسیدها و سپردن نان سفره کارگر و زحمتکش به دست قیمت های افسار گسیخته بازار کاری بود که توسط دولت احمدی نژاد با کم ترین سر و صدا و در آرامش و گام به گام و در سکوت طبقه کارگرانجام و مبارزه طبقاتی به درجه زیادی به حاشیه تحولات و جدالهای درون خانواده بورژوازی افتاد و صدای کارگران به جایی نرسید. اگرچه مبارزه طبقاتی، مبارزه اقتصادی کارگران و اعتصابات و اعتراضات کاهش نیافتند، اما همانطوری که شما هم اشاره کردید، کشمکشهای جناحی رژیم بهانه شد تا حملات گسترده ای به کمیونست ها و کارگران از کارخانه تا دانشگاه ها و دیگر عرصه های اجتماعی صورت بگیرد. اعتراضات کارگری به شدت سرکوب شده و رهبران کارگری روانه زندان ها شده و از محل های کار اخراج گردیدند. اکنون باغبان نشینی قابل پیش بینی جنبش بورژوازی سبز، بار دیگر مبارزه طبقاتی و اعتراضات کارگری به محور و مرکز جدالهای اجتماعی تبدیل شده است. مبارزه برای رفاهیات، افزایش دستمزدها، لغو قراردادهای موقت، علیه حذف یارانه ها، و مبارزه برای آزادی اعتصاب و تشکل مستقل کارگری به راس مبارزات اجتماعی آمده است.

جنبش های بورژوازی با نقاب دمکراسی طلبی و در عمل برای سهم خواهی بیشتر، همیشه برای مبارزه طبقاتی کارگران علیه سرمایه داران مخرب بوده و هستند. به هر اندازه پزده از ریاکاری این جنبش ها و رهبرانش کشیده شود، طبقه کارگر و زحمتکشان به صحنه اصلی مبارزات اجتماعی برگشته و نقش ایفا می کنند. اعتصابات اخیر کارگران پتروشیمی استارت این تحولات قابل انتظار و پیش رو است.

تداوم سازمان یافته و آگاهانه و نقش مند این مبارزات می تواند توازن قوای طبقاتی و اجتماعی را به نفع طبقه کارگر و تحقق خواستهای فوری اش از تامین بیشترین رفاهیات و بهبود شرایط کار و زندگی تا آزادیهای سیاسی و اجتماعی برای کل جامعه را تغییر دهد.

کمیونست: بورژوازی ایران در یکسال گذشته تعرض وسیعی را علیه طبقه کارگر سازمان داد، حذف سوبسیدها و سپردن قیمت مایحتاج عمومی به مکانیسم بازار و افزایش فوری قیمتها، از نان گرفته تا بنزین و چند ده برابر شدن فیش آب و برق و افزایش هزینه مسکن و... تنها گوشه کوچکی از این ماجرا است. همراه و همزمان شاهد تعرض وسیع در

مردم زحمتکش توان پرداخت هزینه آب و گاز و برق را ندارند وجود دارد. خطر گرسنگی و فقر بیشتر و کاهش قدرت خرید حتی نان، خانواده های کارگران شاغل و بویژه بیکار و مردم زحمتکش را تهدید می کند.

به این ترتیب اجرای با ظاهر آرام و آزادی سازی قیمت ها بر صدامی بر سر و صدای این طرح، اکنون جای خود را به نگرانی و شوک اجتماعی با افزایش سرسام آور و لجام گسیخته قیمت ها و تورم و... داده است. اکنون متوهم ترین بخش جامعه به یارانه های نقدی، متوجه شده است که یارانه نقدی هیچ دردی از تورم و گرانی و قیمت کالاهای مورد نیاز و نان سوختنشان را درمان نمی کند.

در نتیجه این وضعیت قدرت خرید و کارگران به شدت کاهش یافته و دستمزدهای ناچیز بهیچوجه کلیت مردم را به یاری تغییر تر از سابق زندگی کرده و حتی گرسنگی بکشند. این شوک و ناباوری اولیه ای است که هم اکنون جامعه کارگری و مردم زحمتکش در آن بسر می برد. هم از آنکون بودجه سال ۱۳۹۰ دولت احمدی نژاد میان دولت و مجلس می آید می رود. بودجه ای که بر اساس افزایش قیمت کالاهای اساسی مانند آب و برق و گاز و بنزین و دیگر مایحتاج مردم تنظیم شده است، اکنون طبق محاسبات تحلیلگران اقتصادی مجلس اسلامی، این حد از افزایش قیمت ها هنوز سقف لازم بودجه دولت را تامین و تضمین نمی کند و باید قیمت ها باز هم افزایش یابند تا بودجه نسبی دولت تامین گردد.

هشدار می دهند که دولت باید در ضمن متوجه عوارض اجتماعی این کار باشد.

همانطوری که خود دولتی ها و نمایندگان بورژوازی هشدار می دهند و پیش بینی می کنند، نتیجه گریز ناپذیر این وضعیت یک انفجار جمعی است. پیش بینی گسترش اعتراضات و مبارزات کارگران و مردم زحمتکش چه در میان کارگران بیکار و شاغلین با دستمزدها ناچیز که امسال به نسبت بورژوازی توانست به درجه ای بخش زیادی از طبقه کارگر را در صورت مساله خود که تامین سود بیشتر و رونق اقتصادی از قبل کار ارزان تر است را شریک کند.

این شرایط موجب شد که طبقه کارگر و زحمتکشان در مقابل حذف یارانه ها و تعرض دولت بورژوازی ایران بسته شود، این صف بدو و بطور عینی و واقعی وجود دارد. طبقه کارگر با در اعتراضات بزرگ خود در پتروشیمی ها به میدان آمده است. این اولین تلنگر بر پیکر بورژوازی و سیاستهای ضد کارگری و تحمیل کار ارزان و سود سرسام آور برای سرمایه هایشان است. این تازه آغاز کار است. نیردی طبقاتی سرنوشته ساز در راه است. این آن دورنمایی است که من در مقابلهات تحولات اقتصادی و سیاسی جامعه و توازن قوای بین بورژوازی و پروولتاریا در ایران می بینم

کمیونست: موانع اصلی طبقه کارگر برای اتحاد صفوف خود و تحمیل حدایی از مطالبات خود به بورژوازی ایران و دولت آن کداندن و چه باید کرد؟

تربین و تعیین کننده ترین عامل و مانع اصلی، وجود تفرقه و پراکندگی صفوف خود طبقه است.

بورژوازی موفق نمی تواند در مقابل اتحاد طبقاتی و همسرنوشتی طبقه کارگر و بویژه اتحاد و همراهی کارگران کمیونست و سوسیالیست، مانع جدی و تعیین کننده ی حفظ شرایط موجود و تصوف استثمار و سرکوب، تفرقه در صفوف کارگران فعالین اول مه سندج را زندانی کرده و تهدید به شلاق زدن کردند.

از این نمونه ها کم نیستند. جمهوری اسلامی در دل بحران های اقتصادی، همزمان با سیاسی و حکومتی اش، همزمان با جدال های درونی خود و ضدیت با زن کمیونستی و خودکامی های سازمان کارگران تامین و تضمین می گردد. این کاری نیست که از بیرون طبقه کارگر به انجام برسد. نمی توان رهبری کمیونستی را به درون طبقه صادر کرد. حزب کمیونستی کارگران جدا از سوخت و ساز درون طبقه و بیرون آن و فرایطی و بعنوان ناجی طبقه کارگر ایجاد نمی گردد.

کمیونست های بیرون طبقه کارگر می توانند خود را سازمان دهند، می توانند مبارزه طبقاتی، اعتراض کارگران و اعتصابات کارگری را رهبری هدایت کنند. نمی توانند نقش رهبر عملی و در میان کارگران را ایفا نمایند. بگذریم از اینکه رابطه کمیونست های بیرون از طبقه و احزاب و جریانهای موجودی که به نام کارگری که دستمزد ناچیز او را ناچار به اضافه کاری، کار شیفتی و تا ۱۲ ساعت کار در شبانه روز و با رفتن سراغ کارهای جانبی تا بتواند کسری بودجه خانواده اش را تامین کند، طبقه کارگری که سال های سال توسط شرورهای اسلامی و خانه کارگر کنترل شده و از تشکل کارگری مستقل بورژوازی محروم گشته و توسط مدیریت نظامی و پلیسی وابسته به سپاه پاسداران و بسیج و حراست و مسجد کارخانه دامننا تحت نظر قرار گرفته است، طبقه کارگری که از حزب سیاسی طبقاتی و کمیونستی محروم بوده، در حالی که بورژوازی احزاب و نهادهای پارلمان و دستگاه های قضایی و پلیسی و نظامی اش را با در...

چنین موقعیتی در یک نگاه نشان می دهد که طبقه کارگر در چه توازن کارمجمع و متمرکز است. در شهرهای صنعتی از جنوب ایران تا تهران و مشهد و تبریز و کرمانشاه و سندج و غیره صدها هزار کارگر در مراکز کار و حملات کارگری جمع متمرکز اند. سرمایه داری به این تجمع استعمار کند تا بیشترین سود را عاید خود کند. ساعات کار طولانی، دستمزد کم، ناامنی شغلی، لشکر بیکاران و پیمانکاران متعدد دستمزد کمی، تجزیه همه اینها جزو ذاتی نظام سرمایه روزانه داری علیه طبقه کارگر است.

اما این سیاست بورژوازی زمانی کارساز است و تداوم دارد که طبقه کارگر متفرق و پراکنده و غیرمتشکل و نامتحد باشد. از نظر من، گرمی

سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی



گفتگو با بهرام مدرسی

مقدمه کمونیست: سال ۹۱، تحت عنوان "سیاست اقتصادی جدید رژیم اسلامی"، مصاحبه با منصور حکمت در کمونیست شماره ۶۲ - طی میزگردی تحت این عنوان، منتشر شد. علاقمندان میتوانند این مصاحبه منصور حکمت را از سایت زیر دریافت کنند.

<http://hekmatic-public-archive.net>

امسال، بیست سال پس از آن مصاحبه، پاسخ به همان سوالات، میتواند مرور مجددی باشد به حیات جمهوری اسلامی از زاویه سیاست اقتصادی آن، پس از بیست سال.

علل و زمینه های سیاست جدید

کمونیست: مسئله پارانها و حذف سوبسیدهای دولت به کالاهای اساسی مورد نیاز مردم، به بحث پایه ای در مورد مدل اقتصادی جمهوری اسلامی، هم در میان صاحب نظران اقتصادی ایران و هم در میان اقتصاددانان در غرب، دامن زده است. سیاست باز گذاشتن تمام و کمال دست بازار بر مقتضیات حرکت سرمایه، چیزی که ابتدا و در مقیاس محدودتری سیاست اقتصادی رفسنجایی بود و امروز جناح

"اصولگرا" به ریاست خامنه ای و احمدی نژاد در حال پیاده کردن آن هستند. نظریه اقتصادی پشت این سیاست چیست و تا چه حد این انتخاب اقتصادی تحت تاثیر روندهای وسیعتر بین المللی است؟

بهرام مدرسی: در جواب به این سوال شما فکر میکنم ابتدا باید نگاهی به روند تحرک سرمایه در ایران بخصوص در دوره جمهوری اسلامی در بیاندازیم.

رژیم اسلامی در شرایط اقتصادی که به دست در میزگرد سال ۹۱ به آن اشاره شده است روی کار آمد سرمایه داری در ایران بعد از اصلاحات ارضی اساسا بر اساس دو رکن تولید و تامین نیروی کار ارزان پایه گذاری شد. درآمد حاصله از فروش نفت ارزان تولید شده به یمن پائین نگاه

داشتن ارزش نیروی کار در ایران مبنای تحرک سیستم اقتصادی بود که در آن میزگرد به آن اشاره شده است. تامین کل محتاج عمومی جامعه به این اعتبار بر پرداخت سوبسیدهای دولتی، آنچه که امروز به آن پارانها میگویند، استوار شد. منظوم از محتاج عمومی فقط کالاهای مصرفی روزانه مردم نیست. بخش عظیمی از زیرساخت اقتصادی برای تولید کالاهای مصرفی هم به این اعتبار در خارج از پروسه تولید در ایران خریداری میشدند. ارکان این راه مانظور که گفتیم در مباحث میزگرد سال ۹۱ میتوان خوانند. امروز با گذشت ۲۰ سال از آن میزگرد ما شاهد تغییر روندهایی در حرکت سرمایه در ایران هستیم که سعی میکنم یک به یک به آنها اشاره کنم:

شرایط بین المللی:

پس از روی کار آمدن رژیم اسلامی ما ناظر بلوک اقتصادی تعریف شده ای بنام "غرب" بودیم. این بلوک به در راس آن سرمایه و دولت آمریکا قرار داشت امروز دیگر تنها بلوک اقتصادی نیست که سرمایه در ایران برای ادامه حرکتش مجبور به نقل شدن به آن میشود. بعد از فروپاشی بلوک شرق ما شاهد شکل گرفتن قطب های دیگر اقتصادی در جهان سرمایه داری شدیم که عملا به رژیم اسلامی و کل سرمایه فعال در ایران امکان دور زدن محدودیت هایی که بعد از سرآزآمدن رژیم اسلامی "دولتهای

غربی" و بخصوص آمریکا برای او ایجاد کرده بودند را داد. اینجا مشخصا منظوم چین ودر مرحله بعدی روسیه و حتی بخشا اتحاد اروپا است. انتگره شدن در بازار سرمایه جهانی بعد از شکل گرفتن این بلوک های اقتصادی جدید دیگر تنها از کانال انتگره شدن رژیم اسلامی در سیستم اقتصادی و سیاسی غرب و بخصوص آمریکا ازبرساخت اقتصادی برای تولید کالاهای مصرفی هم به این اعتبار در امکانات سرمایه جهانی برای تحرک سرمایه در ایران باز میشوند، این اما برای تحرک سرمایه در ایران اما که اولین تحریم های اقتصادی مهم علیه ایران اعمال شدند، چین بنیدن گسترش بازارهای خود در آسیا و آفریقا بود و همین امکانات مهمی برای رژیم اسلامی و سرمایه فعال در ایران ایجاد کرد. میخواهم بگویم که اگر ۳۰ سال پیش انتگره شدن در بازار جهانی و کسب تکنولوژی پیشرفته برای تولید و انباشت درجه عظیمی از سرمایه برای تامین اولیه سرمایه ثابت از کانال انتگره شدن در بلوک غرب میگذشت و همین محدودیت های اقتصادی و سیاسی رژیم اسلامی را تعریف میکرد، امروز دیگر آن فاکتور ها بشدت تغییر کرده اند. مطلوبیت یا عدم مطلوبیت رژیم اسلامی برای غرب فاکتور اساسی بود که تعیین میکرد آیا رژیم اسلامی به نمایندگی از کل

سرمایه در ایران امکان رشد و انباشت را دارد یا نه؟ امروز مطلوبیت رژیم اسلامی بعنوان طرف معامله برای چین و شوروی کافی است تا این محدودیتهای غرب را دور بزند و این اتفاقی است که افتاد. به این اعتبار امروز شاهد اشکال دیگر انباشت و تحرک سرمایه در مقایسه با مدل "انیک" هستیم. اشکالی که دیگر خود دولت آمریکا و متحدینش قدم به قدم مجبور به قبول آن شده اند. در این رابطه طبعاً باید به بلوک بندی های سیاسی جدید و امکان مانور رژیم اسلامی هم اشاره کرد که فکر میکنم موضوع میتواند موضوع سمینارهای دیگری باشند.

تمرکز و انباشت سرمایه:

آنچه که ما بیش از ۳۰ سال بعد از رژیم شاه شاهد آن هستیم، انباشت عظیم منابع مالی هستند که به سرمایه در ایران امکان پانگذاشتن به عرصه های دیگر را داده است که رژیم شاه خواب آن را هم نمیدید. رژیم شاه به نمایندگی از طرف کل سرمایه در ایران گردش سرمایه را در کنترل خود داشت. پدیده "اقازاده ها" در رژیم اسلامی اگرچه برای دعوای درونی رژیم معنایی سیاسی دارد، در دنیای تحرک سرمایه در ایران اما بیان شکل گیری قشر کلتی از سرمایه داران در ایران است که با اتکا به استثمار و حشینه طبقه کارگر و سرکوب خونین جامعه طی بیش از ۳۰ سال شکل گرفته است. چه

تقسیم و تجزیه طبقه کارگر به بخش های مختلف به معنای این نیست که هر بخش در جزیره های جدا از هم کار و زندگی می کنند. بلکه مساله اساسی تفرقه ذهنی و کارکنندگی و عدم انسجام و اتحاد کمونیست های درون صفوف طبقه کارگر است. نبود کمیته های کمونیستی کارخانه و محل های کار و زندگی کارگران است.

حزب کمونیستی کارگری واقعی و حزب قدرت سیاسی طبقه، تنها در دل این تحول طبقاتی می تواند سربر آورده و ایجاد گرد. این تنها شانس طبقه کارگر برای عروج به مثابه طبقه دوما آگاه و سازماندهی یک مبارزه طبقاتی و اعتراض و اعتصاب برای بهبود شرایط کار و زندگی و تغییر توازن قوای اجتماعی به نفع طبقه کارگر و علیه بورژوازی حاکم است.

آزادخواه و خواستار زندگی بهتر و رفاه و بازگشتن اختیار و دخالت در تعیین سرنوشت خود و جامعه، روبرو شده اند. دوما ای که نیروی محرکه این تحولات کارگران و اقشار زحمتکش و برخاسته از اعصاب جامعه است. این بوداری اجتماعی و خودآگاهی توده ای جوشیده از درون جامعه برای بورژوازی و طبقات حاکمه، تحولی غیرمنظور و شوک آور بوده است. حکومت های بورژوازی و با استفاده از سرکوب و سنت های مذهبی و قبیله ای و عشیره ای در خدمت استثمار کارگر سرکوب و غارت ثروت های جامعه، از طرف توده نیروی انسان های شریف و زحمتکش و با تعرضی بی امان، یکی پس از دیگری به زباله دانی تاریخ سپرده می شوند.

را کوبیده است. دیگر برگشت به وضع سابق، ممکن نیست. توازن قوا به نفع کارگران و زحمتکشان و آزادخواهان و انقلابیون در منطقه وسیعی از جهان تغییر کرده است.

کمونیستی کارگری برای رهبری و هدایت تحولات کنونی است. بنا بر این همانطوری که قبلا هم گفتیم، اگر این تحولات هم در کار نبود، طبقه کارگر برای تغییر شرایط کار و زندگی به نفع خود، برای مهار تعرضات بورژوازی و دولتش به سطح معیشتش، برای تغییر توازن قوای طبقاتی و اجتماعی، همیشه به اتحاد و تشکیل و تحزب کمونیستی اش نیاز دارد. در شرایط کنونی جهانی و منطقه ای و تحولات انقلابی جاری و با دورنمای فلاکت و زندگی سخت تر ما در اینجا هم شاهد بوده و خواهیم بود. این فرجه و امکانی است که برای زحمتکشان در نتیجه گرانی و تورم و بیکاری وسیع، ضرورت و فوریت این کار صد چندان شده است.

کمونیست: ما در این دوره شاهد انقلاب مصر و تونس و تحولاتی انقلابی در خاورمیانه و کلا دنیای عرب هستیم. این فضا و تحولات چه فرجه و امکانی را برای طبقه کارگر ایران، کمونیستهای این طبقه و رهبران و فعالین آن باز کرده است؟ چه باید کرد و چگونه میتوان از این فضا بیشترین استفاده کرد و نقش رهبر و فعال کمونیست طبقه کارگر در این شرایط چه میتوان باشد؟

منظف محمدی: تحولات و انقلابات عظیم شمال آفریقا و خاورمیانه فصل جدیدی در مبارزات اجتماعی و طبقاتی کل جوامع بشری گشوده است. اولین دستاورد این انقلابات این است که بورژوازی نمی تواند مثل سابق استبداد سیاسی افسار گسیخته اش را بر جوامع تحمیل کند. دوره سرکوب و استبداد مطلق، تحقیر جامعه و دهن کجی به طبقه کارگر و اقشار زحمتکش به پایان رسیده است.

از طرف دیگر درسی که از این انقلابات گرفته شده و به عیان دیده می و این محافل کارگری افتاده است که در کمیته های کمونیستی کارخانه و در محافل کار و زندگی طبقه کارگر باید. از طرف دیگر درسی که از این انقلابات گرفته شده و به عیان دیده می و این محافل کارگری افتاده است که در کمیته های کمونیستی کارخانه و در محافل کار و زندگی طبقه کارگر باید.

تأثیر این انقلابات و تغییرات جدی را ما در اینجا هم شاهد بوده و خواهیم بود. این فرجه و امکانی است که برای زحمتکشان در نتیجه گرانی و تورم و بیکاری وسیع، ضرورت و فوریت این کار صد چندان شده است.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست با کوهی از سیاست و ادبیات کمونیستی کارگری و راه حل های عملی برای سازمانیابی طبقه کارگر در تشکل های توده ای حزبی اش صاف مستقل و پیشاپیش جنبش های اجتماعی و مدعی رهبری این جنبش ها یا به میدان بگذارند. مخاطره ای که هم اکنون در مقابل پیروزی کامل و نهایی انقلابات جاری همین است. عدم سازمانیابی و اتحاد و تشکل طبقاتی مستقل و مستحکم طبقه کارگر است. عدم وجود احزاب

سنت و گرایش غیرکارگری به نام کمونیسم و کارگر در میان طبقه کارگر رسوخ کرده و حتی عجین شده است. عروج جنبش کمیته های کمونیستی کارخانه و محل های کار و زندگی کارگران راه پایان دادن به شرایط موجود است.

کارگران کمونیست می توانند و باید صریحتاً از حد غوغا وجود گرایشات معین در میانشان و صرفنظر از هر تعلق و وابستگی به این و آن جریان و گرایش سیاسی و حزبی معین، کمیته های کمونیستی شان را در میان طبقه خود سازمان دهند و به لولای اتحاد و تشکل طبقاتی کارگران تبدیل شوند.

در عوض و در تاریخ چند دهه اخیر کمونیسم و کارگر در میان طبقه کارگر رسوخ کرده و حتی عجین شده است. عروج جنبش کمیته های کمونیستی کارخانه و محل های کار و زندگی کارگران راه پایان دادن به شرایط موجود است.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست با کوهی از سیاست و ادبیات کمونیستی کارگری و راه حل های عملی برای سازمانیابی طبقه کارگر در تشکل های توده ای حزبی اش صاف مستقل و پیشاپیش جنبش های اجتماعی و مدعی رهبری این جنبش ها یا به میدان بگذارند. مخاطره ای که هم اکنون در مقابل پیروزی کامل و نهایی انقلابات جاری همین است. عدم سازمانیابی و اتحاد و تشکل طبقاتی مستقل و مستحکم طبقه کارگر است. عدم وجود احزاب

جدال در حاکمیت، زمینه های مادی انعکاس در صفوف اپوزیسیون



امان کفا

بدنبال اختلافات بین احمدی نژاد و خامنه ای، یکبار دیگر تحلیل و اظهار نظرهای گوناگون را شاهد هستیم. اظهار نظرهایی که هرکدام تبیین جنبش های گوناگون نسبت به این کشمکش اخیر را بیان میکنند. ما و جنبش ما نیز بلاستی تصویر خود را در مقابل تصاویر و تفاسیر جنبش های دیگر قرار دهد، و آگاهانه به آنها برخورد کند.

یکی از این برخوردها، تبیینی است که از جانب چپ ضد رژیم صورت میگیرد که همواره نقطه عزیمت و شروع تمام افکار و امپالش در مورد حکومت و تخاصماتش، "خود رژیم" بوده است. چپی که در زمان سلطنت پهلوی هم اسامی تنها "شاه و دربار"، را مورد مواخذه و نقد قرار میداد. برای این چپ هرگز جامعه ایران، یک جامعه طبقاتی و یک نظام سرمایه داری نبوده است. و اگر هم خواسته است در مورد طبقات و سرمایه داری در ایران حرفی بزند، با یک برخورد ساده نگرانه، سرمایه داران را "پول داران" و کارگران را "فقرا" تصویر کرده است. برای این چپ، سرمایه جامعه ایران همیشه در قامت "سرمایه داران" مجسم شده است. و جایگاه سرمایه در جامعه، تماما به خود جامعه و روابط و جنبش های اجتماعی، نامربوط درک شده است. این طیف، به همین اعتبار "نیروی کار" را، در "مردم" و در بهترین حالت در آحاد کارگران می بیند. و در دستگاه فکریش، کارگر به ابزاری تبدیل میشود که به واسطه آن، این چپ می تواند به اهدافش دست یابد.

در کل چهارچوب و سیستم فکری این چپ، نه جنبش های اجتماعی موجودند، نه احزاب، و نه عملکردهایی جنبش ها و احزاب. تصور این چپ از جمهوری اسلامی، به همین اندازه سطحی و ذهنی است. اختلافات درون آنرا می بیند، ولیکن از توضیح آن و نتیجه گیری برای پراتیک انقلابی، غافل است. به این خاطر است که بدون کمترین تحلیلی از شرایط سیاسی و اقتصادی جامعه، ادعا میکند که جدال این دوره در حاکمیت، تأثیری نمی گذارد.

بر خلاف چنین دیدگاهی، برای کمونیسیت ها و برای طبقه کارگر، جمهوری اسلامی پس از بیش از سی سال حکومت، نمی تواند مانع و دولت سرمایه در ایران نباشد. و همچون تمامی دول سرمایه داری در سراسر دنیا، جناح ها و تمایلات سرمایه در ایران را منعکس نکند. به همین دلیل نمی شود دولت جمهوری اسلامی بی نزاع داشت، همانطور که در تمامی دولت های سرمایه در غرب و شرق چنین است. نزاع بین بخش های مختلف دول بورژوازی، که غالباً بازتاب رابیت اقتصادی در صفوف سرمایه است، میتواند گاهی در شرایطی و در جامعه ای تشدید و یا تضعیف شود، گاهی تخاصم آمیز و گاهی مسالمت آمیز شود، گاهی منجر به اختلافات و یا انشقاقات شود. برخلاف تصور رایج چپ، که تصمیم گرفته اند که جمهوری اسلامی را پدیده جدیدی از جامعه تصور کنند، و هرگونه اختلافی در حکومت را منتج از دعوای بی ربط به کارگر معرفی کنند، جنبش ما بایستی تصویرجامع و روشنی از دولت را در قهر دهد، تا امکان استنتاجات و تاکتیک های خود را بیابد. تصویری که مبتنی بر درک مادی و ایژکتیو زیر از جامعه ایران و از رابطه دولت و جامعه باشد.

سرمایه در ایران، در طی چند دهه گذشته، و مشخصاً از ابتدای این قرن، وسیعاً رشد و انباشت کرده است. رشدی که مبتنی بر کار خیل عظیمی از نیروی کار بعضاً ماهر است. و ایران را از این نظر با بسیاری از کشورهای منطقه، غیرقابل مقایسه است. هیچ عقل سلیم و بی غرضی نمی تواند بپذیرد که چنین رشدی، با "پاکتنکی" و "ماهیایی" است و یا تنها متکی به یک کالا، نفت و فروش آن است. شاید یک مقایسه بتواند مسئله را روشن تر کند. برای مثال سال قبل از انقلاب، نفت و گاز ۳۵ درصد و صنایع و معادن ۱۵ درصد از کل تولید ناخالص ملی را تشکیل می دادند. در حالیکه طی سی سال، امروز سهم نفت و گاز به ۱۸ درصد تقلیل پیدا کرده است و صنایع و معادن ۲۳ درصد کل تولید ناخالص ملی شده است. رشد اقتصادی و تغییر و بافت تولید و سود در بخش های مختلف صنعت، بهمراه خود مدعیان جدید، احزاب و جنبش های جدید در صحن جامعه، در اقتصاد و در سهم خواهی از قدرت سیاسی، را بدنبال آورده است. این واقعیت تمایلات

اجتماعی وسیع تر، اعتراضات اجتماعی و سخنگویان و احزاب طبقاتی وسیع تری را، هم در میان بورژوازی و هم در میان طبقه کارگر، بوجود آورده است. در حقیقت بدون در نظر گرفتن این جنبش های اجتماعی، و بدون شناخت دلایل و شرایط عروج و افول آنها و روابطی مابین شان، "تحلیل از مبارزه طبقاتی" به تفاسیر ایدئولوژیک تبدیل میشود. تا آنجا که به سرمایه و بورژوازی بر می گردد، سخنگویانشان گاه در دولت و گاه در خارج از دولت، سالیات که ابراز وجود کرده اند، و خواهان تغییراتی اساسی در شکل و شمایل جمهوری اسلامی شده اند، تغییراتی که اساساً معطوف به فراهم کردن شرایط انکشاف و افزایش سود آوری سرمایه بوده اند. پایگاه واقعی رفسنجایی و خاتمی، برای نمونه در همین تمایل و ریشه دارد. بی شک برای مدتی، شرایط سیاسی جامعه انقلاب کرده ایران، و کل پروسه تولید و قدرت گیری جمهوری اسلامی، چنان بود که این خواسته با مشکلات عیدیه ای مواجه بود، مشکلاتی که ابراز وجود آنها را پدیده ای بحرانی و نافرمامی کرد.

حلقه مرکزی و "آیدئیده شده" جمهوری اسلامی، که در شمایل کمپ احمدی نژاد و خامنه ای، ظهور کرد، سرانجام شرایطی را فراهم کرد که بخش غیر دولتی سرمایه، بخشی که تا دیروز ابراز وجودش همیشه با بحرانیها و موانع سیاسی و فرهنگی و ایندولوزیک، روبرو و سد شده بود، امکان یابد که ابراز وجود کند، و بیشترین پیشروی در این راه را از آن خود کند. برای "این حلقه" یا کمپ، سرکوب وسیع و دامن زدن به طرف اشتقاق از یک طرف، و از طرف دیگر شرایط بین المللی جدیدی که در آن "سرکردگی" آمریکا تضعیف شده و مدل دول و "دمکراسی غربی" بمثابة تنها مدل و ربنای قابل قبول از نظر سرمایه جهانی دیگر اعتبار گشته را ندارد. مجموعه شرایطی فراهم کرد که بر متن آن سرمایه ابراز وجود و "تقلیل" پیدا کند. بر متن این شرایط، خصوصی سازی ها، بر متن این شرایط ممکن شد. خصوصی سازیهایی که سرمایه های کلانی، که سنتاً در صناعی که در دست دولت جمهوری اسلامی بودند، را از کنترل دولت خارج کرد. باز کردن عرصه برای سرمایه بخش خصوصی در امکان بزرگی برای کارگران کمونیسیت است که در صورت ندالت فعال در این مبارزه موفقیت بهتری را برای طبقه کارگر رقم بزنند. تا همین جا "مسئله کارگران" تبدیل به مسئله کارگر به این سیاست چه باید باشد؟

بهرام مدرسی: جواب این سوال را قیلا دادم. به نظر من مبارزه برای افزایش دستمزدها و مبارزه علیه گزانی حلقه اصلی مبارزه طبقه کارگر را تعیین خواهد کرد. دلایل آنرا قیلا توضیح دادم. فکر میکنم که در این دوره کاتالهای برای امکان مبارزه برای تعیین تکلیف دستمزدها مجبور است باز بشود. فکر میکنم که این

سیاست اقتصادی....

اینکه نتایج سیاسی این سیاست اقتصادی برای رژیم چه خواهد بود را فکر میکنم در همین چهارچوب باید دید. من فکر نمیکنم که تعیین تکلیف قطعی میان جناحهای رژیم پیش شرط تغییر ریل اقتصادی رژیم است. چون اولاً به نظر من این ابتدا تغییر ریل نیست. تغییر ریل نامین آن این استنباط را میدهد که ظاهراً جناحی از رژیم نظیر من این ابتدا تغییر ریل نیست. تصمیم گرفته است کاری با سیاستی را تغییر دهد. من سعی کردم توضیح بدهم که سیاست حذف سوبسیدها ضرورت

تحریک و ادامه رشد سرمایه داری در ایران است. مستقل از اینکه چه جناحی امروز سر کار است. شما دقیق توضیح دادید که رفسنجایی از بائیان حذف سوبسیدها در دوره ریاست جمهوری اش بود. آنچه که به دولت جدید حاضر امکان اجرای این سیاست را میدهد امکاناتی است که قبلاً به آن اشاره کردم. بنابراین اجرای این سیاست نه تنها تغییر ریل نیست بلکه ادامه حرکت سرمایه در ایران است. جنگ جناح های رژیم به نظر من از طرف جناح سبز آن تا مطمئن نشوند که شورشی در کار نیست، فعلاً تخفیف پیدا میکند. ممکن است در جریان

کارگران و اقتصاد جدید

تضمین "عدم شورش" کل جناح سبز و یا بخشی از آن قربانی جناح دیگر بشود، همه این ها امکان پذیر هستند. مسئله اما انوقت حیاتی میشود که رژیم کنترل اوضاع را از دست بدهد. در این صورت ما با شورشهای شهری علیه فقر و گرسنگی روبرو خواهیم بود که مسئله اقتصاد را به سیاست خیزبان میکنند. آنجا توازن بین میان نیروهای دخیل و از جمله خود ما و طبقه کارگر است که تعیین میکند اوضاع به کدام سو میبرود و مسئله فراتر از جنگ جناح های دورنی رژیم خواهد بود.

کارگران و اقتصاد جدید

سازمان محکم طبقاتی نیاز حیاتی است



گفتگو با اعظم کم گویان در مورد اوضاع سیاسی ایران

کمیونست: موقعیت عمومی جمهوری اسلامی را چگونه میبینید؟ هیئت حاکمه جمهوری اسلامی مدعی است که موقبت جمهوری اسلامی در منطقه محکم است و جمهوری اسلامی توانسته است مشکلات سیاسی، اقتصادی پیش روی خود را حل کند، نظر شما در این مورد چه است؟

اعظم کم گویان: شکست آمریکا در عراق، تضعیف موقعیت قدرتمندی ایران را خلع سلاح کرد. جهان، عروج قطبهای دیگری چون روسیه و چین، سهم خواهی بیشتر اروپا، بالانس قدرت را میان دول بزرگ امپریالیستی بهم زده است. تاثیرات مهمی داشته است. روی کار آمدن اوباما و تغییر سیاست دولت آمریکا در قبال ایران، فرعی شدن سلاح تهدید نظامی علیه ایران و تلاش برای رابطه مستقیم و توافق با سران جمهوری اسلامی و ایجاد امکان جهت وارد شدن ایران در بازار جهانی همگی شرایطی است که بر موقعیت ایران و ثبات آن تاثیر گذاشته و جمهوری اسلامی را به یکی از دولت‌های با نفوذ در خاورمیانه تبدیل کردند. بحران اقتصادی، تغییر بالانس قدرت دولتهای امپریالیستی، تغییر سیاست آمریکا با ایران همگی تاثیرات جدی بر وضعیت اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی، آرایش و صیفندی

اپوزیسیون و رابطه مردم و جمهوری اسلامی گذاشته است. شکست آمریکا و برداشتن پرچم عظمت طلبی ایرانی توسط احمدی نژاد و خامنه ای کلا بورژوازی عظمت طلب پرور غرب ایران را خلع سلاح کرد.

اما بحران عمیق اقتصادی جهانی بر اقتصاد جمهوری اسلامی بعنوان بخشی از سیستم جهانی سرمایه تاثیرات مهمی داشته است. اقتصاد بحران زده ایران، در دل بحران اقتصادی حاضر جهان توان رقابت در بازار جهانی را نداشته و دامنه این بحران ابعاد به مراتب عظیمی به خود گرفته است. تخفیف و برون رفت از این بحران جز از راه بورش لجام گسیخته به زندگی طبقه کارگر ممکن نبود. هیئت حاکمه ایران در این مسیر حمایت ضمنی کل بورژوازی ایران و احزاب سیاسی رنگارنگ آنرا پشت سر خود دارد. بورش وسیع به معیشت طبقه کارگر دولتهای ایران و احزاب سیاسی گرسنگی و فلاکت باز هم بیشتر بر آنان که هم اکنون زیر خط فقر زندگی

میکند، به معنی فراخواندن کارگران و مردم محروم به جدالی بر سر مرگ و زندگی است. سران جمهوری اسلامی از این رو به شدت از اوضاع نگرانند. این را در یکدست کردن سازبها و حذف یارانه ها و ... بود. او هر چه بیشتر خود برای مقابله با مردم و شمشیر را از رو بستن علیه جامعه، در بگیر و بندها و تشدید سرکوب و تحمیق مردم و درنتش آفرینی با بحرن اذهان عمومی و دیگر ترفندهای شناخته شده نشان داده اند. علاوه بر این باز شدن شکاف جناحهای درون هیئت حاکمه جمهوری اسلامی موقعیت آن را در مقابل مردم معترض و خشمگین تضعیف کرده است.

کمیونست: اختلاف و گاما تخصصات خشن در میان جناحهای حاکمیت، همچنان تعمیق مییابد. ارزیابی شما از اختلاف جناحها، بیرون حکومت و درون حکومت چی است. دسته بندی های درون حکومتی، و خط و نشان کنیندهای مراکز قدرت در حاکمیت، نشانی از فروکش کردن ندارد. ارزیابی شما از این دور تخصصات درون حکومتی چی است؟

زمینه های مادی دعوی قدرت این دوره در میان جناحهای حاکمیت، علاوه بر سبز، در میان خود "اصولگرایان"، را چه میدانید؟ امروز در دعوی درون خانوادگی رژیم چه گرایش و جناحی با چه راه حلی دست بالا را دارد؟

اعظم کم گویان: دعوی بین احمدی نژاد و اصولگرایان بر سر این است که آینده و استراتژی اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی پس از احمدی نژاد به کجا می رود. احمدی نژاد در ادامه خط خاتمی و رفسنجانی برای حل معضلات مربوط به انکشاف سرمایه داری در ایران عروج کرد و پیش رو تعیین کند، موضوعی است که باید منتظر ماند و دید.

کمیونست: عروج و نزول جنبش سبز، را چگونه ارزیابی میکنید؟ آینده این جریان را چگونه می بینید؟

اعظم کم گویان: دو سال قبل خیزشی از ابعاد میلیونی، تحت رهبری بخشی از بورژوازی ایران که به اقتدار سیاسی و اقتصادی جناح حاکم معترض و خواهان سهم بیشتری از قدرت و ثروت جامعه بود، به مردم از سوی دیگر بخش وسیعی از سرمایه داری ایران که فاقد اهرمهای سیاسی لازم برای گرفتن سهم بیشتری از ثروت در جامعه است در جنبش سبز عروج کرد و این جنبش توانست بخشهای وسیعی از اپوزیسیون و بر زمینه پراکندگی در صفوف طبقه کارگر توانست منافع خود را منافع "اهمگانی" قلمداد کند و بخشی از نیروی طبقه کارگر، نیروی جوانان و زنان را پشت پرچم بورژوازی خود، گرد آورد و توانست سیطره کامل خود را بر فضای اعتراضی جامعه اعمال کند.

اما پس از گذشت دو سال و امروز همه رهبران جنبش سبز و هوادانش در جنبش مشروطه، ملی - مذهبی ها جدید موقعیت محکمتری برای خود کسب کنند. امروز همچنان جناحی که در بخش متمرکز و خصوصی سرمایه تسلط دارد و از قدرت سیاسی خود برای گسترش بیشتر سرمایه با اتکا به خصوصی سازیها بکار می گیرد، دست بالا را دارد. اما اینکه آیا این جناح خواهد توانست موقعیت کنونی خود را در آینده ادامه دهد و یا اینکه

سهم خواهی سیاسی شان بستگی دارد. فراتر از این، لایه های کوچک تر سرمایه، از آنجا که قدرت اقتصادی کمتری دارند، ناچاراند که "در پناه" بخش های بزرگتر و زیر سایه آنها قرار بگیرند. و یا بخشهایی که انکشاف بیشتر سرمایه را در "گرو" مدل غربی حکومت" دنبال می کنند، خود را ناچار می بینند که در تقابل با "فقهی دخالتر"، به پشت سنگر هایی بخرزند که فی الحال توسط "سرمایه خارج از کنترل دولت" فتح شده است. تا به این ترتیب از "امنیت" درازمدت تری برخوردار شوند. این بخش، یعنی بورژوازی پرو غرب، به همین دلیل به صفوف "مخالفان ولایت"، و صف طرفداران "رعایت قانون"، خواهد پیوست. چرا که در غیر اینصورت کلا منزوی خواهند شد. سخنوران سبز، که ملقمه ای از این جمع اپوزیسیون است، چاره ای ندارد جز پیوستن به صف این کاروان. در عین حال، بر خلاف تصور رایج "چپ ضد رژیم"، عملکرد جنبش باشد و چگونه هم موفق "دولتی بودن" از احزاب دیگر چپ و "میلیتانت" تر، تا ناسیونالیست های پرو غرب، نظیر حزب کمیونست کارگری که تا دیروز

اقتصادی" تحمیل میکنند، در صفوف امروز اختلافات در حکومت را ناشی از "اعتراض جنبش سرنگونی" معرفی می کنند! و برای کسب حداقل اعتباری، به ناپیگیری جنبش سبز در "انتقاد" میکنند و ادعا میکنند که "رهبران این جنبش سبز حیران و انگشت به دهان مانده اند!" معلوم نیست بالاخره باید "دم خروس را باید باور کرد یا ..."

و به قول لنین اینها آتقدر سوژکتیو هستند که واقعا افکار و آرزوهای خودشان را، خواسته های کارگران می دانند و معرفی می کنند. در عین حال، رشد اقتصادی که فوقا به آن اشاره شد، بیانگر واقعیت دیگری نیز هست، و آنهم شکل گیری نیروی کار طبقه کارگری است که با تولید ارزش اضافه، آن انباشت را ممکن ساخته است. جمعیت وسیع پرولتر، و در عین حال جوان، تغییرات کیفی در طبقه کارگر ایران را بوجود آورده است. با دست بدست شدن سرمایه از دولتی به خصوصی، کارگران در انواع و اقسام شرکت ها و تقسیم کار جدیدی در تاریخ ایران معاصر مواجه شده اند. امروز دیگر سرمایه خصوصی در ایران، همچون گذشته

سهم خواهی سیاسی شان بستگی دارد. فراتر از این، لایه های کوچک تر سرمایه، از آنجا که قدرت اقتصادی کمتری دارند، ناچاراند که "در پناه" بخش های بزرگتر و زیر سایه آنها قرار بگیرند. و یا بخشهایی که انکشاف بیشتر سرمایه را در "گرو" مدل غربی حکومت" دنبال می کنند، خود را ناچار می بینند که در تقابل با "فقهی دخالتر"، به پشت سنگر هایی بخرزند که فی الحال توسط "سرمایه خارج از کنترل دولت" فتح شده است. تا به این ترتیب از "امنیت" درازمدت تری برخوردار شوند. این بخش، یعنی بورژوازی پرو غرب، به همین دلیل به صفوف "مخالفان ولایت"، و صف طرفداران "رعایت قانون"، خواهد پیوست. چرا که در غیر اینصورت کلا منزوی خواهند شد. سخنوران سبز، که ملقمه ای از این جمع اپوزیسیون است، چاره ای ندارد جز پیوستن به صف این کاروان. در عین حال، بر خلاف تصور رایج "چپ ضد رژیم"، عملکرد جنبش باشد و چگونه هم موفق "دولتی بودن" از احزاب دیگر چپ و "میلیتانت" تر، تا ناسیونالیست های پرو غرب، نظیر حزب کمیونست کارگری که تا دیروز

سهم خواهی سیاسی شان بستگی دارد. فراتر از این، لایه های کوچک تر سرمایه، از آنجا که قدرت اقتصادی کمتری دارند، ناچاراند که "در پناه" بخش های بزرگتر و زیر سایه آنها قرار بگیرند. و یا بخشهایی که انکشاف بیشتر سرمایه را در "گرو" مدل غربی حکومت" دنبال می کنند، خود را ناچار می بینند که در تقابل با "فقهی دخالتر"، به پشت سنگر هایی بخرزند که فی الحال توسط "سرمایه خارج از کنترل دولت" فتح شده است. تا به این ترتیب از "امنیت" درازمدت تری برخوردار شوند. این بخش، یعنی بورژوازی پرو غرب، به همین دلیل به صفوف "مخالفان ولایت"، و صف طرفداران "رعایت قانون"، خواهد پیوست. چرا که در غیر اینصورت کلا منزوی خواهند شد. سخنوران سبز، که ملقمه ای از این جمع اپوزیسیون است، چاره ای ندارد جز پیوستن به صف این کاروان. در عین حال، بر خلاف تصور رایج "چپ ضد رژیم"، عملکرد جنبش باشد و چگونه هم موفق "دولتی بودن" از احزاب دیگر چپ و "میلیتانت" تر، تا ناسیونالیست های پرو غرب، نظیر حزب کمیونست کارگری که تا دیروز

سهم خواهی سیاسی شان بستگی دارد. فراتر از این، لایه های کوچک تر سرمایه، از آنجا که قدرت اقتصادی کمتری دارند، ناچاراند که "در پناه" بخش های بزرگتر و زیر سایه آنها قرار بگیرند. و یا بخشهایی که انکشاف بیشتر سرمایه را در "گرو" مدل غربی حکومت" دنبال می کنند، خود را ناچار می بینند که در تقابل با "فقهی دخالتر"، به پشت سنگر هایی بخرزند که فی الحال توسط "سرمایه خارج از کنترل دولت" فتح شده است. تا به این ترتیب از "امنیت" درازمدت تری برخوردار شوند. این بخش، یعنی بورژوازی پرو غرب، به همین دلیل به صفوف "مخالفان ولایت"، و صف طرفداران "رعایت قانون"، خواهد پیوست. چرا که در غیر اینصورت کلا منزوی خواهند شد. سخنوران سبز، که ملقمه ای از این جمع اپوزیسیون است، چاره ای ندارد جز پیوستن به صف این کاروان. در عین حال، بر خلاف تصور رایج "چپ ضد رژیم"، عملکرد جنبش باشد و چگونه هم موفق "دولتی بودن" از احزاب دیگر چپ و "میلیتانت" تر، تا ناسیونالیست های پرو غرب، نظیر حزب کمیونست کارگری که تا دیروز

اساسی سوسیالیسم انسان است

حاکم به شرط تداوم حمایت دول و دستیابی به آزادی هیچیک پاسخی نگرفت. این تجربه نشان داد که راست و چپ اپوزیسیون بورژوازی "دوستان زنان و جوانان، و مقابله با تجزیه در صف خیزش "عمومی" و ماورا طبقاتی زیر پرچم بورژوازی خود است. سبزه عقب رانده شد اما جدال و کشمکش آن بخش از بورژوازی که "سبز" پرچم اهداف و آمال آن بود برای کسب اهرمهای قدرت بیشتر در هیات حاکمه و برای سهم بیشتر از قدرت و ثروت همچنان جنبشهایی از نوع "سبز" را به در آینده به میدان خواهد کشید. دعوی این بخش از سرمایه داران بر سر پول و ثروت است. دعوا بر سر مدل اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم بورژوازی را، به یک نقطه عطف تاریخی تبدیل کرد. طیفی از رهبران کارگری و فعالین کمونیست و در پیشاپیش این حرکت حزب حکمتیست در ایندوره به عنوان تنها جریان تحزب یافته کمونیستی نماینده صف مستقل طبقه کارگر بعنوان یک نیروی کمونیست در برابر کل احزاب و جنبشهای بورژوازی و نماینده سوسیالیسم بعنوان یک آلترناتیو در مقابل آلترناتیوهای موجود بود. این نقطه قوت و سکوی است که جریان پرولتری و حزب حکمتیست باید از آن برای اتحاد و سازمانیابی صف مستقل طبقاتی استفاده کند.

مردم برای رهایی از فقر و استبداد و دستیابی به آزادی هیچیک پاسخی نگرفت. این تجربه نشان داد که راست و چپ اپوزیسیون بورژوازی "دوستان زنان و جوانان، و مقابله با تجزیه در صف خیزش "عمومی" و ماورا طبقاتی زیر پرچم بورژوازی خود است. سبزه عقب رانده شد اما جدال و کشمکش آن بخش از بورژوازی که "سبز" پرچم اهداف و آمال آن بود برای کسب اهرمهای قدرت بیشتر در هیات حاکمه و برای سهم بیشتر از قدرت و ثروت همچنان جنبشهایی از نوع "سبز" را به در آینده به میدان خواهد کشید. دعوی این بخش از سرمایه داران بر سر پول و ثروت است. دعوا بر سر مدل اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم بورژوازی را، به یک نقطه عطف تاریخی تبدیل کرد. طیفی از رهبران کارگری و فعالین کمونیست و در پیشاپیش این حرکت حزب حکمتیست در ایندوره به عنوان تنها جریان تحزب یافته کمونیستی نماینده صف مستقل طبقه کارگر بعنوان یک نیروی کمونیست در برابر کل احزاب و جنبشهای بورژوازی و نماینده سوسیالیسم بعنوان یک آلترناتیو در مقابل آلترناتیوهای موجود بود. این نقطه قوت و سکوی است که جریان پرولتری و حزب حکمتیست باید از آن برای اتحاد و سازمانیابی صف مستقل طبقاتی استفاده کند.

مردم برای رهایی از فقر و استبداد و دستیابی به آزادی هیچیک پاسخی نگرفت. این تجربه نشان داد که راست و چپ اپوزیسیون بورژوازی "دوستان زنان و جوانان، و مقابله با تجزیه در صف خیزش "عمومی" و ماورا طبقاتی زیر پرچم بورژوازی خود است. سبزه عقب رانده شد اما جدال و کشمکش آن بخش از بورژوازی که "سبز" پرچم اهداف و آمال آن بود برای کسب اهرمهای قدرت بیشتر در هیات حاکمه و برای سهم بیشتر از قدرت و ثروت همچنان جنبشهایی از نوع "سبز" را به در آینده به میدان خواهد کشید. دعوی این بخش از سرمایه داران بر سر پول و ثروت است. دعوا بر سر مدل اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم بورژوازی را، به یک نقطه عطف تاریخی تبدیل کرد. طیفی از رهبران کارگری و فعالین کمونیست و در پیشاپیش این حرکت حزب حکمتیست در ایندوره به عنوان تنها جریان تحزب یافته کمونیستی نماینده صف مستقل طبقه کارگر بعنوان یک نیروی کمونیست در برابر کل احزاب و جنبشهای بورژوازی و نماینده سوسیالیسم بعنوان یک آلترناتیو در مقابل آلترناتیوهای موجود بود. این نقطه قوت و سکوی است که جریان پرولتری و حزب حکمتیست باید از آن برای اتحاد و سازمانیابی صف مستقل طبقاتی استفاده کند.

مردم برای رهایی از فقر و استبداد و دستیابی به آزادی هیچیک پاسخی نگرفت. این تجربه نشان داد که راست و چپ اپوزیسیون بورژوازی "دوستان زنان و جوانان، و مقابله با تجزیه در صف خیزش "عمومی" و ماورا طبقاتی زیر پرچم بورژوازی خود است. سبزه عقب رانده شد اما جدال و کشمکش آن بخش از بورژوازی که "سبز" پرچم اهداف و آمال آن بود برای کسب اهرمهای قدرت بیشتر در هیات حاکمه و برای سهم بیشتر از قدرت و ثروت همچنان جنبشهایی از نوع "سبز" را به در آینده به میدان خواهد کشید. دعوی این بخش از سرمایه داران بر سر پول و ثروت است. دعوا بر سر مدل اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم بورژوازی را، به یک نقطه عطف تاریخی تبدیل کرد. طیفی از رهبران کارگری و فعالین کمونیست و در پیشاپیش این حرکت حزب حکمتیست در ایندوره به عنوان تنها جریان تحزب یافته کمونیستی نماینده صف مستقل طبقه کارگر بعنوان یک نیروی کمونیست در برابر کل احزاب و جنبشهای بورژوازی و نماینده سوسیالیسم بعنوان یک آلترناتیو در مقابل آلترناتیوهای موجود بود. این نقطه قوت و سکوی است که جریان پرولتری و حزب حکمتیست باید از آن برای اتحاد و سازمانیابی صف مستقل طبقاتی استفاده کند.

مردم برای رهایی از فقر و استبداد و دستیابی به آزادی هیچیک پاسخی نگرفت. این تجربه نشان داد که راست و چپ اپوزیسیون بورژوازی "دوستان زنان و جوانان، و مقابله با تجزیه در صف خیزش "عمومی" و ماورا طبقاتی زیر پرچم بورژوازی خود است. سبزه عقب رانده شد اما جدال و کشمکش آن بخش از بورژوازی که "سبز" پرچم اهداف و آمال آن بود برای کسب اهرمهای قدرت بیشتر در هیات حاکمه و برای سهم بیشتر از قدرت و ثروت همچنان جنبشهایی از نوع "سبز" را به در آینده به میدان خواهد کشید. دعوی این بخش از سرمایه داران بر سر پول و ثروت است. دعوا بر سر مدل اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم بورژوازی را، به یک نقطه عطف تاریخی تبدیل کرد. طیفی از رهبران کارگری و فعالین کمونیست و در پیشاپیش این حرکت حزب حکمتیست در ایندوره به عنوان تنها جریان تحزب یافته کمونیستی نماینده صف مستقل طبقه کارگر بعنوان یک نیروی کمونیست در برابر کل احزاب و جنبشهای بورژوازی و نماینده سوسیالیسم بعنوان یک آلترناتیو در مقابل آلترناتیوهای موجود بود. این نقطه قوت و سکوی است که جریان پرولتری و حزب حکمتیست باید از آن برای اتحاد و سازمانیابی صف مستقل طبقاتی استفاده کند.

اعظم کم گویان: صفتی طبقاتی و نیروهای سیاسی جامعه با شکست جنبش سبز دچار تغییر شد و با به عقب رانده شدن جنبش سبز اوضاع بار دیگر به مردم نشان داد که جمهوری اسلامی اصلاح پذیر نیست. مردم شاهد بودند که هیچ درجه از تغییر به نفع مردم از طریق تعدیل این رژیم نمیگردد. خواستهای پایه ای

اعظم کم گویان: صفتی طبقاتی و نیروهای سیاسی جامعه با شکست جنبش سبز دچار تغییر شد و با به عقب رانده شدن جنبش سبز اوضاع بار دیگر به مردم نشان داد که جمهوری اسلامی اصلاح پذیر نیست. مردم شاهد بودند که هیچ درجه از تغییر به نفع مردم از طریق تعدیل این رژیم نمیگردد. خواستهای پایه ای

اعظم کم گویان: صفتی طبقاتی و نیروهای سیاسی جامعه با شکست جنبش سبز دچار تغییر شد و با به عقب رانده شدن جنبش سبز اوضاع بار دیگر به مردم نشان داد که جمهوری اسلامی اصلاح پذیر نیست. مردم شاهد بودند که هیچ درجه از تغییر به نفع مردم از طریق تعدیل این رژیم نمیگردد. خواستهای پایه ای

اعظم کم گویان: صفتی طبقاتی و نیروهای سیاسی جامعه با شکست جنبش سبز دچار تغییر شد و با به عقب رانده شدن جنبش سبز اوضاع بار دیگر به مردم نشان داد که جمهوری اسلامی اصلاح پذیر نیست. مردم شاهد بودند که هیچ درجه از تغییر به نفع مردم از طریق تعدیل این رژیم نمیگردد. خواستهای پایه ای

اعظم کم گویان: صفتی طبقاتی و نیروهای سیاسی جامعه با شکست جنبش سبز دچار تغییر شد و با به عقب رانده شدن جنبش سبز اوضاع بار دیگر به مردم نشان داد که جمهوری اسلامی اصلاح پذیر نیست. مردم شاهد بودند که هیچ درجه از تغییر به نفع مردم از طریق تعدیل این رژیم نمیگردد. خواستهای پایه ای

نقش کارگران و اتحادیه‌ها...

جواب: نه، اول اینکه قصد این نیست که به تلاش آنهایی که در میدان تحریر بودند بی احترامی بکنم. من یکی از کسانی هستم که در تحریر بودم... منظور من این نیست که اعتصابات کارگری در چهارشنبه و پنجشنبه تنها فاکتور بود. ورود کارگران در صحنه نبرد و اوضاع یک فاکتور اضافی بود، اما تحریر به اعتقاد من یک فاکتور اضافی تعیین کننده بود. تمام زمانی که ما در تحریر بودیم قادر به اعمال کنترل در میدان تحریر بودیم، ولی سایر نقاط کشور را تحت کنترل نداشتیم. حسنی مبارک و همراهان او شاید اوضاع کامل و سرسخت بودند در ششمین صحنه نبرد در دست آنها بود. ما قادر به خم کردن آنها نبودیم. اما اعتصاب عمومی در چهارشنبه و پنجشنبه (صدا قطع می شود). ببینید، دانشجویان می توانستند تظاهرات را برای یک سال ادامه دهند و دانشگاهها را اشغال کنند. دولت می تواند آنها را تعدیل کند. قصات می توانستند در خیابانها تظاهرات کنند و تظاهرات مددگانه داشته باشند. دولت می تواند تظاهرات را ببندد، دادگاه های نظامی را دارند. اگر روزنالیستها تظاهرات

کنند، دولت می تواند روزنامه ها را ببندد. اما در مورد کارگران، اگر آنها اعصاب کنند، "بازی تمام" است. بازی تمام است. کار تمام است، بخاطر اینکه سیستم کار نخواهد کرد. پولی وجود نخواهد داشت. قطارها حرکت نمی کنند. بندرها کار نمی کنند. "بازی تمام" است، کار تمام است. تمام موضوع این است. بنابر این دخالت کارگران عامل تعیین کننده بود. البته تنها فاکتور نبود. **سوال:** وقتی می گویند "تعیین کننده" آن چه بود که اوضاع را تعیین کرد؟ وقتی می گویند "تعیین کننده" آیا ارتش کار خاصی کرد که روی مبارک فشار گذاشت؟ تعیین کننده در رابطه با چه کسی؟ **جواب:** تعیین کننده برای انقلاب مصر ما منطبق ... **سوال:** چه کسی آن تصمیمی را گرفت که واکنش تعیین کننده داشت؟ رهبری ارتش دخالت کرد و از حسنی مبارک خواست کنار برود و از صحنه سیاسی مردم فریاد می زدند، "مردم خواهان محاکمه رئیس جمهور هستند"، "مردم خواهان محاکمه اعدام قصاب هستند"، "مردم خواهان طرف توده های مردم این شعارها با هم فریاد زده شدند. ما

جمال مبارک در قصر خود محصور شده بود، چیزی بود که او نمی فهمید؛ بعلاوه دیوانگی زیاد او، غرور او، و کله شقی اش. اما ارتش که بیشتر در تماس با خیابان بود و می دانست اوضاع از چه قرار است، بسادگی متوجه این شد که حسنی مبارک باید برود و گرنه رژیم می رفت که فروپاشد. مسئله اینجاست. کشور خوابیده بود. **سوال:** من بعدا راجع به اینکه بعد از این چه اتفاق افتاد صحبت می کنم. اما حسنی مبارک در شرایطی قرار داشت که مجبور به رفتن بود. آیا شما از صحبت درباره حسابرسی سر باز می زنید؟ هر نوع حسابرسی، اینطور بنظر میاد که او (مبارک) کنار گذاشته شد و همین. **جواب:** شعارهایی اولیه جمعیت در میدان تحریر اینها بودند: "مردم می خواهند رئیس جمهور قدرت را ترک کنند" و "مردم سرنگونی رژیم را می خواهند"؛ که در روزهای آخر مردم فریاد می زدند، "مردم خواهان محاکمه رئیس جمهور هستند"، "مردم خواهان محاکمه اعدام قصاب هستند"، "مردم خواهان طرف توده های مردم این شعارها با هم فریاد زده شدند. ما

باید در این مورد روشن باشیم. اینها شعارهایی بودند که بطور مکرر تکرار می شدند. از نظر اکثریت عظیم مردم مصر، مبارک نباید کشور را ترک کند. ما واقعا می خواهیم مبارک در کشور بماند. ما می خواهیم او در برابر آنچه که طی سی سال کرده پاشخو باشد، و در عین حال ثروتی را که از ما ندیده و به غارت برده را پس بدهد. تخمین فعلی ثروت حسنی مبارک چیزی بین ۵ تا ۷۰ میلیارد دلار برآورد شده است. ما لازم است که این پول را پس بگیریم. داستان، که باید متوجه شویم که او هم بخشی از رژیم سابق است، داستانی هست که توسط حسنی مبارک انتخاب شده است، حالا تحت فشار است و عملیاتی را در جنگ با فساد در پیش گرفته است. این "جنگ علیه فساد" شامل دستگیری وزرا، توقیف املاک و دستگیری تجار ویژه ای که با حسنی مبارک و رژیم سابق مربوط هستند می باشد برای آرام کردن افکار عمومی، و در عین حال منجمد کردن حسابهای بانکی آنها و بازپرسی محاکمه رئیس جمهور هستند"، "مردم خواهان محاکمه اعدام قصاب هستند" و این تحت "مردم خواهان اعدام قصاب هستند". فشار عظیم از طرف توده های مردم این شعارها با هم فریاد زده شدند. ما

ما همچنین باید متوجه شویم که این نفع دوستان مبارک نیست که او را مورد محاکمه قرار دهند. این داستان توسط مبارک آنجا گذاشته شده. ژنرالهایی که در شورای عالی نیروهای مسلح در حال حاضر بر کشور حاکم هستند، بخشی از سیستم فساد هستند که در مصر وجود دارد. چرا باید فکر کنیم که نیروهای نظامی تنها بازوی دولت هستند که طی سی سال حکومت مبارک به فساد آورده نشده اند و خالص هستند؟ آنها بخشی از سیستم هستند. آنها بخشی از رژیم هستند. من شخصا می خواهم بدانم طنططط و بقیه ژنرالهای شورای عالی نیروهای مسلح چقدر پول و ثروت و دارائی دارند. این حق من است، بعنوان یک شهروند مصری این را بدانم. این نباید سری باشد. بنابر این من خوشبین نیستم که ثروت مردم مصر به رژیم بازخواهد گشت، تا زمانی که رژیم حاضر در قدرت است.

آثر مدرسی: من فکر نمی کنم به خاطر ناکامی های اقتصادی است. این که جمهوری اسلامی با مشکلات اقتصادی روبرو است و بحران اقتصادی روی جامعه ایران مثل هر جامعه سرمایه داری دیگری تأثیر داشته، طبیعی است که این هست، ولی به نظر من این ظاهری است که مجلس به دعوی خودش با احمدی نژاد می دهد. این چیزی است که جناح خامنه ای سعی می کند نشان دهد اینکه دولت ناکامی های اقتصادی داشته باشد و وضعیت بد اقتصادی صرفاً ناشی از سیاست های "نادرست" و "غیر خط امامی" احمدی نژاد است. و الا آن که دارد پیش را از گلپوش دراز میکند و آنها هم به نوعی فشار خود را بیشتر میکنند و نمایندگان مجلس او را مورد سوال قرار میدهند. اما علیرغم زدن یارانه ها و تمام نقاط ضعفی که شما گفتید احمدی نژاد موقعیت های اقتصادی هم داشته و از این نظر جمهوری اسلامی در حال حاضر بدون احمدی نژاد است. احمدی نژاد مدتی واقعی نشانی از ختمی جدی از بورژوازی ایران است. نگاه کنید احمدی نژاد موقعیت جمهوری اسلامی را در منطقه و در توازن بین المللی به درجه زیادی تقویت کرده، جمهوری اسلامی بیشتر از اینها مدیون احمدی نژاد و ایستادگی احمدی نژاد است و همین مسأله آن را پیچیده میکند و مقبله و زنده شدن نژاد را برای جناح خامنه ای سخت می کند، همانطور که گفتیم به سالگی بازرگان و بنی صدر و موسوی و ختمی نیست، احمدی نژاد ریشه داتر و باصطلاح میخس محکم تر از اینها در جامعه، سوز و در بورژوازی ایران کوبیده شده است و در نتیجه جدال خامنه ای و طرفدارانش با احمدی نژاد پیچیده تر و سخت تر است. به همین دلیل است که شاخ و شانه می کشند ولی به این راحتی که اگر مثلاً ختمی را می توانستند کنار بگذارند نمیتوانند با احمدی نژاد رفتار کنند، مسئله کمی پیچیده تر و سخت تر است. و به نظر من احمدی نژاد و جناحش این را می دانند و دلیل مقاومت و به اصطلاح ایستادگی قهرمانانه اش در مقابل خامنه ای یک مقدار شناختن موقعیت خودشان است.

رادبو پرتو: یکی از معضلات مهم جمهوری اسلامی مسأله بورژوازی در ایران، و آن کلاف سر در گمی که جمهوری اسلامی در آن گرفتار است، مسأله تعیین و تنظیم رابطه اش با دنیای بیرون خودش، با غرب، با روابط بین المللی سرمایه داری است. به نظر نمی رسد احمدی نژاد موقعیت های زیادی در این مورد داشته باشد، اختلافات و سرخستی هایی که احمدی نژاد در جامعه بین المللی نشان داده از او بیشتر مترسکی ساخته و آمریکا او را به عنوان یک دشمن نشان می دهند و در مقایسه با ختمی اگر نگاه کنید پیشرفتی نداشته، فکر نمی کنید این

نشانه بن بست است که احمدی نژاد نتوانسته آن را حل بکند؟ **آثر مدرسی:** احمدی نژاد نتوانست دل و از شکاف هایی که در بورژوازی جهانی هست استفاده بکند و برای خودش حامیانی در جامع بین المللی پیدا بکند که هم از نظر اقتصادی و هم سیاسی حواسشان به جمهوری اسلامی هست و زیر بالش را می گیرند. اخیراً یک نمایشگاه بین المللی صنایع نفت برگزار شده که خودشان اعلام کردند که درصد زیادی از شرکت های نفتی دنیا علیرغم تمام تحریم هایی که آمریکا و غرب علیه ایران کرده امند و قراردادهای نفتی را با جمهوری اسلامی می بندند. احمدی نژاد از فرصت ها استفاده کرده، از شکاف ها استفاده کرده، حتی از قلدرمنشی و نفوذ خودش در صحنه سیاست دنیا چین و روسیه را حرف بکند و فقط ملاک این باشد که اهدافی اگر با کسی هست موقعیتش قوی است، خوب حتماً به این نتیجه می رسد که احمدی نژاد موقعیت ضعیفی دارد اما باید این واقعیت را دید که احمدی نژاد خیلی بیشتر از ختمی خودش را به غرب و دنیا تحمیل کرده آورده.

نشانه بن بست است که احمدی نژاد نتوانسته آن را حل بکند؟ **آثر مدرسی:** احمدی نژاد نتوانست دل و از شکاف هایی که در بورژوازی جهانی هست استفاده بکند و برای خودش حامیانی در جامع بین المللی پیدا بکند که هم از نظر اقتصادی و هم سیاسی حواسشان به جمهوری اسلامی هست و زیر بالش را می گیرند. اخیراً یک نمایشگاه بین المللی صنایع نفت برگزار شده که خودشان اعلام کردند که درصد زیادی از شرکت های نفتی دنیا علیرغم تمام تحریم هایی که آمریکا و غرب علیه ایران کرده امند و قراردادهای نفتی را با جمهوری اسلامی می بندند. احمدی نژاد از فرصت ها استفاده کرده، از شکاف ها استفاده کرده، حتی از قلدرمنشی و نفوذ خودش در صحنه سیاست دنیا چین و روسیه را حرف بکند و فقط ملاک این باشد که اهدافی اگر با کسی هست موقعیتش قوی است، خوب حتماً به این نتیجه می رسد که احمدی نژاد موقعیت ضعیفی دارد اما باید این واقعیت را دید که احمدی نژاد خیلی بیشتر از ختمی خودش را به غرب و دنیا تحمیل کرده آورده.

به نظر من احمدی نژاد به شدت با درایت است و بعنوان یکی از نمایندگان آگاه بورژوازی ایران همه تلاش خودش را کرده که پایه های بورژوازی را در ایران محکم کند و آنرا از بحران اقتصادی و سیاسی بیرون بیاورد. و برای ابتکار هیچ چیز برایش تابو نیست. زمانیکه لازم بود پرچم ملی گرایسی را از دست سلطنت طلبها و از دست بورژوازی پرور غرب گرفت. کسی انتظار نداشت احمدی نژاد که نماینده خط امام بود، نماینده باصطلاح مستضعفین و خط انقلاب اسلامی بود، یک دفعه مللی از آب در بیاید ولی وقتی که سهیم کردن بقیه بورژوازی و محکم کردن پایه های اقتصادی جمهوری اسلامی به عنوان رئیسی که در رأس آن بورژوازی قدرتمند جامعه ایران ایستاده است پیش می آید، وقتی که می بیند دم و دستگاه ولی قبحی برای این پروژه دست و پا گیر است و نمی تواند با چهره اسلامی و بخشهای دیگر بورژوازی را سهیم کند، امکان گردش موثرتر سرمایه و سودآوری آنرا فراهم کند، و موقعیت جمهوری اسلامی را از نظر اقتصادی تضمین کند، هیچ ابایی ندارد به ملی گرایسی دست ببرد

و به درجه زیادی توانسته از شکاف هایی که بین چین و روسیه و جمهوری اسلامی با سبز را نگاه کنم. بورژوازی در غرب هست استفاده ندهد و احمدی نژاد یک پای این مسئله بکند، سرمایه را به درون جامعه بکشاند و بورژوازی و جامعه را از نظر اقتصادی به درجه ای سرپا نگه دارد و هم از نظر سیاسی وقتی که با این راحتی آمریکا نمی تواند علیه جمهوری اسلامی کاری بکند بخاطر این که چین و روسیه هم از نفوذ سیاسی اقتصادی خودشان استفاده می کنند و مخالفت می کنند و پروسه را کند می کنند. باز تاکید میکنم که اگر فقط ملاک آمریکا باشد، حق با شما است احمدی نژاد موقعیت ضعیفی را برای جمهوری اسلامی به وجود آورده ولی اگر کل صحنه را نگاه بکنید بینی می کنید؟

آثر مدرسی: به نظر من یکی از پیامدهای این ادعوا، قطعاً بحران جریانات سبز هست. به نظر من بخشی از آنها آچمز می شوند، سرگیجه می گیرند و نهایتاً سبز تجزیه میشود. به نظر من سبز تجزیه می شود حتی اگر در سوریه به درجه ای ضعیف شده ولی اگر این مولفه را فعلاً ندیده بگیریم و برگردیم فقط به خود جمهوری (دوم) منتشر کردند، صحبتشان این

است که باید منشور را یک ذره لیبرال می کنید؟ **آثر مدرسی:** اگر منظور از به میان کشیدن پای مردم این باشد که ما مثلاً با موج اعتراضات روبرو می شویم، من خیلی مطمئن نیستم از این که ما یک مختلف روبرو می شویم و مردم می آیند و به اصطلاح از این فرصت استفاده می کنند. ولی فکر میکنم چیزی که حتماً تغییر می کند. شکستن قطبی در هیئت حاکمه جمهوری اسلامی است که همیشه به عنوان یک قطب محکم سرکوبگر اسلامی، هسته سرسخت و سرکوبگر و حافظ و مدافع سر سخت خفان سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، متحد ولی فقیه، هسته هاردهای جمهوری اسلامی شناخته شده به نظر من ابهت و قدرت نژاد بحران هویتی گرفت و با تأخیری جمهوری اسلامی "اصیل" را در ذهن مردم می شنکند. مسأله دیگر این است که خود این جدال ها، خود این که امروز احمدی نژاد و یک طیف جدی از دولت در مقابل خامنه ای و دستگاه مذهبی است، اینها به نظر من به درجه زیادی مراجع مذهبی در دولت و در قدرت یک وجه مشترک آنها بود پرچمشان را از دست می دهند. همانطور که بورژوازی پرور غرب پرچم ایرانی گری خود را از دست داد. سبز با تجزیه می شود، تخریب می شود و در متن شکستن این توهمات می شود و یک بحرانی مثل بحران ناسیونالیزم عظمت طلب ایرانی که بحران هویتی گرفت، اینها هم با یک بحران هویتی روبرو می شوند که باید دید که کدامشان به طرف کدام پیش می روند. ولی بخشی که طرفدار خصوصی سازیها و طرفدار قانونگرایی و کم کردن اختیارات ولی فقیه و اینها بود به نظر من بعید نیست که خجولانه یا به هر شکلی دنباله رو احمدی نژاد شوند. این که جناح احمدی نژاد با مشایی با با کس دیگری وارد کشاندن پایه های سبز و جریانات سبز به خودشان می شوند، اینها را باید دید و از الا آن میشوید پیش بینی کرد ولی میان خودشان صحبت بر سر این است که برای دور آینده مشایی را کاندید بکنند، صحبت از این است که شاید فکر می کنند که مشایی شانس در این که طیف کمتر مذهبی و کمتر تداعی شده با خامنه ای را بتوانند به خودش جلب کند، بیشتری دارد.

رادبو پرتو: به پایان گفتگو نزدیک می شویم و می رسیم به مسأله حساس و مسأله مردم، این کشمکش ها فقدر ظرفیت و جای این را دارد، یا چشم انداز این را می دهد که پای مردم را به میدان بکشند. مسأله جوهر اصلی حکومت جمهوری اسلامی، مسأله سرکوب، اسلام گرایی و قانون، همه اینها نقاط حساس جمهوری اسلامی است. پاشنه های آشیل را یکی یکی نشان می دهد و به میدان می آورد. آیا دوره جدیدی از کشمکش ها و اینکه جای پای این مردم را به میدان بکشند در چشم انداز دیده می شود یا نه؟ خود شما با چه حساسیتی این مسئله را دنبال پرداخت.

نشانه بن بست است که احمدی نژاد نتوانسته آن را حل بکند؟ **آثر مدرسی:** احمدی نژاد نتوانست دل و از شکاف هایی که در بورژوازی جهانی هست استفاده بکند و برای خودش حامیانی در جامع بین المللی پیدا بکند که هم از نظر اقتصادی و هم سیاسی حواسشان به جمهوری اسلامی هست و زیر بالش را می گیرند. اخیراً یک نمایشگاه بین المللی صنایع نفت برگزار شده که خودشان اعلام کردند که درصد زیادی از شرکت های نفتی دنیا علیرغم تمام تحریم هایی که آمریکا و غرب علیه ایران کرده امند و قراردادهای نفتی را با جمهوری اسلامی می بندند. احمدی نژاد از فرصت ها استفاده کرده، از شکاف ها استفاده کرده، حتی از قلدرمنشی و نفوذ خودش در صحنه سیاست دنیا چین و روسیه را حرف بکند و فقط ملاک این باشد که اهدافی اگر با کسی هست موقعیتش قوی است، خوب حتماً به این نتیجه می رسد که احمدی نژاد موقعیت ضعیفی دارد اما باید این واقعیت را دید که احمدی نژاد خیلی بیشتر از ختمی خودش را به غرب و دنیا تحمیل کرده آورده.

نقش کارگران و اتحادیه‌های کارگری در انقلاب مصر



مصاحبه بسام حداد با حسام ال حملاولی ترجمه: حبیب بکتاش - ۵ مه ۲۰۱۱
شکست خورده است. خدا را شکر.

مقدمه کمونیست: مصاحبه با حسام ال حملاولی همراه نوشته ای " یک روز برای کارگران مصری، از اتحادیه های کارگری مصر، گوشه هایی از تجارب کارگران مصر در دل این انقلاب را بیان میکند که اولی توسط حبیب بکتاش و دومی توسط فرژاد نازاری ترجمه شده است. انتقال تجربه کارگران مصر و تونس در دل انقلابی که در این دو کشور اتفاق افتاد، برای طبقه کارگر ایران و کمونیستها ارزشمند است. انقلاب مصر و تونس دستاوردهای ارزشمندی را تا کنون به همراه داشته است. بعد از کنار رفتن حسنی مبارک و بن علی، تازه جدال واقعی میان جریانات و جنبشهای مختلف برای به سرانجام رساندن اهداف خود شروع خواهد شد، هر جریان و جنبش سیاسی برای اهداف طبقاتی خود میکوشد و به این اعتبار صف انقلاب همگانی تقسیم ترک میخورد. مسائل و مشکلاتی که طبقه کارگر در این پروسه با آن طرف است، برای طبقه کارگر ایران و کمونیستها این طبقه آموخته است. در همین جهت این دو نوشته در کمونیست فصلی جهت اطلاع خوانندگان درج شده است.

بسام حداد: سلام و تبریک. چطور؟

حسام ال حملاولی: متشکرم. عالی هستم.

سوال: می تونی درباره وضعیت بعد از انقلاب براین بگی؟ ترس هست، امید هست ... ما دوست داریم شخصاً از شما بعوان کسی که در نبرد شرکت داشته بشویم. چه اتفاقی دارد می افتد؟ جواب: جنگ تمام نشده است. نبرد اول انقلاب با کنار رفتن مبارک از قدرت تمام شد؛ اما انقلاب تکمیل نشده است.

ما حالا می گویم که وارد فاز انقلاب شده ایم. دوست دارم خوانندگان شما را از همین قدم اول از حقایق مشخصی آگاه کنم تا روشن باشیم که در مصر چه اتفاقی افتاد. اول، در حال حاضر تمام رسانه ها، حتی رسانه های دولتی، آنچه را که در مصر اتفاق افتاده را بعنوان "انقلاب جوانان" توصیف می کنند. البته من هرگز چیزی بنام "انقلاب پیران" در هیچ جایی از دنیا نشنیده ام. و این کاملاً شناخته شده است که در پنج سال بخشی از جمعیت تا تشکیل می دهند که بیشترین نقش را دارند. اما توصیف انقلاب بعنوان "انقلاب جوانان" آن را مبهم می کند و رنگ مشخصی به آن می دهد، چیزی که امروز مد شده است برای دادن رنگ مشخصی به انقلاب؛ بنابراین این انقلابات مخملی، ارغوانی، گل یاسی و غیره داریم. به اعتقاد من برخی تلاش

دولتی که در سال ۱۹۵۷ توسط عبدالناصر تأسیس شد و کار آن اعمال کنترل بر طبقه کارگر است، نه دفاع از جنبش کارگری. در واقع اعضای این نهاد علیه اعتصاب هستند و همیشه در مقابل آن قرار می گیرند و از دولت دفاع می کنند. این نهاد توسط حسین میگوار (Migawar) یکی از اربابان فساد در حزب ملی اداره می شود.

اما در مصر، از زمانی که اعتصابات در سال ۲۰۰۶ شروع شد، موفقیت های اتحادیه ای داشته ایم. برخی دستاوردها طی موج اعتراضات پنج سال گذشته بوده است. کارکنان جمع آوری مالیات بر املاک معاملاتی موفق شدند اولین اتحادیه مستقل در تاریخ کشور در نیم قرن اخیر را در سال ۲۰۰۸ تأسیس کنند.

... تکنیسیهای بهداشت که با ماشینهای (ستگاههای) بیمارستان کار می کنند، موفق به تشکیل یک اتحادیه مستقل در ماه قبل شدند، و بازنشستگان اتحادیه تشکیل دادند. اینها سه انجمن مستقل کارگری هستند که ما هم اکنون در مصر بنیست آورده ایم. اما ما نهادهای کارگری از نوع تونس را نداریم، مثل "اتحادیه سراسری کارگری تونس"، یک اتحادیه کارگری که تحت دیکتاتوری بن علی شیه مستقل بود. کمبض اینکه انقلاب شروع شد، فرصت برای عمل همسو بدست آمد. و آنها قادر بودند طبقه کارگر را به حرکت در آورند و بطور متحد عمل کنند. اینجا در مصر، ما چنین نهادی یا هیچ چیز شبیه آن نداریم. اما آن چیزی هست که من و همکاران من در کمپ چپ و شمار زیادی از سازمانهای کارگری تلاش برای ساختن آن داریم.

سوال: درباره این صحبت کردید که کارگران آمدند و تظاهرات کردند و اعتصاب کردند در روزهای چهارشنبه و پنجشنبه قبل از سقوط رژیم. این هستند کسانی که می گویند نه، این صرفاً فاکتور اضافی به آنچه که وجود داشت بود، این خودش منجر به سقوط رژیم نشد؟

ص ۲۳

در کمیته های عمومی که از محلات حفاظت می کردند. اما به محض اینکه دولت تلاش کرد که یک بار دیدی "زندگی معمولی" را به مصر بازگرداند، در هفته قبل از سقوط مبارک، کارگران به کارخانه ها باز گشتند، به شرکتها باز گشتند و شروع به صحبت با هم و بحث درباره امور کشور کردند. و نوشیه، سه شنبه و چهارشنبه نقطه عطف بود. اعتصابات شروع شدند. کارگران شروع کردند بعنوان یک واحد اجتماعی عمل کنند. خوب. حسنی مبارک در جمعه کنار کشید. بعد از آن سوال این بود که "بعد چه؟" حالا یک شکاف در صفوف انقلاب وجود آمده است. بین جوانان طبقه متوسط و سازمان جوانان آنها، که اعتماد خود را به ارتش اعلام کردند، مخالفت خود را با ادامه تظاهرات در میدان تحریر اعلام کردند و اعلام کردند که آنها علیه اعتصاب هستند و آن را اعتصاب بر پایه طبقاتی خواندند؛ بر این اساس که کسانی که در آن شرکت می کنند، طبقاتی هستند که منافع محدودی دارند، که مربوط به خود آنهاست و مورد توجه طبقه متوسط در جامعه نیست. یک حالت دشمنی بین کارگران و جوانان طبقه متوسط وجود داشت.

تظاهرات کارمندان در جایی نخوانید. خواست مشترک تمام این اعتصابات قبل از هر چیز پیگرد فساد و برکناری مدیران فاسد است. خواست دوم که آن نیز خواست مشترک همه این اعتصابات است، رسمی کردن کارگران موقت است. مصر یکی از بدترین کشورها در خصوص حقوق کارگریست و دولت در شرایطی وارد این بازی شده است که بیشتر کارگران قراردادی ندارند. اینها با قرارداد موقت کار می کنند یا برای سالها رومزد هستند. هیچ امنیت اجتماعی ندارند. این خواست سوم است. خواست دیگر اعتصابات، تشکیل اتحادیه های مستقل است، بخاطر اینکه ما در مصر اتحادیه های مستقل نداریم؛ چیزی داریم بنام "فدراسیون اتحادیه های مصر" که پدیده ایست؛

اما نفسها در سینه های ما حبس است؛

کارگران جهان متحد شوید

یک روز برای کارگران مصری بیانیه اتحادیه های کارگری مصر

ترجمه از فرزاد نزاری
۸ فوریه ۲۰۱۱

برای کارگران و کارمندان مصر و برای تمام انبهای که برای امرار معاش کار میکنند و هنوز قادر به تأمین آن نیستند.

برای سالها شما خواسته هایتان را فریاد زده اید، برای سالها جنبش اعتراضی شما در شهرهای مختلف و کمپانیها و کارخانه های متعدد متوقف نشده است، در چهار سال گذشته اعتراضات شما متوقف نگردیده برای چندین ماه است که زیرزمینی روبروی مجمع عمومی مردم هیجوقیت خالی نگردیده است، همیشه پر از تیمهایی بود متشکل از شما کارگرانی که بی پروا و ناشسته بودید و بدون هیچ روانداز و لحافای شب را به صبح میرساندید، تعدادی، دهها و صدها روز به اعتراضشان ادامه دادند تا کسی را پیدا کردند که به حرفهایشان گوش کن و یا با آنها مذاکره ای انجام دهد.

همچنان که گزارشات جهانی میگویند، مصر تبدیل به سرزمین تضادهای عمیق گردیده است، بیشترین واردات هوابیمای خصوصی و اتومبیلهای سرمدس بنز را در کشورهای در حال توسعه دارد و چهل درصد از جمعیت در زیر فقر زندگی میکند و نیمی از جمعیت از یک فقر طاقت فرسا رنج میرد، در صورتی که میلیارها دلار از ثروت ما در بانکهای خارجی انبار شده است و ما قادر به نظارت بر ثروت محلی خود و سلیقه های خود نیستیم. کانگسترهای فاسد، کسانی که دیگران را هم فاسد میکنند در پشت دیوار قلعه هایشان محفوظ هستند. ما با یک قانون اضطراری روبرو هستیم که ۳۰ سال است بر ما حکم میراند و با سیستم پلیسی ای روبرو هستیم که تمام زوایای زندگی ما تحمیل شده است. هر کدام از ما ممکن است مورد شکنجه و تحقیر واقع شویم چون پسر دوست فلائی و فلائی نیستیم. بالانس همه چیز بهم خورده و طغیان کرده است و یک زندگی شرافتمندانه دیگر ممکن نیست. سپس انقلاب جوانان از راه رسید، دخترها و پسرهایمان که دیگر نمیخواهند این زندگی تحقیر آمیز را قبول کنند. آنها دیگر زندگی در بیکاری و تحقیر و سگوت زیر سرکوب را نمیپذیرند. آنها به خیابان ریختند و تمامی بخشهای مردم مصر را هم با خود همراه کردند. پسر ها و دخترهایمان که سینه هایشان را در برابر گلوله سپر کردند و حداقل ۳۰۰ تن از آنها شهید شدند. ۳۰۰ نفر از جوانان ما جان خود را برای آزادی فدا کردند، جان خود را فدا کردند تا ما را از تحقیر و بردگی ای که از آن رنج برده ایم آزاد کنند و اکنون جاده و راه برای همه ما گشوده است. کارگران و کارمندان مصر، شما که شمارش ثروت کشور را از نظر رفتن را از چهارسال پیش آغاز کردید، آزادی در

جلو درهای ماست و جاده برای تأمین حقوق ما باز است. آزادی فقط خواسته جوانان نیست، تغییر رژیمی که ما را سرکوب کرده است، فقط خواسته جوانان نیست، ما آزادی میخواهیم تا بتوانیم حقوق و خواسته های مان را بیان کنیم، تا راهی بیابیم و بر ثروتهای کشورمان و حاصل کارهای شاقمان، که از ما دزدیده شده است، نظارت داشته باشیم. انطور که ما بتوانیم دوباره عادلانه آن را تقسیم کنیم، تا بخشها و رده ها و طبقاتی که در جامعه فرودست نگه داشته شده و سرکوب گردیده اند بتوانند سهمی از آنچه که به آنها تعلق داشته است، بگیرند و حداقل دیگر از اهریمن فقر و درد بیامی در عذاب نباشند. دیروز تصمیم گرفته اند که دستمزدها را ۱۵ درصد افزایش دهند، بدون اینکه برایمان مهم باشد که این اضافه دستمزد با بالا رفتن قیمت کالاها، مصرفی در سال گذشته هیچ همخوانی نداد. ما با این بازی قدیمی که افزایش قیمت کالاها، افزایش دستمزد ما را قورت میدهد فرسوده شده ایم. اکنون دیگر این بازیها پذیرفتنی و قابل قبول نیست. ما خون خود را با ۳۰۰ شهید برای ۵ درصد افزایش دستمزد نمی فروشیم. انهایی که جانشان را فدا کردند، برای یک زندگی شرافتمند آزادی فدا کردند. نبود و کمبود بودجه دیگر جواب نیست، پولهای دزدیده شده مردم در بانکهای اروپایی را برگردانید و با آن ناموزنی و کمبود بودجه ملی را رفع کنید. بودجه دستگاه پلیس را که در خیابانها جمعشان کرده اند و از آن زمان تاکنون اوباش کرابه ای ای که به جان ما افتاده اند را در پاسگاههای آموزش میدهند کاهش دهید. باید این بازی تمام شود. این حق ماست که بدانیم و نظاره گر باشیم که این بودجه ما چطور خرج میگردند و تأمین فرصت کاری مناسب و درخور برای آنان.

آزادی و زندگی ای شرافتمندانه همراه شان و عدالت اجتماعی هستند. تمام مردم مصر خواستار سرنگونی رژیمی است که صدای ما را خفه کرده است، باعث گرسنگی ما شده است. خواستار دادگاهی کردن رشوه خواران و فاسدینی است که دیگران را هم فاسد میکنند، خواستار برگرداندن ثروتهای دزدیده شده است. پس بیایید با هم فریاد بزنیم و رسیدن به خواسته های زیر را تضمین کنیم. *حداقل و حداکثر عادلانه ای از دستمزد، و جلوگیری از دهها نسبت گوناگون درفی ما بین آنها، حداقل دستمزد هزار و دویست پوند و افزایش آن همراه با افزایش قیمتها و افزایش حداقل ده درصد سالانه دستمزد، حساب کردن هزینه های فوق العاده برای ریسکهای طبیعی و کاری و حساب کردن فاسد حقوق کرده بود، و فرزندان ما خونشان را برای یک زندگی شرافتمند برای تمامی مردم داده اند. دنیا صدای شما را که برای حقوقتان فریاد میزنید، شنیده است و امروز با شما اعلام همبستگی میکنند، کارگران در سرتاسر دنیا روز ۸ فوریه را روز همبستگی با کارگران مصری اعلام کرده اند، به فریادهای همبستگی که کارگران در همه جا سر داده اند گوش فراد دهید و تأیید کنید که آنها میدانند که شما چقدر قدرتمند هستید، و چقدر آزاد هستید و میتوانید که حقوق از دست رفته تان را پس بگیرید.

برای کارگران و کارمندان مصر و برای تمام انبهای که برای امرار معاش کار میکنند و هنوز قادر به تأمین آن نیستند.

برای سالها شما خواسته هایتان را فریاد زده اید، برای سالها جنبش اعتراضی شما در شهرهای مختلف و کمپانیها و کارخانه های متعدد متوقف نشده است، در چهار سال گذشته اعتراضات شما متوقف نگردیده برای چندین ماه است که زیرزمینی روبروی مجمع عمومی مردم هیجوقیت خالی نگردیده است، همیشه پر از تیمهایی بود متشکل از شما کارگرانی که بی پروا و ناشسته بودید و بدون هیچ روانداز و لحافای شب را به صبح میرساندید، تعدادی، دهها و صدها روز به اعتراضشان ادامه دادند تا کسی را پیدا کردند که به حرفهایشان گوش کن و یا با آنها مذاکره ای انجام دهد.

همچنان که گزارشات جهانی میگویند، مصر تبدیل به سرزمین تضادهای عمیق گردیده است، بیشترین واردات هوابیمای خصوصی و اتومبیلهای سرمدس بنز را در کشورهای در حال توسعه دارد و چهل درصد از جمعیت در زیر فقر زندگی میکند و نیمی از جمعیت از یک فقر طاقت فرسا رنج میرد، در صورتی که میلیارها دلار از ثروت ما در بانکهای خارجی انبار شده است و ما قادر به نظارت بر ثروت محلی خود و سلیقه های خود نیستیم. کانگسترهای فاسد، کسانی که دیگران را هم فاسد میکنند در پشت دیوار قلعه هایشان محفوظ هستند. ما با یک قانون اضطراری روبرو هستیم که ۳۰ سال است بر ما حکم میراند و با سیستم پلیسی ای روبرو هستیم که تمام زوایای زندگی ما تحمیل شده است. هر کدام از ما ممکن است مورد شکنجه و تحقیر واقع شویم چون پسر دوست فلائی و فلائی نیستیم. بالانس همه چیز بهم خورده و طغیان کرده است و یک زندگی شرافتمندانه دیگر ممکن نیست. سپس انقلاب جوانان از راه رسید، دخترها و پسرهایمان که دیگر نمیخواهند این زندگی تحقیر آمیز را قبول کنند. آنها دیگر زندگی در بیکاری و تحقیر و سگوت زیر سرکوب را نمیپذیرند. آنها به خیابان ریختند و تمامی بخشهای مردم مصر را هم با خود همراه کردند. پسر ها و دخترهایمان که سینه هایشان را در برابر گلوله سپر کردند و حداقل ۳۰۰ تن از آنها شهید شدند. ۳۰۰ نفر از جوانان ما جان خود را برای آزادی فدا کردند، جان خود را فدا کردند تا ما را از تحقیر و بردگی ای که از آن رنج برده ایم آزاد کنند و اکنون جاده و راه برای همه ما گشوده است. کارگران و کارمندان مصر، شما که شمارش ثروت کشور را از نظر رفتن را از چهارسال پیش آغاز کردید، آزادی در

فردا روز ۸ فوریه را روز همبستگی با کارگران مصری اعلام کرده اند، به فریادهای همبستگی که کارگران در همه جا سر داده اند گوش فراد دهید و تأیید کنید که آنها میدانند که شما چقدر قدرتمند هستید، و چقدر آزاد هستید و میتوانید که حقوق از دست رفته تان را پس بگیرید.

فردا روز ۸ فوریه را روز همبستگی با کارگران مصری اعلام کرده اند، به فریادهای همبستگی که کارگران در همه جا سر داده اند گوش فراد دهید و تأیید کنید که آنها میدانند که شما چقدر قدرتمند هستید، و چقدر آزاد هستید و میتوانید که حقوق از دست رفته تان را پس بگیرید.

۴ ماه مه ۲۰۱۱

فردا روز ۸ فوریه را روز همبستگی با کارگران مصری اعلام کرده اند، به فریادهای همبستگی که کارگران در همه جا سر داده اند گوش فراد دهید و تأیید کنید که آنها میدانند که شما چقدر قدرتمند هستید، و چقدر آزاد هستید و میتوانید که حقوق از دست رفته تان را پس بگیرید.

فردا روز ۸ فوریه را روز همبستگی با کارگران مصری اعلام کرده اند، به فریادهای همبستگی که کارگران در همه جا سر داده اند گوش فراد دهید و تأیید کنید که آنها میدانند که شما چقدر قدرتمند هستید، و چقدر آزاد هستید و میتوانید که حقوق از دست رفته تان را پس بگیرید.

فردا روز ۸ فوریه را روز همبستگی با کارگران مصری اعلام کرده اند، به فریادهای همبستگی که کارگران در همه جا سر داده اند گوش فراد دهید و تأیید کنید که آنها میدانند که شما چقدر قدرتمند هستید، و چقدر آزاد هستید و میتوانید که حقوق از دست رفته تان را پس بگیرید.

فردا روز ۸ فوریه را روز همبستگی با کارگران مصری اعلام کرده اند، به فریادهای همبستگی که کارگران در همه جا سر داده اند گوش فراد دهید و تأیید کنید که آنها میدانند که شما چقدر قدرتمند هستید، و چقدر آزاد هستید و میتوانید که حقوق از دست رفته تان را پس بگیرید.

فردا روز ۸ فوریه را روز همبستگی با کارگران مصری اعلام کرده اند، به فریادهای همبستگی که کارگران در همه جا سر داده اند گوش فراد دهید و تأیید کنید که آنها میدانند که شما چقدر قدرتمند هستید، و چقدر آزاد هستید و میتوانید که حقوق از دست رفته تان را پس بگیرید.

فردا روز ۸ فوریه را روز همبستگی با کارگران مصری اعلام کرده اند، به فریادهای همبستگی که کارگران در همه جا سر داده اند گوش فراد دهید و تأیید کنید که آنها میدانند که شما چقدر قدرتمند هستید، و چقدر آزاد هستید و میتوانید که حقوق از دست رفته تان را پس بگیرید.

فردا روز ۸ فوریه را روز همبستگی با کارگران مصری اعلام کرده اند، به فریادهای همبستگی که کارگران در همه جا سر داده اند گوش فراد دهید و تأیید کنید که آنها میدانند که شما چقدر قدرتمند هستید، و چقدر آزاد هستید و میتوانید که حقوق از دست رفته تان را پس بگیرید.

فردا روز ۸ فوریه را روز همبستگی با کارگران مصری اعلام کرده اند، به فریادهای همبستگی که کارگران در همه جا سر داده اند گوش فراد دهید و تأیید کنید که آنها میدانند که شما چقدر قدرتمند هستید، و چقدر آزاد هستید و میتوانید که حقوق از دست رفته تان را پس بگیرید.

فردا روز ۸ فوریه را روز همبستگی با کارگران مصری اعلام کرده اند، به فریادهای همبستگی که کارگران در همه جا سر داده اند گوش فراد دهید و تأیید کنید که آنها میدانند که شما چقدر قدرتمند هستید، و چقدر آزاد هستید و میتوانید که حقوق از دست رفته تان را پس بگیرید.

فردا روز ۸ فوریه را روز همبستگی با کارگران مصری اعلام کرده اند، به فریادهای همبستگی که کارگران در همه جا سر داده اند گوش فراد دهید و تأیید کنید که آنها میدانند که شما چقدر قدرتمند هستید، و چقدر آزاد هستید و میتوانید که حقوق از دست رفته تان را پس بگیرید.

زیر پوست انقلابات حاضر

ثریا شهبای



آنچه که در جهان عرب میگذرد، به زیر کشیده شدن حکومت های مستبد و مرتجع، به نیروی انقلاب مردمی که تا دیروز ژورنالیسم دلفک، اروپا محور و فرامتا بردار عرب، آنها را جزو شهروندان "کم توقع" جهان، "مسلمان انتحاری" و لکه ای بر پیشانی جهان "متمدن"، تصویر میکرد، مقدماتاً پتکی بر فرق "افکار عمومی" بود که توسط مدیای غرب در مورد جهان عرب، ساخته شده بود. بیش از یک دهه است که به روایت مدیای رسمی و دولتی غرب، خاورمیانه و کشورهای عربی، برای دخالت در سرنوشت شان انتخابی جز میلیتاریسم عرب با حماس و حزب الله، نداشته اند. رویدادهای اخیر سرعت و بطور شگفت انگیزی، نه فقط سیمای سیاسی - اجتماعی شمال آفریقا و خاورمیانه، که کل جهان را یک شبه دگرگون کرد.

این رویدادها، که به کشورهای عربی و خاورمیانه محدود نخواهد ماند، نه طغیان کور گرسنگان، نه سرکشی مردمی از سر استیصال، نه محصول بحران اقتصادی، و نه انطور که میدیای غرب میخواهد ترسیم کند، جنبشی برای دمکراسی است! این همه این فاکتورها، در توضیح این رویدادها، ثانوی است. در پس این رویدادها معضلات حل نشده ای در سطح جهان عربیزمانند، نه محصول فروپاشی بلوک شرق، لاینحل و معلق پیروز، چگونگی جایگزین شدن "نظم جدید" به جای نظم قدیم، و مدل توسعه اقتصادی و روینا و دولت و ... در جهان امروز و در شرایط نوین است. امروز معضلات و مسائلی در سطح جهان سرباز میکند که بورژوازی جهانی به رهبری غرب، برای اشکال دادن به یک "نظم نوین" خونین در سطح جهان، تراشیدن انواع "مهورهای شر" و تخریب و بمباران و جنگ و تروریسم دولتی و اسلامی، و با تحمیل یک عقیب گرد عظیم سیاسی، فرهنگی و اخلاقی به کل جهان به مدت دو دهه، موفق شده بود آنها را به پشت صحنه براند. تکلیف جهان یک قطبی، جهانی که "نظم" و ثبات و موجودیت خود را در تقابل شرق و غرب، تقابل مدل توسعه سرمایه داری دولتی با بازار آزاد، رقابت مدل "دولت توتالیتر" و "تک حزبی" با مدل "دمکراسی و پارلمان"، متعین کرده بود، چه خواهد شد؟ فروپاشی یک قطب، نمی تواند تنها یک طرف موازنه را برهم بزند، کل موازنه بلافاصله پس از فروپاشی شرق، برهم خورد. پس از فروپاشی شرق و مرگ نظم قدیم، ضرورت شکل گیری یک نظم نوین، با حضور و شرکت فعال قدرتهای بیشتری در سطح جان، بسرعت خود را به سیر رویدادهای پس از فروپاشی شرق تمحیل میکرد. مدعیان جدید، برای تجدید آرایش و با برقراری یک نظم نوین جهانی، پس از فروپاشی شرق

سطح جهانی دارد. تحولاتی که کشمکش قدرت و توازن آن در سراسر جهان را تغییر داده و خواهد داد.

جایگاه خاورمیانه

تحولات انقلابی در خاورمیانه، به شکلی که آغاز شد، قابل پیش بینی نبود. اما جایگاه خاورمیانه در تحولات آتی جهان، از پس از فروپاشی شرق و با شروع جهان یک قطبی، قابل تشخیص بود. معلوم بود که جهان عرب نمی تواند به شکل گذشته به حیات خود ادامه دهد.

این سوال که چرا خاورمیانه، و جهان عرب، سرسرخ های بسیاری بدست میدهد. چرا در شرایطی که در جهان از آسیا تا آفریقا و امریکای لاتین، دول مستبد و سرکوب گر بفرور وجود دارد، انقلابات از تونس و مصر شروع میشود؟ چرا در حالی که جهان مملو از دولتهایی که ناساها است بر توده میلیونی مردم ناراضی، طبقه کارگر بی حقوق، به زور اسلحه و زندان حکمرانی میکند، "جهان عرب بیامیخیزد"؟ چرا در شرایطی که در جهان اشیاع از دولتهایی است که فشار بحران اقتصادی را با فقر و گزانی و بیکاری و بی مسکنی به گرده میلیونها شهروند خود انداخته اند، روبرویم، ناگهان انفجار انقلابی از جهان عرب، و از جمله از مصر که "ازسیر رشد اقتصادی است" سربلند میکند؟ تحولات عمیق سیاسی در جهان عرب، رعد و برق در آسمان بی ابر نیست.

جهان عرب، جغرافیای سیاسی و ایدئولوژیکی، مکان اقتصادی آن در جهان، نفت، و تقسیم کار جهانی در مورد منطقه ای بنام خاورمیانه و کشورهای عربی، پدیده ای بازمانده دوران جنگ سرد و محصول توازن دو اردوگاه امپریالیستی شرق و غرب بود. با پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق، این محصول و جایگاه جهان عرب، همچون سایر محصولات میدانهای صنعتی جهان، خود را شرقی و غربی، مکان جنبش اسلام سیاسی، تاتو و سرکردگی امریکا در راس بورژوازی غربی، نمی توانست دست نخورده، به شکل سابق، به حیات خود ادامه دهد. شرایط مادی که آن توازن و تقسیم کار جهانی را بوجود آورده بود، از پس رفت. بیست سال پیش از بین رفت. جهان پیروز نمی توانست نظم سابق را نگاه دارد. دو محورهای شر تراشی، و تحمیل دو دهه عقب گردهای عظیم سیاسی و فرهنگی و اقتصادی به جهان، روبرویی جهان با این تناقضات را دهه به تعویق انداخت. امروز صف بندی های جدید، در صف بورژوازی جهانی و طبقه کارگر در سطح جهان، در حال شکل گیری است.

بسیاری از مسائل جهان پس از فروپاشی بلوک شرق، جز شکست اعراب و اسرائیل و جایگاه خاورمیانه، پایان یافته است. جدایی شرق و غرب اروپا به پایان رسید و شکاف بین آن آسانا پر شد. مشکلات ایدئولوژیکی، فرهنگی، و سیاسی برای شریک کردن "سرمایه چینی" در

تعمیر مقدرات بورژوازی جهانی و ادغام آن در پیکره سرمایه در جهان، اساساً پشت سر گذاشته شده است. تقسیم کاری ننوشته بین قطب های جدید سرمایه، بخصوص بین چین و غرب به رهبری امریکا، بوجود آمده است. معروف است که میگویند "چینی ها" علاقه ای به جنگ و نآرامی ندارند. و قلبی مایل اند که آمریکا همچنان سیطره نظامی خود را از پس از فروپاشی شرق و "امن و آمان" برای پیشروی "بولدوزور" سرمایه چین برای پیشروی، نگاه دارد. چین تا روزی که امریکا و غرب مانع جدی در مقابل پیشرویهایی "مسالمت آمیز" سرمایه آن، و جهان عرب، و گرایشهای حاشیه کارشکنی جدی در مقابل پروسه تسخیر بازار جهانی برایش فراهم نکرده است، کاملاً به مدیریت نظامی جهان عرب و اسرائیل، و فراهم کردن شرایط جذب بورژوازی عرب در پیکره سرمایه جهانی بعنوان یک نیروی پارتنر "برابر"، زمینه مادی بود که انقلابات جاری در جهان عرب شکل گرفت. انقلاباتی که از مناطق "بالتاب" و "امنی" چون تونس و مصر، آغاز شد. نیروهای دیگری، نیروی جوانان انقلابی، مردم، و طبقه کارگر برای تغییر دنیای کهنه، از بحرانی ترین و شکننده ترین حلقه قدرت بورژوازی جهانی، یعنی کشورهای عربی با دولتهای متحد غرب، پا به میدان گذاشتند. این به میدان آن نمی توانست جز در شکل تحولات انقلابی به شکل دیگری، صورت بگیرد.

واقعیات این است که با فروپاشی شرق، بنیادهای نظام بورژوازی غرب، بنیادهایی که اساساً در رقابت با بلوک شرق ساخته شده بود، تقسیم جهان و روینای فرهنگی و سیاسی و مدل توسعه اقتصادی و ... تماماً به بی دست و پا رسید و بی خاصیت شد. دیگر اقتصاد بازار آزاد و "دمکراسی" و تقسیم جهان به شرق و غرب، و تقسیم کار گنشته جهانی، نمی توانست دوام داشته باشد. بورژوازی اروپا متحدانه در مقابل طبقه کارگر اروپا، در عین حال در مقابل بورژوازی امریکا، سهمی بیش از گذشته را طلب میکند. قدرت های اقتصادی جدید، و در راس آنها چین، پا به میدان گذاشته اند. مدل توسعه اقتصادی "جدید"، نه به شکل "سرمایه داری دولتی" یا "بازار آزاد" مدل غرب، که به "مدل چینی"، یعنی متکی به کار ارزان و بی حقوق در قلب قدرتمندترین و پیشرفته ترین اقتصادهای صنعتی جهان، خود را در جهان غرب تحمیل میکند. بورژوازی غرب مشکلات ایدئولوژیکی در شریک کردن قدرت اقتصادی چین و حتی سازش با اسلام سیاسی را پشت سر گذاشته است. تا پیش از تحولات انقلابی در جهان عرب، غرب و در راس آن امریکا شرایط سازش با جمهوری اسلامی و فراهم کردن شرایط پیوستن جمهوری اسلامی به بازار جهانی سرمایه را در دست بررسی داشت و برای آن گامهایی هم هر دو طرف برداشته بودند. سوریه و لبنی بعنوان پارتنرهای "معقول" از طرف غرب پذیرفته شده بودند. سرمایه جهانی با تمام پروژهای مقاومتی که بورژوازی غرب به آن تمحیل کرد، بسیاری از موانع برای حل معضلات دوران جنگ سرد را پشت سر گذاشته بود. اما جهان عرب و خاورمیانه، ظاهراً با انقلابات نوین و مصر تمام معادلات و روند های تحت کنترل را برهم زد.

"جهان عرب" اساساً به خاطر وجود اسرائیل و پیچیدگی ها و معضلاتی که هم بورژوازی غرب و هم بورژوازی عرب از حل آن ناتوان بودند، همچنان

←

طبقه کارگرسنعتی تحمیل کردند. مردم با شرکت وسیع جوانان و طبقه کارگر، انقلابی که خواهان به زیرکندین حکومت های فاسد و مختنق و مادام العمر در جهان عرب است، انقلابی دمکراتیک است که با ضربه ای که به دولت‌های بورژوازی حاکم میزند، با تعرضی که به اختناق و بی حقوقی میکند، مناسب ترین شرایط برای پیشروی طبقه کارگر را در ابعاد وسیع فراهم میکند. این انقلابات می‌توانند به شرایط پیشروی طبقه کارگر به انقلابات کارگری را فراهم کنند. این تحولات انقلابی، نه تنها بورژوازی عرب برای سهم خواری را به میدان باز شدن مسئله تقسیم مجدد جهان، بعنوان یکی از قطب های مدعی قدرت، حاضر نبود به تقسیم کار قدیمی کینه مربوط به گذشته، رضایت دهد. بورژوازی عرب خواهان واردشدن در بازار جهانی سرمایه بعنوان یک شریک مستقیم، و نه "توکر" و "فرمانبردار" غرب بود. بورژوازی عرب دیگر حاضر نبود بیش از این قربانی موجودیت اسرائیل و حمایت غرب از آن شود. دیگر تقسیم کار "تولید نفت و محصولات نفتی از شما" و توسعه اقتصادی و تکنولوژی از غرب"، را نمی پذیرفت. خواهان سرمایه گذاری در بخش صنایع سرمایه اقتصادی و تبدیل شدن به قدرت اقتصادی جهان را تعیین کند و رقم بزند.

ایران و تحولات جهان عرب

جمهوری اسلامی ایران، تا پیش از تحولات انقلابی در جهان عرب، در حال سازش با غرب برای پیوستن به بازار جهانی سرمایه بعنوان پارتنر بی مشکل بود. مستقل از اینکه این پروژه به سرانجام میرسد یا نه، این روند با تحولات جهان عرب، قیچی شد و اساسا از این تحولات تاثیر میگیرد. امید و اعتماد به قدرت حداقل این تاثیر است. اما در ایران شرایط و زمینه های مادی شکل گیری یک انقلاب " همه با همی" فراهم نیست. به چند دلیل، در ایران، بخشی از بورژوازی در قدرت اپوزیسیون و "میلیتانت" است، جنبش سبز، همان بخشی از حاکمیت در لیبی است که اگر در راس تحولات سیاسی سرنوشت ساز در ایران قرار گیرد، نسخه ای که به ایران تحمیل میکند، لیبی است نه مصر. جمهوری اسلامی، بنا به مشخصات تاریخی، اپوزیویکی، و سیاسی، با حاکمیت

همه دول عربی و خاورمیانه متفاوت است. جمهوری اسلامی حکومتی است که "قدرت" منطقه ای قد علم کند، بر متن و با شکست آن انقلاب به قدرت رسید. نسلی که در آن انقلاب شرکت داشت و آن را به شکست کشاند، از اصلاح طلب، متفکر و تنورسین و نوپسند و هنرمند آن، همگی برسرکار اند. جمهوری اسلامی حکومت خوره بعدی یک انقلاب شکست خورده نیست، که به سانگی دست از قدرت بکشد و "کنار" برود. نسل حی و حاضری است که هر روز برای "نگاه داشتن قدرت" در بعد نظامی و سیاسی و اقتصادی "جنگیده" است. سی سال است که علاوه بر دستگاه سرکوب و اختناق، با بسیج وسیع دستجات باند سیاهی، و با تحاصمات واقعی و جدی در صفوف حاکمیت اش، حکومت کرده است. با معیارهای خود بورژوازی غرب، مشکل جمهوری اسلامی "مکراسی" و حاکمیت "پارلمان" نیست. انتخابات ها از انتخابات اسلامی، از انتخابات دستگاه مافیایی ولایت فقیه و خیل "علماء اسلام" تا انتخابات های رونیسی جمهوری و مجلس، صف بندی های گرایشات مختلف حکومتی در مقابل هم، چون مصر و تونس و حکومت خاندان پهلوی، فرمایشی نیست. جمهوری اسلامی ایران، حکومت متفاوتی است. انتالفی است از تمام بخش های مختلف بورژوازی ایران، که مدام بر سر تقسیم قدرت و ثروت و مدیریت اقتصادی و سیاسی جامعه با هم در جدال، و گاه جدال حد و سرنوشت ساز، بوده اند. بخشی از آن در مقاطع مختلف به پای جنگ خونین علیه بخش دیگر رفته است. نگاه گذرایی به تاریخ شکل گیری حاکمیت سی ساله جمهوری اسلامی، از زاویه شیوه های حکومتی و دسته بندی های حکومتی، می‌تواند ظریفی ها و توانایی ها و ناتوانی های جمهوری اسلامی در روبرویی با تحاصمات اجتماعی را، نشان دهد. روی دیگر این واقعیت طبقه کارگر، مردم، جنبش های اجتماعی است که از انقلاب ۵۷ و شکست آن، آموخته اند. وجود طبقه کارگری که حاکمیت جمهوری اسلامی، این انتالف سی ساله تمام طیف های مختلف بورژوازی ایران، را تجربه کرده است. اگر

بر سر مسئله فلسطین، از زاویه مذهبی و نه ملی، و با حمایت از حماس و حزب الله و جناحهای میلیتانت ناسیونالیسم عرب که اسلامی اند، برای خود در دیپلماسی جهانی سرمایه ای بسازد، "متحد" بورژوازی عرب بود. تحولات انقلابی در جوامع عربی، این رابطه را تغییر خواهد داد و فی الحال تغییر داده است. دست بالا پیدا کردن جهان عرب در ترسیم سیمای خود، هردو بالغ و به منافع بلند مدت خود آگاه کرده است. بی دلیل نیست که در جریان عروج سبز، همه جز طبقه کارگر به زیر مجموعه جنبش سبز تبدیل شدند. در ایران دو نیروی سرنگونی طلب وجود دارد، ارتجاعی و انقلابی. این دو نیرو هر دو در بطن جامعه ریشه دارند، یکی بورژوازی که سرش به صفو حاکمیت وصل است، و دیگری چپ و کمونیست طبقه کارگر. در ایران شرایط برای رشد و گسترش تحریکات اعتراضی، بشدت فراهم است. زمینه های انفجارات اعتراضی بخصوص علیه فقر، وسیع است. جدال در میان صفوف حاکمیت تحت تاثیر این اعتراضات، حد است. دونروی سرنگونی طلب، تلاش میکند که اعتراضات اجتماعی را در راستای منافع خود، هدایت کنند و به سرانجام برسانند. چنین حالتی نه در مصر که در تونس وجود نداشت.

در ایران شکل گیری یک انقلاب "همه با همی" که تمام جنبش سرنگونی را پشت خود بسیج کند، از پایه عینی و مادی برخوردار نیست. جمهوری اسلامی، نه دولت مصر، که از زوایایی شبیه دولت لیبی است. بورژوازی سرنگونی طلب ایران بشدت چشم به میلیتاریسم غرب دوخته است، متحد بورژوازی عرب است، نه در مقابل آن. در حالیکه بورژوازی عرب، در مصر و تونس و در تحولات انقلابی اخیر، در مقابل دولتهای "توکر" غرب" ایستاده است. در یک جمله در ایران هم بورژوازی و هم طبقه کارگر، در ایران در مقابل تحولات سیاسی آماده تر و با تجربه تر و به منافع بلند مدت خود آگاه تر اند.

یک بازتاب دیگر تحولات انقلابی کشورهای عربی در ایران، تغییر رابطه بورژوازی ایران با تحولات انقلابی در جوامع عربی است. بورژوازی ایران تاروکی که می‌توانست

طبقه کارگرسنعتی تحمیل کرد. برای تحمیل انواع حاکمیت های عقب مانده عشیره ای بر جوامع سرمایه داری عرب، سرکوب و اختناق وسیعی چندین دهه به مردم این جوامع تحمیل شده بود. دول مرتجع عربی، در حمایت بی دریغ نظامی و سیاسی بورژوازی عرب، قادر به تحمیل حاکمیت خود بر مردم کشورهای عربی بودند. بورژوازی عرب، بعنوان یک طبقه با تمام طیف های فقیر و ثروتمند آن (نه بعنوان دولت و جنبشهای مختلف بورژوازی) پس از پایان جنگ سرد و باز شدن مسئله تقسیم مجدد جهان، بعنوان یکی از قطب های مدعی قدرت، حاضر نبود به تقسیم کار قدیمی کینه مربوط به گذشته، رضایت دهد. بورژوازی عرب خواهان واردشدن در بازار جهانی سرمایه بعنوان یک شریک مستقیم، و نه "توکر" و "فرمانبردار" غرب بود. بورژوازی عرب دیگر حاضر نبود بیش از این قربانی موجودیت اسرائیل و حمایت غرب از آن شود. دیگر تقسیم کار "تولید نفت و محصولات نفتی از شما" و توسعه اقتصادی و تکنولوژی از غرب"، را نمی پذیرفت. خواهان سرمایه گذاری در بخش صنایع سرمایه اقتصادی و تبدیل شدن به قدرت اقتصادی جهان را تعیین کند و رقم بزند.

ایران و تحولات جهان عرب

جمهوری اسلامی ایران، تا پیش از تحولات انقلابی در جهان عرب، در حال سازش با غرب برای پیوستن به بازار جهانی سرمایه بعنوان پارتنر بی مشکل بود. مستقل از اینکه این پروژه به سرانجام میرسد یا نه، این روند با تحولات جهان عرب، قیچی شد و اساسا از این تحولات تاثیر میگیرد. امید و اعتماد به قدرت حداقل این تاثیر است. اما در ایران شرایط و زمینه های مادی شکل گیری یک انقلاب " همه با همی" فراهم نیست. به چند دلیل، در ایران، بخشی از بورژوازی در قدرت اپوزیسیون و "میلیتانت" است، جنبش سبز، همان بخشی از حاکمیت در لیبی است که اگر در راس تحولات سیاسی سرنوشت ساز در ایران قرار گیرد، نسخه ای که به ایران تحمیل میکند، لیبی است نه مصر. جمهوری اسلامی، بنا به مشخصات تاریخی، اپوزیویکی، و سیاسی، با حاکمیت

گمونیسم کارگری اما فرقه مصلحین خیالپرداز و قهرمانان مشتاق نجات بشریت نیست. جامعه کمونیستی الگو و نسخه ای ساخته و پرداخته ذهن خردمندانی خیراندیش نیست. گمونیسم کارگری جنبشی است که از بطن خود جامعه سرمایه داری معاصر برمیخیزد و افق و آرمانها و اعتراض بخش عظیمی از همین جامعه را منعکس میکند.

از برنامه یک دنیای بهتر

خیزش‌های اخیر و جنبه‌هایی از مشخصات جهان امروز

حسین مردابیگی

مقدمه

نوشته حاضر بررسی کوتاهی است از تحولات اخیر در منطقه، در مورد علل این رویدادها و آنچه که خاورمیانه نامیده می‌شود، در مورد سیاست دول غرب در این دوره و پاره‌ای از مشخصات عمومی تر جهان امروز. اما قبل از آن لازم می‌دانیم که به برخورد چپ بورژوا به خیزش‌های اخیر و لفاظی‌های معمول این چپ در مورد جنبش‌های همگانی، اشاره کنیم.

چپ بورژوا و خیزش‌های اخیر

شروع خیزش‌های ضد استبدادی در کشورهای عرب زبان فرصتی فراهم کرد که چپ بورژوا در خارج و داخل ایران یک بار دیگر تحت نام انقلاب به ایده آلیزه کردن این خیزش‌ها و کلا انقلابات همگانی ضد استبدادی، بردارد و افق کمونیستی طبقه کارگر را در آن کور کند. گفتند، نه اسلام‌یسم و نه ناسیونالیسم و نه هیچ نوع کشمکش و یا مسأله خاص "جامع عربی" در این تحولات بچشم نمی‌خورند؟ گفتند، انقلاب یعنی به حرکت درآوردن توده مردم برای بزیر کشیدن حکومت‌های موجود؟ درحالی‌که در سه دهه گذشته شاهد بوده ایم که به حرکت درآوردن توده مردم برای بزیر کشیدن حکومت‌های موجود در بعضی موارد چیزی جز ارتجاع صرف نبوده اند. گفتند، انقلابات جاری؟! دوره جدیدی در تاریخ معاصر را اعلام می‌کنند؟ گفتند، این انقلابات جوابی است به بحران سرمایه داری جهانی؟ گفتند، افق این جنبش‌های انقلابی، ناسیونالیسم عرب و پان عربیسم و اسلام سیاسی نیست؟ گفتند، اینها انقلابات کارگری هستند؟ عده ای هم از "دیکتاتورهای نفتی" مورد "علاقه" و مورد "تغف" دولت آمریکا و غرب در این رویدادها و عده ای دیگر نیز از انقلاب در "کشورهای نفتی" و "غیر نفتی" سخن گفتند. به اینها می‌توان موارد دیگری را نیز اضافه کرد.

واضح است هر انسان آزادیخواه و مخالف استبداد و سرکوب نیز از خیزش‌های اخیر در منطقه به وجد می‌آید. امید به آزادی و کسب رفاه اجتماعی و تلاش برای برابری در جامعه در او تقویت می‌شود. شکی نیست که خاست اعلام شده و اعلام نشده توده مردم شرکت کننده در خیزش‌های انقلابی اخیر، رفاه و آزادی و پائین کشیدن دولتهای مستبد و ارتجاعی در این کشورها و در منطقه است. بحث بر سر این و بحث بر سر نیت خوب انسانهای شرکت کننده در این رویدادها نیست، بحث این است که در تحولات و خیزش‌های همگانی و در انقلابات ضد استبدادی در جامعه که قبل از هر چیز نتیجه تقابل گرایش‌های اجتماعی - طبقاتی است، احزاب و



نماینندگان و سخنگویان و مدعیان آنان به نفع جنبش طبقاتی خود در آن وارد می‌شوند. در هیچ یک از اینها طبقه کارگر نباید قطب نمای کمونیستی و کارگری خود را از دست بدهد.

جای این و یک بررسی عینی از خود این رویدادها را، مطابق معمول چپ بورژوا، تعریف از انقلاب و ایدئالیزه کردن تحولات و انقلابات همگانی گرفت. دلایل شروع تحولات عمومی در این دوره در منطقه، صف بندی های قبل از آن و اینکه با این تحولات چه نیروهایی جلو می‌آیند و چه نیروهایی عقب می‌روند؟ کدام فراکسیونهای بورژوازی در آن دست بالا را پیدا خواهند کرد؟ طبقه کارگر و ربه‌ران و کمونیستهای آن کجای این رویدادها قرار گرفته و یا باید قرار بگیرند؟ اسلام سیاسی به چه موقعیتی رانده شده و رانده خواهد شد؟ تأثیر این رویدادها بر مسأله اسرائیل و فلسطین چه خواهد بود؟ این تحولات در منطقه خاورمیانه در چه شرایطی و با چه مشخصات جهانی ای اتفاق می‌افتند؟ چرا آمریکا و غرب سیاست حمایت از این خیزش‌ها را در پیش گرفتند و بسیار سوالات دیگر خط‌گرفته شدند و تفاسیر و تعریف از انقلابیگری عل العموم و "اوراء طبقاتی" که علیه فقر و اسیدباد است و "دار راه باز" می‌کنند، جای اینها را گرفت. جانی هم که به بعضی از این سوالات جواب داده اند، با لفاظی‌های توخالی چپ بورژوا در این موارد روبرو هستیم. اشاره به چپ بورژوا و خیزش‌های اخیر در کشورهای عرب زبان لازم است تا علل این رویدادها و جنبه‌هایی از مشخصات عمومی تر جهان امروز را در کنار این تحولات قرار داد و توضیح داد. به این هدف از علل خیزش‌های اخیر شروع می‌کنیم:

وجود فقر و محرومیت در کنار ثروتهای افسانه‌ای

وجود فقر و محرومیت در یکسو و ثروتهای افسانه‌ای بویژه معدودی کشور دست ساز و شیخ نشین در این منطقه که "ارثیه" استعمار انگلستان برای مردم عرب زبان منطقه بود همچنان یکی از دلایل خیزش‌های اخیر در این منطقه است. این تصور که صد‌ها میلیون نفر مردم عرب زبان این وضعیت را تحمل کنند، پوچی خود را یک بار دیگر اثبات کرد. شکافی که یکی از عوامل مهم نارضایتی توده‌های وسیع مردم و در عین حال یک پایه میهنی نفوذ ناسیونالیسم عرب بوده است، دوباره دهن باز کرده است. شکافی که فراکسیون بورژوا اسلامی

نیز برای سهم خواهی خودش از این وضعیت همیشه سود جست است. کسی که نقش فراکسیونهای مختلف بورژوازی را در کنار توده کارگر و دیگر مردم زحمتکش و آزادیخواه در حق مسکن نیز برخوردار نیست. خیزش‌های اخیر تحت نام انقلاب قلم می‌گیرد از قبل تصمیم به خاک پاشیدن در چشم کارگر گرفته است. این وسیع با آنان در ارتباط است. زندگی فراکسیونهای بورژوازی در انقلابی خود را با آنان مقایسه می‌کند. توقعش از زندگی و از خودش بالا می‌رود، در خود و برای مهار و تحمیل نقطه سازهایی به این انقلاب وارد میدان شده و خواهند شد. حداقل دستمزد ماهانه کارگر در مصر ۷۰ دلار در ماه است، از آن طرف حسنی مبارک و دیگر حکام و شیوخ متفق از شیخ عربستان گرفته تا شیخ کویت و بحرین تا بن علی و اوباش را نیز وارد میدان کرده است. این نسل ده هزار میلیارد دلار و بعضی‌ها چند صد هزار میلیارد دلار برای خود و خانواده خود ذخیره کرده اند.

بورژوازی کشورهای عرب زبان و کلا خاورمیانه در کنار این ثروتهای افسانه‌ای حتی طب مجانی را برای مردم آن کشورها تأمین نکرده است. چه چون پول نزیده است، جمهوری شد. اسلامی بی‌مباران را در بزرگ راهها رها می‌کند. نبود طب مجانی نه به خاطر کمبود پول که به خاطر طمع سیری ناپذیر حکام و شیوخ مرتجع منطقه است. شیخ عربستان سعودی با یک نوک قلم ۹۳ میلیارد دلار را از خزانه دولت نزیده است، جمهوری شد. اسلامی معترض آن را صرف بیمه درمانی و دیگر رفاهیات شهروندان آن جامعه کنند. شیخ کویت به من خیزش‌های اخیر دستور داد تا ۱۴ ماه به هر شهروند کویتی چیزی معادل ۳۵۰۰ دلار بدهند. در ایران هم اگر جمهوری اسلامی از طب مجانی و از دادن بیمه بیکاری به هر فرد آماده به کار و دادن حق مسکن خودداری می‌کند و به حداقل رفاهیات کارگر تنها ۳۰ هزار تومان اضافه می‌کند نه به خاطر کمبود پول که به خاطر ریختن آن در کیسه‌های خاکی و نفت و لیس آلودها و خرج حوزه‌ها و دهها هزار نیروی سرکوب نظامی و انتظامی و پاسدار و بسیج و دادن خرج حزب الله و غیره است.

به این وضعیت باید نسلی را که در دهه اخیر به دنیا آمده است اضافه کرد که هیچ شباهتی حتی به نسل دو دهه قبل خود نیز ندارد. عده ای از این جوانان به نام "جنبش ششم آوریل" در حمایت و دفاع از کارگر و جنبش کارگری در مصر حرکتی را راه انداختند که در پیشبرد خیزش انقلابی اخیر در مصر نقش بسیار جدی ایفا کرد. این نسل در خاورمیانه و در عین حال از میان تحولات سریع تکنولوژی و از کشمکش میان اسلام سیاسی و دول غرب و حمله آمریکا به عراق سر برآورده است. توحن اسلام سیاسی و فشار قید و قيود اسلامی را بر زندگی و بر شادی و بر روزهای جوانی خود نیز پشتند لمس کرده است. این نسل در عین حال عمدتاً نیکار و بدون حقوق و بیمه‌های اجتماعی است. شیوخ و خانواده‌های آنان و سران حکومتی این یا آن کشور منطقه را می‌بیند که به

در غرب کشاند، مجبور شد که کل این ترویس را مجدداً متوجه مردم خود کشورهای عرب زبان و اسلام زده منطقه کند و آن را حتی به کشتار خود مردم فلسطین نیز تسری دهد. در پاکستان و افغانستان و دیگر کشورهای اسلام زده افکار عمومی هر روز شاهد کشتار خود مردم این کشورها، آتش زدن مدارس با شاکردان آن، کشتار معلمان مدارس، بریدن سر نوجوانان دانش آموز و اعدام در ملاء عام نوجوانان و اعمال تروریسم اسلامی در اشکال مختلف بود و هنوز هم کمپیش هست.

در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی این اشکال از تروریسم اسلامی همراه با کشتار و اعدام هر روزه و دخالت در زندگی خصوصی انسانهای این جامعه ادامه یافت. هر نعره‌خامنه‌ای علیه آمریکا یا اسرائیل فرادیش به معنی رفیف کردن اعدامهای جوانان در ملاء عام و سنگسار و بریدن دست و سر و واردن چشم و تحمیل آزارتایید جنسی همچنان ادامه خواهد یافت و او نیز به سر نوشت نسل های قبلی دچار خواهد شد. فراکسیونهای بورژوا سکولار و حتی بورژوا اسلامی برای بقای خود بر وضع معلمان خود مذهب در ستم و استعمار بورژوازی در جامعه، نیز کمک کرد. عراق که ناسیونالیسم عرب به آن بعنوان دیوار دفاعی خود در مقابل ایران نگاه میکرد توسط دولت آمریکا فرو ریخت و دست جمهوری اسلامی را نه تنها برای دخالت در عراق که در فلسطین نیز باز کرد، جمهوری اسلامی مردم فلسطین را در مقابل هم برد و این ها ترس از گسترش نفوذ هیولای اسلامی در ایران را در میان مردم منطقه در کنار تروریسم اسلامی که زندگی روزانه آنها را در خطر جدی قرار داده بود، افزایش داد.

تضعیف اسلام سیاسی که منتهای آن بود شروع شده بود و رویدادهای اخیر شروع را علنا نشان داد، هم به نیروهای سکولار در این رویدادها امکان ابراز وجود داد و هم فراکسیونهای بورژوا ناسیونالیستی را نیز در کشورهای عرب زبان جلو کشید. این رویدادها فرصتی داد که فراکسیونهای بورژوا ناسیونالیستی عرب در پائین کشیدن حکومت‌ها با توده مردم معترض همگام شوند و در عین حال خیزش انقلابی را نیز در چهارچوب منافع و مصالح بورژوازی خود مهار کنند. توافق حماس و جنبش الفتح انعکاس تضعیف اسلام سیاسی در منطقه و تحت تأثیر این رویدادهاست. بعید به نظر نمی‌آید که در انتخابات آینده سیاسی از خود مردم عراق و مردم دیگر کشورهای خاورمیانه راه بازگردند. کارگران، چپ‌ها و کمونیستها و زن مبارز و واقعیت اسلام سیاسی را بر مردم این کشورها و عواقب حاکمیت سکولار خاورمیانه که چند دهه است امواج اصلی اسلام سیاسی بوده اند، و سکوت آشکارتر کرد. اسلام سیاسی که به نام مردم فلسطین داعیه مبارزه با دولتهای غربی و برابری مناسبت خواهد از قدرت را با غرب در منطقه و فراتر از آن را داشت، و به این هدف تروریسم تضعیف اسلام سیاسی در منطقه. نه

تضعیف اسلام سیاسی در منطقه. نه

اقتصادی بورژوازی مطابق معمول، مردم با قیامی نظیر قیام سال ۵۷ در ایران کل دستگاه سرکوب و گردانی غلط در این یا آن رشته تولیدی، می‌کشیدند که اگر از قبل سازماندهی شده و رهبری میشدند، دور از انتظار نبود و دامنه آن به عربستان و دیگر کشورهای منطقه نیز کشیده می‌شد، خود در آن جایی دست و پا کند و خود را با آن وفق دهد. بدین معنی است که دولتی‌های فعلی انقلاب برای غرب و استبدادی‌های فعلی انقلاب برای غرب و دولتی‌های غرب ییز به پائین کشیدن افراد اصلی و مرد نفرت آمیز مردم یعنی کسانی که خود ساهاست از آنان حمایت می‌کنند، رضایت داده و سیمپاتی نشان میدهند و سعی می‌کنند که خود را بعنوان نیروی تقویت کننده این اعتراضات، نیز نشان دهند. طنطاولی رئیس ستاد ارتش مصر آمریکا صلا را لحاظ سیاسی در جهان پیدا خواهد کرد، آینده پیمان ناتو، اروپای واحد، پول واحد و حوزه شنگن که با بحران اخیر همه آنها دوباره زیر سوال جدی رفته است، همچنین مساله آرایش سیاسی مجدد جهان که با فروپاشی اردوگاه شرق شروع و با ورود رقیب جدیدی مانند چین آن را برای بورژوازی جهانی پیچیده کرده است، باید در جای دیگری مورد بررسی قرار داد. اما وجود بحران اقتصادی واضح است بطور اتوماتیک این معنی نیست که بلافاصله از آن خیزش و یا انقلاب در میاید. و گویا خیزشهای اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا جوابی است به این بحران؟ اتفاقا در این کشورها فعلا ایران به کنار، تمرکز و اثباتت سرمایه به حدی است که فروپاشیهای بورژوازی خواهان سهم بیشتری در قدرت منطقه هستند. هیچیک از کشورهایی که در آنها خیزشهای انقلابی اخیر روی داده، بحران اقتصادی روبرو نبودند حتی تونس و مصر از رشد مناسب و مورد پسند بورژوازی برخوردار بودند. در این کشورها وجود فقر و محرومیت در کنار ثروتهای افسانه ای یک عده شیوخ و حکام مستبد و تضعیف اسلامی سیاسی عامل این خیزشها شدند. نسل جدیدی که بوجود آمده است علیه آن دست به اعتراض زد. اعلام کرد که این رابطه را قبول نمی‌کند. حتی اعلام شده دارد میگوید که اینها مردمی است از هم با کشورهای جدا از هم را قبول ندارد. دارد میگوید که درد اکثریت این مردم در تقابل با حاکم و شیوخ ارتجاعی ای که در پناه زور و سر نیزه به ثروتهای افسانه ای دست یافته اند یکی است و از هم جدا نیست. **نکته اصلی** در مورد تاثیر بحران جهانی سرمایه بر تحولات سیاسی این دوره این است که در شرایط بحران اقتصادی جهانی سرمایه داری و در شرایط بی آفتی و بی استراتژی ای که آمریکا و غرب و دیگر دول بزرگ سرمایه داری در آن غرس می برند، دولتهای استبدادی بویژه در خاورمیانه که چند دهه است خون توده کارگر و دیگر مردم زحمتکش و آزادیخواه منظمه را در شیشه کرده اند، میتوانند بیشتر از قبل خطر آفرین باشند، بویژه اگر اصلاحاتی را انجام ندهند میتوانند برای غرب و دول بزرگ، غیر قابل کنترل و غیر قابل مهار کردن باشند. تصور کنید که اگر در تونس و مصر

تنها باید علیه اسلام سیاسی و نقش مخرب مذهب در جامعه بلکه باید فراکسیونهای بورژوازی "سکولار" را از این زاویه نیز مورد تعرض و فشار قرار دهند. با انحلال، تضعیف اسلام سیاسی هنوز به معنی پایان کار اسلام سیاسی نیست. جریانات اسلامی هنوز میتوانند در ظرفیت کثیف اسلامی شان از این رویدادها برای حفظ بقایای خود سود ببرند. ایجاد هر نوع خوش خیالی در این مورد که گویا دادن شعار اسلامی مهم نیست و یا خواندن نماز جمعه به معنی وجود اسلام سیاسی در رویدادهای اخیر نیست، عملا به معنی سپر انداختن کارگران و کمونیستهای این طبقه در مقابل و به نفع جریانات اسلامی است. و باخزره سر اسلام سیاسی هنوز در ایران است، سرنگونی جمهوری اسلامی همانطور که بارها گفته ایم میتواند به درم کوبیده شدن اسلام سیاسی در خاورمیانه منجر شود و اسلام سیاسی را در منطقه بی اقف و بی آینده کند. تا جمهوری اسلامی بر سرکار باشد، اسلام سیاسی هنوز حساس قوت میماند، لذا در تحولات آینده ایران توده کارگر و مردم معترض نباید به چیزی جز سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی در ایران رضایت دهند. این را مردم معترض در ایران اگر به جامعه ایران و به بشریت ازاده قول دهند، سیمای فعلی جهان را نیز دگرگون خواهند کرد.

خاورمیانه و آینده سیاسی بر ایهام

رویدادهای اخیر تمام ترها در مورد متعارف شدن حکومت اسلامی و طرحهای توسعه اقتصادی در ایران و در منطقه را بریاد داد. این رویدادها یک باز دیگر نشان داد که خاورمیانه و دولتهای به ظاهر آرام آن همچنان یکی از نقاط ناآرام و پر تنش جهان است. نشان داد که تا مسائل بنیادی آن حل و فصل نشوند، تا تکلیف اسلام و اسلام سیاسی و مساله اسرائیل و فلسطین در آن یکسره نشوند، آینده سیاسی آن نیز همچنان در ایهام خواهد ماند.

رویدادهای اخیر همچنین رشته میان خدانه ای احمدی نژاد را نیز در ایران که ظاهرا به نفع نظامشان و "خوبی و خوشی" پیش میرفت زودتر از آنچه که انتظار داشتند و بطیرع این ادعای خاندن ای که رویدادهای اخیر در خاورمیانه کپی "انقلاب اسلامی" است، پنبه کرد. نشان داد که بن بست جمهوری اسلامی کماکان نه اقتصاد بلکه سیاسی است. نشان داد که کشمکش بر سر مسائل بنیادی جمهوری اسلامی کماکان آینده سیاسی جمهوری را رقم خواهد زد. بررسی دقیق تر این مساله را باید به نوشته دجگانه ای موکل کرد.

نقش بحران جهانی سرمایه و سیاست عمومی دول غرب در قبال ساختار سیاسی جهان

دامنه و عمق بحران جهانی اقتصاد سرمایه داری را که از اواسط سال ۲۰۰۸ آغاز شد خود بورژوازی و دولتهایشان تا سال ۲۰۲۰ پیش بینی کرده اند. دنیا و مفران و تحلیل گران

ادامه ص ۲۷ ->

سیاست ایران با حزب حکمتیست تداعی میشد، از هیچ کمکی به مراکز پلیسی اطلاعاتی دریغ نکرد. یا در طول چند دهه اخیر و بعد از انقلاب ۵۷، بارها جنگ و جدال بی توهان میان کمیونستها و نمایندگان بخشهای پوزیسیون بلکه در اپوزیسیون را شاهد هستیم. امروز اگر صف بندی احزاب سیاسی ایران را در نظر بگیریم، کینه و نفرت و دشمنی بخش وسیعی از نیروهای اپوزیسیون جمهوری

اسلامی، حتی قبل از عروج جنبش سبز، از کمیونستها و طبقه کارگر بیشتر از جمهوری اسلامی است. کل این حقایق و دفا همرد دیگر نشان از بالنی هر دو صف طبقه کارگر و بورژوازی ایران و احزاب سیاسی آن است.

اینکه با عروج جنبش بورژوازی لیبرال ایران بخش وسیعی از احزاب سیاسی در اپوزیسیون، بخش وسیعی از نیروهای که به هر خود چپ و حتی کمونیست میگویند، به راحتی زیر پرچم جنبش ارتجاعی و تا مغز استخوان ضد کارگری جمع میشوند، کاملا از سر خودآگاهی و انتخاب حساب سود و زیان طبقاتی شان است. اینکه بخشی انقلابشان هر روز در پیچ و خمی راه میروند، و نماز جمعه رفسنجایی و روز قفس و تاسوعا و عاشورا به نقاط تاریخی و تعیین کننده انقلاب آنها تبدیل میشود، همگی نشان از پایان دوران انقلاب ۵۷ ایران و اتمام دوران "همه با هم" و انقلاب "همه با هم" است. در همین دوره اخیر، صیفندیها بسیار عیان و روشن بود. کمیونستهای طبقه کارگر نه تنها از جانب جمهوری اسلامی بلکه از

جانب کل اپوزیسیون راست و چپ که به جنبش سبز پیوسته بودند، زیر منگنه بودند. در همین دوره، هم جنبشهای بورژوازی و هم کمیونستهای طبقه کارگر و در راس آن حزب حکمتیست، در عنوان دو جنبش خودآگاه و روشن جامعه را خطاب قرار دادیم. یکی برای پیوستن به جنبش جاری سبز و دیگری برای شکل دادن به جنبش مستقل طبقه کارگر و دقیقاً در جبهه مقابل جنبش جاری سبز، صف بستیم. این حقایق، تفاوتی جدی میان ایران با کشورهای عربی را به خوبی نشان میدهد. به همین دلیل امروز و در جامعه ایران، تامین هر درجه از آزادهای سیاسی و رفاه بر دوش جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. تحمیل کمترین عقب نشینی به بورژوازی ایران در این عرصه، تماماً بستگی به میزان توان و نیرو و فشار جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر دارد.

جمهوری اسلامی، نه در مقابل رهبران سبز، که در هراس از به میدان آمدن نیروهای انقلابی سرنگونی نظام، در هراس از به میدان آمدن کمیونسم طبقه کارگر، بیش از پیش فضای اعتراضی را میلیتاریزه و پلیسی و مشتاق کرد. دو سال گذشته و در جریان عروج جنبش سبز، در اوضاعی که جنبش سبز در ابعاد وسیع مردم را به خیابان می آورد، در شرایطی که رهبران و نمایندگان شاخص آن در

تحت نام "انقلابات اسلامی در دنیای عرب" را هیچ نیروی معتبری "جدی" نگرفت. تحولات در "جهان عرب" بعلاوه بر تاریخ مصرف تحرکات ارتجاع اسلامی در خاورمیانه مهر باطل زد! پیوستن سوریه به این تحولات، در صورتی که تحرک انقلابی در این کشور سیر مناسبی به نفع مردم محروم این کشور را طی کند، و در صورتی که تبدیل به لویع دیگری در منطقه نشود، موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه را به مراتب تضعیف خواهد شد.

از سوی دیگر سرمایه گذاری رهبران جنبش سبز، جنبش بورژوازی لیبرال ایران برای اصلاح رژیم، برای استفاده از رشد اعتماد به قدرت خود، یعنی قدرت سبز، در میان مردم، نه برای "انقلاب مردم" که برای انقلاب "نارنجی"، پوچ است. رهبران سبز نه به امید تکرار رویدادهای تونس و مصر در ایران، که به امید شکل دادن به یک انقلاب "خمضلی" در ایران، مجدداً به میدان آمدند و به مناسبتهای مختلف همراه ایران چپ و راست خود، مردم را به تظاهرات خیابانی زیر پرچم سبز فراخوانند. امید سخیفی که احیای خود را به مزار آن انقلابات و مسخ شدن آنها و پایان تاریخ مصرشمان، گره زده است. تلاش رهبران جنبش سبز برای استفاده از این شرایط، همراه دخیل بستن جناح راست و چپ این جنبش به آینده سبز، تنها در مقابل پیشروی مبارزه انقلابی مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی، مانع و مشکل ایجاد میکند.

آیا این انقلابات به ایران سرایت میکند؟

سوالی که در این میان در مقابل ما قرار میگیرد، این است که آیا تحولات مصر و تونس به ایران سرایت میکند؟ آیا انقلابی در ایران در جریان است؟ در صورت کشیده شدن چنین تحولاتی به ایران، چه چپ این جنبش به آینده سبز، کمیونستها چگونه خواهد بود؟ و ما به عنوان کمیونستهای طبقه کارگر کجای

این اتفاقات قرار خواهیم گرفت؟ همانند اشاره کردم، تأثیرات این تحولات از جمله بر ایران تا هم اکنون عیان است. فضای امید و خوشبینی، که در میان طبقه کارگر و نسل جوان و زنان و صف آزادیخواهی ایجاد شده است، شروع این تأثیر است. جمهوری اسلامی تلاش کرد با دمیدن در تبلیغات "انقلابات اسلامی" در خاورمیانه، هم به صفوف خود در حاکمیت روحیه و اعتماد به نفس بدهد، و هم در مقابل فضای امید و خوشبینی که در میان طبقه کارگر و صف آزادیخواهی برافزاید، سد ببندد!

تهدیدات فرماندهان ارشد سپاه پاسداران، بکار افتادن مراکز امنیتی اطلاعاتی جمهوری اسلامی علیه گرایش کمیونستی و امنیتی کردن فعالیت کمیونستی، پرداختن کیهان جمهوری اسلامی به شکل گیری حزب حکمتیست و حساسیت آنها در این زمینه، حساسیت بالای آنها و عکس العمل فوری به هر درجه از

تحولات خاورمیانه و تأثیرات آن بر ایران



خالد حاج محمدی

انقلابات و به میدان آمدن محرومین، عصر ابراز وجود طبقه کارگر و دخالت کمیونسم این طبقه! روزنه ای بر روی بشریت، در شرق و غرب، علیه استبداد، بی حقوقی، فقر و اختناق، به نیروی مردم، باز شده است. فراتر رفتن این تحولات انقلابی، از سرنگون کردن حکام مستبد به انقلابات اجتماعی امر کمیونسم و طبقه کارگر هر کشوری است. هیچ تضمینی برای چنین تحول عمیق و اجتماعی موجود نیست، جز اینکه کمونستها در این تحولات بتوانند پرچم مستقل و افق خود را به پرچم و افق طبقه کارگر و محرومان تبدیل کنند، افق خود را در انقلابات همگانی گم نکنند و همواره از این تحولات به عنوان نقطه پرشی و پلی به انقلاب کارگری استفاده کنند. مهم و حیاتی این است که در این تحولات چنان عقب نشینی و چنان شرایطی را به بورژوازی این جوامع تحمیل کنند که طبقه کارگر بتواند از نظر سیاسی، اقتصادی، رفاهی و.. دستاوردهائی را کسب کند و چنان خودآگاه و متحد شود که گذار از این تحولات را به انقلاب سوسیالیستی برایش مقدر کند. اما این در گرو این است که کمیونسم طبقه کارگر در این جوامع است و این مهم روی میز کمیونستهای مصر و تونس و.. قرار دارد. رفتن حسنی مبارک و بن علی تازه شروع کار کمیونستهای این جوامع و شروع پروسه پلاریزاسیون و صف بندیهای واقعی و جدالهای جدی و تعیین کننده طبقاتی در این جوامع است.

تأثیرات این تحولات بر ایران

تحولات انقلابی در جهان عرب، بر سراسر جهان تأثیر گذاشته و میگذارد. بازتاب، دامنه، شکل و چگونگی این تأثیر به فاکتورهای مختلف و به بافت و اشکال حکومتی و موقعیت جنبشهای سیاسی و اجتماعی در هر منطقه و کشور معین، بستگی دارد. پس از انقلابات تونس و مصر، برای قدرت های حاکم، چه در کشورهای پیشرفته و چه در جوامع عقب مانده، نیروهایی که عنان گسیخته به تمام دستاوردهای رفاهی و مبارزاتی مردم تعرض کردند، جزیره امنی برجای نمانده است. مردم ایران و جمهوری اسلامی از این قاعده عمومی مستثنی نیستند. رشد و گسترش امید نسبت به خلاصی از جمهوری اسلامی، احیا اعتماد به نفس و اعتماد مردم به قدرت خود، فوری ترین تأثیر این تحولات بر ایران است. تلاش جمهوری اسلامی برای استفاده تبلیغاتی از این تحولات انقلابی

تحولات خاورمیانه فضای دنیا را تحت تأثیر گذاشته است. انقلاب تونس و مصر دامنه اش به سایر کشورهای عربی کشیده شده است و فضای ترس را برای حاکمین مرتجع منطقه به همراه آورده است. طبقه کارگر، نسل جوان و مردم مستمیده در دنیای عرب برای اولین بار پایین کشیدن دولتهای فاسد و مستبد را در تاریخ زندگی خود تجربه میکنند. برای اولین بار مزه پیروزی و اعتماد به نیرو و توان خود را در دل جدالی مهم، میچشند، و همزمان باور به راهائی، به قدرت خود و باور به پوچی قدرتهای حاکم در آنان زنده شده است.

ایجاد دامنه این تحولات با تحولات اروپای شرقی مقایسه میشود. با این تفاوت که در تحولات اروپای شرقی اعتراضات و ناراضیاتی مردم از سیستم های فاسد دولتی بر محور تخاصم دو قطب امپریالیستی حاکم بر جهان، دو قطب شرق و غرب به رهبری شوروی و آمریکا به عنوان نمایندگان دو مدل اقتصادی بورژوازی دولتی و بازار آزاد، به "انقلابات نارنجی" شکل داد و نهایتاً با شکست بلوک شرق و پیروزی بازار آزاد به سرگردگی دولت آمریکا به فرجام رسید. تفوق سرمایه بازار آزاد بر مدل سرمایه داری دولتی را، بلوک پیروز شکست کمیونسم، پایان آرمانهای آن آیدیخواهانه بشر، و پایان تاریخ نامید. و عقب گرد عظیمی که به مدت دو دهه، بر تمام جوانب زندگی جهانیان، سیاسی، اقتصادی، فکری و فرهنگی، تحمیل کردند را سرنوشت محتوم انسان امروز نامیدند. این موج تعرض دست راستی به سراسر جهان، در ادامه خود و از سالها قبل و بر بستر بحران اقتصادی وسیع و نداشتن جواب به این بحران، با موانع زیادی روبرو گشت و امروز خود به سد تحولات انقلابی در خاورمیانه خورده و بازگشته است! نوبت مردم در سراسر جهان رسیده است که مقدرات زندگی عصر خود را تعیین کنند.

تحولات خاورمیانه برخلاف اروپای شرقی، از پایین و توسط توده های انقلابی و مستمیده علیه استبداد، برای آزادی و رفاه براه افتاد، یعنی چیزی که بورژوازی جهانی پایانش را اعلام کرده بود. و در جغرافیایی که حیاط خلوت دولت آمریکا و قطب پیروز در جدال اروپای شرقی بود، در "جهان عرب" که دو دهه قربانی میلیتاریسم و بمباران و محاصره اقتصادی غرب به رهبری آمریکا، و میدان تحرکات ارتجاعی قومی و اسلامی دولتهای اسرائیل و ایران، بود! این تحولات نقطه پایانی است بر دو دهه عقب گردعظیمی که با جنگ و بمباران و آدم کشی های دولتی و تروریستی به بشریت در سراسر جهان تحمیل کردند و مهمتر، سرآغازی است بر عصر

انقلابی جمهوری اسلامی را با مضمونی که بهترین و بیشترین فرجه امکان برای انقلاب کارگری را تضمین کند، به جامعه اعلام کرد. امروز، و بعد از پیوستن تقریباً کل اپوزیسیون جمهوری اسلامی به جنبش سبز، شاهدیم که همان احزاب نوع رسیدن به اهداف خود در چهارچوب جمهوری اسلامی را، دنبال میکنند. سرنگونی طلبی جای خود را به کاستن نقش ولایت فقیه و مخالفت با احمدی نژاد و خامنه ای که چیزی جز مضمون مطالبات جنبش سبز نیست داده است. برای نمونه قبل از عروج سبز حزب کمونیست کارگری ایران از زبان لیدر آن و در نقد منشور سرنگونی حزب حکمتیست، "ایراد" میگرفت که جمهوری سوسیالیستی در منشور ما غایب است و همین مینای "راست" نامین نه تنها منشور ما بلکه چرخش به "راست جدی" حزب حکمتیست از جانب این جریان تبدیل شد. اما امروز، محور منشور سرنگونی اعلام شده آنها، نه تنها از سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی مورد ادعایشان خبری نیست، بلکه اساساً مخالفت با ولایت فقیه و احمدی نژاد و خامنه ای است، چیزی که کل بورژوازی لیبرال، کل ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی در سی سال گذشته و کل جنبش سبز در این سالها بر آن پای فشرده است. همین و کل مباحث فوق بر سر سرنگونی جمهوری اسلامی و نوع سرنگونی، دال بر یک خودآگاهی واقعی است که همین امروز جدالی و جدی و بی توهم را در صف جنبشهای اجتماعی و احزاب سیاسی مختلف دامن زده است. امری که خود "اربدی" بر انقلاب "همه با هم" در دوره معاصر ایران است. پدیده ای که در مصر و تونس و... تازه بعد از کناره‌گذاشتن حسنی مبارک و فراری دادن بن علی، درحال شکل گیری است.

کمونیستهای طبقه کارگر و این تحولات

اینکه زمان و شروع یک انقلاب چه موقعی است، نه کار ما است و نه میتوان تعیین کرد. اما در ایران بعد از انقلاب ۵۷ و رویدادهای بعد از آن، تحول انقلابی که زندگی قابل تحملتر برای اکثریت جامعه را تأمین کند، در گرو دخالت و وزن و توان و نقش نیروی است که چنین تحولی را خواهان است. جامعه ایران با همه زنده بودن و جدالهای زنده در آن، جز طبقه کارگر و کمونیستها، هیچ جناحی از بورژوازی ایران نه خواهان تحول

عاجلترین و فوری ترین وظیفه ای است که در مقابل هر کمونیستی، هر رهبر و فعال کارگری کمونیست و در راس آن بخش متحزب این کمونیسم، یعنی حزب حکمتیست، قرار دارد. اتحاد طبقه کارگر حول پرچم سیاسی روشن، حول افق روشن سوسیالیستی، کاری است که بدون آن، در ایران بزرگترین قیامها و انقلابات هم صورت بگیرد، نهایتاً قدرت میان نیروهای بورژوازی و ضد کارگری دست بدست خواهد شد، و سهم طبقه کارگر تنها تأمین سرباز جنگ سایر طبقات خواهد بود. اینکه انقلاب خواهد شد و مردم دور کمونیست جمع خواهند شد و همه چیز درست خواهد شد، از خیال هم خیالی تر است. کسی که امرش انقلاب در ایران است، کمونیستی است که امر خود را انقلاب کارگری میداند، بدو اینها را میداند، بر مشکلات و موانع چنین انقلابی قاعدتاً باید آگاه باشد. شرکت در یک انقلاب مهم است اما از آن به مراتب حیاتی تر و مهمتر ایجاد آمانگی برای این شرکت کردن است. ایجاد آمانگی برای کمونیستها، برای حزب کمونیستی، متحد کردن کارگران، متحزب کردن بخش آگاه و کمونیست، رهبر کمونیست طبقه کارگر حول یک افق سوسیالیستی در جانی است که مرکز قدرت طبقه کارگر است. در غیاب یک طبقه کارگر متحد، یک طبقه کارگر که حداقل بخشی از رهبران و فعالین بانفوذ آن تحزب یافته باشند، در غیاب یک حزب کمونیستی قدرتمند و متکی و در برگیرنده رهبران بانفوذ کارگری در مهمترین مراکز صنعتی ایران، حزبی که بر صنعتی متکی است، حزبی که به رهبری محلی خود شکل داده است و حزبی که بخشی از رهبران کمونیست طبقه کارگر را به عنوان رهبری حزب در خود دارد، طبقه کارگر ایران شانس زیادی نخواهد داشت. از ویژگی های دیگر دولت ایران، یکی هم این است، که دولتی غیر پوشالی است، محمدرضا شاه نیست که فرار کند، حسنی مبارک و بن علی نیست. دولتی است که تا پای جان خواهد جنگید و کل جامعه را به آتش خواهد کشاند. دولتی است که انواع دسته جات مسلح و فاشیست اسلامی و ایدئولوژیک را پروراند است و برای حفظ خود ظرفیت به خاک و خون کشیدن کل جامعه و تحمیل سناریوی سیاه را عیقا دارد. باید توجه داشت که در جامعه ایران نه تنها در پوزیسیون بلکه حتی در اپوزیسیون جمهوری اسلامی، در میان بخشی از دسته جات قومی و

خیابان قدم میزدند و با هم حشر و نشر داشتند، کوچکترین تحریک کارگری را وسیعاً سرکوب کردند و رهبر و فعال کارگری را به جرم سازمان دادن اعتراض چند ده نفره برای گرفتن حقوق معوقه، با پرونده سنگین روانه زندان کردند.

بعلاوه موقعیت ایران هم از نظر بین المللی و منطقه ای، و هم از نظر سیستم حکومتی، با دول عربی تفاوتی پایه ای دارد. جمهوری اسلامی در سه ده گذشته بخشهای مختلف بورژوازی ایران را زیر چتر خود جای داده است. بخش وسیعی از بورژوازی ایران را در قدرت سهیم کرده است و در عرصه اقتصاد و حتی سیاست کل بورژوازی ایران را نمایندگی کرده است. جمهوری اسلامی، ناسیونالیسم ایرانی را در این دور نمایندگی کرد. در این دوره پرچم ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی در دست احمدی نژاد و خامنه ای و... بود. به همین اعتبار، بر خلاف ایران پیش از ۵۷ و در دوره حکومت پهلوی، و بر خلاف کشور مصر، دولت ایران و حکومت حاکم از پشتیبانی بخشهای وسیعتر و بسیار متنوعتر بورژوازی ایران برخوردار است. ایران حکومتی پیچیده تر و در عین حال متکی به طیفهای بسیار مختلف و متنوعتر از بورژوازی ایران است، که مبارزه با آن و انداختن آن به همان اندازه متفاوت است. و لذا تأثیر این تحولات بر ایران، الزاماً مشابه و نعل به نعل نیست.

مسئله سرنگونی جمهوری اسلامی، در دوره های مختلف خواست احزاب و جریانات مختلف سیاسی و جنبشهای اجتماعی بوده است. دوره گذشته و قبل از عروج جنبش سبز، طیف وسیعی از احزاب سیاسی با هر تعبیری که داشتند برای سرنگونی جمهوری اسلامی میکوشیدند. در صف سرنگونی طلبان علاوه بر کمونیستها، احزاب متنوع بورژوازی هم وجود داشتند. با این وصف، هر جریانی با توجه به پلاریزه شدن جامعه و خودآگاهی و شکل گیری جنبشهای سیاسی مختلف، نوعی از سرنگونی را طرح میکردند، و تلاش داشتند جامعه را و بیشترین احاد توده های مردم را حول پرچم سیاسی و پلتفرم مستقل خود و نوع سرنگونی خود جمع کنند. انواع طرحهای رفراندم، فدرالیسم، رژیم چنچ و امید به کنار گذاشتن جمهوری اسلامی از طریق دخالت آمریکا و... به همین اعتبار طرح شد. در همین دوره و در تمایز با بخشهای مختلف بورژوازی و جریانات سرنگونی طلب راست، حزب ما پرچم سرنگونی

کل تبعیضات اجتماعی و سیاسی و کل فساد و تباهی اخلاقی جامعه حاضر، از ستمگری بر زنان و تبعیض نژادی تا اعتیاد و فحشا، از رقابت و منفعت طلبی فردی که در خون جامعه جریان دارد تا قحطی و گرسنگی و بیماری که هر روز میلیونها انسان محروم را بگام مرگ میکشد، همه حاصل این وارونگی جامعه اند. جامعه ای که صاحبان برحق و آفرینندگان واقعی آن، کارگران، اسیر بردگی مزدی اند. انقلاب کارگری بر سر در هم کوبیدن بنیاد این جامعه طبقاتی است

منصور حکمت

انقلاب در کشورهای عربی و تأثیر آن بر ایران گفتگو با کورش مدرسی

توضیح: این متن پیاده شده گفتگویی است که مصطفی اسد پور با کورش مدرسی در اول آوریل ۲۰۱۱ انجام داده است. این مصاحبه به همت رفیق آسو فتوحی سرا پیاده شده است و توسط مصاحبه شونده ابیت گردیده است. قابل ستی این مصاحبه از طریق سایت کورش مدرسی قابل دسترسی است.

مصطفی اسد پور: شبح انقلابات در آفریقا و خاورمیانه در حرکت است. در گرم گرم کشمکش ها نگاه ما متوجه ایران، مردم و جمهوری اسلامی است و گفته می شود که ایران به طرز عجیب ای ساکت است و از این تشنج مردم بی‌مانده است. اگر منطبق این انقلابات را در تباهی، فقر و ستم بر طبقه کارگر و مردم زحمت کش از یک طرف، و معادله رژیم های سرکوب گر، از طرف دیگر، را به رسمیت بشناسیم؟ آن وقت ایران باید به طریق اولی مرکز داغ این تنش ها باشد.

چرا خبری نیست؟ کشور پس از کشور و مردم و طبقه کارگر از بغل دست خردشان تأثیر می پذیرند و به خیابانها و به اعتراض های پیوندند، در ایران خبری نیست؛ کورش مدرسی یا این سوال برای شما محلی از اعراب دارد؟

کورش مدرسی: بله حتما دارد. اما باید دید چه چیز مشترک است و چه چیز متفاوت. ببینید، انقلابی که در تونس شروع شد و بعد به مصر کشید و بعد ها به این انقلاب به کج راه رفته لیبی رسید، یا اعتراضاتی که در یمن و بحرین و الان سوریه در جریان است پدیده ای مهمی را در مقابل ما قرار می دهد. وقتی انقلاب سحر میدیای جدید است. وقتی انقلاب ۵۷ ایران شکل گرفت ما با چنین پدیده‌ای روبرو نبودیم که شما بتوانید لحظه به لحظه و از زنده تعقیب کنید، استدلال انقلابیون را بشنوید، قدرتی که توده وسیع مردم به خیابان آمده نشان می دهند و ذلت دولت های حاکم و فرار پلیس را ببینید. مقاومت ها را ببینید، کل صحنه، از کلک زدن به این انقلابات و تلاش برای مهار کردن شان و غیره، را زنده تعقیب کنید. این سحر میدیای جدید در قرن بیست و یک است. وسایل ارتباط جمعی از خبر دهی محدود و با تأخیر از انقلاب ها و چه بسا از طریق یک جزوه مخفی به پخش زنده انقلاب در اتاق نشیمن خانواده‌ای تعمیم داده شده است. این موقعیت، مستقل از خواست بورژوازی و ضد انقلاب، به یک درجه زیادی دولت ها را از کنترل و با

سانسور کامل اخبار ناتوان کرده است. انعکاس اخبار، هر آدم ناراحت، هر آدمی که زیر ستم و سرکوب شده، چه برسد به مردم ایران، را به شمع می آورد. وقتی که می بینند که همجنس خود و توده مردمی مثل او به میدان

به هم است. دولت هائی که در کشورهای عربی سر کار هستند به درجه زیادی شبیه به هم هستند و به درجه زیادی رابطه شان با جامعه شبیه به هم است.

این شباهت میان کشور های عربی با ایران، ترکیه، هند و پاکستان وجود ندارد. رابطه دولت ایران با حکومت ایران با جامعه ایران بسیار متفاوت است. میدانم جامعه ایران جامعه ای سرکوب شده و مختنق و فقر زده است، اما رابطه دولت و سازه بورژوازی و پرولتاریا در جامعه با رابطه دولت و سازه بورژوازی و پرولتاریا در مصر یا سوریه و عراق فرق دارد.

در نتیجه به نظر من نباید نسبت به انتظار تعمیم یا سرایت این انقلابات به کشورهای دیگری مانند ایران و غیره محتاط بود. رابطه این انقلاب ها با جامعه ایران بیشتر شبیه رابطه آن ها با ترکیه و چین و پاکستان است تا با سایر کشورهای عربی.

چرا کسی انتظار ندارد که این انقلابات به پاکستان تسری پیدا کنند؟ به این دلیل که ساخت جامعه پاکستان با مصر فرق دارد. همانطور که ساخت جامعه ایران، ساخت طبقاتی آن، ساخت اجتماعی آن، درجه ای آگاهی اجتماعی و تاریخ اش، همه اینها به شدت با مصر فرق میکند. در حالی که مصر و

لیبی و تونس از بسیار از نظرها ی پایهای بسیار به هم شبیه هستند. اگر نه خواهیم دچار خوش خیالی شویم باید این تفاوت ها را با بیخیم و در دادن انتظار سرایت این انقلاب ها به ایران محتاط باشیم. توقع غیر واقعی و خوش خیالی در نهایت تائیدیک تلغ نامیدی افته، چه می شود کرد و چه قدرتی را توده وسیعی که جمع می‌شوند به صحنه می آورد، به هیجان می آیند. این تأثیری است که انقلاب در کشور های عربی بر بقیه کشورهای دنیا و از جمله بر ایران می گذارد.

اما اگر بخواهیم از این نتیجه به انتظار تسری انقلاب به کشوری مانند ایران، یا هر کشور معین دیگری، برسیم و به برسیم که چرا در ایران مثل مثل سوریه انقلاب نمی شود؛ ناچاریم به تفاوت‌ها هم توجه کنیم. از خود برسیم چرا در لندن شلوغ نمی شود؟ چرا کسی انتظار ندارد که در ترکیه یا هند، چین و یا پاکستان شلوغ شود؟ مگر در چین دیکتاتوری کمتر از ایران است؟ مگر فقر در پاکستان و هند کمتر از ایران است؟ واقعیت این است که کشورهای عربی با هم رابطه و شباهت هائی را دارند که با انگلیس، پاکستان، هند، چین یا ترکیه و ایران ندارند. زبان شان یکی است، کم و بیش تاریخی مشترک دارند، سالها با ناسیونالیسم پان عرب با هم بافته شده اند، جمعیت بزرگی از مردم این کشور ها در سایر کشور های عربی کار و زندگی میکنند، بخصوص درجه و نوع تکامل سیاسی، اقتصادی و طبقاتی آن ها بسیار بهم شبیه و نزدیک است. می خواهم بگویم که جامعه هائی هستند که به هم بافته و به هم مرتبط با درجه ای از تکامل اقتصادی و سیاسی شان شبیه به هم و تاریخا از هم تأثیر گرفته. مسائلی که جامعه و توده مردم با آن رو به رو هستند به درجه زیادی شبیه

همه تلویزیون ها، گرچه با تأخیر ناشی از نبودن شبکه ماهواره ای، آن را پوشش میداند. همه از قهرمانی مردم ایران به هیجان آمدند، و بیش از همه در کشور های عربی. اما این انقلاب به آن کشور ها تسری پیدا نکرد. **مصطفی اسد پور:** هنوز جا دارد که علیرغم تفاوت هائی که شما به آن اشاره می کنید، تأثیری که نسیم فرح بخش انقلابات می توانستند بگذارند سوال بیشتری مطرح کنم. بخصوص که چرا در ایران اتقایی نمی افته؟

این ما را به مباحثات داغ سیاسی ایران نزدیک میکند. اجازه بدهید از جمهوری اسلامی هر گونه ارزیابی و چیز دیگری را پشت سر گذاشت، دستمزدها را کاهش داد، رجز می خواند، سرکوب های عظیم تر و وحشتناک تری انجام میدهد. این یک و طرز تلخ شده. حتی به نظرم به یک سرکوفت شباهت پیدا کرده است. این چه دارونی است که به خود مردم دادند؟ چگونه است که جمهوری اسلامی می تواند این کار را بکند در حالی که کشور بغل دستی دارد هزار دلار هزار دلار می بخشد برای اینکه دست اش را به کلاه اش بند کند.

کورش مدرسی: اگر منظورتان از آن کشور بغل دستی عربستان سعودی یا کویت است، آنها شرکت هستند کشور نیستند. یک دنیا پول دارند و همه دارند از دولت حقوق می گیرند. فکر میکنم ذوب آهن ایران، از نظر مساحت، از دبی بزرگتر باشد. دبی هم مثل شرکت ذوب آهن است. با این تفاوت که کارگران آنجا کار های دیگری میکنند. می خواهم بگویم نباید حساب اینها را با کشورهای هائی مثل مصر، تونس، لیبی، یمن یا عراق و سوریه مقایسه کرد. اما به سوال برگردیم، سوال من این است که چرا توقع دارید که این انقلابات به ایران تسری پیدا کند ولی این توقع را در مورد ترکیه ندارید؟ وقتی یک توقع نتجیدند را در مقابل خودتان قرار دهید، جواب سنجیده به عدم تحقق آن را ندارید آنوقت از متحقق نشدن آن احساس سرکوفت و شکست می کنید.

جامعه ایران اصلا ساکت نبوده است. مبارزه برای حقوق دمکراتیک به اشکال گوناگون ادامه دارد، طبقه کارگر ایران درگیر مبارزات وسیعی است. اینکه این مبارزات به انقلاب یا بحران انقلابی تبدیل نمی شود موضوع دیگری است. اینکه چرا انقلابات در کشورهای عربی به ایران سرایت نمیکند به دلیل همان تفاوت هائی است که به آن اشاره کردم. از جمله بورژوازی و دولت اش در ایران به شدت با بورژوازی مصر فرق می کند. چه به لحاظ اقتصادی و چه به لحاظ سیاسی تکامل یافته تر است.

می خواهم بگویم که دولت جمهوری اسلامی بسیار پیچیده تر از دولت مصر یا دولت سوریه است. بورژوازی ایران وسیع تر از سوریه یا حتی مصر است. بخش وسیع تری از جامعه را در بر میگیرد و به لحاظ سیاسی و اقتصادی بسیار بالغ تر است. امروز مشکل دولت جمهوری اسلامی با بخشی از بورژوازی ایران این شده

کمیست ۱۶۲

که در پروسه خصوصی کردن ها بخش بزرگی از اقتصاد ایران در دست سرمایه خصوصی قرار گرفته است که ایران به هیجان آمدند، و بیش از همه در کشور های عربی. اما این انقلاب به آن کشور ها تسری پیدا نکرد. **مصطفی اسد پور:** هنوز جا دارد که علیرغم تفاوت هائی که شما به آن اشاره می کنید، تأثیری که نسیم فرح بخش انقلابات می توانستند بگذارند سوال بیشتری مطرح کنم. بخصوص که چرا در ایران اتقایی نمی افته؟

این ما را به مباحثات داغ سیاسی ایران نزدیک میکند. اجازه بدهید از جمهوری اسلامی هر گونه ارزیابی و چیز دیگری را پشت سر گذاشت، دستمزدها را کاهش داد، رجز می خواند، سرکوب های عظیم تر و وحشتناک تری انجام میدهد. این یک و طرز تلخ شده. حتی به نظرم به یک سرکوفت شباهت پیدا کرده است. این چه دارونی است که به خود مردم دادند؟ چگونه است که جمهوری اسلامی می تواند این کار را بکند در حالی که کشور بغل دستی دارد هزار دلار هزار دلار می بخشد برای اینکه دست اش را به کلاه اش بند کند.

کورش مدرسی: اگر منظورتان از آن کشور بغل دستی عربستان سعودی یا کویت است، آنها شرکت هستند کشور نیستند. یک دنیا پول دارند و همه دارند از دولت حقوق می گیرند. فکر میکنم ذوب آهن ایران، از نظر مساحت، از دبی بزرگتر باشد. دبی هم مثل شرکت ذوب آهن است. با این تفاوت که کارگران آنجا کار های دیگری میکنند. می خواهم بگویم نباید حساب اینها را با کشورهای هائی مثل مصر، تونس، لیبی، یمن یا عراق و سوریه مقایسه کرد. اما به سوال برگردیم، سوال من این است که چرا توقع دارید که این انقلابات به ایران تسری پیدا کند ولی این توقع را در مورد ترکیه ندارید؟ وقتی یک توقع نتجیدند را در مقابل خودتان قرار دهید، جواب سنجیده به عدم تحقق آن را ندارید آنوقت از متحقق نشدن آن احساس سرکوفت و شکست می کنید.

جامعه ایران اصلا ساکت نبوده است. مبارزه برای حقوق دمکراتیک به اشکال گوناگون ادامه دارد، طبقه کارگر ایران درگیر مبارزات وسیعی است. اینکه این مبارزات به انقلاب یا بحران انقلابی تبدیل نمی شود موضوع دیگری است. اینکه چرا انقلابات در کشورهای عربی به ایران سرایت نمیکند به دلیل همان تفاوت هائی است که به آن اشاره کردم. از جمله بورژوازی و دولت اش در ایران به شدت با بورژوازی مصر فرق می کند. چه به لحاظ اقتصادی و چه به لحاظ سیاسی تکامل یافته تر است.

می خواهم بگویم که دولت جمهوری اسلامی بسیار پیچیده تر از دولت مصر یا دولت سوریه است. بورژوازی ایران وسیع تر از سوریه یا حتی مصر است. بخش وسیع تری از جامعه را در بر میگیرد و به لحاظ سیاسی و اقتصادی بسیار بالغ تر است. امروز مشکل دولت جمهوری اسلامی با بخشی از بورژوازی ایران این شده

با بخشی از بورژوازی ایران این شده

خوش بینی به اینکه انقلاب یا سرنگونی (کدام انقلاب؟ کدام سرنگونی؟) پشت پیچ بعدی است را باد می زند.

به هر حال، ضمن اینکه تاکید میکنم که این انقلابات تأثیر مثبت بر فضای کل منطقه دارد و نسیم فرح بخشی بر فضای ارتجاعی حاکم بر خاورمیانه است، اما تعمیم مکانیکی تشابهات از نظر تنوریک نادرست و از نظر سیاسی روی دیگر سکه سیاست انتظار انقلاب موعود است که به احتمال زیاد سرش به سنگ می خورد و بعدا مجبور است درباره منتظر انقلاب پشت پیچ بعدی بشود. این روش کمکی به تبیین تاکتیکی و استراتژی درستی نمیکند.

مصطفی اسد پور: ولی اگر به دنیای ایزدیسون، بخصوص ایزدیسون چپ، برویم آنجا تاکید بر نقش انقلاب مصر و غیره خیلی شدید تر از اینها است. اینجا بعضا دلخوری هم نشان می هند. دلشانی می خواهد که مردم تأثیر بیشتری بپذیرند. به چپ که نزدیکتر می شوم دستپاچگی ای را مشاهده میکنم. اینجا حتی آنقدر پیش رفتند که نمونه ای از نوع لیبی را در مقابل مردم ایران قرار میدهند و از آن حمایت میکنند. فکر نمی کنند که به هر حال شاید این یک موتور محرک شود که به مردم اعتماد به نفس بیشتری بدهد؟

کوروش مدرسی: اشاره کردم که آن تحلیلها قوت قلب دادن به خود است. اما نتیجه گیری آن ها هم از جنس خود تحلیل است. من اگر به این نتیجه برسم که ایران تحت تأثیر فضای انقلابی در کشورهای عربی در آستانه انقلاب است، آن وقت همین انقلابی در لیبی و مصر و تونس من را به این نتیجه میرساند که مشکل کردن طبقه کارگر احتیاج به کار اورژانس دارد. دامن زدن به تحزب کمونیستی درون طبقه کارگر احتیاج به کار اورژانس دارد. این مخالف برداشت کلی چپ است که از سیاست، زندگی از این آکسیون تا آن آکسیون، و چهره سرحال گرفتن را میفهمد.

اگر یک پوپولیست نیستیم باید توجه کنیم که طبقه کارگر مصر و تونس و

لیبی نا آماده وارد انقلاب شدند. بوجود آوردن شرایط انقلابی در کنترل من و شما نیست. آنچه در کنترل ماست درجه آمادگی، آگاهی و تشکل طبقه کارگر در زمان ورود به این انقلاب است. اگر طبقه کارگر ایران با درجه اتحاد و آگاهی کنونی وارد انقلاب ایران شود، که بورژوازی به شدت از مصر و سوریه و غیره خود آگاه تر و مشکل تر است، آنوقت در موقعیت بدتری از طبقه کارگر مصر و لیبی قرار میگیرد. این باید برای ما مشغله باشد.

گفته حتی اگر انقلاب را پشت پیچ بعدی ببینیم، از یک زاویه کارگری و مارکسیستی به نتیجه گیری ای متفاوت با کل چپ ایران میرسیم. به این نتیجه میرسیم که اوضاع اورژانس است. باید با همه ی قوا به سازماندهی طبقه کارگر، متشکل و متحد کردن آن برویم. امروز اورژانس است که کاری کنیم که فعالیت کمونیستی در دانشگاه ها بتواند دو بار سر بلند کند و نهالی که امروز زیر خاک پنهان است دوباره گل بدهد.

انجام این کار ها اختصاص انرژی در همه ابعاد، سیاسی، تئوریک و عملی را میخواهد. کار صبورانه کمونیستی، آف، نقشه و دید می خواهد. در غیر این صورت از اینکه در ایران ممکن است انقلاب شود تنها به این نتیجه میرسیم که "حواسمان باشد". البته این توصیه حکیمانه ای است ولی عملا ما را به این نتیجه میرسد که کار زیاد نمی خواهد بکنیم. کافی است منتظر باشیم انقلاب باشیم و "حواسمان باشد".

آماده باشیم که با هوایما یا از طریق مرز وارد شویم و رهبر انقلاب شویم. تجربه انقلاب در مصر و سایر کشورهای عربی نشان داد که این سیاست توهم است. ما نیاز به طبقه کارگر آگاه و متشکل داریم. روشن است که اگر همین امروز در ایران انقلاب شود همه یا بخشی از ما کفش کلاه می کنیم به ایران بر می گردیم و سعی میکنیم که بهترین شرایط را برای انقلاب کارگری فراهم کنیم. اما سرمایه گذارشن روی این سیاست استراتژی کمونیسم دخالت گر نیست. منتظر بردن لاتاری مانند است.

بورژوازی در دنیای ما، به طبقه کارگر ایران و به کمونیستها دارد نشان میدهد که این وضعیت بسیار تلخ و غم انگیزی است. اما کسی می تواند آن را تغییر دهد که واقعیت را ببیند تا بتواند برای آن راهی پیشنهاد کند.

به هر صورت، فکر میکنم که به هر درجه ای که نسیم انقلاب در کشورهای عربی به جامعه ایران بوزد به همان درجه باید به کمونیست های ایران و به طبقه کارگر ایران نشان دهد که دیر است. طبقه ما نباید به این شکل وارد انقلاب ایران شود. احتیاج مبرم به تشکل و آگاهی در طبقه کارگر داریم، احتیاج داریم دست فعالین کمونیست طبقه کارگر را در دست هم قرار دهیم، احتیاج داریم صف طبقه کارگر را به زیر یک فعالیت کمونیستی متشکل کنیم.

نصیحت در مورد اینکه هوشیار باشیم یا مواظب باشیم سخنان حکیمانه ای

می دهد که امروز بیش از همیشه سازمان یابی و تحزب کمونیستی طبقه کارگر یک پدیده اورژانس است. انقلاب کارگری به این گره خورده و اگر انقلاب در ایران ممکن است، که ممکن است، آن وقت سوال این است که طبقه کارگر چگونه وارد این انقلاب می شود؟ کمونیست ها کجا قرار دارند؟ در بحث تحزب کمونیستی طبقه کارگر سعی کردم که به یک درجه ای موانع جشعی این فعالیت را در ذهنیت چپ باز کنم.

اما در هر حال، در رابطه با بحث امروز، نکته من این است که هرچه بیشتر معتقد باشیم که این موج به ایران سرایت میکند، بیشتر باید معتقد باشیم که تحزب کمونیستی و سازمان دادن طبقه کارگر برای هر حزب کمونیستی از نان شب واجب تر است.

اینکه عده ای فکر میکنند باید مثل لیبی با کمک غرب رژیم ایران را سرنگون کرد، صرف نظر از مضمون شدت راست روانه و ارتجاعی آن، به سرانجام نمی رسد. قطعات و جنبش های طبقاتی در ایران متفاوت اند. بورژوازی پرو غرب ایران این سیاست را در زمان بوش امتحان کرد. نشد. اما برای خیلی ها این روش زنده ماندن و مربوط ماندن به سیاست در ایران است. شغل شان در سی سال زندگی در تبعید همین بوده. حرف پرت پشت حرف پرت زدن و منشاء هیچ اثر مثبتی در جامعه نشدن.

این واقعیت بسیار تلخ و غم انگیزی است. اما کسی می تواند آن را تغییر دهد که واقعیت را ببیند تا بتواند برای آن راهی پیشنهاد کند.

به هر صورت، فکر میکنم که به هر درجه ای که نسیم انقلاب در کشورهای عربی به جامعه ایران بوزد به همان درجه باید به کمونیست های ایران و به طبقه کارگر ایران نشان دهد که دیر است. طبقه ما نباید به این شکل وارد انقلاب ایران شود. احتیاج مبرم به تشکل و آگاهی در طبقه کارگر داریم، احتیاج داریم دست فعالین کمونیست طبقه کارگر را در دست هم قرار دهیم، احتیاج داریم صف طبقه کارگر را به زیر یک فعالیت کمونیستی متشکل کنیم.

نصیحت در مورد اینکه هوشیار باشیم یا مواظب باشیم سخنان حکیمانه ای بی قراری خرده بورژوازی متفاوت

است. هستند. اگر بالاخره نتوانیم این مواظب باشیم، آماده و هوشیار باشیم ها را به یک آف و چشم انداز و یک نقش عملی برای جامعه و برای طبقه کارگر ترجمه کنیم، آنوقت حرف حکیمانه باقی میماند. حرف خوبی است ولی نصیحت است.

مصطفی اسد پور: کورش مدرسی اجازه بدهید من اینجا این سوال را مطرح کنم که اگر شما از زاویه یک کارگر نگاه کنید، می تواند این سوال را پیش پای شما بگذارد که فرصت های سیاسی و تاریخی هم در مبارزه برای رسیدن به هدف اهمیت دارد. شما چگونه توضیح میدهید که در دنیای که می تواند تلاطم های سیاسی بزرگی اتفاق بیفتد متشکل کردن کارگران در کارخانه، دست در دست هم گذاشتن برای دستمزدها و برای تشکل، چه سر پلی با آن تعجیلی که می خواهد جمهوری اسلامی را از بنیاد برا اندازد و انقلابی که شما می خواهید را سازمان بدهد دارد؟

کوروش مدرسی: ببینید باز هم تاکید میکنم انقلاب را من و شما شکل نمی دهیم. انقلاب با اراده کسی یا حزبی شکل نمی گیرد. انقلاب مانند آتش فشان است و منفجر می شود. سوال این است که وقتی انفجار صورت میگیرد شما آماده هستید یا نه ؟ سوال این است که آیا باید منتظر بود که لاتاری مان ببرد؟

امروز کسی نمی تواند فراخوان بدهد برویم در میدان آزادی جمع شویم و چادر بزنیم. در شرایط امروز ایران این تاکتیک نمی گیرد. سرکوب می شود. می خواهد بگویم که پدیده انقلاب در کشور های عربی این گونه شکل نگرفت که عده ای روی یوتیوب یا فیس بوک گفتند برویم میدان تحریر جمع بشویم اعتراض بکنیم. این تصویر از اتفاقات خاورمیانه بسیار سطحی است. شکل گیری انقلاب دست من و شما نیست. آن چیزی که دست من و شما است این است که آیا وقتی طبل انقلاب به صدا در می آید طبقه کارگر باشیم. است رهبری آن را به دست بگیرد یا نه؟ به چه درجای آماده است؟ این باید سوال باشد. این میتواند تعجیل را محقق کند. سیاست کمونیستی با خارج کشور قرار میگیرد.

جناح بندی جدید...

پیدا نکردن کمونیسم طبقه کارگر و غیاب تحزب کمونیستی کارگری نیرومند به عنوان رهبر مبارزات ریز و درشت طبقه کارگر، به مثابه تجسم آگاهی، اتحاد و تشکل و نیروی پایان دهنده تفرقه و پراکندگی و اهرم تغییر دهنده تناسب قوا در مبارزات جاری محلی و سراسری به نفع طبقه کارگر، متضد اساسی این طبقه و عامل اصلی این وضعیت نامساعد است.

ه- ادامه حاکمیت بورژوازی و چنین تناسب قوای درناکی، تنها در غیاب صیفندی اترناتیو کمونیستی کارگری در مقابل بورژوازی، در غیاب تحزب کمونیستی هدایت کننده و الهام بخش مبارزات اقتصادی و سیاسی جاری بر

طبقه کارگر میتواند تحمل شود. پاسخ دادن به این معضل تاریخی و شکل دادن به اترناتیو کمونیستی طبقه کارگر در هر قدم مبارزات جاری، هر مبارزه کوچک و بزرگ، اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر به نظر من آن وظیفه بزرگ و حیاتی است که رهبران کمونیست کارگران، کارگران کمونیست و حزب حکمتیست باید فطنت نمای دویست و هر روزه کار خود در محیط کار و زیست طبقه کارگر قرار دهند. این مهمترین درسی است که باید آموخت و مهمترین وظیفه ای است که باید به انجام رساند. به اعتقاد من ما کمونیستها و از جمله حزب حکمتیست به عنوان بخش متحزب کمونیستی لازمست قویا بر این درس و تجربه پاشاری کنیم. در همگامی محکم با رهبران و فعالین کمونیست کارگران و

کارگر و خانواده کارگری است. ضد کارگریترین بخش خودشان اعلام میکنند، ۸۰۰ هزار تومان مرز خط فقر است و آنطرفتر بیشرمانه ۳۲۰ هزار تومان را به سفره خانواده کارگری وعده میدهند. همانطور که در بعضی قطعه نامه های کارگری اول مه امسال هم تاکید شده، این "سطح دستمزد" را نباید تحمل کرد. این تعرض سرمایه داران و دولتشان را باید عقب راند. اما عقب راندن آن اتحادی وسیع و بزرگتر را در جنبش کارگری میطلبد. به نظرم سازماندهی و جنبش گسترده افزایش دستمزدها و "دستمزد تعیین شده" را میطلبد. کارگری را باید ایجاد کرد. همین دو زمینه، گشایش بسیار جدی در شرایط کار و زندگی طبقه کارگر ایجاد میکند و بسیار تعیین کننده است.

استراتژی و سیاستی جدا از استراتژی و سیاست حکمت در مورد سازماندهی کمونیستی در میان کارگران است؟ مطلقاً نیست. با رجوع به کوهی مباحث حکمت در این مورد، روشن می شود که تمام تلاش حکمت برای این بود که طبقه کارگر حزبی را بسازد. او هزار بار گفت و نوشت که: "طبقه کارگر رهبرانش را دارد، محافل کارگران کمونیستش را دارد، رهبران عملی اش را دارد، آژیتاتورهای کمونیستش را دارد..." و گفت: "اگر ما نتوانیم، بخواهیم، نخواهیم، طبقه کارگر کمونیست را بسازیم، خسرو داور آن زمان در جزئیات خصوصیات و وظایف حوزه های کمونیستی و حزبی را توضیح داده است.

اگر ما نتوانیم که تاحالا نتوانستیم، آیا نگران این هستیم که کارگران کمونیست، کمیته های کمونیستی-کارگری اش و حزبی را بسازد؟ بر عکس، باید نگران این باشیم که طبقه کارگر کمونیست را نگذارند حزبی را با یا بدون ما، درست کند.

در اینجا این مساله را بخصوص برای روشنگری در میان کارگران کمونیست یادآور می شوم که، "جنبش کمیته های کمونیستی" یک سیاست پیش برنده است. باید از آن استقبال کرد. این بیشتر به نفع حزب است تا صرفاً به نام حزب کمیته. هارا سازمان دادن که در حال حاضر و در کوتاه مدت پتانسیل و شانس آن کم تر است. برخورد سکتاریستی به کمیته ها، اگر تشکیل شوند، نباید کرد. گرایشات دیگر این کار را خواهند کرد. کمیته ها در پروسه طبیعی تغییر خواهند کرد. گرایش هژمونی پیدا کرده و دیگران حاشیه می شوند. باید دید ما کجای این ماجرا قرار می گیریم.

زمانی که کارگران کمونیست نزدیک به حزب ما و سیاست هایش، در کمیته ای یا کمیته هایی، دست بالا پیدا کردند و یا زمانی که ما به آن حد از قابلیت و توانایی و نفوذ رسیدیم و کمیته کمونیستی اساماسا از کارگران کمونیست هستند اما به عنوان کمیته کمونیستی کاملاً مخفی، دور از چشم پلیس و ناشناس برای دشمنان کارگران از جمله کارفرما و جاسوسان و غیره هستند.

"جنبش کمیته های کمونیستی" نطفه های حزب واقعی طبقه کارگر هم برای رهبری و هدایت مبارزه اقتصادی و اعتراضات و مطالبات رفاهی و آزادیخواهانه کارگران و هم ایجاد حزب قدرت سیاسی طبقه کارگر هستند.

توانند شانس شان را در شرایطی که کارگران کمونیست قدم جلو می گذارند، امتحان کنند و خود را در معرض انتخاب قرار دهند. "کمیته های کمونیستی به حزبی جذب می شوند که دنیا را از منظر طبقه کارگر نگاه کند. مشغله هایش، زبانش، تبلیغاتش، ترویجش و تئوریهایش را در مقابل پای این فعالین قرار دهد."

فکر می کنم حزب حکمتیست با برنامه کمونیستی، با تئوری، سیاست و تاکتیک و رهبری معین، با مبلغین و مرجعین و سازمان دهندگان و کادرهای با نفوذ اجتماعی، با کارگردانی و پتانسیل نظامی ...، شانس زیادی برای انتخاب شدن دارد.

نیاید از رقابت ترسید. این رقابت ها و گرایشات گوناگون در میان پیشروان طبقه کارگر و کارگران کمونیست و سوسیالیست بخوا وجود دارد. همیشه وجود داشته است. قانع کردن یکی یکی شان خیلی سخت تر از این است که خود در کمیته های کمونیستی شان متحد شوند و تنه شان به تنه همدیگر بخورد و فرصت برای دخالت و اظهار نظر و بحث و تبادل نظر و جدال سیاسی و پاسخ به سوالات از زوایای مختلف برای کارگران کمونیست واقعی و نزدیک به حزب ما هم فراهم گردد.

"جنبش کمیته های کمونیستی"، یک سازمانی و پراکندهی شدید رنج می برد. در چنین شرایطی، سیاست "جنبش کمیته های کمونیستی" و بدون تعلق به حزبی خاص، سیاستی منطقی و واقعی است. چرا که در ضرب اول نفس متحد شدن کارگران سوسیالیست و کمونیست در کمیته های کمونیستی، گام مهمی در پیشروی خود طبقه است. و شانس است برای طبقه کارگر که، هم بتوانند به کمک کمیته های کمونیستی اش بر تفرقه و پراکندگی فعلی فائق آمده و سازمان های توده ای و نطفه حزب کمونیستی کارگری اش را در درون خود پروراند و هم، فرجه و شانس هم به حزب ما می دهد که او را به حزب ما بیاورد.

در درون خود پروراند و هم، فرجه و شانس هم به حزب ما می دهد که او را به حزب ما بیاورد. این یک سیاست پیش برنده و قیل از هر چیز به نفع کمونیسم و طبقه کارگر است. کمونیستهای کارگری واقعی هم می

و کمونیست صورت مساله است یا احتمال ایجاد حزب یا احزاب دیگر از جنبش کمیته های کمونیستی کارگران؟ گنارند، امتحان کنند و خود را در معرض انتخاب قرار دهند. نهایتاً تکلیف حزب کمونیستی کارگران چه می شود؟

از نظر من: "جنبش کمیته های کمونیستی" با سیاست و سند کمیته های کمونیستی مصوب حزب نه تنها تناقضی ندارد، بلکه مکمل و در ادامه آن است. کمیته های کمونیستی متعلق به حزب و سازمان حزب بر اساس سند موجود، امکان به جای خود معین است و یک استراتژی سازمانی است. اما تا تحقق آن راه طولانی ای در پیش است. حزب ما گرایشی در میان طبقه کارگر است و بدلیل حولاتی که جریان کمونیسم کارگری در این سال ها از سر گذرانده است و به هزار و یک دلیل دیگر، گرایش ضعیف و با بنیه ضعیف تر از سابق است. شاید برای حزبی که خود را، تنها حزب کمونیستی واقعی این دوره ایران می نامد، "کمیته های کمونیستی جنبشی"، سیاستی مطلوب به نظر نرسد و قبول این واقعیت تلخ باشد. اما واقعیات دیگری هم هستند که از آن گریزی نیست. و آن این است که علاوه بر اینکه ما حزب کم نفوذی در میان طبقه کارگر هستیم، از طرف دیگر طبقه کارگر ایران از بی

سازمانی و پراکندگی شدید رنج می برد. در چنین شرایطی، سیاست "جنبش کمیته های کمونیستی" و بدون تعلق به حزبی خاص، سیاستی منطقی و واقعی است. چرا که در ضرب اول نفس متحد شدن کارگران سوسیالیست و کمونیست در کمیته های کمونیستی، گام مهمی در پیشروی خود طبقه است. و شانس است برای طبقه کارگر که، هم بتوانند به کمک کمیته های کمونیستی اش بر تفرقه و پراکندگی فعلی فائق آمده و سازمان های توده ای و نطفه حزب کمونیستی کارگری اش را در درون خود پروراند و هم، فرجه و شانس هم به حزب ما می دهد که او را به حزب ما بیاورد.

این یک سیاست پیش برنده است. باید از آن استقبال کرد. این بیشتر به نفع حزب است تا صرفاً به نام حزب کمیته. هارا سازمان دادن که در حال حاضر و در کوتاه مدت پتانسیل و شانس آن کم تر است. برخورد سکتاریستی به کمیته ها، اگر تشکیل شوند، نباید کرد. گرایشات دیگر این کار را خواهند کرد. کمیته ها در پروسه طبیعی تغییر خواهند کرد. گرایش هژمونی پیدا کرده و دیگران حاشیه می شوند. باید دید ما کجای این ماجرا قرار می گیریم.

زمانی که کارگران کمونیست نزدیک به حزب ما و سیاست هایش، در کمیته ای یا کمیته هایی، دست بالا پیدا کردند و یا زمانی که ما به آن حد از قابلیت و توانایی و نفوذ رسیدیم و کمیته کمونیستی اساماسا از کارگران کمونیست هستند اما به عنوان کمیته کمونیستی کاملاً مخفی، دور از چشم پلیس و ناشناس برای دشمنان کارگران از جمله کارفرما و جاسوسان و غیره هستند.

این تصویری همچنان انگیز است اما رویا نیست، می تواند متحقق شود. کمیته های کمونیستی تماماً حزبی انطور که در سند کمیته های کمونیستی مصوب حزب، تعریف شده است از نظر من نه این ماجرا قرار دارد. "جنبش کمیته های کمونیستی" اما

و کمونیست صورت مساله است یا احتمال ایجاد حزب یا احزاب دیگر از جنبش کمیته های کمونیستی کارگران؟ گنارند، امتحان کنند و خود را در معرض انتخاب قرار دهند. نهایتاً تکلیف حزب کمونیستی کارگران چه می شود؟

از نظر من: "جنبش کمیته های کمونیستی" با سیاست و سند کمیته های کمونیستی مصوب حزب نه تنها تناقضی ندارد، بلکه مکمل و در ادامه آن است. کمیته های کمونیستی متعلق به حزب و سازمان حزب بر اساس سند موجود، امکان به جای خود معین است و یک استراتژی سازمانی است. اما تا تحقق آن راه طولانی ای در پیش است. حزب ما گرایشی در میان طبقه کارگر است و بدلیل حولاتی که جریان کمونیسم کارگری در این سال ها از سر گذرانده است و به هزار و یک دلیل دیگر، گرایش ضعیف و با بنیه ضعیف تر از سابق است. شاید برای حزبی که خود را، تنها حزب کمونیستی واقعی این دوره ایران می نامد، "کمیته های کمونیستی جنبشی"، سیاستی مطلوب به نظر نرسد و قبول این واقعیت تلخ باشد. اما واقعیات دیگری هم هستند که از آن گریزی نیست. و آن این است که علاوه بر اینکه ما حزب کم نفوذی در میان طبقه کارگر هستیم، از طرف دیگر طبقه کارگر ایران از بی

سازمانی و پراکندگی شدید رنج می برد. در چنین شرایطی، سیاست "جنبش کمیته های کمونیستی" و بدون تعلق به حزبی خاص، سیاستی منطقی و واقعی است. چرا که در ضرب اول نفس متحد شدن کارگران سوسیالیست و کمونیست در کمیته های کمونیستی، گام مهمی در پیشروی خود طبقه است. و شانس است برای طبقه کارگر که، هم بتوانند به کمک کمیته های کمونیستی اش بر تفرقه و پراکندگی فعلی فائق آمده و سازمان های توده ای و نطفه حزب کمونیستی کارگری اش را در درون خود پروراند و هم، فرجه و شانس هم به حزب ما می دهد که او را به حزب ما بیاورد.

این یک سیاست پیش برنده است. باید از آن استقبال کرد. این بیشتر به نفع حزب است تا صرفاً به نام حزب کمیته. هارا سازمان دادن که در حال حاضر و در کوتاه مدت پتانسیل و شانس آن کم تر است. برخورد سکتاریستی به کمیته ها، اگر تشکیل شوند، نباید کرد. گرایشات دیگر این کار را خواهند کرد. کمیته ها در پروسه طبیعی تغییر خواهند کرد. گرایش هژمونی پیدا کرده و دیگران حاشیه می شوند. باید دید ما کجای این ماجرا قرار می گیریم.

زمانی که کارگران کمونیست نزدیک به حزب ما و سیاست هایش، در کمیته ای یا کمیته هایی، دست بالا پیدا کردند و یا زمانی که ما به آن حد از قابلیت و توانایی و نفوذ رسیدیم و کمیته کمونیستی اساماسا از کارگران کمونیست هستند اما به عنوان کمیته کمونیستی کاملاً مخفی، دور از چشم پلیس و ناشناس برای دشمنان کارگران از جمله کارفرما و جاسوسان و غیره هستند.

این تصویری همچنان انگیز است اما رویا نیست، می تواند متحقق شود. کمیته های کمونیستی تماماً حزبی انطور که در سند کمیته های کمونیستی مصوب حزب، تعریف شده است از نظر من نه این ماجرا قرار دارد. "جنبش کمیته های کمونیستی" اما

درباره "جنبش کمیته های کمونیستی"

مظفر محمدی

مباحث و اسناد "سیاست سازماندهی حزب در میان کارگران"، محافل و شبکه های مبارزاتی کارگری، آژیتاتورها و رهبران عملی و محلی کارگران، عضویت کارگری، حوزه های حزبی و...، مبانی سیاست سازماندهی حزب در میان طبقه کارگر را توضیح و تشکیل می دهند.

شرایط اختناق و سرکوب پلیسی هیچگاه فرصت نداد تا حزب سراغ سازمان هرمی و ایجاد کمیته های حزبی در محل کار و زیست کارگران برود. سازماندهی منفصل و اتکا به شبکه های طبیعی و اجتماعی و مبارزاتی برای مدت طولانی، سیاست سازماندهی حزب بوده است. شرایط اختناق در این مدت طولانی حزب را از ایجاد سازمان حزب در محل با وظایف و اختیارات لازم، محروم کرد. همین امر نیز باعث شد که مساله سازمان متمرکز و هرمی و ایجاد کمیته های حزبی در محل زیست کار کارگران و یا کمیته های شهری و منطقه ای از دستور خارج گردد. در این اواخر منصور حکمت از ایجاد کمیته های شهری حرف می زد. اما متأسفانه فرصت به سرانجام رساندن این سیاست را نیافت.

در سال های اخیر تلاش برای متمرکز کردن سازمان حزب در میان کارگران و کمونیست ها، و ایجاد کمیته های کمونیستی شروع شده است. تلاشی که به دلیل نبود سنت کار حزبی یا دیسیپلین و انضباط محکم و نا آگاهی به روشهای مبارزه با پلیس سیاسی و بویژه سازماندهی از راه دور و بدون شناخت لازم از ظرفیت و آمادگی کادرها و عدم آموزش لازم و غیره با موانع و محدودیتهای جدی مواجه شده است. باید از تجربار تلاش های این دوره آموخت.

کمیته های کمونیستی کمیته های کمونیستی یک مساله گرهی و تعیین کننده در سیاست سازماندهی است و باید رهبری حزب بطور جدی به آن بپردازد. حزب در این باره یک سند و مصوبه دارد و به جامعه اعلام و در سالهای اخیر آن را پراپتی کرده است. این کمیته ها، حزبی اند با وظایف و اختیارات معین "سند کمیته های کمونیستی، وظایف و اختیارات" اخیراً کمیته های کمونیستی از نوع دیگر و با وظایف و اختیارات دیگر از جانب رفیق کورش مدرسی در انجمن مارکس تحت عنوان "حزب کمونیستی طبقه کارگر" مطرح و در نشریه سازمانده کمونیست تبلیغ شده

کمیته های کمونیستی یک مساله گرهی

و تعیین کننده در سیاست سازماندهی است و باید رهبری حزب بطور جدی به آن بپردازد. حزب در این باره یک سند و مصوبه دارد و به جامعه اعلام و در سالهای اخیر آن را پراپتی کرده است. این کمیته ها، حزبی اند با وظایف و اختیارات معین "سند کمیته های کمونیستی، وظایف و اختیارات" اخیراً کمیته های کمونیستی از نوع دیگر و با وظایف و اختیارات دیگر از جانب رفیق کورش مدرسی در انجمن مارکس تحت عنوان "حزب کمونیستی طبقه کارگر" مطرح و در نشریه سازمانده کمونیست تبلیغ شده

جنبش زنان ...

عمیق و واقعی هیچ جا وجود ندارد، اما همان آزادیهای نسبی که در غرب هست را من هم میخواهم داشته باشم. این را هیچ بخشی از جنبش زنان غیر از آن گرایش رادیکال نمی تواند تأمین بکند. تا وقتی که میدان دست این گرایش راست است، گرایش "فمنیسم

اسلامی"، وضعیت همان است که الان می بینیم. دنبال "سبز" روان کردن جنبش زنان و فرستادن فعالین آن "دنبال نخود سیاه" و تبدیل کردن اعتراضات به ماهیه پیشروی خود خاتم هابی صاحب مقام که بروند جایزه بگیرند و ... مگر این که گرایش رادیکال، گرایش سوسیالیستی، گرایش سکولاری که به هیچ وجه از حقوق جهانشمول زن کوتاه نمی آید، دست

بلا بالا پیدا کند. در این حالت خلاصی فرهنگی قابل تحقق است. در غیر این صورت نه. بخش راست، مخالف خلاصی فرهنگی است آن را بی بند و باری میداند. وحدت مطرح نیست. بخش راست در حکومت است. هرچون تداعی شدن با آنها وحدت نیست بلکه رفتن بخش رادیکال زیر پرچم بخش راست است. تحت عنوان وحدت خواهان رفتن بخش چپ، بخش

سوسیالیست، بخش رادیکال و بخش سکو لار جنبش زنان زیر پرچم بخش رهنورد و زیر پرچم فمینیستهای اسلامی اند. بر عکس، وقتی که گرایش رادیکال دست بالا داشته باشد، بخش راست و اسلامی و ... همه میتوانند برودن و زیر پرچم آنها متحد شوند و حقوق حاشیه ای و عقب مانده فردی شان را، به شرطی که به حقوق کس دیگری تعدی نکنند، بگیرند.

سوسیالیست، بخش رادیکال و بخش سکو لار جنبش زنان زیر پرچم بخش رهنورد و زیر پرچم فمینیستهای اسلامی اند. بر عکس، وقتی که گرایش رادیکال دست بالا داشته باشد، بخش راست و اسلامی و ... همه میتوانند برودن و زیر پرچم آنها متحد شوند و حقوق حاشیه ای و عقب مانده فردی شان را، به شرطی که به حقوق کس دیگری تعدی نکنند، بگیرند.

سوسیالیست، بخش رادیکال و بخش سکو لار جنبش زنان زیر پرچم بخش رهنورد و زیر پرچم فمینیستهای اسلامی اند. بر عکس، وقتی که گرایش رادیکال دست بالا داشته باشد، بخش راست و اسلامی و ... همه میتوانند برودن و زیر پرچم آنها متحد شوند و حقوق حاشیه ای و عقب مانده فردی شان را، به شرطی که به حقوق کس دیگری تعدی نکنند، بگیرند.

جنش زنان و گرایشات مختلف آن

گفتگو رادیو پرتو، با ثریا شهبایی
نوامبر ۲۰۱۰

*این متن توسط رفیق آزاد کریمی،
پیاده شده است که توسط من برای
انتشار نهایی ادیت شده است. با
سپاس فراوان از رفیق آزاد کریمی*

هاله طاهری: پس از گرد و

خاکهای جنش سبز و هیاهوی طیف
وسعی از فعالین زن در داخل و حتی
بخشا در خارج کشور در پشتیبانی از
جنش سبز به بهانه دفاع از حقوق
دمکراتیک، امروزه ما به دوره ای
رسیده ایم که بخشی از فعالین حقوق
زنان ارزیابی های مختلف و از
زویای مختلفی در مورد جنش زنان
در دوره گذشته مطرح میکنند. و در
مورد سولهایی چون رابطه جنش
زنان با جنش سبز، مطالبات اصلی
جنش زنان، و دستاورد ها و ناکامی
های جنش زنان در دوره قبل، بحث
های مختلفی در جریان است. از میان
مباحث در جریان، من امروز بحث
مربوط به گرایشات مختلف در جنش
زنان، و همچنین "فمنیسم اسلامی" را
انتخاب کرده ام که با شما در میان
بگذارم. کوهی از نوشته ها، که خیلی
آنها هم البته جانب است، نشان
میدهد که کم کم لایه های مთوم به
جنش سبز زوده میشود و مرزبندی
ها دقیق تر می شوند، مثلاً : لاله
حسن پور و سهیلا وحنتی در مقالاتی
به باز نگری از گرایشات جنش
زنان پرداخته اند، تقریباً هر دو موافقت
که گرایشات متعدد در جنش زنان هر
کدام مشغول کار خودشان هستند.
وحنتی میگوید که دو گرایش وجود
دارد، یک گرایش این است که از
طریق لابی کردن شخصیت ها و
امکان سازی برای رسیدن به خواسته
ها و مطالبات زنان در واقع چشم امید
به "مرحمت" بالایی ها دوخته و فکر
میکند که در چارچوب قانون اساسی
ایران و زیر سایه جمهوری اسلامی
می شود اوضاع را برای زنان بهتر
کرد. گرایش دیگر، خود را سکولار
میخواند که حقوق و مطالبات زنان را
میخواهد، اما این را متناقض با
قانون اساسی و با کل سیستم جمهوری
اسلامی می بیند. لاله حسن پور می
گوید که دره عمیقی بین گرایشات
متعدد وجود دارد، طوری است که
حتی اگر چه هر دو این گرایشات تلاش
می کنند که مطالباتی را برای زنان به
دست بیاورند، اما راه های کاملاً
متفاوتی دارند که با هم به توافق نمی
رسند. می خواستم ببینم نظر شما
چیست، کلا شما گرایشات متعدد را
در جنش زنان چطور می بینید ؟

ثریا شهبایی : مقدمتاً بگویم از روز
اول معلوم بود که جنش سبز نمی
تواند کمترین بهبودی برای زنان و
جوانها و هیچ شتری در جامعه به
وجود بیاورد. ناکامی کسانی که به
جنش سبز امید بسته بودند، بالاخره
این سوال را روی میز فعالین حقوق
زنان گذاشت که این گرایشات چی
است، و چه اتفاقی افتاده است! با نظر
من این نکته مثبتی است. دوره قبل که
شما هم به آن اشاره کردید. در

این هم یک نوع ناراضیاتی است.
ناراضیاتی بچه های مدرسه که از خنده
و شادی و تحرک آزادانه انسانی
محروم هستند، یا ناراضیاتی دخترها و
پسرهای دانشجویی که توهین به
خودشان می دانند که بین آنها دیوار
جنش سبز بلکه "همه با هم"
مطالباتمان برسیم. امروز وقتی می
بینند دچار چه ناکامی شده اند، طبعاً
می خواهند فاصله بگیرند و فاصله
های خودشان را تعریف کنند. به نظر
من این مثبت است. و تلاشی که از
جانب برخی از فعالین حقوق زن می
شود برای اینکه فاصله گرایشات
مختلف جنش زنان را معلوم بکنند
دوری و نزدیکی ها را معلوم بکنند،
مثبت است. شما گفتید که دو گرایش را
دسته بندی می کنند یک گرایش
سکولار و یک گرایش به اصطلاح
اسلامی یا مذهبی. حتماً می توان

گرایشات مختلفی را هم تعریف کرد.
در گرایش سکولار می شود در مورد
گرایش سوسیالیستی صحبت کرد. در
مورد گرایش سکولار می شود درجه
غلظت آنرا تغییر داد و یک گرایش
جدید تعریف کرد. مهم این است قبل از
گرایشات ما ببینیم که خود جنش زنان
را ببینیم چون این گرایشات انعکاس
جنش زنان است، در جنش زنان ما
تحرکات مختلفی داریم. جنش زنان
یک جنبش سراسری است، همه
جامعه از آن تاثیر می گیرد.
اینفورمیست که فرض کنید جنش
زنان چیزی چون جنش احقاق حقوق
معلولین است و فقط شامل حال
جنش زنان یک جنش است. جنش زنان
یک جنبش سراسری است و به اعتقاد من
همه زنان و مردان از آن تاثیر می
پذیرند. و همه زنان از فقدان حق برابر
زن و مرد مورد تعرض قرار می
گیرند. منتهی تعرض داریم تا تعرض.
اعتراض داریم تا اعتراض. ببینید
گرایشات خودشان را با یک طیف
هایی در جنبشهای اجتماعی وصل می
کنند، انعکاس آن طیف ها در جنش
های اجتماعی هستند. مقدم بر وجود
گرایشات، خود جنش زنان است.
جنش زنان چی است؟ چطوری می
توان جنش زنان را تعریف کرد؟
اجازه بدهید کسی در مورد ناراضیاتی
و اعتراض در جنش زنان صحبت
کنیم. ببینید ما دامنه وسیعی از
اعتراض داریم. از ناراضیاتی امثال
خاتم هابی که در مجلس جمهوری
اسلامی نشسته اند و از اینکه با آنها،
نسبت به برداران و آیت الله های بغل
دانششان برخورد برابر نمی شود،
کسانی که دلشان میخواد در همان
مجلس و وزارتخانه با مقامات مذکر
حقوق برابر داشته باشند، طیف
ناراضی در جنش زنان داریم، تا
اعتراض دختر جوانی که احساس
خفگی میکند از اینکه در مورد لباس
پوشیدن و معاشرت کردن و نفس
کشیدنش باید با به مقامات پاسخ دهد یا
به عضو مذکر خانواده. یا ناراضیاتی
که زن کارگری که می نالد از این که هم
نان آور خانواده است و هم سرپرست
بچه ها، و دولت کمترین مسئولیتی در
مقابل تامین بچه ها ندارد، و میگوید که
من را با دنیایی از مسئولیت با مجازات های
نگاه میدارند، یا ناراضیاتی آن خانمی
که بین مقامات نشسته و احتمالاً حکم

دستگیری اینها را هم صادر می کند و
دوست دارد که با مرد بغل دستش از
حقوق برابر برخوردار باشد، دره ای
فاصله وجود دارد.
گرایشات مختلف جنش زنان، بازتاب
آن طیفش اعتراضی است که در جامعه
وجود دارد. به این گرایش می که به آن
می گویند "فمنیسم اسلامی"، نگاهی
ببندازیم، گویانکه سازش دادن اسلام با
فمنیسم غربی که خودش سر تا پا قابل
نقد است، جای حرف دارد. اما ببینیم
و بگویم که ما در ایران یک "فمنیسم
اسلامی" داریم. و همانطور که شاخه
ای از مسیحیت هم قبول کرده است که
زن ها هم بتوانند کشیش شوند، بالاخره
در اسلام هم بعضی ها "ته دلشان غنج
میرود" که خاتم آیت الله هم داشته
باشند و مثلاً خاتم زهرا رهنورد هم به
مقام آیت اللهی برسد! این یک
اعتراض است و این یک مطالبه است،
و دره ای فاصله دارد با آن طیفش
میلونی زنان و دختران و پسران
جوانی که ذره ای برای قوانین اسلامی
ارزش قائل نیستند و آرزوی این را
دارند که در یک جامعه ای بزرگ
سنتی که از آن هست اگر نگاه کنیم،
واژه ای است که معمولاً به عنوان یک
"افراط" در نفاق از حقوق زن،
فهمیده میشود. به این معنی که شما بهر
حال همه جا، مستقل از هر وضعیتی که
است. تماماً از بین

موضوع این است که آن جنبشی که
ذره ای برای قوانین اسلامی ارزش
قائل نیست و لابلای این تفسیر و آن
تفسیر از قوانین اسلام برای "رفع
تبعیض" بر زن نیست، واژه فمنیسم
نماینده نمی شوند. در هیچ صحنه ای
از جامعه، نمایندگی نمی شود. این
برابر از نظر قانونی با مرد، باشد.
مثلاً اگر این جامعه مبتنی بر اپارتاید
امروز همین گرایش است که امروز
نشریات زیرزمینی منتشر می کنند،
ریشه در اعتراضاتی دارد که در عمق
جامعه نسبت به وضعیت اسفناکی که
مردشان با هم نابرابر نباشند! اگر
جامعه مذهبی است و قوانین براساس
شده است، منتهی اگر که مرد می شود
در سطح جامعه نمایندگی نمی شود و
صدایش در میزبای رسمی به گوش
کسی نمی رسد، به خاطر سرکوب و
بگیروبند است. در فمنیسم اسلامی،
حمالتی است که جمهوری اسلامی به
بخش رادیکال و بخش سکولار جنش
زنان کرده و آنها را به تبعید و به
مخفی گاه فرستاده است.

بهررو میخوام بگویم که مقدم بر
گرایش، اگر کسی میخواد ببیند که چه
چیزی با چه چیزی قابل آشتی هست و
چه چیزی با چه چیزی قابل سازش
هست، باید خود جنش زنان را نگاه
کرد و بخش های مختلف جنش زنان
را نگاه کرد. باید نگاه کرد که جنش
اعتراضی زنان خواسته اش چیست.
اگر بخواهد خواسته اش را به این
تقلیل بدهد که تعداد زنان مجلس
جمهوری اسلامی، مجلسی که سر تا پا
زنان است، باید با تعداد مردان
برابر باشد و خاتم رهنورد دست آقای
موسی را بگیرد و خاتم رهنورد هم
سری تو سرها در بیاورد، خوب معلوم
است که این مطالبه کی است؟ کدام
دختر دانشجو، کدام دختر محصل
مدرسه، کدام زن کارگری که یا نان
زیر

برای چنین تغییری در اسلام، باید ابتدا
اسلام را زیر ضرب انقلاب به زیر

کشد، آن را به حاشیه کشاند. تا برای تطبیق با شرایط و برای بقا، اسلام ناچار شود خودش را تطبیق بدهد. در آن شرایط شاید بتوان از فمینیسم اسلامی صحبت کرد.

اما امروز پشت این پدیده "فمینیسم اسلامی" را غرب هم باد میزند. میگویند تا آنجایی که به برابری های حقوقی مربوط شود، در ایران و "جامع اسلام" هم بالاخره خانم ها هم به یک جایی می رسند! ببینید چقدر خانم وکیل و وزیر هست! ببینید چقدر خانم تحصیل کرده هست! پس معلوم می شود ایران جامعه ضد زنی نیست! حکومت حکومت ضد زنی نیست! با این تعاریف در ایران فمینیسم اسلامی داریم! اما به اعتقاد من وقتی میتوان از "فمینیسم اسلامی" صحبت کرد که خود اسلام تغییر کند. مثل مسیحیت، که ارتدکس از آن منعقد شد، و بخشی از خواسته ها و مطالبات لیبرالی جامعه بورژوازی را پذیرفت. امری که به کلیسای کاتولیک تحمیل شد، و آنهم بعد از به زیر کشیده شدن از اریکه قدرت در اروپا، و اسامی در فرانسه! وقتی اسلام از قدرت پایین کشیده شود، وقتی این معنای انتقاد به اسلام قنوتی و "مشروع" شود، آزاد شود، در آن حالت اسلام شکست خورده می رود. دنبال راه حل هایی می گردد که خودش را با جامعه امروز تطبیق بدهد، و از جمله زن و مرد را برابر اعلام بکند، و از جمله اجازه بدهد خانم زهره رهنورد هم آیت الله شود، و اجازه بدهد بقیه خانم های اسلامی در چارچوب قوانین اسلامی به مقاماتی برسند. بین فمینیسم و اسلام امروز تناقض هست، به این دلیل که در خود اسلام چنین امکانی وجود ندارد. و این تناقض وقتی حل می شود و وقتی پدیده ای بنام "فمینیسم اسلامی" میتواند بدون یک رگه واقعی اعلام موجودیت بکند، که اسلام به زیر کشیده شده باشد، مورد تعرض قرار گرفته باشد، از ترفیخواهی شکست خورده باشد. آنوقت است که اسلام می رود و میگردد دنبال راه حل که خودش را به جامعه امروز تطبیق دهد، و میتواند از جمله از خودش پدیده ای بنام "فمینیسم اسلامی" بیرون بدهد. امروز همچنین اتفاقی

به اعتقاد من خانم هایی که امروز خودشان را "فمینیسم اسلامی" مینامند، دارند تلاش می کنند که در چارچوب جامعه موجود و در چارچوب بی حقوقی های موجود یک کمی فضا را برای خودش "ریلکس" تر کنند. چون که زن هستند، یک پرسبب "فمینیستی" هم به خودش زده اند. که به اعتقاد من اعتباری برایشان ایجاد نمی کند. کمترین بارقه ای از "آزادی خواهی" را نصیب شان نمی کند. صفتی از این جنس را، به اینها نمی توان اطلاق کرد.

هاله طاهری: اما برخی از فعالین در این رابطه بحثی را مطرح می کنند که در این نوع که چون مردم ایران مسلمان هستند بنابراین بهتر است که از طریق مذهب یا دینی که مردم دارند وارد شد. ادعا میکنند که این کمک می کند به اینکه مردم به آنها بیشتر گوش بدهند، بیشتر تحویل بگیرند، مردم مشکلاتشان را راحت تر در میان می

گذارند. یا ادعا میکنند که هنگامی که "ارشاد" کرده است. و به این دلایل فعالین حقوق زنان توانسته اند تا سطحی این جنبش را ارتقاء دهد. نظر شما در این مورد چیست؟ آیا واقعا کارنداشت، بیمه بیکاری می گیرد. و مردم در جامعه ای با تامین اجتماعی و آموزش و بهداشت کودکان در بالاترین استاندارد، زندگی میکنند، جامعه ای که از رشد و ارتقا جنبش زنان دید؟ آیا این ادعا که بین جنبش زنان و اسلام، وارد جامعه ای مثل ایران، یک حالت تعادلی بوجود آمده و این دو به اصطلاح نوعی "با هم کنار آمده اند"، آینده ندارد.

می تواند درست باشد؟ این دو پدیده می توانند هم دیگر را تحمل کنند؟ درکل به این پرسوه کاملا متضاد میان جنبش زنان و اسلام در قدرت، چطور باید برخورد کرد؟

ثریا شهبای: من اشاره کردم که جنبش زنان یک جنبش سراسری است. منظور یکم بخش از جنبش زنان است که میتواند با جمهوری اسلامی بسازد؟ حتما بخشی می تواند بسازد. بخشی که می خواهد یک ظاهر "مقبول تری" به عنوان یک جامعه به اصطلاح اسلامی داشته باشد، جامعه ای که در آن زن و مرد قانونا در خیلی از زمینه ها برابر نیستند، اما در عین حال در آن امکاناتی به طیفی از زنان داده می شود که مثلا در عرصه بین المللی "حضور" داشته باشند، و یک ظاهر مذهبی با آنها در مورد جلوگیری از قطع حقوق بازتئستگی و بالا بردن سن بازتئستگی حرف بزنیم! این راه دروغ را می گویند، به خاطر این که مدعی اند که غیر از این اگر کسی برود صحبت بکند با زندان بگیر و ببند و اسلام امروز تناقض هست، روبرو می شود. به اصطلاح طاهری دارند زندگی می کنند. ولی به نظر من خواسته های قلبی خودشان و تمایلات قلبی خودشان را، که مخالفتی با قوانین اسلامی ندارند، دارند به اسم مردم قالب میکنند. این ادعا که اسلام خواسته مردم است، فرهنگ مردم است و مردم برای تحقق مطالبات دیگران، مردم، هزینه کنند!

هاله طاهری: یکی از فعالین حقوق زنان بنام سهیلا وحدتی، در یکی از مباحث خود یک سوال کلیدی مطرح می کند، که من هم فکر می کنم گرایش های متعدد باید در این رابطه موضع صریح و روشن خودشان را اعلام کنند، و آن هم این است که آیا جنبش زنان در چارچوب حکومت اسلامی امکان رشد دارد! جواب بخش زیادی از فعالین زن از جمله ملی - مذهبی ها می گویند که در سه دهه اخیر جنبش زنان از یک طرف به یمن گلوبالیسم جهانی یا دهکده جهانی، و از طرف دیگر به خاطر خود نقش مذهب که گویا در پرتو مذهب زنان برای ابراز وجود و بدنه، بیشتر تحویل بگیرند، مردم مشکلاتشان را راحت تر در میان می

فکر نمی کنم جمهوری اسلامی بتواند استقلال اقتصادی زنان را در بعد اجتماعی، تامین کند. یعنی زن اگر همه در جامعه ای با تامین اجتماعی و آموزش و بهداشت کودکان در بالاترین استاندارد، زندگی میکنند، جامعه ای که از رشد و ارتقا جنبش زنان دید؟ آیا این ادعا که بین جنبش زنان و اسلام، وارد جامعه ای مثل ایران، یک حالت تعادلی بوجود آمده و این دو به اصطلاح نوعی "با هم کنار آمده اند"، آینده ندارد.

می تواند درست باشد؟ این دو پدیده می توانند هم دیگر را تحمل کنند؟ درکل به این پرسوه کاملا متضاد میان جنبش زنان و اسلام در قدرت، چطور باید برخورد کرد؟

ثریا شهبای: من اشاره کردم که جنبش زنان یک جنبش سراسری است. منظور یکم بخش از جنبش زنان است که میتواند با جمهوری اسلامی بسازد؟ حتما بخشی می تواند بسازد. بخشی که می خواهد یک ظاهر "مقبول تری" به عنوان یک جامعه به اصطلاح اسلامی داشته باشد، جامعه ای که در آن زن و مرد قانونا در خیلی از زمینه ها برابر نیستند، اما در عین حال در آن امکاناتی به طیفی از زنان داده می شود که مثلا در عرصه بین المللی "حضور" داشته باشند، و یک ظاهر مذهبی با آنها در مورد جلوگیری از قطع حقوق بازتئستگی و بالا بردن سن بازتئستگی حرف بزنیم! این راه دروغ را می گویند، به خاطر این که مدعی اند که غیر از این اگر کسی برود صحبت بکند با زندان بگیر و ببند و اسلام امروز تناقض هست، روبرو می شود. به اصطلاح طاهری دارند زندگی می کنند. ولی به نظر من خواسته های قلبی خودشان و تمایلات قلبی خودشان را، که مخالفتی با قوانین اسلامی ندارند، دارند به اسم مردم قالب میکنند. این ادعا که اسلام خواسته مردم است، فرهنگ مردم است و مردم برای تحقق مطالبات دیگران، مردم، هزینه کنند!

هاله طاهری: یکی از فعالین حقوق زنان بنام سهیلا وحدتی، در یکی از مباحث خود یک سوال کلیدی مطرح می کند، که من هم فکر می کنم گرایش های متعدد باید در این رابطه موضع صریح و روشن خودشان را اعلام کنند، و آن هم این است که آیا جنبش زنان در چارچوب حکومت اسلامی امکان رشد دارد! جواب بخش زیادی از فعالین زن از جمله ملی - مذهبی ها می گویند که در سه دهه اخیر جنبش زنان از یک طرف به یمن گلوبالیسم جهانی یا دهکده جهانی، و از طرف دیگر به خاطر خود نقش مذهب که گویا در پرتو مذهب زنان برای ابراز وجود و بدنه، بیشتر تحویل بگیرند، مردم مشکلاتشان را راحت تر در میان می

فکر نمی کنم جمهوری اسلامی بتواند استقلال اقتصادی زنان را در بعد اجتماعی، تامین کند. یعنی زن اگر همه در جامعه ای با تامین اجتماعی و آموزش و بهداشت کودکان در بالاترین استاندارد، زندگی میکنند، جامعه ای که از رشد و ارتقا جنبش زنان دید؟ آیا این ادعا که بین جنبش زنان و اسلام، وارد جامعه ای مثل ایران، یک حالت تعادلی بوجود آمده و این دو به اصطلاح نوعی "با هم کنار آمده اند"، آینده ندارد.

می تواند درست باشد؟ این دو پدیده می توانند هم دیگر را تحمل کنند؟ درکل به این پرسوه کاملا متضاد میان جنبش زنان و اسلام در قدرت، چطور باید برخورد کرد؟

ثریا شهبای: من اشاره کردم که جنبش زنان یک جنبش سراسری است. منظور یکم بخش از جنبش زنان است که میتواند با جمهوری اسلامی بسازد؟ حتما بخشی می تواند بسازد. بخشی که می خواهد یک ظاهر "مقبول تری" به عنوان یک جامعه به اصطلاح اسلامی داشته باشد، جامعه ای که در آن زن و مرد قانونا در خیلی از زمینه ها برابر نیستند، اما در عین حال در آن امکاناتی به طیفی از زنان داده می شود که مثلا در عرصه بین المللی "حضور" داشته باشند، و یک ظاهر مذهبی با آنها در مورد جلوگیری از قطع حقوق بازتئستگی و بالا بردن سن بازتئستگی حرف بزنیم! این راه دروغ را می گویند، به خاطر این که مدعی اند که غیر از این اگر کسی برود صحبت بکند با زندان بگیر و ببند و اسلام امروز تناقض هست، روبرو می شود. به اصطلاح طاهری دارند زندگی می کنند. ولی به نظر من خواسته های قلبی خودشان و تمایلات قلبی خودشان را، که مخالفتی با قوانین اسلامی ندارند، دارند به اسم مردم قالب میکنند. این ادعا که اسلام خواسته مردم است، فرهنگ مردم است و مردم برای تحقق مطالبات دیگران، مردم، هزینه کنند!

شد جامعه ایران یک جامعه بیست

میلیون نفره بود و حالا جامعه هفتاد میلیون نفره است. در جامعه بیست میلیون نفره وضعیت زنان را نگاه بکنند و بیستم هفتاد میلیون نفره نگاه کنید. نسلی، سه نسل از زنان و دخترهای این جامعه را سرکوب کردند، از زندگی انسانی محروم کردند، محیط زندگی برای دخترها و پسرهایی ساختند که طعم زندگی که در آن دولت در کوچکترین زاویه زندگی خصوصی دخالت نکند را نچسبند، اینها را له و نابود کردند، تازه "مدال" بر سینه میزنند که باعث شده اند که مثلا سهم زنان در دانشگاهها بالا برود! درست است سهم دخترها در دانشگاهها بالا رفته است. در ورود به خیلی از رشته ها را برای زنان بستند، از سر کار بیگارشان کردن، از محیط های کاری بیروشان کردند، و چون جامعه مذهبی و اسلامی نیست، از یک جای دیگر سر درآوردند. این شد مایه افتخار؟ اشاره کردم این ادعا درست ماندن آن است که بگویند آن عده ای را که انداختیم زندان و امکان هیچ کاری به آنها ندادیم، ببینید که چگونه رفته اند دنبال ورزش و نسنندند و مثلا فرانسه یاد گرفتند! میلیونها کودک را دورشان حصاراسلامی کشیدند، ششستوی مغزی دادند، از زندگی آزادانه و حداقلی از زن هوای آزاد محروم کردند، و ... بازتاب آن که عبارت است از اینکه بخش زیادی از زنان رو آوردند به تحصیل و با فعالیت های "هنری" در چهارچوب قوانین اسلامی معصیت ندارند، از نشان افتخار کرد و به گردن کسانی انداخت که باعث معصیت خفان و زندانی کردن میلیونها نفر شده اند. باید دهان کسانی که چنین ادعاهایی میکنند را به راستی گل گرفت! شرایط زندگی این دو نسل، که طی حاکمیت جمهوری اسلامی بزرگ شدند و در آن زندگی کردند و کودکی شان تباه شد، را باید بازگو کرد، تا کسی که چنین ادعاهایی را تکرار میکند رسوا شود. اگر جنبش اعتراضی زنان رشد کرده است، به خاطر یک سیستم زن ستیز و یک آپارتاید جنسی و یک تعرض وسیع ملیونی و یک کشتار عظیم از کسانی است که برای حق زن مبارزه کردند. این جنبش وسیع است و اقتدر وسیع است که برای امثال خاتم رهفورد، کسانی از به حاکمیت اختناق و محرومیت برکت ایران از دسترسی به فرهنگ آزاد و محرومیت از دسترسی به آزادی عقیده و بیان امکان ابراز وجود دارند، فرصت فراهم میشود که از قبل آن نان بخورند. و آن را به وسیله ای برای اعتبار برای جمهوری اسلامی تبدیل کنند. که گویا داستان زندگی آن نسل که در جمهوری اسلامی دوران جوانی و کودکی ایشان تباه شد، مایه افتخار است!

جنبش زنان رشد کرده است به خاطر اینکه سی سال یک حکومت ضد زن درابعاد وسیع اجتماعی فرهنگی و خصوصی زندگی زنان را مورد تعرض قرار داده است. این جواب آن تعرض است. نه محصول "پینرفت هالی" که سیستم برای زنان به وجود آورده است. جنبش زنان جواب تعرض وسیعی است که به کمترین و ابتدایی ترین آزادی های زندگی فردی مردم، به زنان و دختران در ایران شده است و رادیکالیسم و ملیونی بودن آن، فقط

بازتاب و انعکاس و برگشتی است تو صورت این سیستم حاکم دارد میزند. **هاله طاهری:** و اما یکی دیگر از فعالان زن زاله احمدی در یکی از سمینارها پیرامون جنبش زنان، که من چندی پیش از رادیو زنان گوشی می دادم، اینطور می گوید که مبارزه برای رسیدن به مطالبات زنان به طور عموم مبارزه جنبش زنان برای حق خود یک مبارزه سیاسی است. من شخصا به این تبیین تمایل دارم. اما بخشی از فعالین زن تلاش میکنند که نشان بدهند که بهبود وضع زنان و رسیدن به مطالبات آنها، یک مبارزه فرهنگی است. و یا بهتر است بگویم که مبارزات را در این سطح، فرهنگی، نگاه میدارند. یا با طرح مبارزه برای رفقم هایی برای زنان، مبارزه زنان را محدود می کنند. و غالبا به آن صنفی نگاه میکنند. داستان چیست؟ اگر مبارزه سیاسی است، این امر مهم یعنی مبارزه برای بهبود وضع زنان تا رسیدن به سطح یک جامعه متقدم و امروزی، آیا فقط امر زنان است؟ اصلا ما صنف زنان را مد نظر داریم؟ **شریاهایی:** در جامعه مقوله ای بنام "صنف زن" وجود خارجی ندارد. زن نیمی از جامعه است، که در آن طبقات مختلف وجود دارد. زنان ثروتمند، زنان فقیر، زنان کارگر و معلم و ... موقعیت های طبقاتی و اجتماعی مختلفی است که زنان هم بخشی از آن اند. جنس زن داریم، اما صنف زن نداریم. تبدیل کردن جنس زن به صنف زن، یکی دیگر از شعبده بازیهای جریان های "فنیسم معاصر" است. خواستهای زنان، یا مطالبات مدنی است، یا مطالبات کاری، یا مطالبات بهداشتی و فرهنگی و اجتماعی، و یا مطالبات عمومی است. بالاخره یک عنوان یا "تایتلی" دارد. در جوامعی ممکن است که زنان مطالباتی داشته باشند که الزاما مستقیما مطالبات سیاسی نباشد. مثلا زنان کلیسای کاتولیک، خواست شان برای کنش شدن یک خواست فرهنگی - اجتماعی است. بحث می کنند و به این خاطر که مثلا در کشورهایی قانون هم مخالف این خواست نیست، در چهارچوب جدل هایشان بالاخره میتوانند به سرانجام برسند. در ایران اینطور نیست. در ایران هیچ مطالبه زنان نیست که سیاسی نباشد. برای اینکه به اعتقاد من "قانونا" ایران در کشورهای غربی تفاوت دارد. در اغلب جوامع غربی، قانونا زن و مرد از نظر حقوقی با هم برابراند، و مکانیسم های غیر رسمی دیگری وجود دارد که زن ها را به عنوان شهروند حاشیه ای، در خانه یا به عنوان "سکس ایجت" ، موضوع های جنسی، در موضوع نگاه میدارد. قانون چنین موقعیتی در غرب برای زن تعریف نکرده است که نقش اصلی اش تولید و سرویس خانگی و مشاغل از نظر موقعیت اجتماعی پایین تری باشد. ولی در جامعه ایران، قانونا زن موقعیت پست تری برایش تعریف شده است. در نتیجه شما هر مطالبه فرهنگی سیاسی اجتماعی و کاری که داشته باشید، در مورد زنان، با سد قانون و سیاست روبه رو می شود. در ایران قانونا زن وظیفه اصلی اش خانه داری است. در نتیجه در خانه شما هر وقت همسرتان ناراضی باشد و بگوید که وظیفش را در خانه خوب انجام نمی دهد، قانونا می تواند شما را برگرداند منتهی زن شما از حقوق برابر در زمینه خانواده و ازدواج و طلاق و معاشرت برخوردار نیست. قانونا ممنوع است. از نظر سیاسی ممنوع است. در نتیجه هر مطالبه شما برای برابری حقوقی زن و مرد، سیاسی است. من معتقد نیستم که زنان، علی العموم خواسته های صنفی دارند. همانطور که گفتم زنان صنف نیستند، در ایران خواسته ها و مطالبات زنان و تبدیل کردن آن به مطالبات فرهنگی، یک دروغ بزرگ است. در اینکه در ایران فرهنگ مرد اصیل برپاد می کند، و فرهنگ اصیل ایرانی مرد سالار است، تردید نیست. اما مقدم برآن فرهنگ، قوانین و ساختار اجتماعی است که مبتنی بر آپارتاید جنسی و مبتنی بر زن ستیزی است. مبارزه شما در همه جا به سد قوانین ضد زن می خورد. اصلی ترین کار مبارزه علیه این سیستم و این قوانین است. وقتی آزادی عقیده و بیان داشته باشید، وقتی از مذهب سنتی از زندگی زن و مرد متفاوتی دارند. همیشه اشکال و ابزاری که جنبش های اجتماعی خود را با آن بیان میکنند، آن چیزی نیست که ما می بینیم. جنبشی است که در سطح پائین اینطور می طید، بیان و مطالبه اش از آزادی و عینیت جنسی و مرد است. و مرد است. و اینها اعتراضات واقعی زنان و جوانان را منعکس میکند. شما به این اشاره کردید که بخاطر سرکوب و بگیر و ببند این جنبش نمایندگی نمی شود. اما در عین حال ما شاهد هستیم رشد اعتراضات هستیم. آمارهای خود جمهوری اسلامی اشاره دارد به این که آمار "بده حجابی" با همان الفاظی که دولت میبندد، اختلاط دخترها و پسرهای جوان با همیگر، و بقول خوششان "بی بند و باری" با همان ارزشهای جریانات اسلامی، هر روز بالا تر و بالاتر می رود و مردم را مرتب به این خاطر جریمه می کنند. طی مدت کوتاهی طیف وسیعی از جوانان را زندانی کردند، برنامه های ویژه ای برای کنترل جامعه ترتیب دادند و ... اما این وجود ما می بینیم که جوانها باز مقاومت می کنند. این حرکت ها در بطن جامعه، اگر چه دائما سرکوب می شود، اما وجود دارد. مثلا حرکت هایی چون انتشار نشریه عصیان که شروع شده است. این تحركات واقعی و از پائین را چطور می توان تقویت کرد؟ و چه گرایش باید سراغ این جوانان و توقعاتشان و خواسته هاشان برود؟ تا دوباره مبارزات یک دهه قبل را که به اوج رسیده بود از سر گرفت ؟ یا بشمار شما چگونه و از کجا باید شروع کرد ؟ **شریاهایی:** آن گرایشی که به دنبال این هست که بالاخره در یک سطحی با گرایش اسلامی اتحاد بکند، باید برگردد و اعتراض جامعه را منعکس کند. باید صدای اعتراض و طپشی باشد که حجاب را قبول نمی کند، فاصله زن و مرد را قبول نمی کند، جدایی جنسی را قبول نمی کند، آن را به سرخه و میگردد، "تره به ریش" امر به معروه و نهی از منکر و قوانین اسلامی در ترین و زن ستیزترین بخش گرایش

فصل جدیدی از تحرک طبقه کارگر

مصاحبه با بهرام مدرسی

کمونیست: دامنه اعتراضات کارگری برای بهبود زندگی در این دوره به مراکز مهم صنعتی کشیده شده است. اعتراضات کارگران در ذوب آهن، اعتصاب کارگران پتروشیمی تبریز، اعتصابات کارگران پتروشیمی بندر امام در ماهشهر و کشیده شدن دامنه آن به سایر مجتمع های پتروشیمی منطقه از جمله امیرکبیر، خوزستان، شیمیایی رازی، تندگویان، بوعلی و اروند نمونه برجسته از تحریکات کارگری در مهم ترین مراکز صنعتی است. این اعتصابات که مطالبه اصلی کارگران حذف یارانه‌ها و اسطه ای و انعقاد قرارداد مستقیم با کارگران و لغو قراردادهای موقت است به پیروزی رسید. کلا ارزیابی شما از اعتصابات پتروشیمی چیست؟ ویژگی و اهمیت این اعتصابات در میان تحریکات وسیع مراکز کارگری در ایران از کارگران ایران خودرو، مخابرات راه دور، کیان تابر و هفت تپه و نساجیها و تا صدها حرکت اعتراضی کارگری در چیست؟

بهرام مدرسی: اعتصاب کارگران پتروشیمی ماهشهر و حتی قبل از آن اعتصاب کارگران پتروشیمی تبریز، اعلام به میدان آمدن صف مستقل کارگران مراکز صنعتی بزرگ برای مبارزه علیه حمله دولت سرمایه به زندگی طبقه کارگر هستند. برای اولین بار کارگران این مراکز بزرگ صنعتی نه از طریق ارگان های تحمیل شده دولتی از خانه کارگر تا شوراهای اسلامی و غیره بلکه مستقیماً از طریق نمایندگان منتخب خود با دولت، کافرمایان و حتی نیروهای انتظامی محل وارد مذاکره شدند. برای اولین بار دولت سرمایه را مجبور به پذیرش نمایندگان کارگران بعنوان طرف مذاکره خود کردند، برای اولین بار خواسته های مشترکی که شامل حال بیش از ۵۰ هزار نفر کارگر صنعتی می شود را هماهنگ کرده و به کرسی نشاندند. برای اولین بار شبکه وسیع رهبران کارگری قدرتش را نشان دادند. برای اولین بار توده وسیع پرولتر صنعتی در ایران از زبان رهبران و نمایندگان خود سخن گفت. برای اولین بار نیروهای انتظامی بخصوص جرات دست زدن و حمله به نمایندگان و همه اعتصاب کنندگان را بخود ندادند. این اعتصاب گذشته از خواسته هایی که به دولت و کارفرمایان تحمیل کرد،

ایجاد بسیار مهمتر بالا را هم در خود دارد. درس های این اعتصاب برای رهبران هوشیار طبقه کارگر و کل شبکه ای که این اعتصابات و اعتراضات کارگران در ذوب آهن، آخرین قدم با هشیاری و دقت تضمین کرد بسیار زیادت از این ها است. بورژوازی ایران با فراهم شدن پایه های اقتصادی و اجتماعی امکان حذف یارانه ها تعللی در انجام این اقدام نکرد. هیچکدام از جناح های رژیم شکی در ضرورت اجرای این طرح نداشتند. از ضروریات امکان اجرای طرح یارانه ها، وجود طبقه کارگر صنعتی را بدهد. وجود طبقه کارگر صنعتی متمرکز در کنار تمرکز بیشتر سرمایه یکی از پیش شرط های امکان اجرای طرح یارانه ها بودند. اجرای طرح یارانه ها بورژوازی ایران را بسیار کلاسیک تر کرد. این شامل حال قطب مقابل آن، طبقه کارگر هم میشود. ابعاد دامنه فعالیت و حضور کارگران صنعتی متمرکز در ایران با ۲۰ یا ۳۰ سال پیش اساساً قابل مقایسه نیست. همین شرایط دیگری را هم برای شبکه های فعالین کارگری در این مراکز و هم برای کارفرمایان و دولت بوجود آورد.

دامنه ماهنگی اعتصابات کارگری در این مورد دینم در یک ضرب تعداد بیش از ۵۰ هزار نفر را در بر میگیرد. این امکان پذیر است چرا که قبلاً خود بورژوازی برای تضمین همان بازآوری بالای کار مجبور به تمرکز هزاران کارگر صنعتی زیر یک سقف شده است. همین دامنه عمل شبکه های رهبران کارگری را بیشتر میکند و امکان سازمان دادن حرکات بزرگتری را هم برای آنان فراهم میکند. همین دست نیروهای رژیم را هم برای سرکوب کوتاهتر میکند. هم به جهت گسترده گیش و هم بعلت حساسیت چنین مراکزی در کل سیکل روزانه تولید در کشور. شما تصورش را بکنید که برای همین خواسته های کارگران پتروشیمی ماهشهر، اگر کارگران مراکز و میدان های نفتی دیگر، کارگران برق و راه آهن و ذوب آهن و ماشین سازی ها فقط یک روز هماهنگ اعتصاب کنند، چه بلایی سر سرمایه و دولتش خواهد آمد تا عمق محدودیت دامنه عمل دولت و سرمایه داران را ببینید.

کمونیست: اعتراضات کارگری در

چند سال گذشته کم نبوده است. طبقه کارگر ایران در صدها مرکز کارگری علیه اخراج، عدم پرداخت دستمزدهای خود و کسب ابتدائی ترین مطالبات انواع تحریکات اعتراضی را داشته است. از تجمع در مقابل دفتر ریاست جمهوری تا مجلس و فرمانداریها در شهرستانهای مختلف، تومار نوشتن و .. را تجربه کرده است. اما معمولاً با وعده و سروداندن، همراه تهدید به اخراج و دستگیری سرانجام کارگران را بدون رسیدن به مطالبه قابل توجهی به خانه های خود فرستاده اند، اعتصاب کارگران پتروشیمی تبریز و ماهشهر بر عکس تحریکات قبلی به پیروزیهای قابل چشمگیری دست یافت، آیا این را میتوان باز شدن فصل جدیدی از تحرک طبقه کارگر نام گذاشت؟

بهرام مدرسی: به نظر من فصل جدیدی است. روشن بود که این تحریکات آغاز خواهند شد. روشن بود که دولت سرمایه مجبور است به باز شدن امکان مبارزه متشکل کارگران مراکز صنعتی بزرگ گردن نهد. نمیشود تعیین قیمت نان شب مردم را به رقابت در بازار آزاد محول کرد اما دستمزد کارگر را به زور از بالا تحمیل کرد. تالشان را حتماً میکند و خواهد کرد اما همان منطق سرمایه به فعال و رهبر کارگری میگوید که من هم برای تعیین قیمت و ارزش نیروی کارم وارد معامله با دولت و سرمایه داران میشوم. این حق من است و برایش اعتصاب هم میکنم. برای این دیگر محتاج شورای اسلامی و تومار هم نیستیم. نماینده خودم را انتخاب میکنم و از طریق او با شما چانه میزنم. تا وقتی هم که با ما توافق نکرده‌اید در اعتصاب میمانیم. این منطق مبارزه با دولت است. اعتصاب کارگران پتروشیمی ماهشهر علیه بسته شدن کارخانه نبود، اعتصابی در یکی از کارخانجات با سود دهبی بالا بود. نمیتواند به بهانه دولت پولی ما را نداده و یا اینکه سود دهبی بپایان است و غریه کارگران را به سر سفره خالی شان برگرداند.

کمونیست: عروج جنبش سبز بر عکس تصور رایج و تبلیغات وسیع احزاب بورژوازی و مدیران مدافع جنبش سبز از بی بی سی و سی ان ان را رادویی فردا و .. که گویا فضا را برای اعتراضات باز کرد، تا جایی که به طبقه کارگر ایران و صف از ادیوهای کمونیستها برگردد، ما شاهد بسته تر شدن فضای سیاسی و افزایش دامنه اختناق بودیم. در زمانی که جنبش سبز فراخوان تظاهرات خیابانی میداد و بخش قابل توجهی را در روز قفس، یا

عاشورا و نماز جمعه رفسنجانی جمع میکرد و طبقه بی نام کارگر اعلام میکردند که انقلاب شروع شده است، جمهوری اسلامی اعتراض چند نفره کارگر را حتی برای پرداخت حقوقهای معوقه خود تحمل نمیکرد. جنبش سبز تلاش کرد کارگر را فریب دهد و به زیر پرچم خود بکشاند که موفق نشد، خود سبز و جنبش خیابانی و اعتراض جاری در خیابان آن افول کرد، اکنون توازن قوای میان طبقه کارگر و جمهوری اسلامی را چگونه ارزیابی میکنید؟

بهرام مدرسی: به نظر من الان زود است که درباره توازن قوای جدیدی میان طبقه کارگر و جمهوری اسلامی صحبت کنیم. همانطور که قبلاً توضیح دادم، فکر میکنم که شرایط و امکاناتی برای و به مبارزه طبقه کارگر اضافه شده اند که قبلاً موجود نبودند. کارگران ماهشهر و رهبرانشان بخشی از این امکانات استفاده کردند، آیا بقیه بخش های طبقه کارگر صنعتی ایران هم با همین شتاب دست به کار می شوند تا بتوان از توازن قوای جدید صحبت کرد؟ جواب این سوال قبل گفتم این هم از جمله امکاناتی است که میتواند توازن قوای موجود را به نفع طبقه کارگر تغییر دهد.

کمونیست: موانع اصلی طبقه کارگر برای اتحاد صفوف خود و تحمیل حداقلی از مطالبات خود به بورژوازی ایران و دولت آن کدامند و چه باید کرد؟

بهرام مدرسی: پراکندگی صفوف کارگری، کمونیست: ما در این دوره شاهد انقلاب مصر و تونس و تحولاتی انقلابی در خاورمیانه و کلا دنیای عرب هستیم. این فضا و تحولات چه فرجه و امکانی را برای طبقه کارگر ایران، کمونیستهای این طبقه و رهبران و فعالین آن باز کرده است؟ چه باید کرد و چگونه میتوان از این فضا بیشترین استفاده کرد و نقش رهبر همین اعتصاب کارگران ماهشهر باید نشان داده باشد که نبض جنبش کارگری با نبض جنبش سبز و طرفداران چپ و راستش میزند. باید نشان داده باشند که امکانات و محدودیت های اعتراض کارگری کلاً با امکانات و محدودیت های جنبش سبز و سازمانهای چپ و راست مدافعش فرق میکند.

کمونیست: بورژوازی ایران در یکسال گذشته تعرض وسیعی را علیه طبقه کارگر سازمان داد، حذف سوبسیدها و سپردن قیمت مایحتاج عمومی به مکانیسم بازار و افزایش بورزی قیمتها، از نان گرفته تا بنزین و چند ده برابر شدن فیش آب و برق و افزایش هزینه مسکن و .. تنها گوشه کوچکی از این ماجرا است. همراه و همزمان شاهد تعرض وسیع در عرصه سیاسی و فکری و فرهنگی برای تحمیل کارگر هستیم. در مقابل بحث از اهمیت بستن سدی در مقابل این تعرض است. نظر شما در این باره چیست و چکار باید کرد؟

این حمله نه گفتند. جوانان با پلیس بود. جوانانی که ابزاری جز تظاهرات و به خیابان آمدن ندارند و امروز با تمام قوا از این قدرت استفاده میکنند. اما قدرت طبقه کارگر نه در تظاهرات است که در اعتصاب او است. طبقه کارگر و مردم انگلیس امروز و در دوره تظاهراتی ضد جنگ در سال ۲۰۰۳ بی ثمر بودند صرف اعتراض از راه محاصره قرار میدادند. اگر هاید پارک شاهد مراسم آرام "تی یو سی" بود خیابان اکسفورد و میدان پیکادلی و

این اعتراض نیستند. نشان دادند آنها چیزی جز ابزار حزب کارگر برای تسویه حساب با حزب رقیب نیستند. طبقه کارگر به سازمانهای رادیکال و واقعی خود نیاز دارد تا در کنار نسل جوان به جنگ بورژوازی حاکم برود.

امروز زمان به مصاف طلبیدن بورژوازی حاکم از راه اعتصاب و نشان دادن همه قدرت خود به ارتجاع حاکم است. اتحادیه های کارگری انگلیس نشان داده اند که ابزار مناسب

عراق به خیابان آمدند و همه توان به این حمله نه گفتند. آنزمان هم تونی بلر مانند کامرون صدای اعتراض و نه مردم را شنید و در سیاست خود تغییری نداد و مردم را اینبار نه خشمگین بلکه سرخورده و مغرور کرد.

امروز زمان به مصاف طلبیدن بورژوازی حاکم از راه اعتصاب و نشان دادن همه قدرت خود به ارتجاع حاکم است. اتحادیه های کارگری انگلیس نشان داده اند که ابزار مناسب

است"، "دستها از لیبی کوتاه"، "شروع جنگ طبقاتی"، "هزینه جنگی را قطع کنید نه هزینه تحصیلی"، "مانند مصری ها اعتصاب کنیم"، "مانند مصری ها مبارزه کنیم" از جمله شعارهای جوانان بود. این صف خشمگین به بانکها، فروشگاههای میلیاردیها حمله کردند. جوانان معترض با جسارت پلیس را در بودن قرار میدادند. اگر هاید پارک شاهد مراسم آرام "تی یو سی" بود خیابان اکسفورد و میدان پیکادلی و

این همه قدرت.....

بیش و اعتماد به اعتراض رادیکال مصمم بودند مهر خود را به اینروز بزنند.

تظاهرات این صف شباهتی به کارنوال "تی یو سی" نداشت. رنگ و بوی این صف، شعارهای آن متفاوت بود. در این صف جوانانی را میدید که با هر عنوانی، آنارشوییست، سوسیالیست، کمونیست، سرود انترناسیونال را سر میدادند، شعارهای "سرمایه داری قاتل

بیش و اعتماد به اعتراض رادیکال مصمم بودند مهر خود را به اینروز بزنند.

تظاهرات این صف شباهتی به کارنوال "تی یو سی" نداشت. رنگ و بوی این صف، شعارهای آن متفاوت بود. در این صف جوانانی را میدید که با هر عنوانی، آنارشوییست، سوسیالیست، کمونیست، سرود انترناسیونال را سر میدادند، شعارهای "سرمایه داری قاتل

از عاشورا تا روز جهانی کارگر!

مصطفی اسدپور

هر چیز به منافع طبقاتی سرمایه دارانه خود وفا دارتر از آنست که چنین ریسکی را متقبل گردد. دو سال پیشتر در بیهوده قدرت بسیج و کیا و بیای خیابانی این جریان، یک کلمه از سیاسی این جریان از یکسال قبل عیان شد. دامنه تظاهرات با سرعت کاهش یافت، روز قفس و آخرین تیرهای ترکش زرانخانه ضد احمدنژادی این جریان قدرت بسیج خود را از دست داد. صد البته نمیشد مدت طولانی در پس "الله اکبر" میماند در پشت بام منازل" تداوم جنبش را وعده داد. سرکوب رژیم بر کسی پوشیده نبود، اما افول سبز قابل پوشاندن در پشت عامل سرکوب نبود. از همان زمان انتقاد و بازبینی و تجدید نظر در مواضع، طیف سردمداران سبز در داخل و خارج کشور را بخود مشغول کرد. بسرعتی باور نکردنی تئوریهای سبز ایراد را کشف کردند: "باید از غلظت اسلامی خود بکاهیم، به مردم، به کارگران، به اعتراضات مردم و به مناسبتهای ملی دست ببریم." از بهمن گذشته و از ابراز وجود مجدد این جریان، از چهار شنبه سوری سبز ملی - ایرانی که بگذریم، تا حالا روز جهانی سبز زنان را داشته ایم. نوبت اول مه، روز جهانی سبز کارگران هم در راه است! سبز یک جریان تا مغز استخوان بورژوازی است. این جریانی نه برای سرنگونی جمهوری اسلامی، بلکه برای حفظ رژیم عمل کرده است. نه اینجا تعابیر مختلفی از سبز داده شده است، اما عمق اسلامی جریان سبز بجای خود باقی مانده است. در بیلان دو سال تحرک و جولاندری سبز، در فشرده ترین بیان ممکن، طبقه کارگر زن و آزادیخواهی و سرنگونی طلایی در فضای سیاسی ایران سخت ترین خسارت را متحمل شد. تغییر ریل و کارگر پناهی امروز را چگونه باید ترجمه کرد؟ با نزدیک شدن اول مه تعداد هر چه بیشتری فراخوان از داخل و خارج منتشر میگردد که کارگران "عزیز و ظلم دیده" را به اعتراض و اعتصاب دعوت میکند. بیکبار در دو دیوار ملو از آفیش هایی شده است که پر سوز و گداز سنگ کارگر به سینه میزنند. آیا در وانفاسی ضد کارگر رژیم نمیشود آنرا به فال نیک گرفت؟ بر عکس، اول مه سال ۱۳۹۰ باید مهر محکمتر جدایی سرنوشت کارگر با کل جریان سبز باشد.

در دل کشمکشهای سیاسی همواره جریانات ارتجاعی بورژوازی بوده اند که عوامفریبانه و با شعارهای پوپولیستی سراغ کارگر رفته اند. همواره جریانات ارتجاعی درون حکومتی وجود داشته اند که وقتی زورشان بهم نرسیده، پای مردم را به میان کشیده اند، اعتراض را در خیابانها دامن زده اند، تا وقت خود دوباره به خانه بازگردانند. جریان سبز حتی در این چهار چوب نمیگنجد. این جریان اسلامیت، رژیمتر، مهمتر از

احزاب "چپ" و فراخوان اول مه شان بازگو کننده است که اعتماد بنفس گستاخانه سبز از کجا ناشی میگردد. بسختی میتوان باور کرد که چگونه اطلاعاتی پس از اطلاعیه، در عبارتهای مشابه و آشنا، کارگران

فراخوانده میشوند که اول مه را صرف رونق تازه "انقلاب" کنند. امروز و در مناسبت اول مه، همه احزاب و جریاناتی که از آشورای ده سال قبل سبز، حماسه انقلاب و سرنگونی و آزادی ساختند، گرد هم آمده اند. دیدنی است که چگونه پرچمها و تاکتیکها و مناسبتهای فی مابین، از چپ تا راست، از منشور تازه منتشر شده حزب کمونیست کارگری تا منشور دوم سوم سبز به هم نزدیک میگردد. فضای سیاسی ایران با تعداد و تنوع گسترده احزاب شناخته میشود که جا ظاهرا هیچیک، علاقمند مشابه در بسیاری مواضع با دیگری سر سازگاری نشان نمیدهد. پدیده سبز یک استثناء، سندی خلاف این قضاوت عمومی از آب درآمد. تنوع باور نکردنی جریانات زیر چتر سبز به یک هسته مرکزی گره خورده است: میتوان از شر ولایت فقیه خلاص شد، میتوان به فرم کنترل شده ای از "سرنگونی" نائل گردید، میتوان قوانین مذهبی را کنار گذاشت، میتوان با وعده دستمزد ماهانه یک میلیون تومان کارگر را دنبال نخود سیاه فرستاد، اما اساس نظام، سیستم سرکوب و باین معنا از سبز، سبزه سرزمین دارانه را محفوظ داشت. این اکسیر "جادویی" سبز در مهرای بخش مهمی از درون خود رژیم با اپوزیسیون ناسیونالیست تا نیم باقی در فراخوان اول مه سبزهها واقعا خنده آور است. لب کلام بورژوازی است. اول مه دقیقاً مناسبتی است که طبقه کارگر در ایران باید مرزهای طبقاتی هر چه روشنتری را با جریانات بورژوا - سبز - و ناسیونالیست ترسیم کند. طبقه کارگر هر چه بدهی به کشمکش و تصفیه حساب و "انقلاب" این جریانات ندارد. آفاق مطلوب این جریانات منافع کارگر را تأمین نمیکند. هیچ دلیلی ندارد کارگر با طناب "انقلاب سبز" به چاه دیگری از همان نوع جمهوری اسلامی فرو برود. کارگران در برگزاری اول مه خود، سبز تاکید بگذارند. در روز طبقاتی چیز باید بر سیاست بیگانهی با جریان سبز تاکید بگذارند. در ایران سال ۱۳۹۰ هیچ پیامی موجه تر از این نیست که: کارگران سیاهی لشکر کشمکش هر چه هست اما، نباید زیاد به اینها سخت گرفت. نیم نگاهی به یک دوچین

این همه قدرت ما نیست در حاشیه "مارش برای آترانتیو" در لندن

آتر مدرسی

پلیسهای ویژه با اسپهپاشان خبری نبود، پلیس حتی امکان از سیاست روز ۲۶ مارس به دعوت کنگره سراسری اتحادیه های انگلیس "تی بو سی"، با حمایت سازمانهای سیاسی، تظاهرات کنندگان) پرهیز و تلاش میکرد مختلف، مارشی تحت عنوان "مارش" برای آترانتیو" در اعتراض به سیاست ریاضت اقتصادی و تعرض دولت دست راستی انگلیس به سطح معیشت مردم در لندن برگزار شد. صدها هزار نفر که با تکتون تحت این سیاست بیکار شده و به خیل بیکاران پیوسته اند یا قرار است در چند هفته یا ماه آینده بیکار شوند در اینروز به خیابان آمدند تا نه خود را به تعرض دولت دست راستی کلمرن- کلب که زندگی شان اعلام کنند. تعرضی که ابعد آن وسیعتر و برای میلیونها کارگر و مردم کم در آمد وحشتناکتر است. تعرض مارگارت تاچپر و در حقیقت ادامه تعرض بورژوازی در راستی انگلیس به زندگی طبقه کارگر و مردم است. این بزرگترین تظاهرات پس از تظاهراتی ضد جنگ در سال ۲۰۰۳ بود. به گفته منابع مستقل جامعه را تحت تاثیر خود قرار دادند. تی بو سی سکوت کرد تلاش کرد که خشم و اعتراض علیه این تعرض را تسلیه کمین تبلیغاتی حزب کارگر علیه دولت محافظه کار کند. مراسم اعتراض بود، سیل جمعیت از خیابانهای مختلف خود را به مراکز و میدانی اصلی لندن و هاید پارک میرساندند. شعارهای "نه به قطع فزای اجتماعی"، "نه به بیکاری"، "شعار اعتصاب عمومی برای همه"، "دست دولت از کار من کوتاه"، "این دولت انتلافی دست راستی"، "این دولت رفاه نیست"، "حق تحصیل را از من نگیرید"، "مالیات از سرمایه داران راه حل است" و در دست زن و مرد، پیر و جوان و کودکان خردسال میشد دید. دولت و پلیس از منتها قبل خود را برای اینروز آماده کرده بود. تبلیغیات علیه جوانان رادیکال و خشمگین ترساندن جامعه از "خشونت" آترانسیستها و چپها، هشدار "تی بو سی" در تضمین مسالمت آمیز بودن تظاهرات، تلاش در بسیج افکار عمومی علیه رادیکال شدن اعتراض گوشه هانی از این آمادگی بود. تلاش کردند با بسیج ۴۵۰۰ پلیس شهر لندن را تحت کنترل خود در آورند. در اینروز تمام اماکن و ساختمان های Downing street و پارلمان (محل سکونت نخست وزیر)، پارلمان و فروشگاه های بزرگ و بانکهای که قبلا مورد حمله معترضان قرار گرفته بود، در محاصره پلیس بود. اما دولت و پلیس هراسان از تاثیرات انقلاب مصر و تونس بر روحیه جوانان و تحت فشار افکار عمومی که چهره واقعی دموکراسی و دولت آنها در اعتراضات نوامبر و دسامبر علیه خشونت وحشیانه ای که در تظاهرات علیه جوانان از خود نشان دادند، سیاست "آرامی" را در پیش گرفتند. برخلاف تظاهراتی نوامبر و دسامبر دانشجویان، در اینروز از

راديو پرتو صدای رادیکال طبقه کارگر

ساعت پخش راديو پرتو جمعه ها
 ۱۸ تا ۲۰ به وقت لندن
 ۱۹ تا ۲۱ به وقت اروپای مرکزی
 ۲۱.۳۰ تا ۲۳.۳۰ به وقت ایران

شما ميتوانيد در ايام هفته شلوغده تکرار برنامه راديو پرتو ساعت پخش

www.radiopartow.com/wp/

جناح بندی جدید در متن شکافهای قدیم

مصاحبه با رحمان حسین زاده در مورد اوضاع سیاسی ایران

کمونیست: موقعیت عمومی جمهوری اسلامی را چگونه میبینید؟ هینت حاکمه جمهوری اسلامی مدعی است که موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه محکم است و جمهوری اسلامی توانسته است مشکلات سیاسی، اقتصادی پیش روی خود را حل کند، نظر شما در این مورد چیست؟

رحمان حسین زاده: بخش مهمی از ادعای سران جمهوری اسلامی در وصف موقعیت "خوب نظامشان" پروپاگاند است. پروپاگاندی در خدمت بقای به سبک همه سران دولتهای بورژوازی. سران جمهوری اسلامی تمحیق و دروغ و وارونه جلوه دادن حقایق جزو شغل شریف روزمره شان است. در دوره کنونی جهان معاصر معدود دولتهای سرمایه داری را میتوان سراغ داشت (مگر مواردی مثل چین و ...) که با قطعیت بتوانند، ادعا کند که با بحران اقتصادی و سیاسی روبرو نیست. ۳- ۴ سال گذشته، دوران بحران عمیق سرمایه بود که از آمریکا و اروپا شروع شد، به سرعت به بخش اعظم کشورهای سرمایه داری کشیده شد. طغیانها و شورشهای اجتماعی و تظاهرات و اعتراضات کارگری از این تحولات، در بسیاری کشورها به دنبال داشت. خیلی جاها اعتراضات کارگری مثل فرانسه و یونان ارکان سیستم سرمایه را به لرزه درآورد. پیامدهای این بحران در خاورمیانه کشیده شد. تحولات عظیم کنونی در خاورمیانه بعضا از تبعات بحران عمیق تونس و مصر و رویدادهای سرمایه داری در حلقه های شکننده تر خود به این شکل بروز شد. جمهوری اسلامی هم از بحران موجود سرمایه بی نصیب نماند. احمدی نژاد و خامنه ای اوایل این بحران جهانی، جزو همان پروپاگاند وارونه میخواستند، وانمود کنند که ایران از ماجرا قرظطینه باقی مانده است و دامن آنها را نمی گیرد. جناحهای دیگری از نظام، امثال رفسنجانی و ... ششدار دادند که این موج دامن نظام آنها را هم میگیرد و گرفت. در نتیجه جمهوری اسلامی علاوه بر معضلات همیشگی اقتصادی و سیاسی که داشته، در پرتو بحران اقتصادی و تکانهای سیاسی سرمایه داری معاصر، کماکان با معضلات اقتصادی و سیاسی پایه ای و پیچیده روبرو است. پروژه های اقتصادی و سیاسی جناحهای مختلف هینت حاکمه بورژوازی ایران برای جذب در بازار جهانی سرمایه، متعارف کردن کارکرد سرمایه در ایران و رفع موانع سد راه آن، همگی تکلیفی جناحهای مختلف بورژوازی در پوزسیون و اپوزیسیون برای خلاصی از بحرانهای موجود و نجات جمهوری اسلامی و نظام سرمایه است. به نظر من پرتو تحولات خاورمیانه با معضلات سیاسی و عمل جمهوری اسلامی محدودتر

لاجرم اقتصادی عمیقتر روبرو میشوند که بعدا به آن برمیگردیم. در نتیجه این ادعا که مشکلات اقتصادی و سیاسی را حل کرده اند، ادعایی پوچ است و سربلند کردن شکاف موجود بین خامنه ای و احمدی نژاد بار دیگر شکافهای عمیق سیاسی بین سران جمهوری اسلامی را به نقطه حد کشانده است.

در مورد موقعیت منطقه ای جمهوری اسلامی: تفاوت موقعیت جمهوری اسلامی را قبل و بعد از این تحولات انقلابی منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را باید دید. قبل از این تحولات جمهوری مخریب جمهوری اسلامی در منطقه جایگاه بالاتری داشت. این موقعیت حاصل چند فاکتور بود: اولاً: جمهوری اسلامی در طول حیات خود و ریکارانه از زخم کهنه ظلم بر فلسطینی ها و درندگی اسرائیل با حمایت آمریکا به طور کلی به نفع خود بهره برداری کرده و به طور مشخص بر جریانات اسلامی آنجا همچون حماس و جهاد تاثیر داشته و به این امرهای دخالت گیری چون حزب الله ... متکی بوده است. دوما شکست و ناکامی آمریکا در جنگ عراق برکنش نصیب جمهوری اسلامی شد. تا بیشترین بهره برداری سیاسی و عملی به نفع خود داشته باشد. به این معنا جمهوری اسلامی در دنیای آشفته خاورمیانه قبل از این تحولات، در عراق حضور موثر و در کنار جریانات سیاه اسلامی نزدیک به خود نقش داشت. به نظر ما تحولات جدید تا همین الان جمهوری را به ضرر جمهوری اسلامی به طور جدی چرخانده است.

تحولات تونس و مصر و رویدادهای بعدی در کشورهای عربی نشان داد، اتفاقا اسلام سیاسی انطور که جمهوری اسلامی انتظارش را داشت، نقش نداشتند و نمیتواند بر آنها سرمایه گذاری کند و سرش به سنگ خورد. با تغییر محادلات در منطقه، روند تحولات نفع حل قضیه فلسطین و ضرر بیشتر اسرائیل و آمریکای حامی آن چرخیده و این راه به رسمیت شناسی دولت مستقل فلسطین در کنفرانس سالانه سازمان ملل در سپتامبر آینده را هموارتر میکند. ائتلاف کنونی حماس و فتح بر بستر این تغییر معادله جدید صورت گرفته و اتفاقا یکی از بازیگان سیاسی نزدیکی جریانات فلسطینی به هم و در گام بعدی حل قضیه مسئله فلسطین، علاوه بر دولت اسرائیل، جمهوری اسلامی است و دست آن را از دخالت در یکی از کانونهای بحرانی خاورمیانه کوتاه میکند. موجودیت حزب الله به عنوان نقطه اتکای اصلیش زیر سوال میرو. متصافا هم پیمان اصلیش سوریه زیر فشار اعتراضات مردم است و اگر رژیم بشار اسد سرنگون هم نشود، در معادلات جدید دنیای عرب مجبور به فاصله گرفتن بیشتر از جمهوری اسلامی خواهد شد. در عراق نیز دامنه محدودتر عمل جمهوری اسلامی

خواهد شد. به طور کلی در معادلات بعد از تحولات جدید خاورمیانه، جمهوری اسلامی در مقابل صف کشورهای عربی موقعیت ضعیف تری خواهد داشت. تحولات بحری و دخالت نظامی عربستان در آنجا و جزو اهداف این حرکت بود. تلاشهای جمهوری وی شکست خورد. اما علت شکست نه در خود طرحهای اقتصادی رفسنجانی در دو دوره ریاست جمهوری وی شکست خورد. اما علت شکست نه در خود طرحهای اقتصادی رفسنجانی، نه در حوزه اقتصادیات، به قول منصور حکمت در حوزه سیاسی خود جمهوری اسلامی بود. آن روبروی سیاسی در آن دوره و علیرغم تعدیلاتی که در اسلامیت غلیظ جمهوری اسلامی از آن دوره تاکنون بوجود آمده هنوز موانع دست و پاگیری برای اجرای پروژه اقتصادی بازار آزادی مورد توافق جناحهای مختلف جمهوری اسلامی است. سوال در مقابل جمهوری اسلامی اینست که در بازار جهانی سرمایه ادغام کند، دم و بازدم تولید سرمایه را در ایران به نحو رضایت بخشی فراهم کند، اما کماکان نظام جمهوری اسلامی سر جای خود باقی بماند؟

به نظر راه حل اقتصادی جناحهای مختلف جمهوری اسلامی که، محورهای اصلی آن در بالا اشاره شد، در دوره رفسنجانی بعد و در قدم بعدی، دوم خرداد و خاتمی و جنبش سبز و اکنون احمدی نژاد اساسا مشترک بوده، آنچه آنها را در مقابل هم قرار داده است، جواب سیاسی متفاوتی است که به پروسه اجرای این پروژه و چگونگی مناسبات با غرب و ادغام در بازار جهانی میدهند. جناحی از بورژوازی ایران که اساسا به نام "اصلاحات ازدرون نظام" به میدان

پیش بینی کامل آینده این صحنهها میروند است. البته یک فاکتور مهم دیگر را باید در نظر گرفت. در دل کشمکشهای دشمنانمان طبقه کارگر و مردم و ما کمونیستها چه برنامه ای به نفع تقویت جنبش متمایز خود خواهیم داشت؟ در سئوالات بعدی به این موضوع برمیگردیم.

کمونیست: عروج و نزول جنبش سبز، را چگونه ارزیابی میکنید؟ آینده این جریان را چگونه می بینید؟

رحمان حسین زاده: جنبش سبز، جنبش بخشی از بورژوازی ایران با ادعای سهم خود از قدرت اقتصادی و سیاسی در سیستم سرمایه داری ایران است. پلانفرم و رهبری و نیروی هدایت کننده آن خود جزو پیکره جمهوری اسلامی و انتگره در این نظام بوده و هستند. اینها نظام اسلامی خوش خیم تر را به مردم وعده میدهند. در پیشبرد پروژه اقتصادی تفاوت اساسی با جناح حاکم کنونی ندارند. تلاش برای جذب در بازار جهانی سرمایه و تامین رابطه محکم با غرب، خصوصاً سرمایه و حذف سوبسیدها، تکیه بر کار ارزان و استثمار شدید طبقه کارگر اجزای پلانفرم اقتصادی آنها است. مسئله اینها هم مانند کلیت جمهوری اسلامی اینست که چگونه به تامین این پروژه اقتصادی شیفث کنند، در این حال "نظامشان" حفظ شود. در این زمینه راه حل سیاسی آنها با جناح حاکم متفاوت است. تکیه اینها بر

موسسات بین المللی اقتصاد بورژوازی بر اساس آن خصوصی سازیها، تلاش برای حذف سوبسیدها، و ... جزو برنامه بود. عادی شدن رابطه با غرب و ادغام در بازار جهانی سرمایه و جزو اهداف این حرکت بود. تلاشهای جمهوری وی شکست خورد. اما علت شکست نه در خود طرحهای اقتصادی رفسنجانی در دو دوره ریاست جمهوری وی شکست خورد. اما علت شکست نه در خود طرحهای اقتصادی رفسنجانی، نه در حوزه اقتصادیات، به قول منصور حکمت در حوزه سیاسی خود جمهوری اسلامی بود. آن روبروی سیاسی در آن دوره و علیرغم تعدیلاتی که در اسلامیت غلیظ جمهوری اسلامی از آن دوره تاکنون بوجود آمده هنوز موانع دست و پاگیری برای اجرای پروژه اقتصادی بازار آزادی مورد توافق جناحهای مختلف جمهوری اسلامی است. سوال در مقابل جمهوری اسلامی اینست که در بازار جهانی سرمایه ادغام کند، دم و بازدم تولید سرمایه را در ایران به نحو رضایت بخشی فراهم کند، اما کماکان نظام جمهوری اسلامی سر جای خود باقی بماند؟

به نظر راه حل اقتصادی جناحهای مختلف جمهوری اسلامی که، محورهای اصلی آن در بالا اشاره شد، در دوره رفسنجانی بعد و در قدم بعدی، دوم خرداد و خاتمی و جنبش سبز و اکنون احمدی نژاد اساسا مشترک بوده، آنچه آنها را در مقابل هم قرار داده است، جواب سیاسی متفاوتی است که به پروسه اجرای این پروژه و چگونگی مناسبات با غرب و ادغام در بازار جهانی میدهند. جناحی از بورژوازی ایران که اساسا به نام "اصلاحات ازدرون نظام" به میدان

پیش بینی کامل آینده این صحنهها میروند است. البته یک فاکتور مهم دیگر را باید در نظر گرفت. در دل کشمکشهای دشمنانمان طبقه کارگر و مردم و ما کمونیستها چه برنامه ای به نفع تقویت جنبش متمایز خود خواهیم داشت؟ در سئوالات بعدی به این موضوع برمیگردیم.

کمونیست: عروج و نزول جنبش سبز، را چگونه ارزیابی میکنید؟ آینده این جریان را چگونه می بینید؟

رحمان حسین زاده: جنبش سبز، جنبش بخشی از بورژوازی ایران با ادعای سهم خود از قدرت اقتصادی و سیاسی در سیستم سرمایه داری ایران است. پلانفرم و رهبری و نیروی هدایت کننده آن خود جزو پیکره جمهوری اسلامی و انتگره در این نظام بوده و هستند. اینها نظام اسلامی خوش خیم تر را به مردم وعده میدهند. در پیشبرد پروژه اقتصادی تفاوت اساسی با جناح حاکم کنونی ندارند. تلاش برای جذب در بازار جهانی سرمایه و تامین رابطه محکم با غرب، خصوصاً سرمایه و حذف سوبسیدها، تکیه بر کار ارزان و استثمار شدید طبقه کارگر اجزای پلانفرم اقتصادی آنها است. مسئله اینها هم مانند کلیت جمهوری اسلامی اینست که چگونه به تامین این پروژه اقتصادی شیفث کنند، در این حال "نظامشان" حفظ شود. در این زمینه راه حل سیاسی آنها با جناح حاکم متفاوت است. تکیه اینها بر

موسسات بین المللی اقتصاد بورژوازی بر اساس آن خصوصی سازیها، تلاش برای حذف سوبسیدها، و ... جزو برنامه بود. عادی شدن رابطه با غرب و ادغام در بازار جهانی سرمایه و جزو اهداف این حرکت بود. تلاشهای جمهوری وی شکست خورد. اما علت شکست نه در خود طرحهای اقتصادی رفسنجانی در دو دوره ریاست جمهوری وی شکست خورد. اما علت شکست نه در خود طرحهای اقتصادی رفسنجانی، نه در حوزه اقتصادیات، به قول منصور حکمت در حوزه سیاسی خود جمهوری اسلامی بود. آن روبروی سیاسی در آن دوره و علیرغم تعدیلاتی که در اسلامیت غلیظ جمهوری اسلامی از آن دوره تاکنون بوجود آمده هنوز موانع دست و پاگیری برای اجرای پروژه اقتصادی بازار آزادی مورد توافق جناحهای مختلف جمهوری اسلامی است. سوال در مقابل جمهوری اسلامی اینست که در بازار جهانی سرمایه ادغام کند، دم و بازدم تولید سرمایه را در ایران به نحو رضایت بخشی فراهم کند، اما کماکان نظام جمهوری اسلامی سر جای خود باقی بماند؟

به نظر راه حل اقتصادی جناحهای مختلف جمهوری اسلامی که، محورهای اصلی آن در بالا اشاره شد، در دوره رفسنجانی بعد و در قدم بعدی، دوم خرداد و خاتمی و جنبش سبز و اکنون احمدی نژاد اساسا مشترک بوده، آنچه آنها را در مقابل هم قرار داده است، جواب سیاسی متفاوتی است که به پروسه اجرای این پروژه و چگونگی مناسبات با غرب و ادغام در بازار جهانی میدهند. جناحی از بورژوازی ایران که اساسا به نام "اصلاحات ازدرون نظام" به میدان

پیش بینی کامل آینده این صحنهها میروند است. البته یک فاکتور مهم دیگر را باید در نظر گرفت. در دل کشمکشهای دشمنانمان طبقه کارگر و مردم و ما کمونیستها چه برنامه ای به نفع تقویت جنبش متمایز خود خواهیم داشت؟ در سئوالات بعدی به این موضوع برمیگردیم.

کمونیست: عروج و نزول جنبش سبز، را چگونه ارزیابی میکنید؟ آینده این جریان را چگونه می بینید؟

رحمان حسین زاده: جنبش سبز، جنبش بخشی از بورژوازی ایران با ادعای سهم خود از قدرت اقتصادی و سیاسی در سیستم سرمایه داری ایران است. پلانفرم و رهبری و نیروی هدایت کننده آن خود جزو پیکره جمهوری اسلامی و انتگره در این نظام بوده و هستند. اینها نظام اسلامی خوش خیم تر را به مردم وعده میدهند. در پیشبرد پروژه اقتصادی تفاوت اساسی با جناح حاکم کنونی ندارند. تلاش برای جذب در بازار جهانی سرمایه و تامین رابطه محکم با غرب، خصوصاً سرمایه و حذف سوبسیدها، تکیه بر کار ارزان و استثمار شدید طبقه کارگر اجزای پلانفرم اقتصادی آنها است. مسئله اینها هم مانند کلیت جمهوری اسلامی اینست که چگونه به تامین این پروژه اقتصادی شیفث کنند، در این حال "نظامشان" حفظ شود. در این زمینه راه حل سیاسی آنها با جناح حاکم متفاوت است. تکیه اینها بر

موسسات بین المللی اقتصاد بورژوازی بر اساس آن خصوصی سازیها، تلاش برای حذف سوبسیدها، و ... جزو برنامه بود. عادی شدن رابطه با غرب و ادغام در بازار جهانی سرمایه و جزو اهداف این حرکت بود. تلاشهای جمهوری وی شکست خورد. اما علت شکست نه در خود طرحهای اقتصادی رفسنجانی در دو دوره ریاست جمهوری وی شکست خورد. اما علت شکست نه در خود طرحهای اقتصادی رفسنجانی، نه در حوزه اقتصادیات، به قول منصور حکمت در حوزه سیاسی خود جمهوری اسلامی بود. آن روبروی سیاسی در آن دوره و علیرغم تعدیلاتی که در اسلامیت غلیظ جمهوری اسلامی از آن دوره تاکنون بوجود آمده هنوز موانع دست و پاگیری برای اجرای پروژه اقتصادی بازار آزادی مورد توافق جناحهای مختلف جمهوری اسلامی است. سوال در مقابل جمهوری اسلامی اینست که در بازار جهانی سرمایه ادغام کند، دم و بازدم تولید سرمایه را در ایران به نحو رضایت بخشی فراهم کند، اما کماکان نظام جمهوری اسلامی سر جای خود باقی بماند؟

به نظر راه حل اقتصادی جناحهای مختلف جمهوری اسلامی که، محورهای اصلی آن در بالا اشاره شد، در دوره رفسنجانی بعد و در قدم بعدی، دوم خرداد و خاتمی و جنبش سبز و اکنون احمدی نژاد اساسا مشترک بوده، آنچه آنها را در مقابل هم قرار داده است، جواب سیاسی متفاوتی است که به پروسه اجرای این پروژه و چگونگی مناسبات با غرب و ادغام در بازار جهانی میدهند. جناحی از بورژوازی ایران که اساسا به نام "اصلاحات ازدرون نظام" به میدان

پیش بینی کامل آینده این صحنهها میروند است. البته یک فاکتور مهم دیگر را باید در نظر گرفت. در دل کشمکشهای دشمنانمان طبقه کارگر و مردم و ما کمونیستها چه برنامه ای به نفع تقویت جنبش متمایز خود خواهیم داشت؟ در سئوالات بعدی به این موضوع برمیگردیم.

کمونیست: عروج و نزول جنبش سبز، را چگونه ارزیابی میکنید؟ آینده این جریان را چگونه می بینید؟

رحمان حسین زاده: جنبش سبز، جنبش بخشی از بورژوازی ایران با ادعای سهم خود از قدرت اقتصادی و سیاسی در سیستم سرمایه داری ایران است. پلانفرم و رهبری و نیروی هدایت کننده آن خود جزو پیکره جمهوری اسلامی و انتگره در این نظام بوده و هستند. اینها نظام اسلامی خوش خیم تر را به مردم وعده میدهند. در پیشبرد پروژه اقتصادی تفاوت اساسی با جناح حاکم کنونی ندارند. تلاش برای جذب در بازار جهانی سرمایه و تامین رابطه محکم با غرب، خصوصاً سرمایه و حذف سوبسیدها، تکیه بر کار ارزان و استثمار شدید طبقه کارگر اجزای پلانفرم اقتصادی آنها است. مسئله اینها هم مانند کلیت جمهوری اسلامی اینست که چگونه به تامین این پروژه اقتصادی شیفث کنند، در این حال "نظامشان" حفظ شود. در این زمینه راه حل سیاسی آنها با جناح حاکم متفاوت است. تکیه اینها بر

درجه ای از گشایش فرهنگی و سیاسی در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی است. همان چارچوبی که قیلتز و در مقطع دیگری خاتمی و پروژه دوم خرداد تعقیب کردند و سرشان به سنگ خورد و به جایی نرسیدند. این جنبش در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ و کشمکشهای فوری بعد از آن عروج کرد. متأسفانه بخشی از توده مردم معترض و متفرق از جمهوری اسلامی، پراگماتیستی و بشما به کمک جریانات ضد مردمی بورژوازی در اپوزیسیون و خاک پاشیدنهای معمول کمونیستهای بورژوازی در چشم کارگر و مردم، به حمایت از جنبش ارتجاعی سبز کشیده شدند. با مرور زمان ضدیت این جنبش با حق طلبی توده مردم بیشتر عیان شد. معلوم شد، در نتیجه کارکرد این جنبش، نه گشایش فرهنگی و سیاسی معنی جدی دارد و نه حتی "اصلاحات" و بهبود جدی در جامعه حاصل میشود. همین یک محور مهم دوری کردن مردم توموم از این جریان و سیر منزوی شدن بیشتر آن در جامعه در پرتو آگاهگری سیاسی ار کمونیستهای مثل ما و جریانات رادیکال از ماهیت ضد کارگری و ضد مردمی این جنبش ارتجاعی بود. به علاوه جناح مقابل هم با سرکوبگری و اعمال محدودیت و بدست گرفتن بعضی ترفندها و پروژه های اجتماعی و سیاسی زیر پای این جنبش را بیشتر خالی کرد. جنبش ارتجاعی سبز اکنون در دوران رکود و افول خود بسر میرود. دسته بندیها و جناح بندیهای مختلف درون آن شروع شده است. بخشی و از جمله کمونیستهای بورژوازی میخوانند با حک و اصلاح آن و چهره "مردمی" تر شدن برای این جنبش فی الحال به گل نشسته، باری دیگر امید به این جریان ارتجاعی را احیا کنند. اما توده مردم معترض جنبش سبز را در دوره دو ساله اخیر تجربه کردند، بی ربطی مطلق آن را به آزدیخواهی و حتی درجه ای از اصلاحات قابل توجه آزمونند. بعد میدانم این جنبش بتواند در قامت اجتماعی خود را زنده کند. به ویژه اگر صف رادیکال مبارزاتی در مقابل آن قد علم کند. با این وصف این جنبش بخشی از بورژوازی ایران است که ذوب نشده و در تلاطمات آینده هم با این نام و یا تحت هر نام دیگری میتواند دوباره به میدان بیاید. به طور مثال در جریان کشمکش دو جناح اصولگرا و دعوی اخیر خاتمی ای و احمدی نژاد اینها دوباره به فکر بهره برداری و احیای خود خواهند بود. اما شانس جدی ندارند.

کمونیست: رابطه مردم با حکومت در ایران، امروز و پس از نزول جنبش سبز را چگونه ارزیابی میکنید؟

رحمان حسین زاده: به نظرم سالها است که رابطه مردم با جمهوری اسلامی شدیداً آنتاگونیست است. اتفاقاً سبز "اصلاح طلبان حکومتی" قیلتزها در قالب دوم خرداد و دوره اخیر تحت نام سبز به عنوان سوپاپ اطمینان جمهوری اسلامی برای این رژیم عمر خریدند. اکنون و با افول جنبش سبز اتفاقاً مردم متفرق و معترض بار دیگر و سر راست تر در مقابل کلیت

جمهوری اسلامی قرار میگیرند. اینکه نبروی اعتراض مردم چگونه کانالیزه و به عنوان قدرت اجتماعی در مقابل احیای اراده انسان برای تغییر و برای ممکن کردن "اممکنات" است. این اعتماد به نفس و این پیام در جامعه ایران هم میزند و این بستری است که جنبش ما از آن نیرو میگیرد و ما به آنجا متعلقیم. با وجود همه این مولفه های مثبت، اما اگر نیروی فعاله کارگری و کمونیستی و حزب ما در راس آن ابتکار روشنی برای متحد و متشکل کردن جنبش طبقاتی و لاجرم عرض اندام اجتماعی آن در مقابل بورژوازی نداشته باشیم، خطر آن هست، اثرات این تحولات را پشت سر بگذاریم و اتفاقی هم نیفتد. در هر حال تحولات مهم و تعیین کننده ای است، باید فرصت را دریابیم.

کمونیست: طبقه کارگر و کمونیسم در ایران کجای تحولات سیاسی قرار میگیرد؟ نقطه تلاقی اعتراضات و مبارزات چیست؟

رحمان حسین زاده: طبقه کارگر و کمونیسم در ایران جزو تانکهای رندهای سیاسی در جامعه ایران هستند. اگر از گذشته دورتر در اینجا صرف نظر کنیم از مقطع انقلاب ۵۷ به بعد ما در هر جنبش طبقه کارگر و کمونیستها را با تحولات سیاسی ایران به روشنی می بینیم. انقلاب ۵۷ مقطعی بود که طبقه کارگر و در راس آن کارگران نفت نقش تعیین کننده ای در جدالهای سیاسی آن دوره و در سرنگون کردن رژیم سلطنت به عهده گرفتند. به میدان آمدن گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر با مطالبات اقتصادی و سیاسی فوری خود و در عین حال پیدایش کمونیسم انقلابی ماحصل تحول انقلابی ۵۷ بود، که از آن زمان تاکنون کماکان در حضور طبقه کارگر و کمونیسم انقلابی در دینامیک وجودی آن قرار دارد. به طور مشخص اگر در همین دوره دو ساله اخیر تحولات سیاسی ایران، علیرغم تناسب قوای به شدت نامساعد حاصل شده بر طبقه کارگر و در مردم تونس و مصر بود و در اعتراضات مردم ایران ریشه جدی دارد، با الهام از این وضعیت و اعتراضات آتی جامعه ایران موقعیت برجسته تری پیدا خواهد کرد. به علاوه انعکاس تأثیرات این وضعیت در هراس و نگرانی سران جمهوری اسلامی و هارت و پورت خامنه ای، احمدی نژاد، در تحرك این دوره جنبش بورژوازی سبز، تلاششان برای احیای جنبش راکد مانده و ارتجاعیشان، در امیدهای دوباره راست و چپ بورژوازی به "پرچمهای جدید بورژوازی" و تلاش برای حک و صلح سبز و عرضه آن در بسته بندی جدید باید دید. در جست و خیز مجدد کمونیسم بورژوازی و تکیه آنها به پوپولیسم رشد کرده در منطقه و خاک پاشی بیشتر در چشم کارگر و مردم میتوان دید. مهمترین همه اینها در تقویت روحیه کارگر و مردم و در

روشناسی مساعدتر جامعه برای رهبران و فعالین کارگری را نشان میدهد. به نظرم اگر تناسب قوا اجازه اجتماعاً عجین شده با سوخت و ساز روزمره حیات و کار و مبارزه طبقه کارگر، در هم تنیده با مبارزات جاری آن و در عین حال با صلابت و روشن بینی طبقه کارگر را در جدالهای سیاسی جامعه و تغییر تناسب قوای گام به گام به نفع طبقه کارگر و کمونیسم ایران برمیگردند، جوانب خلاء حزب کمونیستی و تأثیر آن در مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر را در چند محور بشکافم.

الف- طبقه کارگر در ایران با تناقض بزرگ و دیرینه ای روبرو است. از دهه اعتراضات و جدال در مقابل دولتهای مستبد بورژوازی حاکم، در دفاع از معیشت و مطالبات فوری و دستاوردهای طبقاتی خود و مقابله با سرکوب و اختناق راه، پشت سر دارد. بورژوازی در تناسب قوای به شدت نامساعدی به سر برده است و پیامدهای این تناسب قوای سخت را در عرصه مبارزه اقتصادی و جاری در جدال سیاسی جامعه در ابعاد زیر تجربه کرده است.

ب- در مبارزات اقتصادی و جاری، تفرقه، پراکندگی و عدم وحدت مبارزاتی محکم و متشکل در اعتراضات دفاعی روزانه، آنهم در مقابل تعرض سازمانیافته بورژوازی و دولت آن، برجسته ترین مشاهده و شاخص وضع نامطلوب طبقه کارگر است. علیرغم تمام جافشانیهای تاکتونی، مبارزات جاری کارگری هنوز نتوانسته سنگر بندی محکمی در مقابل، پائین بودن سطح دستمزدها، موج بیکاری وسیع، عدم تأمین شغلی، حذف پاره ها، تحصیل قراردادهای سفید، گرانی و مجموعه پیامدهای بحران اقتصادی ایجاد کند.

ج- در جدالهای سیاسی تعیین کننده جامعه ایران در چندین دهه از تحولات عظیم انقلاب ۵۷ گرفته تا تحولات دوساله اخیر که منجر به سربرآوردن جنبش سبز و عمیق شدن شکاف درونی بورژوازی شد، طبقه کارگر ایران با پرچم و سیاست و رهبری متمایز خود نمایندگی نشد و نتوانست سیر تحولات را به نفع خود بچرخاند. بر عکس جدالهای سیاسی تعیین کننده هر بار به نفع جناحی از بورژوازی و به زیان منافع طبقه کارگر تعیین تکلیف شده و اوضاع نامساعدتری را بر طبقه کارگر تحمیل کرده است.

د- علت این تناقض و این تناسب قوای شدت نامطلوب در مبارزات طبقه کارگر را بر خلاف تفسیرهای رایج چپ صرفاً با مصلحت خفقان و سرکوب و استبداد، و ردیف کردن مشاهدات و تکرار مکرر کلیشه های "پراکندگی و دفاعی بودن مبارزات و عدم آگاهی طبقاتی" نمیتوان توجیه کرد. بلکه بعد از چند دهه مبارزات مستمر، دست بالا

روشناسی مساعدتر جامعه برای رهبران و فعالین کارگری را نشان میدهد. به نظرم اگر تناسب قوا اجازه اجتماعاً عجین شده با سوخت و ساز روزمره حیات و کار و مبارزه طبقه کارگر، در هم تنیده با مبارزات جاری آن و در عین حال با صلابت و روشن بینی طبقه کارگر را در جدالهای سیاسی جامعه و تغییر تناسب قوای گام به گام به نفع طبقه کارگر و کمونیسم ایران برمیگردند، جوانب خلاء حزب کمونیستی و تأثیر آن در مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر را در چند محور بشکافم.

الف- طبقه کارگر در ایران با تناقض بزرگ و دیرینه ای روبرو است. از دهه اعتراضات و جدال در مقابل دولتهای مستبد بورژوازی حاکم، در دفاع از معیشت و مطالبات فوری و دستاوردهای طبقاتی خود و مقابله با سرکوب و اختناق راه، پشت سر دارد. بورژوازی در تناسب قوای به شدت نامساعدی به سر برده است و پیامدهای این تناسب قوای سخت را در عرصه مبارزه اقتصادی و جاری در جدال سیاسی جامعه در ابعاد زیر تجربه کرده است.

ب- در مبارزات اقتصادی و جاری، تفرقه، پراکندگی و عدم وحدت مبارزاتی محکم و متشکل در اعتراضات دفاعی روزانه، آنهم در مقابل تعرض سازمانیافته بورژوازی و دولت آن، برجسته ترین مشاهده و شاخص وضع نامطلوب طبقه کارگر است. علیرغم تمام جافشانیهای تاکتونی، مبارزات جاری کارگری هنوز نتوانسته سنگر بندی محکمی در مقابل، پائین بودن سطح دستمزدها، موج بیکاری وسیع، عدم تأمین شغلی، حذف پاره ها، تحصیل قراردادهای سفید، گرانی و مجموعه پیامدهای بحران اقتصادی ایجاد کند.

ج- در جدالهای سیاسی تعیین کننده جامعه ایران در چندین دهه از تحولات عظیم انقلاب ۵۷ گرفته تا تحولات دوساله اخیر که منجر به سربرآوردن جنبش سبز و عمیق شدن شکاف درونی بورژوازی شد، طبقه کارگر ایران با پرچم و سیاست و رهبری متمایز خود نمایندگی نشد و نتوانست سیر تحولات را به نفع خود بچرخاند. بر عکس جدالهای سیاسی تعیین کننده هر بار به نفع جناحی از بورژوازی و به زیان منافع طبقه کارگر تعیین تکلیف شده و اوضاع نامساعدتری را بر طبقه کارگر تحمیل کرده است.

د- علت این تناقض و این تناسب قوای شدت نامطلوب در مبارزات طبقه کارگر را بر خلاف تفسیرهای رایج چپ صرفاً با مصلحت خفقان و سرکوب و استبداد، و ردیف کردن مشاهدات و تکرار مکرر کلیشه های "پراکندگی و دفاعی بودن مبارزات و عدم آگاهی طبقاتی" نمیتوان توجیه کرد. بلکه بعد از چند دهه مبارزات مستمر، دست بالا

روشناسی مساعدتر جامعه برای رهبران و فعالین کارگری را نشان میدهد. به نظرم اگر تناسب قوا اجازه اجتماعاً عجین شده با سوخت و ساز روزمره حیات و کار و مبارزه طبقه کارگر، در هم تنیده با مبارزات جاری آن و در عین حال با صلابت و روشن بینی طبقه کارگر را در جدالهای سیاسی جامعه و تغییر تناسب قوای گام به گام به نفع طبقه کارگر و کمونیسم ایران برمیگردند، جوانب خلاء حزب کمونیستی و تأثیر آن در مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر را در چند محور بشکافم.

الف- طبقه کارگر در ایران با تناقض بزرگ و دیرینه ای روبرو است. از دهه اعتراضات و جدال در مقابل دولتهای مستبد بورژوازی حاکم، در دفاع از معیشت و مطالبات فوری و دستاوردهای طبقاتی خود و مقابله با سرکوب و اختناق راه، پشت سر دارد. بورژوازی در تناسب قوای به شدت نامساعدی به سر برده است و پیامدهای این تناسب قوای سخت را در عرصه مبارزه اقتصادی و جاری در جدال سیاسی جامعه در ابعاد زیر تجربه کرده است.

ب- در مبارزات اقتصادی و جاری، تفرقه، پراکندگی و عدم وحدت مبارزاتی محکم و متشکل در اعتراضات دفاعی روزانه، آنهم در مقابل تعرض سازمانیافته بورژوازی و دولت آن، برجسته ترین مشاهده و شاخص وضع نامطلوب طبقه کارگر است. علیرغم تمام جافشانیهای تاکتونی، مبارزات جاری کارگری هنوز نتوانسته سنگر بندی محکمی در مقابل، پائین بودن سطح دستمزدها، موج بیکاری وسیع، عدم تأمین شغلی، حذف پاره ها، تحصیل قراردادهای سفید، گرانی و مجموعه پیامدهای بحران اقتصادی ایجاد کند.

ج- در جدالهای سیاسی تعیین کننده جامعه ایران در چندین دهه از تحولات عظیم انقلاب ۵۷ گرفته تا تحولات دوساله اخیر که منجر به سربرآوردن جنبش سبز و عمیق شدن شکاف درونی بورژوازی شد، طبقه کارگر ایران با پرچم و سیاست و رهبری متمایز خود نمایندگی نشد و نتوانست سیر تحولات را به نفع خود بچرخاند. بر عکس جدالهای سیاسی تعیین کننده هر بار به نفع جناحی از بورژوازی و به زیان منافع طبقه کارگر تعیین تکلیف شده و اوضاع نامساعدتری را بر طبقه کارگر تحمیل کرده است.

د- علت این تناقض و این تناسب قوای شدت نامطلوب در مبارزات طبقه کارگر را بر خلاف تفسیرهای رایج چپ صرفاً با مصلحت خفقان و سرکوب و استبداد، و ردیف کردن مشاهدات و تکرار مکرر کلیشه های "پراکندگی و دفاعی بودن مبارزات و عدم آگاهی طبقاتی" نمیتوان توجیه کرد. بلکه بعد از چند دهه مبارزات مستمر، دست بالا

در مورد اوضاع سیاسی ایران

گفتگو با فاتح شیخ

کمونیسیت: موقعیت عمومی جمهوری اسلامی را چگونه میبینید؟ هبنت حاکمه جمهوری اسلامی مدعی است که موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه محکم است و جمهوری اسلامی توانسته است مشکلات سیاسی و اقتصادی پیش روی خود را حل کند، نظر شما در این مورد چیست؟

فاتح شیخ: ادعاهای هیات حاکمه جمهوری اسلامی ربطی به واقعیت ندارند. این ادعا کردنها بخشی از مکانیسم در انقیاد نگاهداشتن جامعه ایران، از راه بمباران مدام آن با ضد حقیقت و با تحمیل افکار گنبدیه و تصاویر وارونه طبقه حاکم سرمایه دار است. اثبات بی پایه بودنشان هم بخشی از وظایف تخطی ناپذیر کمونیستها و رهبران کارگری است، بخشی از مبارزه بیوقفه آنها در راه رهایی طبقه کارگر و جامعه از انقیاد سرمایه است. امروز سطح آگاهی و پختگی بخش پیشرو طبقه کارگر و سطح دانش عمومی جامعه ایران آنقدر بالاست که تقلابهای هیات حاکمه جمهوری اسلامی و دستگاره‌های غول آسای دروغبارکنی و پمپاژ جشنشان، به سنگ فرهنگ خشم و اعتراض کارگران و توده های محروم جامعه میخورد و در اشکال گوناگون، از جمله در شکل تولید انبوه کوهی از جوک و مسخره در حق سران هیات حاکمه میخورد و میگردد. این بخشی از واکنش عادی و مکانیسم دفاعی مردم در برابر تعرضات مادی و معنوی ارتجاع بورژوا اسلامی حاکم است. این روانشناسی توده ای معترض و متعوض، زمینه مساعدی برای اشاعه آگاهی سوسیالیستی در صفوف طبقه کارگر و جامعه فراهم آورده که نباید از چشم کمونیستها دور بماند.

اینکه با وجود این سطح آگاهی و این روششناسی توده ای، هیات حاکمه جمهوری اسلامی که در رده اول جایزترین، مزخرف‌ترین و عقیمانده ترین بخشهای بورژوازی جهان است، در سطوحی ادعاهای پوچ خود را به خورد افکار عمومی داده است، دلیل بر قوت ادعاهایش نیست، بلکه محصول فشار استثمار بی لجام سرمایه و فقر و فلاکتی است که به زور استبداد سیاسی خشن و عربیان، نسل کشی، اعدام و زندان، اختناق و ارعاب و تولید مدام جهل و خرافه بر جامعه حاکم کرده است. کل وظیفه و عملکرد هیات حاکمه جمهوری اسلامی تامین بازتولید یک چنین سرمایه داری متکی به کار ارزان کارگر بیحقوق، و مبتنی بر استبداد خشن و اختناق پلیسی بی پرده در ایران است. این ادعا که گویا جمهوری اسلامی باز خود را بسته و چرخه بازتولید این مناسبات را تامین کرده، مشکلات سیاسی و اقتصادی ایران را پشت سر گذاشته و موقعیتش در منطقه را هم محکم ساخته است تمامی بی پایه است. برای جواب مشخص به سولتان، از میان جوامع اسلامی فراوان به مواردی اشاره میکنم یکی از تازه ترین ادعاهای

اسلامی نه فقط مشکلات سیاسی و اقتصادی دیرپش را حل نکرده بلکه با مشکلات جدید سیاسی و اقتصادی در شرایط جدید منطقه ای و جهانی روبرو شده است. شرایطی که در مقایسه با سالهای گذشته برای جمهوری اسلامی مساعد به حساب نمیآید.

بارزترین مورد پوچی ادعاهای هیات حاکمه جمهوری اسلامی جایگاهی واهی است که در مناسبات جهانی برای خود قائلند. نمایندگان واپسگرا ترین راه و رسم زمامداری، مدعی رسالت نجات بشر و اداره جهان هستند! این خود بزرگ بینی ابلهانه، این چرنیبات "ضدامپریالیستی" و خرافات امام زمانی در خصوص ادعای نجات بشر و اداره جهان، مسخره خاص و عام است. تازه ترین و مسخره ترین نمونه آن تورویک احمدی نژاد در کنفرانس اخیر کشورهاهی توسعه نیافته در ترکیه در مورد "طرح" بازگرداندن خسارت استعمار به ملت‌های قربانی آن است. مورد دیگر ادعاهای اطعاشان در مورد تکرار انقلابی شمال آفریقا و خاورمیانه و بهره برداری ارتجاعی آنها، با عنوان کردن اینکه موج جدید انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی این جوامع علیه سلطه غرب و طلیعه ظهور "خاورمیانه اسلامی" است، سریعاً به سنگ و آفتاب خورد و به عکس خود برگشت. آنچه بر خلاف ادعاهایشان در واقعیت اتفاق افتاده است که تحولات انقلابی جاری پرورنده انقلاب اسلامی و راه رشد اسلام سیاسی را در منطقه بسته و نتیجتاً دایره دخالت و گسترش نفوذ جمهوری اسلامی را تنگتر کرده است. عملاً هم حاصل خود برجسته جمهوری اسلامی در بحرین ایجاد بحران روابط با دولتهای خلیج و حاصل ایستادن در برابر خیزش انقلابی در سوریه و تبدیل شدنش به شریک سرکوب مردم بپاخاسته در کنار بنساز اسد و ارتش دولت سرکوبگر سوریه، افت موقعیت آن در منطقه در قیاس با قبل از این تحولات بوده است. توافق فتح و حماس هم ضربه دیگری به این موقعیت افت کرده بود. بنابراین به ادعایشان در مورد تحولات منطقه نه فقط بی پایه از آب بوده است بلکه فی الحال دارند میپردازند.

به این ترتیب موقعیت عمومی جمهوری اسلامی در ارتباط با جامعه پیچیده امروز ایران را میتوان چنین بیان کرد که: این حاکمیت بورژوازی علاوه بر اینکه با مصاف تعیین کننده مبارزه بیوقفه کارگران و توده های محروم جامعه روبرو است، با نتقاضای حمل میکند، در قبال بورژوازی هم کارا و پاسنگرو نیست، با صنعتی در هر دو بخش خصوصی و دولتی خویشی ندارد و این ناخوانائی یک پایه واقعی تنشهای درونی مکرر آن است. در مناسبات جهانی و معادلات منطقه ای هم موقعیت عمومی جمهوری اسلامی نه تنها فی الحال دچار افت شده بلکه سیر نزولی آن ادامه خواهد داشت تورویک در سطح

جبران ناپذیری از رقبای خود در منطقه عقب مانده است.

کمونیسیت: اختلاف و گاه‌تخاصمات خشن در میان جناحهای حاکمیت، همچنان تعمیق میشود. ارزیابی شما از اختلاف جناحها، بیرون حکومت و درون حکومت چیست؟ دسته بندی های درون حکومتی، و خط و نشان کشیدنهای مراکز قدرت در حاکمیت، نشانی از فروکش کردن ندارد. ارزیابی شما از این دور تخصصات درون حکومتی چیست؟ زمینه های مادی دعوی قدرت این دوره در میان جناحهای حاکمیت، علاوه بر سبز، در میان خود "اصولگرایان" را چه میدانید؟ امروز در دعوی درون خانوادگی رژیم چه گرایش و جناحی چه راه حلی دست بالا دارد؟

فاتح شیخ: اساس شکلگیری جناحهای جمهوری اسلامی و بروز هرازگاه تنشهای میانشان، ناتوانی هر یک و همه آنها در ارائه راه حل قاطع و کارساز به تناقضات و معضلات سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک آن است. به عنوان یک حاکمیت بورژوازی نامتعارف، بالانس ناپذیر و ناسازگار با جامعه مدرن و پیچیده ایران است. دور جدید جدال جناحها و شاخ به شاخ شدن خامنه ای با احمدی نژاد، در ادامه تلاشی است که احمدی نژاد و طرفدارانش به سهم خود برای عبور دادن حاکمیت بورژوازی جمهوری اسلامی از تناقضات دست و پاگیر آن و انطباق ترتیبات سیاسی و اداری و ایدئولوژیک نظامشان با گسترش سلهای اخیر سرمایه در ایران، با نیاز به جلب بیشتر سرمایه و نهاییان راه یافتن به بازار جهانی انجام داده اند.

در ادامه تلاشهای این طیف، طرح حذف یارانه ها از سطح وسیع توافق عمومی کل بورژوازی درون و بیرون حکومت و داخل و خارج ایران برخوردار بوده است. اما موارد متعددی از اقدامات و تلاشهای احمدی نژاد و طرفدارانش به سد مقاومت جناحهای دیگر هیات حاکمه حتی در اردوی عمومی جناح راست معروف به اصولگرا برخورد کرده و عاقل مانده است. در مورد یارانه ها هم هر قدم که شیب ایستادگی کارگران و توده های محروم جامعه در قبال فشارهای معیشتی حاصل از آن نزدیکتر میشود و وحشت هیات حاکمه از این ایستادگی بالا میرود، فضای هشدار دادن و چوب لای چرخ گذاشتن علیه دولت احمدی نژاد از جمله توسط مجلس تحت سلطه اصولگرایان بالا میگردد. شاخصهای اقتصادی منفی پس از چند سال رشد مداوم و چشم انداز تیره سال آتی هم در تشدید تنشها اثر دارد. افت موقعیت جمهوری اسلامی در پی تحولات منطقه و چشم انداز ادامه آن در معادلات آتی منطقه هم فاکتور موثری است. بازارگان گفته بود: "برون سربلایی اسبهای گاری یکدیگر را گاز میگیرند". تلاش احمدی نژاد و طرفدارانش ادامه پروژه ای است که رفسنجانی و خاتمی نتوانستند به سرانجام برسانند و جنبش سبز هم قادر به پیشبرد مجدد آن توسط جناح تعدیلگرا نشد. احمدی نژاد توسط پرچم انطباق ترتیبات سیاسی و اداری و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی

کمونیسیت ۱۶۲

مقتضیات انکشاف بیشتر سرمایه در ایران، وصل شدن به بازار جهانی همچون عضو ارگانیک آن و نهاییان رشد توان رقابت بورژوازی ایران با رقبای منطقه ای را به دست گرفته است. بر خلاف دوران رفسنجانی و خاتمی این پروژه از پشتیبانی وسیعتر بورژوازی و در نتیجه از نیروی اقتصادی و هیات حاکمه برخوردار با جناح سنتی وابسته برخوردار است. خامنه ای که در طول زمامداری احمدی نژاد و قبل از آن طرفدار قاطع اصل ۴۴ و خصوصی کردنهای وسیع بوده است، اکنون لازم میدانند جلو زیاده روی احمدی نژاد را بگیرد تا مانع بهم ریختن بالانس رابطه جناحهای حاکمیت شود. اینکه در این تنش معین دخالتهای خامنه ای در امور دولت در نقش راس حاکمیت (ولایت فقیه) بسته بالا پیدا میکند یا "بنپارتیسم" مازک ایرانی - اسلامی احمدی نژاد در برابر او و در برابر مجلس اسلامی زیر سلطه ولایت فقیه هنوز قابل تشخیص نیست. قدر مسلم اینکه برای خامنه ای آسان نیست که احمدی نژاد را عقب براند و به زبانی جناحهای حاکمیت را به زبانی طرفداران او و به نفع جناح سنتی تاریخاً پرنفوذ جمهوری اسلامی تغییر دهد. موقعیت احمدی نژاد در صفوف بورژوازی و خرده بورژوازی از موقعیت رفسنجانی و خاتمی و موسوی حکمتر است با این حال جای تردید است که در برابر فشارهای خامنه ای قادر به ایستادگی پایداری باشد. این یک جنگ قدرت برتناقض است. از رضامانه تا مصدق تا بازرگان و بنی صدر و رفسنجانی و خاتمی و موسوی و کربوبی، کشمکش نمایندگان جناحهای مختلف سرمایه بر سر انطباق ترتیبات سیاسی و اداری و ایدئولوژیک حاکمیت با نیازهای رشد و خودافزایی سرمایه در ایران و قدرت رقابت آن با بورژوازی منطقه جریان داشته است. امروز هم کشمکش خامنه ای و احمدی نژاد بر سر همین انطباق از زاویه جناحهای مختلف سرمایه است. یک محور این جدال حول ابزارهای ایدئولوژیک اسلام و ناسیونالیسم ایرانی و نحوه ترکیب آنهاست. تاکید احمدی نژاد و مشتایی بر عنصر ناسیونالیسم ایرانی (مکتب ایرانی اسلام) علاوه بر تلاش برای جلب حمایت وسیعتر بورژوازی ایران از جمهوری اسلامی، اکنون در ارتباط با تشدید رقابت سیاسی و اقتصادی با بخشهای دیگر بورژوازی منطقه و مشخصاً ترکیه و ائتلاف دولتهای عرب قابل توضیح است.

حفظ بالانس در حاکمیت بالانس ناپذیر جمهوری اسلامی مشکل لاینحل خامنه ای است. او که در همه سالهای اخیر از احمدی نژاد و اقتدار دولتش دفاع کرده اکنون در منطق استبداد سیاسی و انجماد ولایت فقیهیی با او چون بزغاله ای کنار کرسی خود رفتار میکند که با اولین صدای بع و تکرار دادن سر بر سرش میگوید و اقتدارش را تحقیر میکند. استبداد سیاسی جمهوری اسلامی دیگر تناقضات مهلکی است که مبنای ناخوانی ترتیبات سیاسی و اداری و

ایدئولوژیک با نیازهای سرمایه رو به رشد و نیاز در انقباد نگاهداشتن یک جامعه بزرگ و پیچیده و یک طبقه کارگر بزرگ و معترض است. نه احمدی نژاد قادر به ایجاد این انطباق حیاتی و نه خامنه ای قادر به حفظ بالانس در حاکمیت ناسازگار و بالانس ناپذیر جمهوری اسلامی است. اگر تاکنون جمهوری اسلامی بر جانها و تنشها غلبه کرده و جان برده است، غلبه آن بر تنشها و بحرانهای کنونی تضمین شده نیست، تناقضات آن با حیات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه توسط هیچیک از جناحهایش قابل رفع نیست

مناسبات سرمایه داری از ده ها سال پیش بر جامعه ایران مسلط شده و همه اختلافات و تخصصات خشن و غیرخشن در رابطه جناحهای حاکمیت جمهوری اسلامی، مهر مبارزه طبقاتی میان طبقات اصلی جامعه یعنی بورژوازی و پرولتاریا را بر خود دارد. اینکه جناحهای متخاصم نمیاننده کادماک از اقتدار بورژوازی هستند برای تعیین تکلیف میان آنها در چارچوب این حاکمیت کافی نیست. هر یک از جناحها علاوه بر توان تحمیل پروژه خود بر جناح مقابل باید بتواند ادماه تحمل استبداد سیاسی و فکشان سیاسی جمهوری اسلامی بر طبقه کارگر و جامعه را هم تضمین کند تا بتواند تولید و بازتولید نیروی کار ارزان را برای سرمایه تامین کند. این است آن تناقض اساسی که هر دو طرف متخاصم حیات حاکمه در شرایط امروز با رشد مبارزات اقتصادی و سیاسی توسط کارگر و پرولتاریا در منطقه و جهان با آن روبرو شده اند از عهده حل آن بر نمیآیند.

یک نگاه غیرمادی و غیرتاریخی به جمهوری اسلامی، تناقض این "بولت معین" با جامعه و تاریخ تکوین کل آن و جناحهای آن، یا به عبارت دیگر تاریخ تناقضات فزاینده جمهوری اسلامی با جامعه و مبارزه طبقاتی درون جامعه را نادیده میگرد. این "بولت معین" اگر خوش را به زور به خورد جامعه هم داده باشد، جامعه آن را بالا میآورد و به بیرون نف می کند. مکتبیس اجتماعی و طبقاتی این تحول انقلابی آن به نیروی طبقه سوسیالیستی طبقه کارگر برای بزرگ کشیدن این حاکمیت در مسیر تحقق انقلاب کارگری سوسیالیستی است. راه رفع تناقضات جمهوری اسلامی اقتصادی نیست. سیاسی است و امروز این راه حل سیاسی در بن بست است. تنها راه شکستن این بن بست و رفع این تناقض، عبور دادن جامعه از حاکمیت جمهوری اسلامی، از راه سرنگونی انقلابی آن به نیروی طبقه کارگر در راس توده های محروم است.

کمونیسیت: عروج و نزول جنبش سبز، را چگونه ارزیابی میکنید؟ آینده این جریان را چگونه می بینید؟
فاتح شیخ: درباره عروج جنبش سبز در دو سال گذشته صحبت کافی داشته ایم. نزول جنبش سبز معلول ناتوانی این جناح از بورژوازی حاکم بر ایران در ارائه راه حل به تناقضات حیات حاکمه ای است که خود جزء لاینفک و پاره جگر آن بوده است. ضرباتی که

جناح حاکم با دستگیری موسوی و کربوی بر رهبری جنبش سبز وارد آورده و واکنش ناپذیر و تقریبا صفر طرفداران آنها و کل پایگاه جنبشی سبز به این ضربه میتوان گفت که جنبش سبز را به پایان عمر موثر خود رسانده است. اینکه در تحولات سیاسی آتی باز هم امکان و مجال سر جنباندن دارد واقعی است اما جناح حاکم توانسته است آن را در معادلات سیاسی جاری، مزوی کند. ظهور امامزاده دیگری به نام احمدی نژاد در جدال جناحهای حاکمیت که میتواند پرچم مصاف جنبش سبز در برابر خامنه ای و خواستههای ادعایی آنها را با قدرت بیشتر در دست بگیرد به سیر افول جنبش سبز سرعت بیشتری میبخشد.

کمونیسیت: رابطه مردم با حکومت در ایران، امروز و پس از نزول جنبش سبز را چگونه ارزیابی میکنید؟
فاتح شیخ: رابطه طبقه کارگر و مردم با حاکمیت جمهوری اسلامی را تنها با بررسی موقعیت جنبشهای سیاسی موجود در صحنه سیاست ایران میتوان مشخص کرد. رهبری جنبش سبز از زویه علمی و سیاسی توان هدایت پایه جنبشی خود را از دست داده است. و طبیعی است که جنبش تحت رهبری احمدی نژاد در درون حاکمیت نخواهد قادی جنبش سبز را بنزد و پایه طبقاتی آن را جذب خود کند. جنبش سبز بعنوان یک جنبش بورژوایی ارجاعی ملی- اسلامی تجزیه میشود. شرایط امروز طوری نیست که مانند دوره افول دو خرداد پایه ملی آن به طرف جنبش سوسیالیسم پروغرب برود. خود جنبش سوسیالیسم پروغرب با پیوستن بخش اعظم آن به جنبش سبز نشان داد که موضع مستحکمی ندارد. واقعیت اینست که فقدان آرایش همپون رهبر و شخصیت شاخص ناسیونالیسم پروغرب اوضاع آن جنبش را نامساعدتر کرده است، بویژه که جناح دیگر آن یعنی طیف طرفدار رضا پهلوی با افول موقعیت آمریکا در ارتباط با سیاست ایران از منتها پیش توان تاثیرگذاری را از دست داده است. شرایط جنبش احمدی نژاد برای جنبش پایه جنبش سبز مساعدتر است چراکه طبیعتا تاثیر این مساله بر رابطه مردم با حاکمیت منفی است و میتواند به دور دیگری از چشم دوختن بیهوده توده مردم به تغییر از بالا و ادامه انتظار مهلک بینجامد.

آنچه در این شرایط میتواند به رابطه مردم با حاکمیت در جهت پیشرفت مبارزه برای رهایی جامعه از شر جمهوری اسلامی و تکیه گاه سرمایه داری آن کمک کند، تلاش سازمانیافته و آگاهانه رهبران و فعالین کارگری در محل برای گسترش مبارزات اقتصادی است. سیاسی در خط هماهنگ با حزب سراسری کمونیسیتی است. حزبی که مردم را در مبارزاتی کارگران و پرچم برای عروج جنبش سبز نیروی مبارزاتی میتواند از شرایط نزول جنبش سبز در خدمت هدایت نیروی فعاله طبقه کارگر و مردم در مبارزات همدند برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی بخوبی سود بجوید.

کمونیسیت: تاثیرات انقلاب مصر و تونس و کل دنیای عرب بر ایران چگونه است؟ آیا حلقه بعدی در این تحولات ایران است؟ چرا و چگونه؟
فاتح شیخ: تاثیرات انقلاب تونس و مصر، بویژه با ابعاد به مراتب بزرگتر و مهمتر آن در مصر، بر اوضاع منطقه و جهان بسیار عظیم است و در ابعاد وسیعتر و متنوعتری ادامه پیدا خواهد کرد. اما این تاثیرات خطی و منطقه ای نیست. تاثیر آن بر تحركات کارگری در ویسکانسن آمریکا و کشور بریتانیا با تاثیرات آن بر کشور لیبی در فاصله دو کشور تونس و مصر شباهتی بهم نداشته اند. در مورد ایران هم قطعا انقلاب تونس و مصر در تغییر رابطه طبقه کارگر با بورژوازی و تغییر رابطه مردم با حاکمیت جمهوری اسلامی تاثیرات مثبت داشته است. اگر این تاثیرات تاکنون به روانشناسی توده ای، ارتقای اعتماد به نفس و امید به تغییر از پایین با اراده انقلابی کارگران و مردم و اموار مدین مبارزه اقتصادی نظیر اعتصاب موفق پتروشیمی ماهشهر محدود مانده است، باز آرای اهمیت است و این محدوده ها فراتر هم خواهد رفت. در این زمینه انتقال تجارب مبارزه طبقاتی و انقلابی کارگران مصر و تاثیر آن بر زمینه چینی انقلاب مصر و همچنین بخصوص تجارب مبارزات سازمانیافته کارگران در تشکلهای مستقشان در دفاع از دستاوردهای انقلاب و بسط و تداوم آن برای کارگران ایران بسیار بارز است.

در جواب سوال "حلقه بعدی" این تحولات ایران است؟ روشن است که در تعدادی از کشورهای عرب زین تا این لحظه خیزش توده ای یا نگرفته یا به سطح قابل توجهی نرسیده است. سوال "حلقه بعدی" برای آنها هم مطرح است. اما نه در مورد این کشورها مصون مانند "دنیای عرب"، نه ایران و نه هیچ کشور دیگری، جواب ساده آری و نه وجود ندارد. لاقال من سراغ ندارم. هیچ سطحی از تحلیل سیاسی کنکرت، با دقتی که هوشناسی میتواند سیر حرکت امواج توده های هوارا پیش بینی کند، مسیر تاثیر امواج خیزشهای انقلابی توده های بپاخاسته این دوره را نمیتواند تشخیص دهد و پیش بینی کند. این جواب که: ایران حلقه بعدی نیست یا اصلا از این تاثیر معاف خواهد بود هم به همان اندازه بی پایه است. از جواب آره یا نه که بگذریم، تحلیل درندهای اساسی پشت انقلاب تونس و مصر میتواند به این پیش کمک کند که احتمال بروز آن در ایران واقعی است. "پیشگوی" اینکه در ایران هم حتما روى خواهد داد و با اصلا اتفاق نخواهد افتاد، کار مارکسیستها نیست. بعضی تحلیلگران این تحولات را بیداری عرب، بهار عرب، سواهی

بورژوازی عرب از قدرت و ثروت جهان و نظیر اینها ارزیابی کرده اند. این تیبینها بخشی از تصویر را در بر دارند، اما کل تحولات و انقلابات در حال جریان را توضیح نمیدهند. مخصوصا وقتی مارکسیستی چنین تحلیلی ارائه کند بیشتر سوال برانگیز میشود: باید پرسید در تحلیل این انقلابات، چرا مبارزه طبقاتی جوامع مختلف بورژوازی محلی و جهانی محدود است و شامل نبردهای طبقه کارگر علیه بورژوازی نمیشود؟ چرا خیزش طبقه کارگر برای گرفتن قدرت محدود است و شامل نبردهای طبقه کارگر علیه بورژوازی نمیشود؟ چرا خیزش طبقه کارگر برای گرفتن قدرت محدود است و شامل نبردهای طبقه کارگر علیه بورژوازی نمیشود؟ چرا خیزش طبقه کارگر برای گرفتن قدرت محدود است و شامل نبردهای طبقه کارگر علیه بورژوازی نمیشود؟

تحولات ناگهانی و سریع در اندونزی در پی بحران اقتصادی ۱۹۹۸ شرق آسیا که به سقوط سوهارتو انجامید، به تحولات تونس و مصر شباهت داشت اما بهیچوجه به گرد پای ابعاد آن نمیرسید. حلقه بعدی بحران اقتصادی شرق آسیا هم هرچند سریعا به بخشهایی از جهان سرایت کرد اما بهیچوجه به گرد پای بحران اقتصادی کنونی نمیرسید که ده سال بعد، از نیمه سپتامبر ۲۰۰۸، سراسر جهان را فرا گرفت و هنوز ادامه دارد.

کمونیسیت: طبقه کارگر و کمونیسیت در ایران کجای تحولات سیاسی ایران قرار میگیرد؟ نقطه تلاقی اعتراضات ایران کجای است؟
فاتح شیخ: طبقه کارگر و کمونیسیت در این دوره بیش از همه تاریخ جامعه ایران موتور محرکه تحولات سیاسی بسوی تحقق آزادی و برابری و رهایی انسان هستند. فعال جنبش سوسیالیستی و رادیکال این طبقه، بسته به اینکه در چه موقعیتی بایستد و ویژگی کنکرت لحظه فعلی را چگونه ببیند، تشخیص او از کاراکتر تحولات سیاسی جامعه و نقش فعال و حاضر و دخالتگر طبقه کارگر و کمونیسیت میتواند متفاوت باشد. کسی که در یک موقعیت دخالتگر و دست اندر کار کارگری و کمونیسیتی قرار ندارد میتواند در مورد لحظه فعلی تحولات جامعه ایران تردید کند. چنان به تردیدهای میخ شود که نتواند منشا اثر هیچگونه دخالتگری سیاسی و انقلابی ای باشد. چنین کسی میتواند در این روزهای آخر اردیبهشت بگوید: امروز روز اول دیمه است. آغاز فصل سرد است. و در باب راز فصلها و اینکه تا ذوب شدن یخ انجامد و استبداد خیلی فاصله است سخنوری کند. رهبران و فعالین کارگری و کمونیسیت در چنین موقعیتی نیستند و جامعه را محکوم به انجماد و استبداد نمی بینند. از هر تحولی که تناسب قوا را به نفع مبارزه مستقل کارگری تغییر دهد برای پیشبرد تلاش خود استفاده میکنند. اعتصاب پتروشیمی نمونه روشنی است که رهبران کارگری در محل اولا با تلاش متحد کننده خود و ثانییا با انتخاب تاکتیک درست و ثالثا به مساعد شدن تناسب قوا اعتراضشان را سازمان دادند و به پیروزی رساندند. این نمونه بارز تلاقی اعتراضات و

ابراز وجود طبقه کارگر و جنبش کمونیسیتی در ایران با تحولات سیاسی و نمونه روشن بینی کارگری رادیکال دانید؟ دورنمای پیش روی آن را **کمونیسیت:** معضلات پیش پای طبقه کارگر و کمونیسیت در ایران را چه می دانید؟ دورنمای پیش روی آن را چگونه ارزیابی میکنید؟ و بطور کلی شرط پیشروی طبقه کارگر در ایران در دل اوضاع حاضر را در گرو دستیابی به چه خواست ها و یا تحمیل چه شرایطی به بورژوازی حاکم میدانید؟

فاتح شیخ: طبقه کارگر و کمونیسیت در ایران در برابر آزمایش مهمی قرار چشمانداز مبارزه طبقاتی با توجه به تحولات سرنوشت سازی است که در کشورهای متعدد منطقه جریان دارد و ایران هم نمیتواند از این مصون بماند. رمز موفقیت همچنین در پیشروی گام به گام و کسب پیروزی حلقه به حلقه در مسیر اهداف کارگری و کمونیسیتی است. نه در ایران که هنوز درگیر تحولات انقلابی نیست، در مصر هم که گامهای اولیه پیروزی انقلابی برداشته شده است طبقه کارگر و کمونیسیت در برابر چنین آزمایشی قرار دارد. تفاوتها را نباید در نظر داشت اما در استراتژی انقلابی در مصر و ایران تشابهات اساسی هستند و تفاوتها عرصه های تاکتیک و سیاست و سازمان تعلق دارند.

در ایران شرط حیاتی برای پیشروی رهبران کارگری و کمونیسیتا این است که تلاش خود را بر دو محور اساسی بپایان هم متمرکز کنند: یک محور تشکلیایی و سازماندهی حزبی و توده ای در صفوف طبقه کارگر بر مبنای سازماندهی و گسترش مبارزات اقتصادی و سیاسی است و محور دیگر تقویت حزب کمونیسیتی طبقه کارگر و پیروزی سیاسی انقلابی آن است. معضلات اساسی طبقه کارگر و کمونیسیت، ضعف هشداردهنده آنها در این دو محور اساسی است. علاوه بر این به نظر من رهبران کارگری و کمونیسیتها در این دوره در عرصه آگاهگری و وظایف بزرگ عمومی و ویژه ای بر عهده دارند. اشاعه بیشن کمونیسیتی و مارکسیستی در صفوف طبقه و فعالین آن و تلاش برای ایجاد استحکام فکری کمونیسیتی گرچه وظیفه ای دائمی است اما در این دوره حساس اهمیت و اولویت بیشتری دارد. به موازات این آگاهگری بنیادی و استراتژیک، آگاهگری در عرصه سیاسی و تلاش برای اشاعه بیشن روشن از تحولات جهانی و منطقه ای در عرصه مستقیم فعالیت ما در ایران هم ضرورت حیاتی دارد.

همچنین در این دوره انتقال تجارب انقلابی کارگران تونس و مصر به درون صفوف طبقه کارگر و فعالین کارگری در ایران و متقابلا انتقال دستاوردهای فکری و سیاسی کمونیسیت پرولتری در ایران و متخاصم میراث فکری و سیاسی منصور حکمت به صفوف رهبران کارگری و کمونیسیتی انترناسیونالیستی و یک ضرورت پیشرفت مبارزه طبقاتی و کمونیسیتی بسوی پیروزی است.

آینده جمهوری اسلامی و جدال طبقه

کارگر و بورژوازی در ایران

گفتگو با خالد حاج محمدی

جمهوری اسلامی وارد مذاکره شود

و... لذا به این اعتبار میتوان گفت که موقعیت جمهوری اسلامی با دوره شاه و حتی با دوره هائی مثل دوره رفسنجانی یا خاتمی قابل قیاس نیست. همین فاکتورها است که به جمهوری اسلامی پیچیدگی جدی میدهد و از هر نظر با حکومت‌های دیکتاتور در منطقه کاملا جدش میکند و اینها را باید دانست و در نظر گرفت.

با همه اینها جمهوری اسلامی با سالات جدی روبرو است که تاریخاً در مقابل جمهوری اسلامی قرار داشته است و در هر دوره جوابی به آن داده اند. مسئله حل موانع رشد سرمایه در ایران و تطبیق دادن کل ساختار جمهوری اسلامی با نیاز رشد سرمایه در کل دوران حاکمیت جمهوری اسلامی مورد جدال بوده است و هم اکنون نیز منشا اختلافاتی است که اوج گرفته است.

از طرف دیگر جامعه دچار تغییراتی جدی شده است. در سه دهه گذشته و همراه جمهوری اسلامی یک طبقه کارگر وسیع در ایران شکل گرفته است که مطلقاً با زمان شاه قابل قیاس نیست. یک طبقه کارگر صنعتی که نبض کل اقتصاد این جامعه را در دست دارد و همراه با جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران در سه دهه گذشته خودآگاهتر، و بالغ تر شده است. اگر این طبقه تکانی بخورد هم در دل تحولاتی انقلابی که در منطقه جمهوری اسلامی را یکسره میکند. میلیونها انسان در این جامعه آرزوی جامعه‌ای بدون جمهوری اسلامی را دارند. همزمان نسلی از جوانان در این جامعه پا به میدان گذاشته است که سرکوبی خونین سالهای ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ و .. برایش بخشی از تاریخ است و این دوره را ندیده است، شکست انقلاب ۵۷ را در کتابها خوانده است.

آنچه امروز عامل اصلی این صف بندی در میان جناح "اصولگرایان" است همان صورت مسئله ای است که در دوره های قبل در مقابل رفسنجانی و خاتمی هم قرار داشت. کل جناحهای جمهوری اسلامی در همه دوره ها تلاش کرده اند، و در این امر سهیم بوده اند، که موانع دم و بازدم سرمایه در ایران را رفع کنند. تلاش کرده اند دست بخش خصوصی را باز بگذارند و تاکنون بخش وسیعی از مراکز تولیدی و صنعتی را خصوصی کرده اند. این مسئله نه تنها امر و مسئله جدی برای حکومتی بلکه صورت مسئله بخش اعظم احزاب بورژوازی در اپوزیسیون هم بوده است. اپوزیسیون بورژوازی ایران خصوصاً در این دوره در چهارچوب جناحهای درون حکومت و بر مبنای جواب هر کدام به این مسئله به صف بندیهای جدیدی شکل داده است و در کنار این یا این بخش و جناح قرار گرفته است. پروژه خصوصی سازی در حقیقت پروژه رفاهیه هم جناحهای جمهوری

امیدوار کننده است.

کمونیست: اختلاف و گاه تخصصات خشن در میان جناحهای حاکمیت، همچنان تعمیق میشود. ارزیابی شما از بدست اختلاف جناحها، بیرون حکومت و درون حکومت چیست. دسته بندی های درون حکومتی، و خط و نشان کشیدنهای مراکز قدرت در حاکمیت، نشانی از فروکش کردن ندارد.

ارزیابی شما از این دور تخصصات درون حکومتی چیست؟ زمینه های مادی دعوی قدرت این دوره در میان جناحهای حاکمیت، علاوه بر سبزی، در بورژوازی "اصولگرایان"، را چه میدانید؟ امروز در دعوی درون خانواده‌ی رژیم چه گرایش و جناحی با خود حلج دست بالا را دارد؟

خالد حاج محمدی: اختلاف و جناح بندی در جمهوری اسلامی همزاد خود است. کشمکش و جناح بندی و جدال آنها با هم در کل حاکمیت جمهوری اسلامی مشهود بوده است.

جدالی که امروز در جریان است و صورت مسئله ای که مبنای این جدال است به سه دهه حاکمیت جمهوری اسلامی بر میگردد. مسئله سازمان دادن جامعه، راه انداختن اقتصاد مملکت و برداشتن موانع رشد سرمایه در ایران، ایجاد امکان تولید و باز

تولید سرمایه در ایران و راه یابی به بازار جهانی است. مسئله تامین سود سرمایه، باز کردن دست بخش غیر دولتی و برداشتن موانع رشد آن، باز کردن دست سرمایه و سپردن تنظیم قیمتها به بازار آزاد و آزاد کردن بورژوازی ایران در استمرار منحل شدن طبقه کارگر است. این صورت مسئله جمهوری اسلامی در دوره های مختلف بوده است و حول آن در جامعه و در صفوف بورژوازی ایران همیشه شاهد صندیدیهای مختلف بوده ایم. میخوام بگویم که جناح بندی جمهوری اسلامی و جنگ و دعوی آنها واقعی و مبنای کاملاً زمینی دارد. طیف های مختلف بورژوازی ایران در دوره های مختلف هر کدام جوابهای خود را به این معضلات داده و بر همین اساس صف بندی هائی نیز شکل گرفته است.

آنچه امروز عامل اصلی این صف بندی در میان جناح "اصولگرایان" است همان صورت مسئله ای است که در دوره های قبل در مقابل رفسنجانی و خاتمی هم قرار داشت. کل جناحهای جمهوری اسلامی در همه دوره ها تلاش کرده اند، و در این امر سهیم بوده اند، که موانع دم و بازدم سرمایه در ایران را رفع کنند. تلاش کرده اند دست بخش خصوصی را باز بگذارند و تاکنون بخش وسیعی از مراکز تولیدی و صنعتی را خصوصی کرده اند. این مسئله نه تنها امر و مسئله جدی برای حکومتی بلکه صورت مسئله بخش اعظم احزاب بورژوازی در اپوزیسیون هم بوده است. اپوزیسیون بورژوازی ایران خصوصاً در این دوره در چهارچوب جناحهای درون حکومت و بر مبنای جواب هر کدام به این مسئله به صف بندیهای جدیدی شکل داده است و در کنار این یا این بخش و جناح قرار گرفته است. پروژه خصوصی سازی در حقیقت پروژه رفاهیه هم جناحهای جمهوری

اسلامی بوده است. دوره گذشته این پروژه توسط دولت احمدی نژاد و به کمک شخص خامنه ای پیش رفت و در این راه موفقیت زیادی را بدست آوردند. برداشتن سوبسیدها که از زمان رژیم شاه و پس از آن در دوره موسوی، رفسنجانی و خاتمی نیز در دستور بورژوازی بود و هیچکدام قدرت اجرای آن را نداشتند، یا شرایط نکرده، یکی از این نمونه ها است که در سیر تحولات و تلاشهای بورژوازی ایران و دولت و احمدی نژاد و با کمک شخص ولی قییه آن را اجرا کردند. اکنون جامعه ایران با دوران پهلوی مطلقاً قابل قیاس نیست و حتی با دوران رفسنجانی و خاتمی نیز قابل مقایسه نیست. پروژه رشد سرمایه و جلب سرمایه به ایران و بخش وسیعی از مراکز و صنایع به بخش خصوصی سازی نسبتاً سرعت خوبی داشته است. در حال حاضر با سپردن بخش خصوصی از مراکز و صنایع به بخش خصوصی بخش وسیعی از بورژوازی ایران در اقتصاد و تولید و باز تولید سرمایه سهیم است. مسئله این است که ادامه این پروژه در گرو سرمایه شدن این بخش در قدرت سیاسی و لذا کاستن از دامنه قدرت فقها و سرانجام خود ولایت فقیه و خامنه ای است. این پروژه که تاکنون توسط احمدی نژاد و به کمک خامنه ای پیش آمده است، در حقیقت برآورد کردن آرزوی همه شاخه های بورژوازی ایران و همه جناحهای آن حتی در اپوزیسیون بوده است. امروز سوال این است که ادامه این پروژه چگونه خواهد بود و خصوصاً با اتمام دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد، ادامه مورد سوال است. احمدی نژاد و طرفداران خواهان سپیدین به قانون اساسی و حکومت قانونی و .. که به معنای کوتاه کردن دست دستگاه مذهبی و اخوند و شخص ولی فقیه در قدرت است، هستند و این مسئله به سینه خامنه ای و بخش سنتی تر جمهوری اسلامی خورده است. احمدی نژاد نمایندگی بخش مهم و قدرتمند سرمایه داران ایران را دارد و ادامه موانع رشد سرمایه در ایران در گرو ادامه خط و جهت تا کنونی احمدی نژاد است. به این اعتبار و علیرغم نقض تا کنونی خامنه ای، احمدی نژاد دارد حرف سرمایه داران ایرانی را میزند و منافع بخش کت و کلفت آنها را نمایندگی میکند. به این اعتبار و علیرغم تهدیداتی که از جانب طرفداران خامنه ای علیه او صورت میگیرد، موقعیت او محکمتر از گذشته است. بنابراین اگر تقابلی در دست سرمایه داران ایران برای کوتاه کردن دست مذهب و ولی فقیه از قدرت به نفع سهیم کردن بخش خصوصی در قدرت است و احمدی نژاد نماینده سرمایه داران این بخش است. جمهوری اسلامی با یک واقعیت طرف است که

کمونیست ۱۶۲

همان اقداماتی است که احمدی نژاد آن را نمایندگی کرده است. تاکنون هم این جناح به کمک خود خامنه ای پروژه خصوصی سازی و قطع سوبسیدها بر کالاهای مصرفی، حتی کاستن از دامنه اسلامیت و تکیه بر ایرانیت به عنوان ایدئولوژی بورژوازی را پیش برده است. بخش وسیعی از سرمایه داران ایرانی در خارج را جلب سرمایه گذاری در ایران کرده اند، هر چند در تولید صنایع پیشرفته صنعتی مثل همه دولتهای خاورمیانه ناکام مانده است، اما به یکی از کشورهای مهم صنعتی منطقه تبدیل شده است. اما اینها کافی نیست و ادامه این پروژه به نفع سرمایه مورد اختلاف است. هیچ جناحی از جمهوری اسلامی و شخص خامنه ای به عنوان نماینده سنتی حزب الله خواهان برگشت به عقب و باز کردن دست حزب الله نیست. خامنه ای نیز نه به عنوان یک اخوند بلکه به عنوان یک بورژوا به این حقایق و اهمیت نیاز سرمایه و رشد سرمایه و داری واقع است و به همین دلیل خود در این پروژه یار و پشتیبان احمدی نژاد بود. اما امروز ادامه این حرکت این پروژه به سینه موفقیت خود ولی فقیه خورده است و همزمان اعتراض همین از جنبه‌های اصلی و به نفع همین دلیل خامنه ای با همه برخاسته است.

کمونیست: عروج و نزول جنبش سبز را چگونه ارزیابی میکنید؟ آینده این جریان را چگونه می بینید؟

خالد حاج محمدی: جنبش سبز با همه نتوعات آن به عنوان یک جنبش بورژوازی لیبرال ایران را نمایندگی میکند. پروژه کوتاه کردن دست دولت و نفع بخش خصوصی از جمله کاملاً مورد توافق این بخش است. این بخش خواهان رفع موانع ارتباط با غرب با هدف رفع موانع انکشاف سرمایه است. در این زمینه فرقی که با جناح احمدی نژاد- خامنه ای دارد، این است که جناح احمدی نژاد از موضع قدرت خواهان به رسمیت شناختن موقعیت خود در منطقه و در یک کلام سهم عنوان یک شریک و با رسمیت شناختن موقعیت او در منطقه وارد رابطه شود که این فعلاً مانده است و لذا مشکل آن با غرب جای خود باقی نه به اتکا به غرب بلکه به اتکا به قدرت خود و نقشی که در عراق و .. داشته و با استفاده از عروج قدرتها بزرگ دیگر چون چین و روسیه و اتمام دوران قدر قدرتی آمریکا پیش برد. به هر حال جنبش سبز بعد از یک دوره خودممانی فروکش کرد، اعتراض این جنبش چیزی جز سهم خواهی در قدرت نبود. امروز جنبش سبز از تن و تاب افتاده است، اما یک حقیقت را باید در نظر گرفت و آن اینکه سبزی بخشی از بورژوازی ایران است و این جنبش چیزی جز سهم اقتصادی مهمی را در دست دارد و لذا در هر امکان دیگری ممکن است عرض اندام کند. حاشیه ای شدن جنبش سبز به معنای شکست آن نیست و چنین تفسیری حقیقی نیست.

←

اما امروز و با جدالی که میان احمدی نژاد و خامنه ای در جریان است، جنبش سبز هم با سوالات واقعی روبرو است. پرچم مهمی و بخش مهمی از مسائلی که این جریان روی آن میکوبید، امروز از جانب بخش قدرتمند تر بورژوازی ایران به نمایندگی احمدی نژاد و مثالی در دست گرفته شده است. دولت قانونی و بالا بورد قانون از هر مرجعی از جمله ولایت فقیه، باز کردن دست سرمایه خصوصی نه تنها در اقتصاد بلکه سهیم کردن آن در قدرت سیاسی و برسمیت شناختن و احترام گذاشتن به قوانین و قواعد بازی، تغییراتی در روبنای سیاسی به نفع بازتر کردن دست سرمایه از قوانین دست و پاگیر مذهبی و ایجاد امنیت برای سرمایه و جلب توجه سرمایه داران، همگی را امروز احمدی نژاد سر راست تر و با موقعیت بهتری نمایندگی میکند. لذا سبز به عنوان آن نیروها و جریاناتی که به سبز شناخته میشوند، دچار مشکل خواهند شد و قطعاً و منطقاً باید پایه های این جنبش به زیر چتر جناح احمدی نژاد برود. نیاز سرمایه و منافع سرمایه داری و سود و پول در این جامعه مهمتر و سرسخت تر از تأثیرات جنگ و دعوای دوره گذشته سبز با احمدی نژاد است.

کمونیست: رابطه مردم با حکومت در ایران را امروز و پس از افول جنبش سبز چگونه ارزیابی میکنید؟
خلال حاج محمدی: جنبش سبز نقش بسیار مخربی در سیر تحولات ایران داشت که حزب حکمتیست خصوصاً در سند آنچه باید اموخت بسیار دقیق به آن پرداخته است. عروج جنبش سبز خود بر بستر سرکوب شدید چپ و آزادیخواهی در ایران و خصوصاً در فضای روشنفکری، در دانشگاهها ممکن شد. علاوه بر موج توممی که همراه این عروج و بر شانه های کل اپوزیسیون بورژوازی ایران از راست تا چپ، بر فضای سیاسی ایران کشیده شد، بخشی از افسران نا آگاهتر مردم بخشا از سر نفرت و مخالفت با صف سبز و ترکیب بالاشهری آن، از سر کینه از قلمب مالی رفسنجانی و... فریب تبلیغات خاورمیانی و شارلاتانیسم و مستضعف پناهی احمدی نژاد را خوردند و به این جناح پیوستند.

علاوه بر حزب حکمتیست و معدود مخالف کمونیستی و فعالین و رهبران کارگری، تقریباً کل احزاب اپوزیسیون ایران از راست تا چپ به سبز پیوستند و با فضای تبلیغاتی که به کمک مدیای غربی و به نام انقلاب و گشایش سیاسی راه انداختند، اعتراض حق طلبانه و آزادیخواهان و اعتراض طبقه کارگر را در آن دهان جامعه حاشیه ای کردند. در یک کلام جنبش سبز عقب گردی جدی به جامعه تحمیل کرد و نگاه و توجه جامعه به چپ و کارگر را حاشیه ای و سبز را در مرکز توجه قرار داد. صدای حزب ما و کمونیستهای که در آن دوره منفعتهای طبقاتی کارگر را نمایندگی کردیم در آن فضا و زیر تبلیغات عظیم و سنگین سبز و مدیای غرب، بسیار ضعیف بود و نتوانست صف مستغنی را در جامعه شکل دهد. امروز با افول سبزی و با عیان شدن

چهره ضدکارگری و ارتجاعی آن، با فرونشستن گرد و غبار دوره عروج، بار دیگر اعتراض کارگر و اعتراض آزادیخواهان در مرکز توجه قرار گرفته است. مردم انقلابی، طبقه کارگر و نسل جوان آزادیخواه یک بار دیگر مستقیم و سر راست با بورژوازی ایران و دولت جمهوری اسلامی طرفند. این اتفاق همراه تحولات منطقه و فضای مثبتی که ایجاد شده است، یک بار دیگر فرجه و امکانی را بر روی کمونیستها و طبقه کارگر و صف آزادیخواهی گشوده است. اکنون بار دیگر دوره عروج اعتراض طبقه کارگر، دوره اتحاد صفوف این طبقه و دوره رشد مبارزات این طبقه برای بهبودی در زندگی و برای تحمیل زندگی مناسبتری به بورژوازی ایران است. اکنون یک بار دیگر فضا و امکانی برای عروج نسل جوان و برای سازمان دادن صفوف خود، متحد شدن و سازن یافتن بخش کمونیست و پیشرو، و زمان بیرون آمدن جنبش خرابی زن از زیر پرچم فمینیسم اسلامی و سبزی و ابراز مستقل خود است.

کمونیست: با تأثیرات انقلاب مصر و تونس و کل دنیای عرب بر ایران چگونه است؟ آیا حلقه بعدی در این تحولات ایران است؟ چرا و چگونه؟
خلال حاج محمدی: انقلاب مصر و تونس و تحولات انقلابی در سایر کشورهای موجی از شادی و سرور و اعتماد به نفس را در کل منطقه ایجاد کرده است. این تحولات و ادامه آن و جنبشهای طبقاتی جدی که تازه بعد از رفتن حسنی مبارک و بن علی شروع شده است، و سرانجام آنها، بستگی به صورتی پیش میروند که این قدرت عظیم به میدان نیاید. یکی از نگرانیهای جدی و اصلی جمهوری اسلامی متحد شدن کارگران و ابراز وجود و اعتراض آن است. حساباسیت جمهوری اسلامی به سازمانیابی کارگران، به اتحاد طبقه کارگر و به تخریب این طبقه از همین سر است. دوره گذشته و عروج نسل جوان کمونیست در دانشگاهها و رشد و گستردهی وسیع و فوری آن، برای جمهوری اسلامی نگرانیهای جدی ایجاد کرد. از آن زمان تا کنون مستقیم و بسیار نقشه مند زدن این کمونیسم و حزب حکمتیست، به این دلیل که در این پروسه نقش جدی داشت، در دستور جمهوری اسلامی قرار گرفته بخش مهم و اصلی مرکز اطلاعات رژیم تا جایی که به احزاب اپوزیسیون برگردد، به حزب حکمتیست حکومت داده شده است. اکنون و با تمام دوره میداناری سبزی، با توجه به اینکه در میان طبقه کارگر سبزی هوچوقت جوابی مثبت دریافت نکرد، به میدان آمدن طبقه کارگر در مهمترین مراکز کارگری را خود جمهوری اسلامی نیز پیش بینی کرده است. نمیتوان همه اقدامات را برای رشد سرمایه و گسترش دامنه استثمار به خرج داد، اما نیروی تولید کنند و سازنده این سود، طبقه کارگری که نان شیش را در گرو گرفته اند، آنهم در جامعه ای چون ایران، ساکت بنشینند.

اقدام وزارت کار و خود وزیر کار در مرکزیت دادن به انجمنهای صنفی که همزاد قانون کار جمهوری اسلامی است، و مبارزت به تشکیل "کانون عالی انجمنهای صنفی" در اردیبهشت ۱۳۸۹ در شرایطی که انجمنها و شوراهای اسلامی بی خاصیت شده بودند، اقدامی آگاهانه و به منظور کنترل و کانالیزه کردن این اعتراضات در چنین مجرانی بود. تلاش برای وانمود کردن استقلال کانون عالی از دولت و از زبان مسئولین آن، تنها تنها برای جلب کارگر صورت گرفت. همراه این و با درک وزن طبقه کارگر و نگرانی از به میدان آمدن آن و شروع دوره ای جدید از مبارزات این طبقه حول افزایش دستمزدها و مطالبات مهم و سراسری آن، خواهیم دید ضد کارگری ترین جریانات درون و بیرون حکومت با تبلیغات "کارگر دوستی" با ریاکاری در وصف اهمیت کارگران برای "ملت و مملکت" یا پیش گذاشته اند. آنها زنگ خطر را شنیده اند و عمیقاً نگرانند. میخواهم بگویم که در این فضا و در وضعی که فضای اعتراضی در میان کارگران کم نیست و خواست شکل کارگری یکی از مطالبات اصلی کارگران ایران است، تلاشی از بالا برای شکل دادن و کانالیزه کردن آن صورت گرفت که شاهدش بودیم. همزمان باید توجه داشت که دوران انقلاب همه با هم در ایران خاتمه یافته است. بورژوازی آگاه است و میدانند بدون استبداد در مملکتی چون ایران تامین سود سرمایه و ماندگاری سرمایه داری محال است. هیچ درجه از گشایش فرهنگی و خصوصاً بهبود زندگی طبقه کارگر در دستور هیچ بخشی از بورژوازی ایران نیست. در یک کلام بورژوازی دمکرات نداریم. با این اوصاف تضمین هر گونه تغییر مثبتی در زندگی مردم، هر درجه آزادی سیاسی و کاستن از استبداد، تنها در صورتی امکان پذیر است که کمونیستها است. مسئله مهم و اساسی دیگر اینکه طبقه کارگر در هر تحولی و برای تأثیر گذاری به نفع خود باید متحده شود. کارگر متفرق اهرم قدرت نیست. تضمین تأثیر گذاری و ایجاد تحو انقلابی در هر شرایطی بستگی به میزان خوداگاهی و اتحاد کارگران در مهمترین مراکز صنعتی دارد. همزمان طبقه کارگر برای شرکت در هر تحولی انقلابی تنها راهش داشتن حزب طبقاتی خود به عنوان ابزار جنگ و مقابله آگاهانه و نقشه مند برای انقلاب کارگری است. طبقه کارگر و حزب کارگری باید در مهمترین جدالهای سیاسی جامعه فعالانه و با پرچم و سیاست متمایز خود شرکت کند و منافع کل طبقاتی خود را نمایندگی کند و در حزب کمونیستی خود متحد شود. امروز حزب حکمتیست با هر میزان کمبود و اشکالات تنها امکان موجود است که باید توسط کارگران کمونیست و به عنوان صاحبان اصلی و رهبران و فعالین این حزب فتح شود. حزب کمونیست در سیاست ایران تلاش بالاترین سطح دچار اشتقاق شده است. همه اینها فرجه و امکانی میدهد که

”چ“ بودن دیروز ”پُر“ بود! راست بودن امروزشان واقعی است!

در حاشیه مابورهای سیاسی حککا
آذر مدرسی

کشور، از این منشور حمایت کردند. آنرا فراجناحی، دمکراتیک تر از منشور اول خواندند. و دستکاری کردن آنرا، نشانه بالا بودن درجه تعقل و هوشمندی رهبری سبز، برای اصلاح کمبودهای گذشته خود، اعلام کردند. و به استقبال آن رفتند. اما بخش ”رادیکالتر“ سبز هنوز ”دز اسلامی“ آنرا زیاد میدانند. از تعهد منشور و سران سبز به قانون اساسی که ولایت فقیه بخش لاینحزای آن است، ناراضی اند. و این تعهد را مغایر ”حقوق ملت“ و ”خواست ملت در تعیین تکلیف با ولایت فقیه“ میدانند. ظاهراً همین ناراضیاتی، رهبری ”هوشمند“ و در کمین کسب هژمونی در حزب کمونیست کارگری را به فکر استفاده از فرصت برای ارائه الِترناتیو ”انقلابی“ خود انداخته است. منشور حمید تقوایی، پلتفرمی برای دخالت در تقابل های جنبش سبز، و استفاده از فرصت هایی است که منشور دوم سبز برای جناح چپ خود بوجود آورده است.

دلیل دیگر انتشار این سند به گفته حمید تقوایی، لیدر این حزب، این است که: ”بالاخره خیزش میلیونی ۸۸ اینها همه مشارکت و کلیه فعالین درون و بیرون حکومتی که امر خود را مشاطه گری و مرتکاری و نهایتاً حفظ نظام قرار داده اند.“ (مصاحبه با حمید تقوایی انترناسیونال ۳۹۴)

بیش از اینکه حمید تقوایی برای جنبش سبز منشور صادر کند، ”شورای سبز امید“ و ”یا حزب“ در رسیدن دوم بطور واقعی و عملی علیه کلیت نظام منشور جنبش سبز را با تأیید موسوی و کروی و منتشر کردند. به گفته رهبران سبز، با تغییراتی در منشور خود، چون حذف یا اضافه کردن یک کلمه و کم کردن ”دز اسلامی“ و زیاد کردن ”انز ملی“ در ورسپون دوم آن، تلاش میکنند بخشهای مختلف و بویژه نیروهای کدملت ”سبز را جذب کند. سران سبز متوجه شده بودند که نمی‌شود از احمدی نژاد بیشتر به سر ولی فقیه قسم بخورند، و هنوز از احمدی نژاد نسبت به ولی فقیه ”منتقد تر“ باشند! نمی‌شود صرفاً با اسلحه اسلام و وفاداری به ”انقلاب شکوهمند اسلامی“ و ادامه راه خمینی، بخش وسیعی از اپوزیسیون بورژوازی را زیر پرچم خود آورد! نیروهای مانند سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و کل جناح راست سبز، در داخل و خارج

طبقه کارگر و رهبران رادیکال و کمونیست آنها باشد. این سند برای طبقه کارگری که تابحال به مناسباتی مختلف به جنبش سبز نه گفته، و به همین دلیل هم مورد انتقاد جناح چپ سبز قرار می‌گیرد، صادر نشده است. این سند به گفته حمید تقوایی برای جذب رهبران محلی و فعالین جنبش سبز است و بس!

حککا، یکی از احزابی بود که پس از انتخابات سال ۸۸ و عروج جنبش سبز با سرعت شگفت انگیزی به آن پیوست. جنبشی که بر شانه های سرکوب چپ در جامعه امکان بروز پیدا کرده بود و با شعار ”رای من رو پس بده“، با حسین، میرحسین“ و با هدف ریاست جمهوری موسوی شکل گرفت را ”جنبش جاری“، ”جنبش سبز“ و ”انقلاب سال ۸۸“ نامند که در آن خواهان انقلاب همگانی و جمهوری سوسیالیستی و قمار است. ”انقلاب سال ۸۸“ نامند که در آن خواهان انقلاب همگانی و جمهوری سوسیالیستی و قمار است. ”انقلاب سال ۸۸“ نامند که در آن خواهان انقلاب همگانی و جمهوری سوسیالیستی و قمار است.

دلیل دیگر انتشار این سند به گفته حمید تقوایی، لیدر این حزب، این است که: ”بالاخره خیزش میلیونی ۸۸ اینها همه مشارکت و کلیه فعالین درون و بیرون حکومتی که امر خود را مشاطه گری و مرتکاری و نهایتاً حفظ نظام قرار داده اند.“ (مصاحبه با حمید تقوایی انترناسیونال ۳۹۴)

بیش از اینکه حمید تقوایی برای جنبش سبز منشور صادر کند، ”شورای سبز امید“ و ”یا حزب“ در رسیدن دوم بطور واقعی و عملی علیه کلیت نظام منشور جنبش سبز را با تأیید موسوی و کروی و منتشر کردند. به گفته رهبران سبز، با تغییراتی در منشور خود، چون حذف یا اضافه کردن یک کلمه و کم کردن ”دز اسلامی“ و زیاد کردن ”انز ملی“ در ورسپون دوم آن، تلاش میکنند بخشهای مختلف و بویژه نیروهای کدملت ”سبز را جذب کند. سران سبز متوجه شده بودند که نمی‌شود از احمدی نژاد بیشتر به سر ولی فقیه قسم بخورند، و هنوز از احمدی نژاد نسبت به ولی فقیه ”منتقد تر“ باشند! نمی‌شود صرفاً با اسلحه اسلام و وفاداری به ”انقلاب شکوهمند اسلامی“ و ادامه راه خمینی، بخش وسیعی از اپوزیسیون بورژوازی را زیر پرچم خود آورد! نیروهای مانند سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و کل جناح راست سبز، در داخل و خارج

طبقه کارگر و رهبران رادیکال و کمونیست آنها باشد. این سند برای طبقه کارگری که تابحال به مناسباتی مختلف به جنبش سبز نه گفته، و به همین دلیل هم مورد انتقاد جناح چپ سبز قرار می‌گیرد، صادر نشده است. این سند به گفته حمید تقوایی برای جذب رهبران محلی و فعالین جنبش سبز است و بس!

سندی برای سرنگونی انقلابی؟

سند حککا به دو بخش تقسیم شده است بخش اول که منشور سرنگونی است و معنی سرنگونی از نظر این حزب را بیان میکند و شامل پنج بند است و بخش دوم که جنبش مطالباتی است و است و الزامات ربطی به سرنگونی ندارد. بدنبابت تقسیم بندی این حزب در توضیح بخش اول سند چه میگوید: ”منشور در پنج بند اول تبیین و تعریف رهبرانش بارها و بارها اعلام کردند که ادامه دهنده خط امام اند را نه اعتراضی فقط برای رهایی از جمهوری اسلامی، بلکه ”انقلابی علیه دوره نازیک نظم نوین جهانی“، ”علیه عروج اسلام سیاسی و جنگ تروریستها، خواندند. آن را به اسپراناکری، انقلاب فرانسه، کمون پاریس و بالاخره انقلاب اکتبر وصل کردند. پیروزی انرا ”طبقه کاری برای پایان دادن به تاریخ تبهکاری و شروع تاریخ واقعی انسان“ خواندند. چشم امید بستن بخشی از جامعه، برای زندگی سیاسی – فرهنگی و اجتماعی خود، به این جنبش، متوهم شدن و پیوستن آنرا به جنبش سبز دستمایه ”رادیکال و انقلابی“ نامیدن آن کردند. آنرا با نام انقلاب جاری، انقلابی برای ”راهی انسان در همه ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و فرهنگی“ و ”اقتصادی“ و ”انقلابی علیه همه هويت های کاذب اعم از مذهبی، قومی و ملی برای انسان و نهایتاً پایان دادن به تقسیم انسانها به طبقات“، یعنی انقلاب سوسیالیستی، معرفی کردند. و بطور

حکومتی با ارائه شده از حکومت است. حککا با متوجه نیست با طبق معمول خود را ”به کوچه علی چپ“ میزند، و فکر میکند که اگر با ”زیرکی“ خواست خلع بد از ولی فقیه را در کنار دو سه خواست ظاهراً رادیکال بگذارد کمی متوجه نمیشود، و با مهارت، مهارتی اپورتونیستی، این خواست را از گنجی و کنپور می قاید. وارد شدن نرم ”خلع بد از ولی فقیه“ در ادبیات جریانی که مدعی مارکسیسم است، یادآور وارد شدن واژه ”امام خمینی“ در ادبیات حزب توده و بخشی از چپ ایران است. این تند برای بدست آوردن دل بخش ناراضی و منتقد موسوی در جنبش سبز نوشته شده است، نه برای کارگر رادیکال و سوسیالیستی که جمهوری اسلامی را با ولی فقیه بی ولی فقیه سلب فقر، استبداد و بیفوقی میداند، و هیچگاه خلع بد از ولی فقیه رئیس جمهوری بعنوان دو مقام مسئله اش نبوده است. این بند برای جلب توجه پایه جنبش خودی سبز به حککا است، و به همین دلیل هم با واژه خود این جنبش فرموله میشود.

بندبهای دیگر منشور با زیرکی خاصی، خواست ”انحلال وزارت اطلاعات و همه نهادها و نیروهای امنیتی، سرکوبگر و مسلح حکومت“، ”انحلال دولت، مجلس، قوه قضائیه، دادگاهها، بنیادها و سایر نهادهای سیاسی و اجرائی و ایدئولوژیک رژیم“، ”الغای قانون اساسی، قانون مجازات اسلامی، قانون قصاص، قانون کار و سایر قوانین ضد انسانی جمهوری اسلامی“، ” مطرح کرده است. در تمام این بندها، کلمات با دقت خاصی کنار هم چیده شده اند تا ضمن حفظ ظاهر مخالفی از سرنگونی سرنگونی ”سرنگونی طلبانه“ آن، هیچ جنبش نگویند. انحلال همه نهادهای امنیتی و سرکوبگر، بدون نام بردن از سپاه ارتش، دارویدسه های مسلح سبز و سپاه، پوچ است. جریانی که از انحلال نیروهای سرکوبگر بطور عام حرف میزند، اما از خلع سلاح آنها و از مسلح کردن مردم برای دفاع از خود در مقابل توطنه های نیروهای ارتجاع دفاع از دستاوردهای خود حرفی نمیزند، حزبی که از الغای قانون اساسی حرف میزند اما از اینکه چه قوانینی باید در جامعه حاکم شود حرفی نمیزند، از انحلال دولت حرف میزند اما در مقابل اینکه چه کسی قدرت را بدست میگرد سکوت میکند یا شارلاتان است یا نادان. این اما اپورتونسم هم کشف حککا و رهبری آن نیست. قبل از این حزب، منشویکها همین روش را اتخاذ کردند و لتین در جدال خود بر سر این مسئله

مهمترین تحولی است که این حزب باید به سرانجام برساند. تحرک جوانان کمونیست در دانشگاه، اهمیت و تأثیر آن و نقش حزب حکمتمیست در سازمانیابی کمونیستها، که بر کل فضای سیاسی جامعه ایران تأثیر گذاشت. تجربه درخشان این نوع فعالیت است. چنین تلاشی و ایجاد امکان چنین کاری در میان طبقه کارگر کل فضای سیاسی ایران را و

دیگر ساختمانی است که باید ساخته شود. تا جانی که به حزب حکمتمیست برگردد باید چنان تحول و تغییراتی را در خود ایجاد کند که بتواند به طرف اتحاد کمونیستهای طبقه کارگر تبدیل شود. سازمانیابی کمونیستی طبقه کارگر در محل، کار کمونیستی محلی در میان پرولتاریای صنعتی و ساختن حزب در ایران بر شانه و متکی به رهبران کمونست طبقه کارگر خود

کمونیستها و بخش متحزب آن با طبقه کارگر است. تلاش برای نمایندگی کردن طبقه کارگر در جدالهای اصلی جامعه و دفاع از منفعت طبقه کارگر در سیاست ایران تنها بخشی از کار حزب کمونیستی و اینجا حزب حکمتمیست است. پیوستن و تبدیل شدن به حزب رهبران طبقه کارگر به حزبی که ابزار کارگر در مبارزه و جدال طبقاتی است، خود بخش مهم و پایه

آینده جمهوری اسلامی....

اتحاد و خودآگاهی طبقه کارگر را بالا برد. فرصتی است برای بالا بردن خودآگاهی کارگران، برای متحد کردن حزب کمونیستی و سراسری و برای سازمانیابی کارگران در مراکز کاری خود و این امروز از نان شب برای طبقه کارگر واجتبر است. مسئله بعدی دیگر عجزین شدن

با مارتینف میگوید: "کسی که نتواند پاسخ روشن و قطعی به این سؤاها (این سرنگونی حکومت چگونه قرار است جامعه عمل بپوشد؟) بدهد معنای شعار "سرنگون باد استبداد!" را نمیفهمد. این سؤالات ناگزیر ما را به مسأله دولت موقت انقلابی میکشانند. فهم این نکته دشوار نیست که انتخابات واقعاً آزاد و مردمی برای مجلس مؤسسان، تضمین صد در صد حق رای واقعاً همگانی، برابر و مستقیم با رای مخفی، در رژیم استبدادی نه تنها نا محتمل، بلکه عملاً غیر ممکن است. و اگر ما در طرح خواست عملی سرنگونی فوری حکومت استبدادی صادق و جدی هستیم، باید تصور روشنی در این باره در ذهن داشته باشیم که دقیقاً چه دولت دیگری را میخواهیم جانشین دولتی مستقیم که قرار به [مسأله] دولت موقت انقلابی چگونه باید باشد؟ (لنین) سوسیال دمکراسی و دولت موقت انقلابی

اما مصطفی صابر، رئیس دفتر سیاسی حککا، در جواب به این سؤال که "نگرانی مردم از بعد از جمهوری اسلامی و اینکه چه کسی سر کار می آید میگوید: "هرچه این سرنگونی بدست تر و برگشتناپذیر باشد، هرچه در جریان این سرنگونی مردم قدرت خود را بسط دهند و برقرار کنند، آنطور که منشور حزب میگوید، آنوقت نگرانی از اوضاع بعد از جمهوری اسلامی کمتر میشود. چرا که در این حالت اختیار جامعه در دست مردمی قرار میگیرد که خواسته ها و مطالبات خود را میشناسند، با قدرت و تشکل خود ریشه های جمهوری اسلامی را بیرون کشیده و حالا اداره امور زندگی را بدست میگیرد و جلوت میبرد."

باید از مصطفی صابر پرسید لطفاً شما یک نمونه از اینکه مردم چگونه در پروسه و بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی با "قدرت و تشکل خود" اداره امور زندگی را بدست میگیرند؟

سند خود به ما نشان میدهد؟ اما در پس طفره رفتن از اعلام رسمی چه نمیخواهم و سکوت در مورد اینکه چه میخواهم، التریاتیو این حزب را میشود دید. حرف زدن از سرنگونی بدون روشن کردن دقیق اینکه بعد از سرنگونی چه کسی سر کار می آید، روشن نکردن اینکه پس از این همه انحلال چه نوع حکومتی، موقت یا دائم، جایگزین جمهوری استبدادی میشود، ادامه سیاست اعلام شده این حزب است مبنی بر "انقلاب همه با هم" و "انقلاب انسانی" و اینکه فعال جنگ با موسوی و سبز بعنوان بخشی از اپوزیسیون در دستور نیست، و تضاد عمده جامعه نیست. جنگ با موسوی به بعد از سرنگونی موقوف میشود. این همان نسخه چپ خرده بورژوازی است که با این توهم و با این پلتفرم، وارد انقلاب ۵۷ شد و به زیر بیرق خمینی خزید.

بخش دوم شامل مطالبات زیر است: آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی، لغو مجازات اعدام، لغو حجاب اجباری و جناسازی جنسیتی. لغو فوری همه قوانین تبعیض آمیز

نسبت به زنان، جدائی کامل مذهب از دولت، از سیستم قضائی و از آموزش و پرورش. آزادی کامل مذهب و بی مذهبی بعنوان عقیده و امر خصوصی افراد، آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، اجتماعات، مطبوعات، تظاهرات، اعتصاب، تشکل و حزب، برسمیت شناسی حقوق مساوی برای همه شهروندان کشور مستقل از مذهب، زبان، قومیت، جنسیت، ملیت و تابعیت، حسابرسی مالی از کلیه مقامات حکومت و ایستگانشان و...، افزایش فوری دستمزد، رایگان کردن فوری طب و آموزش و پرورش. این بخش به گفته حمید تقوایی "گرچه مستقیماً به درم شکستن نظام و مابین سرنگونی جمهوری اسلامی مربوط نیست اما جزء اهداف فوری جنبش انقلابی است. همانطور که در منشور توضیح داده شده تحقق فوری این اهداف برای سرنگونی خود پرورد سوسیال دمکراسی مانعت از تلاشهایی که از جانب نیروهای مختلف برای دولتسازی از بالای سر مردم و با تحریف و متوقف ساختن انقلاب صورت میگیرد و همچنین برای ایجاد شرایط مساعد برای دخالتگری سیاسی مردم در تعیین دولت از طریق ضروری است." (مصاحبه با حمید تقوایی انترناسیونال ۳۹۴)

بنابراین سرنگونی جمهوری اسلامی بدون متحقق شدن این خواسته ها هم ممکن است. سرنگونی که در آن خواست های اولیه و فوری برآورده نمی شود و فقط مثلاً ولی فقیه برکنار میشود. یا با برداشتی دیگر متحقق شدن این خواستها با حاکمیت جمهوری اسلامی تناقضی ندارد. میشود جمهوری اسلامی داشت که در آن آزادی بقیه و شرط بیان، لغو حجاب و جدائی کامل مذهب از دولت و لغو مجازات اعدام متحقق شده اما هنوز سرنگون نشده و سر کار است. البته بدون ولی فقیه! و به این میگویند جنبش انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی و واقعاً رهبری "هوشمند و تردست" این حزب تفاوت بین طرح مطالبه از جمهوری اسلامی، با طرح خواستههایی که متحقق شدن آنها جز با رفتن جمهوری اسلامی، آنها با قدرت طبقه کارگر و توده وسیع مردم، ممکن است را نمیداند؟ این رهبری یا بی رایست است یا اپورتونیست و مشاطه گر.

به موازت این که، منشور دوم جناح راست سبز، با هدف جذب بخشهای ناراضی جنب سبز، تغییراتی کرده است، حککا هم بلافاصله با همین هدف سدهای قبلی خود (مانیفست انقلاب و ده خواست فوری مردم) را با تغییراتی "سبز تر" کرده است. موسوی "دز ایرانی گری" و "ملی" پلتفرم خود را زیاد کرده است، و حککا "سخت گری" خود بر سر "سرنگونی فقط با انقلاب" را زیر فرش کرده است. البته هر دو "دز ضد ولایت فقیهی" سندناس را زیاد کرده اند. این نقطه اشتراک و پایه نزدیکی های آینده، دو جناح در جنبش سبز است.

اما حککا با انتشار این بیانیه در عین حال خود را در محاصره عجیبی قرار داده است. البته اگر رهبری این حزب، حافظه جامعه و مارا دستکم نگرفته باشد. در سال ۲۰۰۵، زمانی که حزب حکمتیست منشور سرنگونی خود را -

منتشر کرد، موجهی از "نقد" و فحاشی علیه این سند از طرف رهبری این حزب براه افتاد که مراجعه به آنها لازم است تا عمق اپورتونیسم رهبری این حزب را روشن کنیم.

راست زیر پوشش کمونیسم

شش سال پیش حمید تقوایی دهها صفحه در "نقد" ما و شانترآژ علیه کورش مدرسی سیاه کرد. ما این "نقدها" را همان موقع پاسخ دادیم و گفتیم که تعرض آنها نشان یک انقلابیگری سطحی، چرخش به راست رهبری این حزب تحت نام سوسیالیسم و انقلاب است. اما شانترآژ های آندره حمید تقوایی و سایر رهبری این حزب را باید امروز در مقابل آنها قرار دهم و پاسخ خواست! این حداقل کاری است که این "رهبری" رو به جامعه و رو به بی صفوف خود، بدهکار است. ناگهی به تڑهای مهم حمید تقوایی علیه منشور سرنگونی حزب حکمتیست ببندازیم.

۱- منشور برای بعد از سرنگونی است.

یکی از تڑهای حمید تقوایی در نقد منشور حزب حکمتیست این بود که این منشور برای بعد از سرنگونی است. و "منتقد" دیروز ما با "زیرکی و هوشمندی" خاص خود "کشف" میکنند که دلیل مسکوت گذاشتن چگونگی سرنگونی از طرف ما، این است که "در استراتژی سیاسی حزب حکمتیست انقلاب و رهبری و سازماندهی انقلاب و سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی کنار گذاشته شده است."

منشور حزب حکمتیست که ضمیمه است، علاوه بر معنی کردن سرنگونی جمهوری اسلامی، تلاش کرده است که شرایط تضمین این سرنگونی را هم تعریف کند. به قول لنین این که "سرنگونی حکومت چگونه قرار است جامه عمل بپوشد" و دولت آتی ضامن این سرنگونی را تعریف کند. این امر از نظر حمید تقوایی "کفر و راست روی" محسوب میشود. به همین دلیل در سند امروز خود، کومه ای در مورد چگونگی عملی کردن این سرنگونی، تضمین حفظ دستاوردها، تسلیح مردم و سرکوب ضد انقلاب حرفی نیست.

منشور حزب حکمتیست بخصوص موارد زیر را به روشنی اعلام میکند:

- "ز نزدیک ترین، مطمئن ترین و کم دردترین ره سرنگونی جمهوری اسلامی و تضمین منشور پیروزی جنبش سرنگونی قیام مردم علیه جمهوری اسلامی است. حزب کمونیست کارگری - حکمتیست برای سرنگونی رژیم ارتجاعی و جنایتکار اسلامی توسط قیام طبقه کارگر و توده وسیع مردم از بدنه ایران و تصرف قدرت سیاسی تلاش میکند."

"سرنگونی بی قید و شرط و کامل جمهوری اسلامی، نیاز داشتن عوامل آن از امکان مقاومت در مقابل مردم و پشاندن بنیادهای زندگی مدنی و همچنین تضمین حق مردم در انتخاب آزاد و آگاه نظام حکومتی آینده کشور، اساس منشور سرنگونی جمهوری اسلامی است. سرنگونی جمهوری در تعیین نظام آتی ایران است."

"معنی پیروزی جنبش سرنگونی،

جایگزین شدن جمهوری اسلامی با یک دولت موقت با وظیفه اعلام فوری مطالبات انقلابی زیر به عنوان قانون و تصویرش از دولت موقت را، از اجرای بی قید و شرط آنها است." و بالاخره اعلام سرنگونی و انحلال جمهوری اسلامی به عنوان اولین مطالبه منشور، خواست مسلح کردن مردم در مجلس های توده ای، اعلام جدائی کامل مذهب از دولت و آموزش و پرورش، آزادی بدون قید و شرط سیاسی، لغو مجازات اعدام، تضمین بیمه بیکاری و ۱۳ بند دیگر به عنوان شرط سرنگون شدن جمهوری اسلامی.

۲- "جمهوری سوسیالیستی بعداً: عدول از برنامه "یک دنیای بهتر"، "انقلاب بعداً یک سیاست راست"

حمید تقوایی سال ۲۰۰۵ میگوید منشور سرنگونی حزب حکمتیست عدول از برنامه "یک دنیای بهتر" است چرا که "سوسیالیسم فوراً، روح و جوهر برنامه یک دنیای بهتر است." میگوید کسی که انقلاب سوسیالیستی و جمهوری سوسیالیستی را فوراً نخواهد "ضد حکمت، پرزوا، راست، حجابیانی و مرتد" است.

حمید تقوایی سال ۲۰۰۵ میگوید که جدا کردن مسئله سرنگونی از انقلاب، یک سیاست راست است. میگوید "سرنگونی" رژیم جمهوری اسلامی معادل "سوسیالیسم" و "انقلاب کارگری" است، میگوید لیست کردن خواسته هایی که بخش کوچکی از مطالبات برنامه ای حزب است، دارد قدرت را به راست واگذار میکند. میگوید بکار بردن "جنبش سرنگونی به جای انقلاب با همزونی چپ"، اعلام پیروزی آن با تحقق یکسری مطالبات اعلام زودرس پیروزی و در حقیقت به شکست کشاندن انقلاب!" "پهن کردن بساط دیپلماسی قانون اساسی و مجلس سرنگون شده در این سیاست به سبب گداشته اند صادق است؟ در سند سال ۲۰۱۱ حزبی که حمید تقوایی لیبر آن است، یک کلمه در مورد سوسیالیسم، جمهوری سوسیالیستی، حتی غیر فوراً انهم، اشاره ای به انقلاب و قیام دیده نمیشود. در این سند خلغ ید ولی فقیه، رئیس جمهور و کلیه مقامات دولتی از قدرت یعنی سرنگونی حکومت و درهم شکستن نظام جمهوری اسلامی.

۳- دولت موقت:

حمید تقوایی میگوید "دولت موقت یعنی استراتژی و انگذاری قدرت به راست و بایگانی کردن انقلاب، سوسیالیسم و دولت سوسیالیستی" است.

دولت موقت که یکی از ارز شترترین و مهمترین مباحث مارکسیستی است، و لنین و منصور حکمت در دوره های مختلف تنوریزه کنند آن بودند، را حمید تقوایی کاریکاتور میکند. او تلاش میگوید "هیچکس صبح از خواب بیدار نمیشود بگوید این جمهوری اسلامی ما را بپچاره کرد کاش یک دولت موقت داشتیم! کاش زودتر دولت موقت بیاید..."

تصویر حمید تقوایی از دولت موقت نه مارکسیستی است و نه ربطی به مباحث

لنین و منصور حکمت در مورد دولت موقت دارد. برعکس حمید تقوایی تصویرش از دولت موقت را، از بورژوازی و میندایی مانت بی سی میگوید. او میگوید "دولت موقت دولت آشتی ملی است"، حمید تقوایی با روش همیشگی هزل گویی خودش میگوید "دولت موقت هیچ آرمانی را در خودش منعکس نمیکند، "طبقیاتی" نیست، موقت است، قرار است برود."

حمید تقوایی که عمق نفکرش از عمق کف دست بیشتر نیست، با حساب "دوتا چهارتا" جواب انقلاب سوسیالیستی و کسب قدرت سیاسی را میدهد و میگوید "اگر به تنهایی میخواهد دولت تشکیل بدهد این سوال طرح میشود که چرا بودتدان موقت میگویند؟ کدام حزب عاقل سیاسی دولت خودش را موقت مینامد؟" حمید تقوایی میگوید چرا بودتدان موقت را یک حکومت چپ بقدرت رسیده و با کودتا شده و یک حکومت راست قدرت گرفته است. در حالت اول مردم در خیابانها هستند و از دولت سوسیالیستی شان دفاع میکنند و در حالت دوم ضد انقلاب با آنها به ارتش در حاکمیت است. بعد از آن جامعه کارش را میکند و هر بحث دیگری "پوچ و راست و اپورتونیستی و غیر طبقیاتی" است.

این استدلالهای مشغع را با این بحث منصور حکمت در "دولت در دوره های انقلابی" رابطه دولت و انقلاب مقایسه کنید تا متوجه اوج سطحی نگری و بیگانی حمید تقوایی با مارکسیسم شوید.

"به دولت در دوره های انقلابی باید برخوردی زنده و بورژوازی داشت. فی الواقع دولت در چنین شرایطی خود پدید می آید. متعولی است که فلسفه وجودی دولت در روند حرکت جامعه در دوره تاریخی خاصی می گیرد. این خصلت اساسی دوره های انقلابی است که در آن انکشاف سیاسی - انقلابی جامعه خود به محمل حرکت و تکامل اقتصادی - تولیدی آن تبدیل می گرد.

دولت نیز از خصلت اساسی این دوره تاریخی تأثیر می پذیرد. محور درک دولت و عملکرد آن در این دوره ها و رابطه ویژه ای که با طایفه خود می باید، همان درک خصوصیات ویژه دوره انقلابی است. انقلاب عامل تعیین کننده در روند حرکت جامعه در دوره هاست و لذا دولت در دوره انقلابی، در تمایز با دولت در دوره غیر بحرانی کارکرد جامعه، اساساً حول انقلاب باید تحلیل شود. برای درک صحیح رابطه زیربنای اقتصادی با دولت در این دوره ها باید بدواً رابطه این زیربنا با انقلاب را تحلیل کرد و سپس با واسطه انقلاب به مقوله دولت رسید. دولت بورژوازی در دوره انقلابی علی الظاهر از نیازهای اقتصادی بلافصل این طبقه جدا می شود تا در سطحی پایه ای تر، با تلاش در سرکوب انقلاب، نقش خود را در حفظ این زیربنا بازی کند. از سوی دیگر، دولت انقلابی پرولتاریا در این دوره های یک ابزار سیاسی در تداوم مبارزه انقلابی است. این دولت با مناسبات اقتصادی موجود در تناقض

منشور سرنگونی جمهوری اسلامی

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمیت

مقدمه کمونیست:

وزارات اطلاعات جمهوری اسلامی، کارگران، زنان، جوانان و توده های از نو با یک مقدمه توضیحی منتشر روزنامه کیهان به "بررسی" سیر رشد گروه‌های چپ و مارکسیستی در دانشگاه‌های ایران پرداخت. در این "بررسی" به نقش و تأثیر حزب حکمیت پرداخت اند. در نوشته های کیهان به کرات به دو مصوبه حزب "منشور سرنگونی جمهوری اسلامی" و "حقوق چپان‌شومل انسان" به عنوان اسنادی که محافل چپ و کمونیست به آن سپاتی داشته اند و از آن استفاده کرده اند اشاره شده است. رهبری جمهوری اسلامی و روزنامه کیهانش تا کنون جراب حزب حکمیت را به این "بررسیها" گرفته است. با این وصف انتشار دوباره این اسناد را که در سایت حزب حکمیت قابل دسترسی برای اطلاع خوانندگان کمونیست لازم دانستیم. این سند در پلنوم ۱۵ حزب حکمیت سپتامبر ۲۰۰۹ یک بار دیگر مورد تأکید قرار گرفت و با مقدمه ای دوباره منتشر شد که اینجا توجه شما را به آن جلب میکنیم:

مقدمه برانتشار مجدد "منشور سرنگونی جمهوری اسلامی ایران"

با گذشت هفت ماه از تحرك سیاسی در پی جدال قدرت جناحهای جمهوری اسلامی در سر پست رئیس جمهوری (۲۲ خرداد ۱۳۸۸) برای فعالین کمونیست، پیشروان طبقه کارگر و صف مدافعان آزادی و برابری قضا روشتر شده است که نه این جدال

چپ بودن لیروز...

است، بی آنکه خود عیناً رژیم سیاسی و دولت متناسب با نیازهای اقتصادی نوین باشد. دولت پرولتری در دوره انقلابی نیز یک دولت موقت انقلابی است و با "دولت متعارف" حاصل از انقلاب (اگر اطلاق چنین عبارتی به دیکتاتوری ثبات یافته پرولناریا اصولی باشد) از حیات بسیاری متفاوت است. (منصور حکمت، دولت در دوره های انقلابی) "توری" های حمید تقوایی در سال ۲۰۰۵ تحت نام دفاع از مارکسیسم، با شانناژ علیه حزب حکمیت که "دنیا انقلابات را طبقه بندی نمیبند" و "طرفدار راست است"، "سازشکار" است" و ... خاصیت درون حزبی و برای بسیج نیرو علیه حزب حکمیت داشت. همان زمان هم ما نوشیدیم و گفتیم که در پی سن "نقد رادیکال"، "سوسیالیسم" گرایشی راست و غیر مارکسیستی خوابیده است. گفتیم ز راهمانی چپ، برای گردش به راستی است که در آن حزب شروع شده بود. سیر وقایع این شش ساله صحت

قدرت و نه تحركات ناشی از آن، سر سوزنی به منافع و مبارزه آزادیخواهانه کارگران، زنان، جوانان و توده های محرومی که برای برچیدن بساط جمهوری اسلامی تلاش میکنند ربط ندارند. جنبشی که کاراکتر اسلامی و رژیم اش را با رنگ سبز مشخص کرده است، حرکت ارتجاعی بخشی از طبقه سرمایه دار و رژیم حاکم است که مبارزه اش برای سرنگونی جمهوری اسلامی و صلح نمیکند. برعکس، فوری دارد و گام نخست در مسیر این انقلاب، سرنگونی جمهوری اسلامی است. سرنگونی رژیم اسلامی باید چنان رادیکال و انقلابی به انجام برسد که حرکت طبقه کارگر در مسیر انقلاب سوسیالیستی اش را تسهیل و تسریع کند. سند "منشور سرنگونی جمهوری اسلامی ایران" پلاتفرم حزب اخیر هم سیاست و تاکتیک روشن و بی اما و اگر در تقابل با تحركات ارتجاعی هر دو جناح سیاه و سبز جمهوری اسلامی در پیش گرفته و هرگونه تحولات چند ماه اخیر به خوبی نشان عوامریبی و خاکپاشی به چشم طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در ارتباط با تحولات سیاسی جاری و بویژه در ارتباط با نقش جنبش سبز را از زاویه منافع طبقه کارگر و انقلاب با صرفا سوسیالیستی افشا کند. سیر تاکتونی خود تحولات و پراتیک طبقی کارگران در خلال آن، گواه انکارناپذیری بر صحت سیاست و تاکتیک حزب حکمیت بوده است. در نشست اخیر دفتر سیاسی حزب، پس از بررسی تازه ترین تحولات اوضاع سیاسی ایران، با تأکید مجدد بر سیاست و تاکتیک حزب، تصویب شد که

سوزنی به منافع و مبارزه آزادیخواهانه کارگران، زنان، جوانان و توده های محرومی که برای برچیدن بساط جمهوری اسلامی تلاش میکنند ربط ندارند. جنبشی که کاراکتر اسلامی و رژیم اش را با رنگ سبز مشخص کرده است، حرکت ارتجاعی بخشی از طبقه سرمایه دار و رژیم حاکم است که مبارزه اش برای سرنگونی جمهوری اسلامی و صلح نمیکند. برعکس، فوری دارد و گام نخست در مسیر این انقلاب، سرنگونی جمهوری اسلامی است. سرنگونی رژیم اسلامی باید چنان رادیکال و انقلابی به انجام برسد که حرکت طبقه کارگر در مسیر انقلاب سوسیالیستی اش را تسهیل و تسریع کند. سند "منشور سرنگونی جمهوری اسلامی ایران" پلاتفرم حزب اخیر هم سیاست و تاکتیک روشن و بی اما و اگر در تقابل با تحركات ارتجاعی هر دو جناح سیاه و سبز جمهوری اسلامی در پیش گرفته و هرگونه تحولات چند ماه اخیر به خوبی نشان عوامریبی و خاکپاشی به چشم طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در ارتباط با تحولات سیاسی جاری و بویژه در ارتباط با نقش جنبش سبز را از زاویه منافع طبقه کارگر و انقلاب با صرفا سوسیالیستی افشا کند. سیر تاکتونی خود تحولات و پراتیک طبقی کارگران در خلال آن، گواه انکارناپذیری بر صحت سیاست و تاکتیک حزب حکمیت بوده است. در نشست اخیر دفتر سیاسی حزب، پس از بررسی تازه ترین تحولات اوضاع سیاسی ایران، با تأکید مجدد بر سیاست و تاکتیک حزب، تصویب شد که

سبز) نیرو جمع کند. نقد و افشا این جناح چپ جنبش سبز، یکی از مهمترین کارها، در شفافیت بخشیدن به صف کمونیستی طبقه کارگر است.

چند کلمه در مورد نام این سند

سوالی که برای هر کس، با درجه ای از آشنائی با سیاست و بویژه تاریخ حککا و سابقه نفرت پراکنی رهبری این حزب نسبت به حزب حکمیت، وجود می آید این است که حزبی که تا این درجه حتی با "نام منشور سرنگونی" مخالفت و حتی دشمنی داشت، جریانی که به هیچ کلمه ای کمتر از انقلاب رضایت نمیداند و برای این "انقلاب جاری" مانفیست و "ده فرمان" میبوشد، چگونه یکباره نام سند خود را "منشور سرنگونی" میگذارد. حقیقت این است انتخاب این نام بی دلیل نیست. رهبری این حزب آگاهانه نام منشور سرنگونی (نام "مکروح" سند یک "حزب ملعون") را انتخاب کرده است. با کمپین جمهوری اسلامی و روزنامه کیهان علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و حزب حکمیت بعنوان حزب موثر و با نفوذ در شکل دادن به این جنبش، با

بقای رژیم است. در چنین شرایطی، این حزب هر کارگر آگاه، هر کمونیست انقلابی و هر مبارز آزادیخواهی را از شمشیر زدن در صف این جنبش و تبدیل شدن به گوشت دم توپ جنگ و جدال جناحهای رژیم برحذر داشته و فراخوان داده است که: درست برعکس، باید در تقابل کامل با هر دو صف سیاه و سبز رژیم، صف مستقل طبقه کارگر، صف آزادی و برابری را تقویت کرد که گام نخست پیشروی آن سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی است.

حزب حکمیت در حد توان و امکاناتش ماهیت این جنبش را افشا کرده و همزمان سیاست جریانات اپورتونیستی را هم به نقد کشیده است که آگاهانه و عوامفریبانه تلاش کرده اند جنبش سبز را به عنوان انقلاب، جنبش انقلابی و غیره به مردم تشنه آزادی بفروشدند. حزب حکمیت به سهم خود با تمام توان در رفع موانع و ایجاد ملزومات ضروری برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی تلاش میکند. سند "اولویتهای حزب"، مصوب پلنوم ۱۵ کمیته مرکزی حزب حکمیت - سپتامبر ۲۰۰۹ و بیانیه "آنچه باید آموخت!" مصوب همان پلنوم، خطوط این تلاش ضروری را تصویر و ارائه کرده اند. انتشار مجدد سند "منشور سرنگونی جمهوری اسلامی ایران" نیز در همین راستاست.

منشور سرنگونی جمهوری

اسلامی ایران

سرنگونی بی قید و شرط و کامل جمهوری اسلامی، باز داشتن عوامل آن از امکان مقاومت در مقابل مردم و پاشاندن بنیادهای زندگی مدنی و همچنین تضمین حق مردم در انتخاب آزاد و آگاه نظام حکومتی آینده کشور، اساس منشور سرنگونی جمهوری اسلامی است. سرنگونی جمهوری

اسلامی پیش شرط تضمین حق مردم در تعیین نظام آتی ایران است.

معنی پیروزی جنبش سرنگونی، جایگزین شدن جمهوری اسلامی با یک دولت موقت با وظیفه اعلام فوری مطالبات انقلابی زیر به عنوان قانون و اجرای بی قید و شرط آنها است.

۱- اعلام سرنگونی و انحلال جمهوری اسلامی

۲- انحلال و خلع سلاح سپاه پاسداران، ارتش و کلیه داروسته های نظامی و شبه نظامی وابسته به جمهوری اسلامی، تحت کنترل گرفتن کامل کلیه امکانات تسلیحاتی، تدارکاتی و اموال و دارائی های این ارگانها و نهادها.

۳- انحلال کامل وزارت اطلاعات.

۴- قابل دسترس کردن کلیه اسناد، آرشیوها، بایگانی ها و پرونده های دولت از جمله سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات برای مردم. ۵- مصادره کلیه موقوفات و اموال و دارائی های نهادهای سیاسی، اقتصادی و ایندولوژیکی اسلامی، اموال سران جمهوری اسلامی، "حوزه های علمیه" و نهادهای مدارس اسلامی و استفاده از آنها برای رفع نیازهای مادی، معنوی، تفریحی، سیاسی و اجتماعی مردم.

۶- انحلال کلیه "حوزه های علمیه" دستگیری سران جمهوری اسلامی

۸- مسلح کردن مردم در ملیس های توده ای برای دفاع از آزادی، برای سرکوب مقاومت بازماندگان جمهوری اسلامی و تعرض هر نیرویی به آزادی ها و حقوق مردم. ۹- اعلام جدائی کامل مذهب از دولت و آموزش و پرورش. ۱۰- لغو کلیه قوانین و مقرراتی که

تصاحب کنند! برای هزارمین بار باید به این رهبری بعنوان پرچم دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، میلیونها نفر در ایران توجه شان با این دو سند و حزب حکمیت جلب شد. طبیعی بود برای هر کارگر، زن، و جوانی که برای دفاع از حرمت و شخصیت خود، برای ایجاد بهبود در زندگی خود، برای آزادی و برابری، نه از نوع مبارزه برای انتخاب در دسترس قرار گرفته است. این واقعیت عظیم را رهبری حککا با سیاست "قایمید" رهبری جواب داد. دلیل این نام گذاری همین است. رهبری این حزب تصویرش از سازمان دادن انقلاب معادل "هنرپیشگی" سیاسی، تلویزیون و شکل دادن به گروههای اینترنتی و فضای مجازی است. فکر میکند با انتشار این سند میتواند کسانی را که مثلا در "گورگل" در جستجوی منشور سرنگونی هستند که کیهان و رژیم به جنگ آن رفته است، حککا و سند جدیدالنتشار آنها را پیدا میکند، و به حق این ترتیب آنها میتوانند جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه را

بحثهای ما را نشان داد. به راست چرخیدن این حزب، حمایت این حزب از جریانات فاشیستی در آذربایجان و کردستان تحت عنوان ضدیت با جمهوری اسلامی، ورودشان به کمپینهای ارتجاعی امریکا و غرب علیه جمهوری اسلامی، تحت عنوان "مبارزه علیه اسلام سیاسی" و بالاخره پیوستنشان به جنبش ارتجاعی سبز نحن عنوان "جنبش سرنگونی" همگی به راست چرخیدن این حزب را در این مدت نشان میدهد. "چپ" بودن دیروزشان "پژ" بود. راست بودن امروزشان هویت واقعی این جریان را نشان میدهد. حککا سالها است که ربطی به اعتراض رادیکال، اعتراض کارگر سوسیالیست، زن و جوان آزادیخواه در این جامعه ندارد. حککا جناح چپ جنبش سبز است و تلاش میکند به نام کمونیسم و سوسیالیسم، طبقه کارگر را به سیاهی لشکر جدال جناح های مختلف بورژوازی تبدیل کند. تلاش میکند درست مانند موسوی و کروبی با اتکا به نفرت عمومی مردم از استبداد و خفقان فرهنگی و اجتماعی، با اتکا به فشار اقتصادی و فقر تمویل شده به میلیونها نفر در ایران برای جنبش خودش (جنبش

برای جنبش خود) (جنبش

در دفاع از منشور سرنگونی جمهوری اسلامی

ثریا شهابی
۳ آوریل ۲۰۰۵

پیچیده ترین سلولهای مغز، به خوبی میتوان دید.

مقدمه کمونیست: شش سال پیش، هنگامی که حزب حکمتیست، منشور سرنگونی جمهوری اسلامی را منتشر کرد، موجی از "انتقاد" علیه این سند و سیاست حزب حکمتیست، از جانب نیروهای طلب خود را چپ و سرنگونی طلب میانسند، و از جمله اعضا رهبری حزب کمونیست کارگری، براه افتاد. نقدهایی که همان روزها از طرف رهبری و فعالین حزب حکمتیست پاسخ گرفت. امروز با توجه به این که:

- "منشور سرنگونی" بعنوان یکی از پایه های تقابل کمونیسم ایران با جمهوری اسلامی، در جریان "جدل" کنهان شریعتداری با "دباب"، مجددا مطرح شده است و در سطح جامعه در مورد آن صحبت میشود.

- و با توجه به اینکه یکی از منتقدان پروپاقرص نیروز آن سند، یعنی حزب کمونیست کارگری، امروز خود ظاهرا چرخش کرده، و منشور سرنگونی منتشر کرده است، اصلاح طلبان علیه ولایت فقیه (مطالبات کربویی و موسوی) و منشور حزب حکمتیست، است.

۲ مه ۲۰۱۱

مقدمه:
نقد حمید تقوایی بر بیانیه و منشور سرنگونی رژیم، منتشره حزب کمونیست کارگری- حکمتیست، خواندنی است. خواندنی است نه به این خاطر که طی این نقد، در مسائل و سئوالات جدی بر روی خواننده باز میشود. این مقاله خواندنی است به این خاطر که کسی را که تصور میکرد ممکن است در نقد دوست سابق مان، حمید تقوایی حرف جدی با بند انگشتی عصب پیدا کند، را تماما ناامید میکند. خواندنی است به این خاطر که نقد او به ما، منتقد را به چاه بیدی میاندازد. از دل این نقد آنتومسی مکانیسم سازش قبلی حمید تقوایی با کمونیسم کارگری را از بند بند انگشتان تا

نقد حمید تقوایی از منشور ما، نقد بنیین ها و تحلیل ها و سیاست های منصور حکمت است. این نقد تکرار ملال آور همیشگی استدلات خانواده آشنای چپ سنتی است. آیا این ادعایی از جنس ادعاهای "طلب" کردن محفل رهبری باقی مانده در حزب کمونیست کارگری است؟

بنیین تزا و علم و کتل گفتم و نشان دادیم ما که "راست اند و مکار تیس اند و ضد کمونیست و فراری از سوسیالیسم و در برنامه تجدید نظر کرده اند و ... متکی به چه تزا و مشعشات و کشفیات جدیدی است. تزا های حمید تقوایی را بنیین و پاسخ او را از منصور حکمت بگیریم.

همین جا از خوانندگان به خاطر آوردن نقل قول های طولانی از منصور حکمت پوزش میخوام. در این نوشته من قصد ندارم که پاسخ خودم را به نقد حمید تقوایی بگویم. محمد فتاحی در پاسخ شماره ۲۲ به خوبی پاسخ داده است. هدف این مقاله نشان دادن فاصله حمید تقوایی با کمونیسم کارگری و کمونیسم است، به استناد خود منصور حکمت. اینکه ناچار میشویم بدیهیاتی در مورد سیاست و خط مشی کمونیسم کارگری را بازگو کنیم، ناشی از عقب گردی است که چپ سنتی تحمیل کرده است. برای دفاع از کمونیسم کارگری باید سیاست سازمان طوفان و پیکار را که توسط حمید تقوایی بنام کمونیسم کارگری رنگ شده است، در مقابل چشمان دوستاران کمونیسم کارگری و طرفداران حکمت قرار داد.

اما در مورد تزاها و کشفیات حمید تقوایی

انقلاب و سرنگونی انقلاب یا سرنگونی

حمید تقوایی میگوید که جدا کردن مسئله سرنگونی از انقلاب، یک سیاست راست است. میگوید "سرنگونی" رژیم جمهوری اسلامی معادل "سوسیالیسم" و "انقلاب" کارگری است و هرکس این ها را از "سوسیالیسم فراری" است و "مردم را به خانه" میفرستد. هرکس بگوید هر شلوغی "انقلاب" نیست، "راست" است، انقلاب سوسیالیستی را "خشونت" مینامد و حرف بورژوازی را میزند. میگوید هرکس بگوید که "انقلاب" میتواند بعد

از "سرنگونی" اتفاق بیفتد، چشم به بالا دوخته است و راست است و "پدر سوخته تر" از او پیدا نمی شود! ما سطحی نگری و پوشالی بودن این "انقلابیگری" رایج که سازمان پیکار، سربداران و طوفان رهبران و سنت گذاران آنند، را در دهها مقاله و نامه جواب داده ایم. خوانندگان میتوانند به منصور حکمت در مورد "چشم انداز آینده ایران" در گفتگو با نشریه پوشه شماره ۵ میگویند: "شاید به دلیل استبداد طولانی و این واقعیت که حکومتهای استبدادی را باید بزور پایین کشید، چپ‌های ایران عادت دارند دو مقوله سرنگونی و انقلاب را همیشه با هم ببینند. هیچ چیز بهتر از خواندن تمام پاراگراف و پاسخ منصور حکمت نیست آن را بخوانید (خط تاکید ها از من است):

"سپاوش مدرسی: شما در همان مصاحبه در واقع سیر سرنگونی جمهوری اسلامی را از سیر یک انقلاب اجتماعی، بنوعی جدا میکنید و یا به بیان درست‌تر پایان کار جمهوری اسلامی را نقطه‌ای در سیر آتی انقلاب در ایران میدانید. لطفا زمینه‌های ادغام کمونیسم با مسالمت بزیر کشیده نمیشود و مردم ناگزیر خواهند شد زور بکار ببرند. اما هر اصلاح‌فشار بر زور از جانب مردم، یک انقلاب نیست. بنظر من جمهوری اسلامی که هم اکنون در مقال معضلات اقتصادی ایران به زانو درآمده است، حکومتی است اسلامی در برابر مردمی ضد اسلامی، و زیر فشار مردم کنار خواهد رفت. این روند میتواند اشکال مختلفی بخورد. یکیزد جنبش تظاهراتی و اعتراضی، ناقص‌مندی‌های منسی وسیع مردم، زوخوردهای موضعی یا حکومتی کودتا و ضنکوتها، انتخاباتها و لغو انتخاباتها همه محتمل‌اند. اما حاصل این روند نهایتا از میدان خارج شدن رژیم اسلامی است. این تازه بنظر من میتواند شروع یک انقلاب در ایران باشد. انقلاب کارگری، انقلاب

به خانه بفرستد، تلاش داشت با راست سازش کند و ... حمید تقوایی هم چنانکه در بحث های داخلی میگفت به شما خواهد گفت که: منصور حکمت این حرفها را برای بسیج نیرو زده است، و با یا لوگدی شانه بالا میاندازد که خوب، "حالا جایی چیزی گفته"، و "من اصلا چیز دیگری میگویم!" این یکی از گره گاههای سازش حمید تقوایی با کمونیسم کارگری طی تاریخ آن است. تحویل منصور حکمت در مورد سیر آتی تحولات ایران، از جانب حمید تقوایی بحث هایی حاشیه ای، برای "دیپلماسی" و "کپ" و سخنوری تلقی شده بود. از نظر حمید تقوایی این متد فکر کردن نسبت به روند اوضاع، این گونه مبارزه سیاسی و کار کمونیستی اساما "مارکسیستی" نیست. خود مارکسیسم او سوسیالیسمی را "خودیه خود" بیار میآورد و کسی لازم نیست نسبت به پیچیدگی ها و شرایط رفتن رژیم و پیروزی کمونیسم و رفع موانع آن، فکر کند. مهدی و رستاخیز موعود است، مقداری شعار بهمرآه مقادیری امید، باعث میشود که خودش بشود و بیاید!

خودش بشود و بیاید! اما تزا مشعل بعدی.

سناریو سپاه یا سفید ایستگاه آشنایی چپ سنتی

حمید تقوایی میگوید که "شرایط انقلابی" است و هر کس از امکان سناریو سپاه و فروپاشی قبل از انقلاب حرف بزند، یا اگر در مورد نحوه سرنگونی به چیزی جز "انقلاب" فکر کند و یا از احتمالات دیگر صحبت کند، از سوسیالیسم فراری است! دارد مردم را به خانه میفرستد؛ راست است! و مک کارتیسم و ضد سرنگونی است! از نظر او با "انقلاب" (که در تفکر حمید تقوایی همیشه و همه جا معادل سرنگونی است) میشود با رژیم سرچایش میماند، شق دیگری هم نیست. نام این معجون بی خاصیت بی و وظیفه و علم غیبی که گذاشته است، "سوسیالیسم فروری"! تا کسی به هیچ شق دیگری بحث آینده عراق، در بحث آینده جنبش مادر کردستان و ... نه تبلیغ است و نه تهییج و نه آژیتاسیون. این یک تحلیل سیاسی واقعبینانه است. بدور از خودفریبی و عوامفریبی رایج در چپ سنتی. مدنثا است فکر کردن در این سطح و با این کالیبر، در مورد اوضاع و سیر تحولات، بدور از عوامفریبی و خود فریبی، از طرف حمید تقوایی مطرح اعلام شده است. اگر هم از حمید تقوایی بپرسید که آخر تکلیف شما با این بحث های منصور حکمت چی است. آیا منصور حکمت هم از سوسیالیسم فرار کرده بود، مک کارتیست شده بود، میخواست مردم را

اساسی به مجمع نمایندگان مستقیم مردم حداکثر ظرف ۶ ماه. ۱۹ - برگزاری رفراندوم در مناطق کرد نشین غرب ایران، زیر نظارت مراجع رسمی بین المللی، برای دادن حق انتخاب آزاد و آگاه به مردم این مناطق برای ماندن در ایران بعنوان اتباع متساوی الحقوق با دیگران و یا جدایی از ایران و تشکیل دولت

فردی. لغو کلیه قوانین و مقرراتی که نافیض این اصل است.

۱۳ - اعلام برابری کامل حقوق همه شهروندان، صرفنظر از جنسیت، مذهب، ملیت، نژاد و تابعیت. ۱۴ - آزادی کلیه زندانیان سیاسی. ۱۵ - لغو مجازات اعدام. ۱۶ - دسترسی همگانی بویژه تشکیل های توده ای مردم و احزاب سیاسی

مستقل. این رفراندوم باید با خروج نیروهای نظامی دولت مرکزی و تضمین یک دوره فعالیت آزادانه کلیه احزاب سیاسی در کردستان، به منظور آشنا کردن توده مردم با برنامه و سیاست و نظرشان در این همه پرسى، انجام شود.

مستقل. این رفراندوم باید با خروج نیروهای نظامی دولت مرکزی و تضمین یک دوره فعالیت آزادانه کلیه احزاب سیاسی در کردستان، به منظور آشنا کردن توده مردم با برنامه و سیاست و نظرشان در این همه پرسى، انجام شود.

مستقل. این رفراندوم باید با خروج نیروهای نظامی دولت مرکزی و تضمین یک دوره فعالیت آزادانه کلیه احزاب سیاسی در کردستان، به منظور آشنا کردن توده مردم با برنامه و سیاست و نظرشان در این همه پرسى، انجام شود.

فاکتورهای این احتمال اینطور میگوید: **"انقلاب، آزادی، برابری و غیره چه میگویند. اما آیا این را هم میدانند که ما راجع به چنین دورنمایی چه میگویند؟"** نوشته شده و هر بخشی از کشور که زورشان برسد تلاش میکنند. اگر به این تصویر فلانزهای ایزویسیون، اعم از اسلامی و آریایی رضایه کنیم، ماجراجویان سیاسی و ارایش نظامی را اضافه کنیم که در شرایط پیشکلی قدرت از هر منفذی سبزی میشوند، میتوانیم سخن گفته پرسوناژهای چنین سناریویی را بهتر تبیین کنیم. تشکیل یک دولت بعدی در ایران منوط به از صحنه خارج کردن همه این جماعات است"

و منشور و بیانیه ما دارد همین را میگوید. که معنای سرنگونی رژیم خارج کردن همه این ها از صحنه است. معنای سرنگونی علاوه بر به زور کشیدن سران رژیم که ایجاد مانع بر مزار امکان تحریک عناصر سناریو سیاهی است. و اگر از حمید تقوایی برسد که تکلیف اش با بحث سناریو سیاه و سفید منصور حکمت را روشن کند، میگوید که این سیاستی برای "جلب نیرو" بود، نه سیاستی برای "اتخاذ" برای حمید تقوایی نظر منصور حکمت در "سناریو سیاه" است. همچون دولت که در عراق، "پلتیک" بوده است! حرفی است که "زده شده و رفته" امروز بعد از منصور حکمت موضوعیت خودش را از دست داده است و "بی اهمیت" است. از نظر حمید تقوایی اینها جزو تئوری مارکسیسم و بنیادهای فکری کمونیسم نیست، از "جنگ طبقات و انقلاب و کارگر و سوسیالیسم و خویشتن" حرفی نمی زند. این گره گاه دیگر سازش با او با کمونیسم کارگری در ده سال گذشته است. حمید تقوایی حرفهای خودش را میزند. ربطی به کمونیسم کارگری ندارد.

باز از منصور حکمت در مورد مارکسیستی بودن یا نبودن تحلیل او از اوضاع را بخوانید:

"هیچ جای مارکسیسم درباره "سناریوهای سیاه" و مقاطع از هم گسیختن شیرازه کلی جامعه و سیاه کمونیستها در چنان مقاطعی سخن گفته نشده و چه کنید و چه نکنیدی معین نشده است. این خود مانیم که باید این را تشخیص بدیم. اینجا هم در تحلیل ملزومات پیشروی جنبش کمونیستی طبقه کارگر است. سؤالی که جلوی ما است اینست که آیا میتوانیم مسئولیت خویش را در چنین اوضاعی بشناسیم و بر عهده بگیریم. این مسئولیت میتوانست تلاش برای منقعی کردن این دورنما باشد، یا در صورت وقوع، خاتمه دادن سریع به آن. حزب کمونیست کارگری با طرح این بحث دارد میگوید که، بله، ما مقاله با چنین دورنمایی را بعنوان یک مسئولیت سیاسی خویش برسمیت میشناسیم. ما داریم میگویند، بله چنین مسئولیت وجود دارد. این بلایی نیست سفید" همچون دورنمای آینده تحولات سیاسی در ایران، همچون محبت سبابت ما در عراق، و بس، ذاتا در مقابل آن پلتیک" بوده است! حرفی است که "زده شده و رفته" امروز بعد از منصور حکمت موضوعیت خودش را از دست داده است و "بی اهمیت" است. از نظر حمید تقوایی اینها جزو تئوری مارکسیسم و بنیادهای فکری کمونیسم نیست، از "جنگ طبقات و انقلاب و کارگر و سوسیالیسم و خویشتن" حرفی نمی زند. این گره گاه دیگر سازش با او با کمونیسم کارگری در ده سال گذشته است. حمید تقوایی حرفهای خودش را میزند. ربطی به کمونیسم کارگری ندارد.

باز از منصور حکمت در مورد مارکسیستی بودن یا نبودن تحلیل او از اوضاع را بخوانید:

"هیچ جای مارکسیسم درباره "سناریوهای سیاه" و مقاطع از هم گسیختن شیرازه کلی جامعه و سیاه کمونیستها در چنان مقاطعی سخن گفته نشده و چه کنید و چه نکنیدی معین نشده است. این خود مانیم که باید این را تشخیص بدیم. اینجا هم در تحلیل ملزومات پیشروی جنبش کمونیستی طبقه کارگر است. سؤالی که جلوی ما است اینست که آیا میتوانیم مسئولیت خویش را در چنین اوضاعی بشناسیم و بر عهده بگیریم. این مسئولیت میتوانست تلاش برای منقعی کردن این دورنما باشد، یا در صورت وقوع، خاتمه دادن سریع به آن. حزب کمونیست کارگری با طرح این بحث دارد میگوید که، بله، ما مقاله با چنین دورنمایی را بعنوان یک مسئولیت سیاسی خویش برسمیت میشناسیم. ما داریم میگویند، بله چنین مسئولیت وجود دارد. این بلایی نیست سفید" همچون دورنمای آینده تحولات سیاسی در ایران، همچون محبت سبابت ما در عراق، و بس، ذاتا در مقابل آن پلتیک" بوده است! حرفی است که "زده شده و رفته" امروز بعد از منصور حکمت موضوعیت خودش را از دست داده است و "بی اهمیت" است. از نظر حمید تقوایی اینها جزو تئوری مارکسیسم و بنیادهای فکری کمونیسم نیست، از "جنگ طبقات و انقلاب و کارگر و سوسیالیسم و خویشتن" حرفی نمی زند. این گره گاه دیگر سازش با او با کمونیسم کارگری در ده سال گذشته است. حمید تقوایی حرفهای خودش را میزند. ربطی به کمونیسم کارگری ندارد.

نظریه های این احتمال اینطور میگوید: **"انقلاب، آزادی، برابری و غیره چه میگویند. اما آیا این را هم میدانند که ما راجع به چنین دورنمایی چه میگویند؟"** نوشته شده و هر بخشی از کشور که زورشان برسد تلاش میکنند. اگر به این تصویر فلانزهای ایزویسیون، اعم از اسلامی و آریایی رضایه کنیم، ماجراجویان سیاسی و ارایش نظامی را اضافه کنیم که در شرایط پیشکلی قدرت از هر منفذی سبزی میشوند، میتوانیم سخن گفته پرسوناژهای چنین سناریویی را بهتر تبیین کنیم. تشکیل یک دولت بعدی در ایران منوط به از صحنه خارج کردن همه این جماعات است"

و منشور و بیانیه ما دارد همین را میگوید. که معنای سرنگونی رژیم خارج کردن همه این ها از صحنه است. معنای سرنگونی علاوه بر به زور کشیدن سران رژیم که ایجاد مانع بر مزار امکان تحریک عناصر سناریو سیاهی است. و اگر از حمید تقوایی برسد که تکلیف اش با بحث سناریو سیاه و سفید منصور حکمت را روشن کند، میگوید که این سیاستی برای "جلب نیرو" بود، نه سیاستی برای "اتخاذ" برای حمید تقوایی نظر منصور حکمت در "سناریو سیاه" است. همچون دولت که در عراق، "پلتیک" بوده است! حرفی است که "زده شده و رفته" امروز بعد از منصور حکمت موضوعیت خودش را از دست داده است و "بی اهمیت" است. از نظر حمید تقوایی اینها جزو تئوری مارکسیسم و بنیادهای فکری کمونیسم نیست، از "جنگ طبقات و انقلاب و کارگر و سوسیالیسم و خویشتن" حرفی نمی زند. این گره گاه دیگر سازش با او با کمونیسم کارگری در ده سال گذشته است. حمید تقوایی حرفهای خودش را میزند. ربطی به کمونیسم کارگری ندارد.

باز از منصور حکمت در مورد مارکسیستی بودن یا نبودن تحلیل او از اوضاع را بخوانید:

"هیچ جای مارکسیسم درباره "سناریوهای سیاه" و مقاطع از هم گسیختن شیرازه کلی جامعه و سیاه کمونیستها در چنان مقاطعی سخن گفته نشده و چه کنید و چه نکنیدی معین نشده است. این خود مانیم که باید این را تشخیص بدیم. اینجا هم در تحلیل ملزومات پیشروی جنبش کمونیستی طبقه کارگر است. سؤالی که جلوی ما است اینست که آیا میتوانیم مسئولیت خویش را در چنین اوضاعی بشناسیم و بر عهده بگیریم. این مسئولیت میتوانست تلاش برای منقعی کردن این دورنما باشد، یا در صورت وقوع، خاتمه دادن سریع به آن. حزب کمونیست کارگری با طرح این بحث دارد میگوید که، بله، ما مقاله با چنین دورنمایی را بعنوان یک مسئولیت سیاسی خویش برسمیت میشناسیم. ما داریم میگویند، بله چنین مسئولیت وجود دارد. این بلایی نیست سفید" همچون دورنمای آینده تحولات سیاسی در ایران، همچون محبت سبابت ما در عراق، و بس، ذاتا در مقابل آن پلتیک" بوده است! حرفی است که "زده شده و رفته" امروز بعد از منصور حکمت موضوعیت خودش را از دست داده است و "بی اهمیت" است. از نظر حمید تقوایی اینها جزو تئوری مارکسیسم و بنیادهای فکری کمونیسم نیست، از "جنگ طبقات و انقلاب و کارگر و سوسیالیسم و خویشتن" حرفی نمی زند. این گره گاه دیگر سازش با او با کمونیسم کارگری در ده سال گذشته است. حمید تقوایی حرفهای خودش را میزند. ربطی به کمونیسم کارگری ندارد.

بخوان حمید تقوایی (در بحث در ستایش سکوت، میگوید:

"اگر کسی بین قیام کارگری، با کشتارها و گورهای جمعی و یکسازاری های قومی و قطعی و مرگ و کوچ و ایذمی وبا فرق نمیبیند، اگر کسی میتواند رویش را به مردم بکند و بگوید برای راهی باید از این مسیر دوم عبور کنند، یا سفیه است و یا ریگی به کفش دارد. اینها مردم را از انقلاب کارگری و از کمونیستها میترسانند."

باز همه پاراگراف را بخوانید.

"در پاسخ به بحث سناریوی سیاه، همانطور که انتظار میرفت اینها ما را به این متهم میکنند که میخواهیم خلق را از جنگ انقلابی علیه امپریالیسم باز داریم. میفرمایند راهی خلق بدون آتش ندارند که از دست بدهند..... باید با این ذهنیت مقابله کرد. انقلاب کارگری، یا جنگ داخلی ماجراجویان سیاسی فرقی نمیکند. اگر کسی بین قیام کارگری، با کشتارها و گورهای جمعی و یکسازاری های قومی و قطعی و مرگ و کوچ و ایذمی وبا فرق نمیبیند، اگر کسی میتواند رویش را به مردم بکند و بگوید برای راهی باید از این مسیر دوم عبور کنند، یا سفیه است و یا ریگی به کفش دارد. اینها مردم را از انقلاب کارگری و از کمونیستها میترسانند."

و امروز حمید تقوایی مردم را از انقلاب کارگری و سوسیالیسم میترساند.

دولت موقت انقلابی پاشته آشوب!

اما یافتم یافتم های صوفیانه و زنداند حمید تقوایی در مورد "دولت موقت" از همه خوانندی تر است. در این بحث حمید تقوایی یک روش به امثال من و رحمان حسین زاده و کسانی است که نگرش در تحلیل کوروش مدرسی پرندلوم ۱۶ ملاحظه داشتیم. به حساب دارد روزنه شگافی کشف میکند! در این مورد در ادامه خواهیم گفت.

اما اینجا تر های حمید تقوایی در نقد دولت موقت را بررسی کنیم. دولت موقت انقلابی پس از لنین تئوری منصور حکمت است. منصور حکمت در دولت در دوره های انقلابی در مورد این دولت صحبت کرده است. حمید تقوایی جرأت نمی کند به منصور حکمت مکار تیسیم و فراری از دولت موقت بگوید در توضیح دولت در دوره های انقلابی خود را به درون چاه عمیقی از پرت و پلا گوئی، پرتاب میکند.

او در نقد "دولت موقت انقلابی" که عظیم ترین اکتشاف شرک الوده او است، زیر فشار اعلام تعلق دروغین است، به کمونیسم کارگری ناچار میشود و به منصور حکمت در دوره قانونمندی حرکت جامعه در دوره های انقلابی رجوع کند. خواننده از آسمان ریسمان بافتن های او در مورد دولت در دوره های انقلابی، متوجه آن انکشاف سیاسی - انقلابی جامعه میشود که حمید تقوایی اساسا با این بحث بیگانه تر از آن است که حتی اقتصادی - تولیدی آن تبدیل می گردند.

بخوانید:

"بررسی شناختن این خطر، یعنی احتمال واقعی وقوع این سناریوی سیاه در ایران، بنظر من یک شاخص جدی بودن نیروهای سیاسی و محک صلاحیت رهبران آنهاست. تا آنجا که بخود ما مربوط میشود، این بحثی بسیار حیاتی است. همه میدانند ما راجع به جامعه، طبقات، استثمار،

نقد ضد رژیمی به جنبش سبز کار ساز نیست



محمد فتاحی

در برخورد به جنبش سبز ابهاماتی در صفوف منتقدین چپ این جنبش قابل رویت است که خود را در نقد ناروشتن و ضد رژیمی از آن نشان میدهد:

یکم- جنبش سبز نه محصول دوره انتخابات گذشته که ادامه حرکتی است که از دوران ریاست جمهوری رفسنجانی و با شروع خصوصی سازی ها متولد شد. شروع این پروژه چهره رفسنجانی نزد غرب را تغییر داد؛ نزد غرب، عنوان شخصیت میانه رو برای رفسنجانی محصول شروع این پروژه بود.

این جنبش بعد از دوره رفسنجانی زیر رهبری خاتمی پیشروی بیشتری کرد و در پروسه انتخابات دوم خرداد آن سال، دقیقاً مانند دوره انتخابات اخیر با قدرت تولد خود را در ابعاد میلیونی اعلام کرد و پیروزی خاتمی پیروزی مردم نام گرفت؛ چیزی که در صورت پیروزی موسوی دوباره تکرار می شد. خاتمی و دوم خرداد ناتوان از یکسره کردن قدرت به نفع این جنبش شد. نامیدی از خاتمی و دوم خرداد برای اصلاحات، این جنبش را پشت سیاست رژیم چنچ آمریکا برد.

در دفاع از منشور....

تین موضوع کمونیسم کارگری یعنی "حزب و قدرت سیاسی" و تبدیل آن به "مقاله" و "سخت‌خوانی" و "مصاحبه هایی" که منصور حکمت برای "اژتایسون" و "روحیه دادن" گفته است، در سقوط به دامان چپ سنتی و حکمت زدایی کامل حزب اش، محکم تر می‌آید. او با این انتظار نقد او را خوانند. و برداشت خود از مهمترین بحث ها و سیاست های کمونیسم کارگری، مثل "چشم انداز آینده ایران"، "سناریوی سیاه، سناریوی سفید" و بالاخره یکی از مهمترین مباحث تئوریک و دستاوردهای منصورحکمت یعنی "دولت در دوره های انقلابی" را بازگو کند. تن دادن او به اجبار رجوع به منصور حکمت، میدان وسیعی برای اتاتومی فکری و سیاسی او را در مقابل علاقمندان کمونیسم کارگری و منصور حکمت، باز میکند. حمید تقوایی بیانیه ما را نقد کرده است. این خوب است. او در این نقد کلیبر و توانایی فکری و فاصله عمیق خود از کمونیسم کارگری را در یک نوشته، در اختیار همگان گذاشته است. این نقد کار همه ما کمونیست کارگری ها و حکمتیست ها را آسان کرده است. حمید تقوایی پس از آسمان ریسمان باقی بلند بالا و در فضای ستایش از خود و "گفتیم و نشان دادیم" های بی محتوا که تنها برای تغذیه صفوف خود نوشته شده است تا کمترین واقعیتی را بیان کند، همه حرف دلش را در یک نقد گفته است. او با این یک نوشته فاصله اش از منصور حکمت و کمونیسم کارگری را نشان داده است. و ملاحظه و تعارف را تماماً بکنار

شکست آمریکا و تغییر توازن نیروهای جهانی و منطقه ای، تغییر اجباری سیاست آمریکا در دوران اواما و به رسمیت شناختن جمهوری اسلامی به عنوان یک قدرت منطقه ای را به دنبال داشت. این فضا یکبار دیگر شرایط نامیدگی جنبش تغییر در جمهوری اسلامی را توسط جناحی از حکومت تامین کرد. جنبش سبز محصول این شرایط و مقطع انتخابات ریاست جمهوری فرصتی برای خودنمایی علنی و رسمی اش در پروسه کمپین انتخاباتی بود. نیرویی که قرار بود کارنوال پیروزی دوران خاتمی را بعد از پیروزی موسوی در خیابان ها راه اندازد، روز بعد با شعار رای من کو عصبانیتش از نتیجه انتخابات را به خیابانها کشید. احزاب و نیروهای سیاسی پشت این جنبش در ایوژیسیون در تمام این دوران های حیاتش همان است که بوده

است؛ نیروهایی که روزی اصلاحات، روز بعد رفراندوم، و امروز جابجایی قدرت بین نمایندگان سیاسی دو جناح طبقه حاکمه را خواستارند. ندیدن این تاریخ ما را در اتخاذ تاکتیک درست در مقاطع مختلف دچار سرگیجه سیاسی میکند.

دوم - انتقاد از جنبش سبز به دلیل طرح شعار رای من کو نقد ضعیفی است. یک جنبش حق طلب و عدالتخواه هم میتواند سراغ نتیجه رای خود از سر توهم به انتخابات یا به دلیل شرکت مشروع در یک انتخابات برود.

اعتراض به شعار الله و اکبر هم یک موضع انتقادی جدی نیست. این شعار را مردم انقلابی مصر هم که علیه فقر و فساد و استبداد مشغول انقلاب اند، در مواردی میدانند و در میدان تحریر نماز هم میخوانند. نتیجتاً کسی که به این شعار بیش از وزن خود گیر میدهد، رای علیه حمایت ما از جنبش انقلابی مصر بی دلیل میماند.

منتقدینی فکر میکنند اگر جای این شعار را آزادی بگیرد باید در آن شرکت کرد. اگر جنبش سبز در مناطقی از ایران که شیعه گری و الله و اکبر در سیاست خریداری ندارد،

گسترش پیدا کند، میتواند این شعار را دور بریزد. در جایی مانند کردستان که ناسیونالیست های کرد برای پیوند جنبش شان به سبز تقلا میکنند، به دلیل فضای سیاسی سکولار آن منطقه، در صورت گسترش سبز به آنجا، شعار الله و اکبر دور ریخته شده و با شعار عام آزادی جایگزین میشود. نتیجتاً مشکل این شعار هم حل میشود. در اینصورت کسی که نقد ریشه ای به این شعار ندارد، تسلیم جنبش سبز با صف جدید و شعار متفاوت و بافت سکولار آن میشود.

سوم- حضور عناصر و شخصیت های سابق نظام هم عیب اصلی این جنبش نیست چون در کنار آن ۹۰ درصد احزاب سیاسی ایوژیسیون در این جنبش شریک و بخشا در نقش رهبر فکری و عملی اند و به آن نیرو سرباز میدهند.

از این زاویه اگر یک حزب یا شخصیت سابقاً مخالف نظام رهبرش بود نقد از زاویه حضور رهبران سابق نظام از حقایت می افتاد. **چهارم-** ایراد سبز حتا شعار مرگ بر دیکتاتور هم نیست. این شعار در دستان مردم مصر خیلی هم انقلابی بود. در نظر بگیرید رگزر که ایران با این شعار فرمان حرکت سراسری بدهد، آیا ما با سر در آن شرکت نمی کنیم و در جهت تکمیل شعار هم اگر لازم بود نمی گوئیم؟ این جنبش حتا اگر مرگ بر تمام جمهوری

اسلامی بدهد حقانیت ندارد، همانطوریکه جنبش سرنگونی دوران سیاست رژیم چنچ بوش برای ما حقانیتی نداشته و یک جنبش دست راستی بود. جنبش های ملی و قومی در اقصا نقاط ایران در دوره ای طولانی خیلی هم سرنگونی طلب بودند ولی مگر مورد حمایت ما قرار گرفتند؟ جنبش میلیونی ناسیونالیستی در آذربایجان سرنگونی میخواست ولی در عین حال مورد افشاکری ما هم بود.

پنجم- حقیقت این است که موسوی هادار جمهوری اسلامی دوران خمینی نیست. جنبش خمینی ناسیونالیسم ضد غربی ایرانی بود و موسوی نماینده بورژوازی پرو غرب ایران است و اگر به قدرت میرسد به طور قطع فشار فرهنگی اسلامی بر زنان و جوانان را کم میکند و پایه های حکومت را در میان طبقه خود گسترش میداد و به این معنی فضای بازتری را در مقابل طبقه سرمایه دار ایران میگشاید. علت ادعای موسوی مبنی بر دنیالهی روی از خمینی و اسلام ناب، اتخاذ سنگری قابل دفاع به لحاظ قانونی در مقابل جناح مقابل و در چهارچوب نظام است. در نظر بگیرید او نمیخواهد دستگیر شود یا مانند جنبشی در تبعید زندگی کند. او رهبر واقعی است که میخواهد در محل رهبری اش کند. میدانند در صورت

پلنوم نهم تا کنگره سوم بی ربط ترین بحث ها را میتوانست در کمال امنیت شغلی و سیاسی مطرح کند. کسانی که در میانشان بدنیاال روزنه شگافی مریگردی هراندازه که بر بحث پلنوم 16 ملاحظه گذاشته باشند صدها مرتبه بر بحث های نامربوط حمید تقوایی در مورد شوراها و کارگر کارگری در خداحافظی او با حزب و قدرت کنید!

پلنوم نهم تا کنگره سوم بی ربط ترین بحث ها را میتوانست در کمال امنیت شغلی و سیاسی مطرح کند. کسانی که در میانشان بدنیاال روزنه شگافی مریگردی هراندازه که بر بحث پلنوم 16 ملاحظه گذاشته باشند صدها مرتبه بر بحث های نامربوط حمید تقوایی در مورد شوراها و کارگر کارگری در خداحافظی او با حزب و قدرت کنید! کسی که نقدهای حکمت گذاشته اند. ما یک حزب سیاسی با سوخت و ساز سیاسی بدور از فتوا و اوراد مذهبی ساخته ایم. کسانی که این حزب را تشکیل داده اند، یکی از بزرگترین انتخاب های زندگی سیاسی شان را کرده اند. آنها آگاهانه به یکی از خلاف جریان ترین اقدامات انقلابی در حفظ دستاورهای جنبش شان، اقدام کرده اند. در دل فرمان جهاد و سنگسار و کافر ستیزی شما، انتخاب کرده اند. اینها سیاسی تر و با بنیه تر و جدی تر از کسانی هستند که در سازمان شما در یک مامن و سرپناه سیاسی جاجوش کرده اند. حزب ما سازمان شما نیست، انتقاد و اختلاف نظر در آن ممنوع نیست! سازمانی نیست که میتوان یک عضو کمیته مرکزی آن بود بدون اینکه متوجه شد که اختلاف حزب اش با ما چی است! سازمانی که میتوان عضو کمیته مرکزی و منتقد علنی آن بود و معلوم نشود که طی چه پروسه مخفی منتقد به سکوت کشیده شد!

قیاس به نفس نکند! چراغ سبیزتان به ما شمشز کندند است. نگران شکاف در صفوف ما و سازش ما با راست و سوسیالیسم در یک کشور میشود یا نه! آیا جمهوری اسلامی را حل اقتصادی دارد یا نه! را منتشر کرد. همان سنتی که در آن حمید تقوایی از پلنوم نهم تا کنگره سوم بی ربط ترین بحث ها را میتوانست در کمال امنیت شغلی و سیاسی مطرح کند. کسانی که در میانشان بدنیاال روزنه شگافی مریگردی هراندازه که بر بحث پلنوم 16 ملاحظه گذاشته باشند صدها مرتبه بر بحث های نامربوط حمید تقوایی در مورد شوراها و کارگر کارگری در خداحافظی او با حزب و قدرت کنید!

کسانی که نقدهای حکمت گذاشته اند. ما یک حزب سیاسی با سوخت و ساز سیاسی بدور از فتوا و اوراد مذهبی ساخته ایم. کسانی که این حزب را تشکیل داده اند، یکی از بزرگترین انتخاب های زندگی سیاسی شان را کرده اند. آنها آگاهانه به یکی از خلاف جریان ترین اقدامات انقلابی در حفظ دستاورهای جنبش شان، اقدام کرده اند. در دل فرمان جهاد و سنگسار و کافر ستیزی شما، انتخاب کرده اند. اینها سیاسی تر و با بنیه تر و جدی تر از کسانی هستند که در سازمان شما در یک مامن و سرپناه سیاسی جاجوش کرده اند. حزب ما سازمان شما نیست، انتقاد و اختلاف نظر در آن ممنوع نیست! سازمانی نیست که میتوان یک عضو کمیته مرکزی آن بود بدون اینکه متوجه شد که اختلاف حزب اش با ما چی است! سازمانی که میتوان عضو کمیته مرکزی و منتقد علنی آن بود و معلوم نشود که طی چه پروسه مخفی منتقد به سکوت کشیده شد!

قیاس به نفس نکند! چراغ سبیزتان به ما شمشز کندند است. نگران شکاف در صفوف ما و سازش ما با راست و سوسیالیسم در یک کشور میشود یا نه! آیا جمهوری اسلامی را حل اقتصادی دارد یا نه! را منتشر کرد. همان سنتی که در آن حمید تقوایی از پلنوم نهم تا کنگره سوم بی ربط ترین بحث ها را میتوانست در کمال امنیت شغلی و سیاسی مطرح کند.

کسانی که نقدهای حکمت گذاشته اند. ما یک حزب سیاسی با سوخت و ساز سیاسی بدور از فتوا و اوراد مذهبی ساخته ایم. کسانی که این حزب را تشکیل داده اند، یکی از بزرگترین انتخاب های زندگی سیاسی شان را کرده اند. آنها آگاهانه به یکی از خلاف جریان ترین اقدامات انقلابی در حفظ دستاورهای جنبش شان، اقدام کرده اند. در دل فرمان جهاد و سنگسار و کافر ستیزی شما، انتخاب کرده اند. اینها سیاسی تر و با بنیه تر و جدی تر از کسانی هستند که در سازمان شما در یک مامن و سرپناه سیاسی جاجوش کرده اند. حزب ما سازمان شما نیست، انتقاد و اختلاف نظر در آن ممنوع نیست! سازمانی نیست که میتوان یک عضو کمیته مرکزی آن بود بدون اینکه متوجه شد که اختلاف حزب اش با ما چی است! سازمانی که میتوان عضو کمیته مرکزی و منتقد علنی آن بود و معلوم نشود که طی چه پروسه مخفی منتقد به سکوت کشیده شد!

قیاس به نفس نکند! چراغ سبیزتان به ما شمشز کندند است. نگران شکاف در صفوف ما و سازش ما با راست و سوسیالیسم در یک کشور میشود یا نه! آیا جمهوری اسلامی را حل اقتصادی دارد یا نه! را منتشر کرد. همان سنتی که در آن حمید تقوایی از پلنوم نهم تا کنگره سوم بی ربط ترین بحث ها را میتوانست در کمال امنیت شغلی و سیاسی مطرح کند.

کسانی که نقدهای حکمت گذاشته اند. ما یک حزب سیاسی با سوخت و ساز سیاسی بدور از فتوا و اوراد مذهبی ساخته ایم. کسانی که این حزب را تشکیل داده اند، یکی از بزرگترین انتخاب های زندگی سیاسی شان را کرده اند. آنها آگاهانه به یکی از خلاف جریان ترین اقدامات انقلابی در حفظ دستاورهای جنبش شان، اقدام کرده اند. در دل فرمان جهاد و سنگسار و کافر ستیزی شما، انتخاب کرده اند. اینها سیاسی تر و با بنیه تر و جدی تر از کسانی هستند که در سازمان شما در یک مامن و سرپناه سیاسی جاجوش کرده اند. حزب ما سازمان شما نیست، انتقاد و اختلاف نظر در آن ممنوع نیست! سازمانی نیست که میتوان یک عضو کمیته مرکزی آن بود بدون اینکه متوجه شد که اختلاف حزب اش با ما چی است! سازمانی که میتوان عضو کمیته مرکزی و منتقد علنی آن بود و معلوم نشود که طی چه پروسه مخفی منتقد به سکوت کشیده شد!

چرا گارد آزادی

مصاحبه کمونیست با عبدالله دارابی



کمونیست: تشکیل گارد آزادی بعنوان نیروی مسلح حزب، بعنوان یکی از سیاست های حزب، از چه ضرورت سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی ناشی میشود؟

عبدالله دارابی: خصیصه امروز نظام سرمایه داری چیزی جز بازگشت به دوران بربریت نیست و رونالد ریگان ۲۲ سال قبل این بربریت را رسماً در قالبی چون مبارزه با "تروریسم بین المللی"، پی ریزی نمود و آنرا در کانون سیاست خارجی خود قرار داد. از آن پس تا به امروز، بویژه بعد از سقوط بلوک سرمایه داری شرق، ابعاد نا امنی و جنایت علیه بشریت تحت نام "تروریسم"، از کانال تروریسم دولتی آمریکا و جمهروری اسلامی ایران و تروریسم غیر دولتی در عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در سراسر جهان گسترش یافته و تا کنون میلیونها نفر از مردم بی دفاع را قربانی گرفته است. در بطن چنین شرایطی، در کشوری چون ایران، ارتجاعی ترین جریانات آدمکش و تروریستی با حمایت همه جانبه آمریکا و بلوک غرب، به صحنه قدرت سیاسی رانده شده اند و با کمک نیروی های ملی و مذهبی ایران آنرا تحت نام جمهوری اسلامی به مردم فروختند تا در اوج توحش و بربریت علیه طبقه کارگر و مردم بیایاسته ایکه انقلاب ۵۷ ایران را شکل دادند بکار گرفته شوند. روند اختناق و سرکوب موجود در ایران، از آن تاریخ تا به امروز در اوج سبوعیت و دندمنشی علیه کارگر کمونیست و مردم آزادیخواه در جریان است و هر روز بر ابعاد و ضخامت این بربریت افزوده میشود. این شرایط نا مطلوب و غیر متعارف جهان امروز، تنها اسلام سیاسی را به جلو صحنه سوق نداد، راه را برای ابراز وجود علنی آلترناتیو بغایت ارتجاعی دیگری چون فدرالیسم و قوم پرستی نیز هموار ساخت به نحوی که آمریکا و اپوزیسیون راست و بعضاً چپ نیز آشکار و عریان آنرا باد می زنند.

گسترش تروریسم دولتی و غیر دولتی، گسترش ابراز وجود دستجات آدمکش مذهبی، قومی، بغایت

ارتجاعی و ضد کارگری، مشخصه دنیای بعد از سقوط دیوار برلین هستند که با سطره یافتن بر هر کشوری، بدوا آنرا ویران و در خون می غلطانند. سپس با گسترش فضای رعب و وحشت در جامعه، امنیت و مدنیت آنرا مورد هجوم قرار داده و بر بستر آن، ثروت و سامان جامعه را بین دسته جات اسلامی، قومی و کائگستر های سیاسی تقسیم می نمایند. عراق و افغانستان دو نمونه بر جسته این توحش و بربریت دنیای امروز نظام سرمایه داری اند که برای افکار عمومی جهان شناخته شده و غیر قابل انکار هستند. نا گفته نماند نشان دادن اولین پیامد های این اوضاع دهشتناک، با جنگ های قومی و کشتار دسته جمعی مردم بیگناه در یوگوسلاوی سابق و رواندا شروع شد و ادامه آن نیز به جنگ تروریستی آمریکا و دول غرب و اسلام سیاسی علیه مردم عراق، افغانستان، فلسطین و... کشیده شد که هم اکنون نیز در جریان است. فرجام تا کنونی این جنگهای خائنانه، به شکست آمریکا و تقویت اسلام سیاسی قرون وسطایی منجر گردید و آنرا به نیروی قدرتمندی در سطح خاورمیانه تبدیل نمود.

یکی دیگر از پیامد های غیر انسانی این اوضاع، بی ارزش نمودن جان آدمیزاد و نشان دادن صحنه هایی از سمر بریدن مردم بی دفاع در برابر دوربین تلویزیونها بود که تا کنون در هیچ جایی از جهان نظیر نداشته است. با به اجرا در آوردن این جنایات هولناک، قصد داشتند کارگر کمونیست و مردم انقلابی را از مبارزه علیه نظام کثیدیه سرمایه داری باز دارند و بدینوسیله آنها را در مقابل وضع موجود به تمکین کشانند. در این چنین فضایی، رژیم جمهوری اسلامی که خود یکی از عوامل اصلی جرم و جنایت علیه بشریت است نه تنها نیرومند شد بلکه بدون هیچ فشار و مزاحمت بین المللی، ماشین آدم کشی خود علیه مردم را ده چندان تقویت کرده و بدینوسیله از هیچ جنایتی علیه

طبقه کارگر، زنان و جوانان آزادیخواه و برابری طلب در ایران فروگذار نیست. که بر جامعه امروز ایران مستولی گردیده است. گارد آزادی علیه نا امنی سیاسی- اجتماعی است که حکومت سرمایه داری ایران آنرا به طرز حیرت آوری به جامعه تحمیل کرده است. گارد آزادی راه حلی انسانی است که حزب حکمیتست در مقابل این اوضاع خطیر و برای از بین بردن مدنیت جامعه گذاشته تا با اتکا به آن قابلیت و توان مبارزاتی کارگران و کمونیست ها و آزادیخواهان جامعه را در برابر دشمنان طبقهتاشان بالا برده و آن را تقویت نماید.

گارد آزادی یکی از ابزار های دفاعی کارگران و مردم در برابر بورژوازی هار ایران و حکومت افسار گسیخته آن است که با سازمان دادن و گسترش آن می توان پرسه سرنگونی رژیم اسلامی را هم تسهیل و کم درد سر تر نمود و پیروزی انقلاب کارگری را در مقابل دستجات باند سپاهی تضمین کرد. گارد آزادی نیروی دفاع از خود مردم است در هر شهر و محله به نیروی خود مردم و نسل جوان میتواند سازماندهی شود، تا در مقابل دستجات سناوری سپاهی از مدنیت جامعه و مردم دفاع کند. گارد آزادی بسهم خود تضمین کجای استراتژی حزب خواهد شد و به کمک آن مردم خواهند توانست آزادانه نظام حکومتی آینده خود را انتخاب نمایند. این نا امنی سیاسی- اجتماعی حاکم بر ایران، باید به طبقه کارگر و مردم آزادیخواه علی العموم و رژیم اسلامی بطور خاص بر جامعه بشری منجمله ایران امروز حاکم کرده و غیر از سپاهی و ققه و روزمره خود علیه بورژوازی، توان دفاع از خود را هم سازمان دهد و با ظرفیت و پتانسیل هر چه بالا تری و آنرا در جهت متحقق ساختن استراتژی خود بکار ببندد. از این رو سیاست تشکیل گارد آزادی امری تاکتیکی نیست، مترصد آن است در خلا سقوط شکست کشانند. امروز نیز همان منفعت، مترصد آن است در خلا سقوط اسلام سیاسی در ایران، فدرالیست ها و قوم پرستان و جریانات بغایت

کمونیست ۱۶۲

کمونیست ها برای مبارزه با سناریوی سپاه و خاقین مسلح آن در پوزیسیون و اپوزیسیون. اگر نتوانیم این بعد را پیشانییم طبقه کارگر و کمونیستها قربانی تروریسم ایران جریانات خواهند شد. به همین خاطر، گارد آزادی سیاسی است در خدمت تقویت جنبش کارگری و نیرومند کردن آن، و روند اعتلای سیاسی و قیام شهری آنان. روند شرایط فعلی ایران بیانگر آن است که یک حزب کارگری کمونیستی باید از همین امروز برای سرنگونی رژیم و بعد از آن هم خود را به ابزار دفاع از خود تجهیز کند.

گارد آزادی نیرویی است که برنامه دنیای بهتر حزب را بعنوان هدف نهایی خود پذیرفته و در راستای متحقق ساختن آن بسهم خود از هیچ تلاش و کوششی فرو گذار نخواهد کرد. در شرایط کنونی ایران، طبقه کارگر و برای رویارویی با چنین چشم اندازی را تصویر می کند که نیروهای سپاه در صدد اند جامعه را به سمتی هدایت کنند که خود می خواهند. با توجه به آن، باید طبقه کارگر و حزب را برای رویارویی با چنین چشم انداز و تصویر سپاه آماده دفاع از امنیت و مدنیت جامعه نخواهند کرد. برای مقابله با سناریو سپاه، باید از همین امروز آگاهانه ابزار دفاع از خود را سازمان داد و آنرا در دسترس مردم قرار داد تا به کمک آن، در برابر خطراتی که جامعه را تهدید میکند بتواند ایستاد و به کمک آن امنیت و آسایش جامعه را تضمین کند.

کمونیست: تشکیل گارد آزادی آیا یک امر تاکتیکی است، یا نه، اگر نه این سیاست کجای استراتژی حزب حکمیتست قرار میگیرد؟

عبدالله دارابی: در پاسخ به سوال قبلی اشاره کردم که اتخاذ سیاست تشکیل گارد آزادی از شرایط و اوضاع نا مطلوبی منتج گشته که سرمایه داری علی العموم و رژیم اسلامی بطور خاص بر جامعه بشری منجمله ایران امروز حاکم کرده و غیر از سپاهی و ققه و روزمره خود علیه بورژوازی، توان دفاع از خود را هم سازمان دهد و با ظرفیت و پتانسیل هر چه بالا تری و آنرا در جهت متحقق ساختن استراتژی خود بکار ببندد. از این رو سیاست تشکیل گارد آزادی امری تاکتیکی نیست، مترصد آن است در خلا سقوط شکست کشانند. امروز نیز همان منفعت، مترصد آن است در خلا سقوط اسلام سیاسی در ایران، فدرالیست ها و قوم پرستان و جریانات بغایت

کمونیست: آیا گارد آزادی سیاستی تنها مربوط به کردستان است یا مربوط به سراسر ایران. اگر سیاست سراسری است، شکل کار و فعالیت آن در سایر نقاط ایران با کردستان چه تفاوتی دارد؟

عبدالله دارابی: خیر، سیاست تشکیل گارد آزادی محلی و مختص به کردستان نیست، یک سیاست سراسری و یک ضرورت سیاسی- اجتماعی مربوط به کل جامعه ایران است. اجازه دهید ابتدا خطوط وار به

جنبش حرکت جناح پرو غرب بورژوازی ایران یا بورژوازی لیبرال (به لحاظ اقتصادی) است. برنامه اقتصادی این جنبش یک لیبرالیسم از جنس سارکوزی و بوش و حزب محافظه کار بریتانیاست.

ندیدن ماهیت سیاسی و افق و پرچم این جنبش و طرح انتقادات حاشیه ای از موضع ضد رژیم سنگر ما در مقابل آنرا شنکند میزند

هفتم: علت سنگربندی سیاسی حکمیتست ها در مقابل سز، به دلیل ماهیت سیاسی جنبش سبز و افق و پرچم سیاسی آن است. این

شرایط روز نهمیرود و رادیکال تر نمیشود. سبز هیچگاه رادیکال نبوده تا رادیکالتر شود. آنچه که چپ بورژوازی ایران رادیکالشمینامد، میلیتاریستی است سبز است که هنوز از بخشی از میلیتاریستی های محلی در ایران مثلاً مانند نیروهای بلوچ و کرد نمی رسد. حرکتی که سبز راه انداخته است، روزی پشت خاتمی برای اصلاحات بود، روزی پشت بوش سرنگونی طلب بود، امروز هم خواهان جایگزینی جناح مقابل با نیروهای خویش است. در تمام این دوره ها شعارها و تکتیک های متفاوتی اتخاذ کرده ولی همیشگی جنبش طبقه خود، جنبش بورژوازی

آن و شعارهایش و در نتیجه رادیکال تر شدنش نمی انجامد؟

تحولات منطقه همان اندازه که ماهیت سیاسی ارتش مصر و تونس و ناسیونالیست های رنگارنگ ایرانی را تغییر میدهد که ماهیت جنبش سبز را. در اثر این تحولات هیچ بورژوازی سیاسی اش را به نفع کارگر به چپ نمی چرخاند. بافت جنبش سبز کمکی به تغییر ماهیت سیاسی و افق و برنامه اش نمیدهد، همانطوریکه پیوستن کارگران آلمان به هیئتار جنبش فاشیستی را نه فقط تغییر جهت نداد بلکه هارتترش هم کرد.

آیا سبز در اثر تحولات منطقه ای به سوی شعارهای متفاوت و متناسب با

نقد زُد رژیمی به

خود از ایران مثل گنجی سوخته است. لذا زبان مورد استفاده و ادبیات سیاسی اش در یک فضای قانونی است.

پلتسین هم زمانی که به عنوان عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی اعتراض میکرد به عنوان کمونیست و ظاهراً به نفع آن نظام باز سخن میداد. در دنیای واقعی موسوی همان اندازه هوادار جمهوری نوع خمینی است که پلتسین هوادار سیستم شوروی و اقتصاد دولتی.

ششم: آیا دوران انقلابی منطقه به تغییر در ماهیت جنبش سبز، در بافت

خاصیت عمومی و سراسری بودن گارد آزادی اشاره کنم سپس به ویژگی‌های و کردستانی آن نیز خواهم پرداخت. خصلت سراسری بودنش این است که، گارد از آزادی از مشهد تا بندر عباس و مهاباد و سنندج و... بایستی تضمین کند که در پروسه سرنگونی رژیم، از امنیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم دفاع خواهد کرد و اجازه نخواهد داد هیچ دار و دسته اسلامی و قومی، و گانگسترهای سیاسی و... بنیاد های زندگی مندی جامعه را با خطر هرج و مرج و سناریو سیاه روبرو سازند. ایجاد چنین فضایی، اساسا در پروسه سرنگونی رژیم و بعد از آن صورت میگیرد که عاملین اصلی آن همان دسته جات اسلامی و قومی و گانگستر های سیاسی خواهند بود نه کسانی دیگر. با توجه به آن در چنین شرایطی نباید اجازه داد شیوازه مندی جامعه در هم بریزد و ایران عراقیزه شود. این، خصوصیت سیاسی و اجتماعی همه واحدهای گارد آزادی در سراسر ایران است و وظایفی است که آگاهانه آنرا پذیرفته و برای پیشبرد آن از هیچ کوشش و تلاشی فرو گذار نخواهند کرد. در شرایط کنونی، فعالیت گارد آزادی در هیچ نقطه ای از ایران معطوف به انجام وظایف نظامی نیست. ضروری نیست گارد آزادی در ابتدای شروع کار خود بلافاصله مسلح شود و با انجام وظایف نظامی، فعالیت خود را آغاز نماید. بدوا فعالیت خود را در محل کار و زیست شان آغاز میکند، ساکنین آن محیط را تحت تاثیر فعالیت های سیاسی و آگاه گرانه خود قرار میدهند سپس تصرف فضای سیاسی- اجتماعی محلات را بعنوان هدف کاری خود در دستور می گذارند و با توجه به اوضاع و احوال جامعه و با تغییر تناسب قوا بین مردم و رژیم، بتدریج نیز مسلح خواهند شد. گارد آزادی، یک نیروی سیاسی - نظامی است و تشکیل دهندگانش شهروندان جامعه هستند که به تمام زیر و بم محل زندگی خود و مردم آشنا هستند، آنجا رشد میکنند، پرورش می یابند و آینده میسوند. علاوه بر این خصلت سراسری، مبارزاتی گارد آزادی در کردستان، تفاوت هایی نیز با سایر نقاط دیگر ایران دارد. بر خلاف میل و آرزوی ما متأسفانه سیاست در کردستان مسلح است و زبان اسلحه توسط رژیم بر همه چیز ارجحیت دارد. دو رژیم قبلی و کنونی در ایران، نظامیگری و اسلحه را وارد معادلات سیاسی کردستان کرده اند و بدینوسیله کوچکترین خواست سیاسی مردم کردستان همواره با زبان زور و اسلحه پاسخ گرفته و هیچگاه متحقق نشده است. از این رو، رابطه رژیم با احزاب سیاسی اپوزیسیون و مردم کردستان نیز بعد نظامی بخود گرفته و حتی در این فضا احزاب ناسیونالیست اپوزیسیون هم در حول منافع طبقاتی خویش علیه کمونیست ها و کارگران اسلحه بکار گرفته و جنگیده اند. این واقعیات نشان میدهد که در توازن قوای معین بین رژیم و مردم، نیرو های مسلح آزادی ناسیونالیستی در کردستان بلافاصله وارد صحنه خواهند شد. اگر در چنین

شرایطی، یک نیروی کاری و مردمی حضور نداشته باشد و از منافع و امنیت جامعه دفاع نکند، سرنوشت مردم کردستان هم به سرنوشت مردم عراق تبدیل خواهد شد و هرج و مرج بر جامعه مستولی خواهد گردید. اگر چه زبان کنونی حاکم بر کل جامعه ایران اسلحه است اما، مسلح شدن احزاب اپوزیسیون در کردستان شرکتشان در نبرد مسلحانه علیه رژیم، حمل اسلحه در آن جامعه را مرسوم و رایج کرده که در هیچ بخش دیگری از ایران چنین نیست. سنت مسلح رایج در کردستان در هیچ بخش دیگری از ایران بر قرار نیست. به همین خاطر بخش علنی گارد آزادی در کردستان مسلح است و هم اکنون در ادامه فعالیت کردستان حضور یافته و رسماً ایران وجود نموده است. در گشت های سیاسی نظامی مسلحانه از امنیت مهربان شرکت کننده خود در آن مانور گرفته می شود. این ویژگی، در واقع نقاط ایران وجود ندارد. این شرایط بخودی خود تفاوت هایی را برای این بخش از گارد آزادی در کردستان بوجود آورده است. با وجود این تفاوتها، جا دارد باز هم بر این نکته تاکید کنم که، گارد آزادی پدیده جدید و امروزی است. محل شکل گیری و پیشبرد کار و فعالیت اش در محل کار و زندگی مردم است. به همین اوضاع کنونی، وجود پتانسیل شکل دهی گارد آزادی در همه شهر و روستا های ایران وجود دارد. جوانان و مردم میتوانند در چهار چوب روابط و مناسبات معمول اجتماعی خود در جهت پیشبرد و توسعه آن اسلحه مبارزه اجتماعی را در دست بگیرند. این تشکل را شکل کارگران، زنان، و جوانان در محل کار و زیستشان سازمان می دهند و بمثابة ابزاری تاثیر گذار برای تغییر بنیادی جامعه به آن نگاه میکنند و به آن می پیوندند. گارد آزادی ابزار موثری است که مردم می توانند با اتکا به آن، پتانسیل مبارزاتی شان را در متن روابط اجتماعی اشان در واحد های کوچک تا ۳ نفره شکل دهند و حول آن کار و فعالیت متنشکل و آگاهانه خود را برای رسیدن به هدفشان آغاز نمایند. **گمونیست:** برخی ادعا میکنند که گارد آزادی در کردستان در ادامه سنت قدیمی پیشمرگ و نیروی مسلح احزاب سیاسی در کردستان است. آیا در این ادعا حقیقتی وجود دارد؟ از نظر سیاسی و سبک کاری تفاوت گارد آزادی با نیروی سنتی پیشمرگ مسلح چیست؟ **عبدالله دارابی:** گارد آزادی هم در محتوای و مضمون اهداف سیاسی و هم در سازمان و سبک کار تفاوت اساسی با سنت مرسوم پیشمرگانه در کردستان دارد. سنت پیشمرگیه تی به لحاظ سیاسی در اساس اهرم فشار اصلی بورژوازی کرد برای گرفتن نفوذ تر و کم انگار و عربی سرنوشت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را به آمریکا و کشور های بغایت ارتجاعی میسر کرد و در مسیر شراکت با آنان هیچ شک و تردیدی بخود راه نداده و حیران و سرگشته به سمت آن می وند. این مسیر پیشقدم شده و بخاطر پذیرش سنت پیشمرگانه در کردستان ایران هم در همین پاشنه می چرخد و آنها هم به محض پذیرش و شراکتشان در حاکمیت سیاه و ارتجاعی رژیم، در راستای منافع طبقاتی خویش از هیچ مصالحه دو بخش بورژوازی در بالا است. به لحاظ سازمان و سبک کار هم از متن مبارزه روزمره اجتماعی و در محل کار و زیست سازمان پیدا نمیکند. به عنوان نیروی علنی و حرفه ای دور از محیط کار و زیست سازمان پیدا میکند. منطقه جغرافیایی تحت کنترل و پشت جبهه ای موضوعیت اساسی برای آن پیدا میکند، به تجربه دیده ایم، در شرایطی که مناطق شهری و تحت کنترل را از دست داده، به نیروی جدا از مردم با تناقضات جدی روبرو میشوند. ادامه حیات آن به زیست در شرف و مشکلات دولتها و به اصطلاح "دیپلماسی" سازمان مربوطه گره میخورد. بر عکس نیروی پیشمرگ، گارد آزادی قامت به ذات و در خود معنی ندارد. فلسفه وجودی و استراتژیک جنبش کمونیستی و کارگری و حزب آن را تشکیل میدهد، بلکه عرصه ای از فعالیت و حرکت چنین جنبش و حزبی در میان دیگر عرصه مبارزاتی آن است. سطح فعالیت و نوع تحرک آن اسلحه با الزامات پیشروی مبارزه اجتماعی طبقه کارگر و مردم آذینخواه باید منطبق شود. با ضرورت دفاع از خود طبقه کارگر و مردم در مقابل تعرض دستجات نظامی به امنیت و زندگی و مدنیت جامعه نظمان پیدا میکند. مادام نیروی دفاع از خود مردم در محل است، از میان همان مردم و در محل کار و زیست سازمان پیدا میکند و سبک کار عین شده با مناسبات اجتماعی در جامعه را دارد. به طور فشرده اینها را نوس تفاوت گارد آزادی و نیروی پیشمرگ است. گارد آزادی اهرم فشار یا حلقه واسط بین بورژوازی محلی و سراسری نیست که یکی از آنها علیه دیگری انرا بکار گیرد. بر عکس، گارد آزادی ابزاری است برای دفاع از منافع طبقه کارگر و مردم آذینخواه و برای طلب در برابر کل سیستم بورژوازی حاکم در جامعه ایران. اگر سنت پیشمرگیه تی در گذشته رنگ و نوایی داشته به این خاطر بود که در هیچ بخشی از کردستان بقدرت نرسیده بودند اما حالا با سهیم شدنشان در قدرت، ماهیت بورژوازی و ارتجاعی آنان نزد مردم منطقه عیان و آشکار گشته و روز بروز میان کارگران و زحمتکشان منطقه بی اعتبار تر و کم نفوذ تر می شوند. این سنت، امروز، آشکار و عربی سرنوشت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را به آمریکا و کشور های بغایت ارتجاعی میسر کرد و در مسیر شراکت با آنان

نیست. اینجا هم تاکید میکنم که گارد آزادی هسته مسلح سنت چریکی نیست و با او هیچ قرابت سیاسی و طبقاتی ندارد. گارد آزادی یک نیروی جدید منطبق با کار و زندگی کارگران و زحمتکشان امروز ایران است. نه از سرسازیر کوه و اردوگاهای پشت مرز سرزایر شده، و نه از مخفیگاه هسته های مسلح چریکی، از هیچکدام. از دل جامعه ایران بر خاسته و به منظور تقویت و تامین امنیت جامعه پا به صحنه سیاست گذاشته است. حزب طبقه کارگر یکی از ابزار های مبارزاتی خود یعنی گارد آزادی را سازماندهی کرده و بمثابة عرصه ای از فعالیت خود به آن می نگرند و آنرا گسترش می دهد. سنت چریکی، بجای تغییر بنیادی در جامعه، در اوج شکوفایی خود عصیان و نافرمانی خویش را برای کشتن مهره های کثیفی از رژیم بکار می بندد و به موفقیت در مواردی، انتظار دارد جامعه پشت سرش بحرکت در آید و بخط خود، وقتی این نوع آرزو بحرکت عینی بدل میشود در پاس و ناامیدی فرو می روند و راه بجایی نمی برند. نیروی سنت چریکی اغلب ناسیونالیست و ملیگرا بوده و به نفع جوانان روشن فکر عصبانانده نضج می گیرد که به نقش و جایگاه سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر در تولید سر سوزنی باور ندارند و به آن اهمیت نمی دهند. در نتیجه واکنش بر جسته است ولی تبدیل کردن این پدیده را "جامعه" کرده تا بلکه در پرتو سیاست، ما حاصل اش جز آنچه که تا حال اتفاق افتاده نخواهد بود. بر عکس، این سنت، سر سوزنی به بیاری موتور بزرگ "جامعه"، ربط ندارد و سیاست تیم مخفی مسلح در زیر زمین ها با سیاست کارگر فعال اجتماعی و علنی کار و همیشه در صحنه هیچ قرابت و خویشاوندی ندارد. بهمین اعتبار، بین سیاست گارد آزادی و سیاست چریکی، هیچ منطق و همبستگی متفکرین حزب حکمتیست، این حزب را متهم می کنند که بدون در نظر گرفتن توازن قوا، مسئله تشکیل گارد آزادی را مطرح کرده است. بنوعی آنرا زودرس، ولونتاریستی و ماجراجویانه میدانند. باختن به این دست از منتقدین سیاست گارد آزادی چیست؟ **عبدالله دارابی:** تا حال اپوزیسیون راست بورژوازی آشکارا به چنین نقدی نپرداخته است. نقد این تئپی، عمدتاً از چپ هایی نشأت میگیرد که بهجوقت سر سازگاری با قدرت و تغییر بنیادی و مکتومیست این تغییر سر سوزنی آشنا نیستند. این تئپی جریانات با این نوع نگرش، اپوزیسیون مقلد می شوند و اپوزیسیون در حاشیه جامعه باقی می ماند. این تئپی از منتقدین، هیچگاه احزاب اپوزیسیون راست را ولونتاریست و ماجراجو نمی دانند. چون همواره آنان را مستحق حاکمیت و حکومت داری می دانند و پیشا پیش حاکم بودن آنان و محکوم بودن عکس خودشان را پذیرفته اند. ولی بر عکس اگر یکبار کارگران و کمونیست ها چنین ادعایی بکنند، آنها سریمعا برانگیزته می شوند و در مقابلش سریمعا وزمان را بهم می بافند. ولی با وجود

چند کلمه در دفاع از لنین



به بهانه برخورد به لنین در سیاستهای جدید حزب کمونیست کارگری

فواد عبداللہی

"ما هرگز نمیتوانیم شعار "انقلابی تر از همه باتنیام" را طرح کنیم و هرگز هم طرح نخواهیم کرد. ما حتی سعی نخواهیم کرد که در انقلابی بودن با دمکراتی نبریده از پایگاه طبقاتی خویش، با دمکراتی که گذشته و مرده عبارات زیبا و دلپذیر است و مدام جمله‌های قلبی و شعارهای مبتذل ردیف میکند، مسابقه بگذاریم. بر عکس، ما همیشه ناقد چنین انقلابی بونی خواهیم بود؛ ما معانی واقعی کلمات، متون واقعی وقایع بزرگ بصورت ایده‌آل در واقع را افشا خواهیم کرد؛ ما نیاز به یک ارزیابی هوشیارانه از طبقات و طیف‌های موجود در برون طبقات را حتی در داخترین موقعیت‌های انقلاب آموزش خواهیم داد." لنین

مقدمه

مدتی است در حزب کمونیست کارگری ایران "نقد" و "بازبینی" از لنینیس عود کرده و نمونه آخر آن به عنوان یک جمع‌بندی و روی دیگر سکه، سخنرانی اخیر حمید تقوایی در انجمن مارکس کانادا است. در پس این قیل و قال واقعاتی درخور تعمق نهفته است. دفاع آشکار این جریان از جنبش بورژوازی سبز و اعلام جامعه بی طبقه با طرح شعار "انقلاب انسانی برای حکومت انسانی" علیرغم بسته بندی و خرابه‌های عارفانه به دور آن، ضدیت با متمدن‌ترین و طبقه کارگر را در این حزب بنمایش گذاشته است. اینها علیه ژاکوبین‌ها و ترور سرخ موضع "انسانی" گرفتند تا علی‌ظاهر بی طرفانه و غیر طبقاتی لنین بنارند غافل از اینکه هرکس که ذره ای وجدان طبقاتی داشته باشد می‌فهمد که "نقد انسانی" به لنین در جدال طبقاتی، اعلام جانبداری ریاکارانه از بورژوازی و تعرض به ساخت طبقه کارگر است. آنچه در نوشته‌های ضد کمونیستی امثال صالحی نیا و "مدافعین" خجول لنین در آن حزب خودنمایی میکند در محتوی و در عمل بسیار شبیه نمونه‌های تبلیغاتی بورژوازی علیه لنینیسیم و قیام کارگری اکبر است. این یک کرنش سیاسی است نه یک روشنگری علمی. لذا این مشغله بنظر من بی ارزش است اما بی اهمیت نیست. چون جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر را به حاشیه میراند. باید در مقابل آن ایستاد، اما نه با جدی گرفتن بار "علمی" آن، بلکه با افشاء حقیقت سیاسی پشت آن.

جدال "انسانها" علیه بربرها یا جنگ طبقاتی کارگران علیه بورژوازی؟

حمید تقوایی دلیل شکست انقلاب اکبر را در عدم خودآگاهی پلشویک‌ها به مفوله "انسانیت" و جان آدمی در

روشنگری در مورد آرمانها و ارزشها نیست. اگر با به میدان گذاشتن و آمادگی برای فداکاری در این مبارزه شرط انقلابی نامیده شدن انسان است، تخطئه نکردن وانکار نکردن ضرورت مبارزه طبقاتی و حکومت کارگری و چشم باز کردن و دیدن آن آنجا که بطور واقعی جریان دارد، حداقل ملاحظه بر خوردار بودن از هر نوع شرف انسانی است. اینجا موضعگیری علمی و سیاسی بر سر رهایی طبقه کارگر است نه انساندوستی لیبرالی.

انقلاب کارگری در تاریخ سبز نمیشود، تلاش آگاهانه و سیاسی کمونیست‌ها است

حمید تقوایی در همان سخنرانی به کمرنگ کردن نقش شخصیت در تاریخ میریزد و میگوید که حتی اگر خود می باشد که مخالف آزادی بورژوازی بود! حمید بجای آنکه صریحا وارد بحث حقایقت یا عدم حقایقت جنگ داخلی بولشویک‌ها با بورژوازی، علل سیاسی و طبقاتی آن و مسائل گریه آن بشود، با خود جنگ طبقاتی، با خود تقابل قهر امیز دو نیرو و بمثابه طبقه،

مرز بندی میکند. در این سیستم فکری مبارزه طبقاتی محتومه است و دنیا صحنه انقلاب انسانها علیه بربرها است. این حکم را خود "سفیدها" - نمایندگان بورژوازی در روسیه - جرات اعلامش را نداشتند چرا که خود دست بر ماشه علیه حکومت کارگری می‌جنگیدند. حقیقت اینست که انسانهای واقعی در جامعه موجود به طبقات اجتماعی با منافع متضاد تقسیم شده اند، اقلیتی از این جامعه استثمارگر و سرکوبگر بنام بورژواها و دولت کنفشان و اکثریت عظیمی بنام کارگران اند که تحت استثمار و سرکوبند. اینان هر روزه نیروی کارشان وحشیانه به یغما می‌رود، اعتراض و مقاومتشان کفرانست و در دفاع از حکومت کارگران باید باها در مقاطع گوناگون نمایندگان بورژوازی را سرکوب کنند. قطعا خون ریخته میشود... در این میان، طبیعی است که کار به خشونت بکشد اما بقول منصور حکمت "انساندوست واقعی کسی است که به مبارزه واقعی و جاری برای رهایی طبقه کارگر پشت نکند. قربانیان این خشونت و این جنگ طبقاتی، حتی در صف نیروهای بورژوازی بهرحال "انسان" اند، اما آنکس که این قربانیان را گواه میگیرد تا دولت طبقات فرودست و نیروهای انقلاب را به تمکین در برابر سرکوب و خفقان و استثمار بورژوازی فرا بخواند، انسان دوست نیست، توجیه‌گر بردگی انسان است." در مقابل توحش سرمایه، نمیتوان موضع اومانیتی اتخاذ کرد، باید با قدرت در آن خاتمه داد. رهایی واقعی انسان در یک مبارزه و نبرد واقعی بدست می‌آید؛ حاصل پروسه ارشاد و کرده است.

اما در زندگی واقعی، در اوضاع واقعی، با شیوه‌ای که بورژوازی با آن کار میکند، با شیوه‌ای که جامعه کار میکند، اجازه نفس کشیدن به کمونیستها نخواهند داد. آنها با رسانه‌های جمعی شان، با ارتش، مذهب و کلیسا و مسجد شان، با تمام ابزارهای وسیع تحریف حقایق شان علیه آزادیخواهی و برابری طلبی طبقه کارگر ایستاده اند. آنها سلطنت، شاه و ملکه و پاپ را دارند که مانع انقلاب کارگری شود. لنین گواه در هم کوبیدن این برج‌های بورژوازی توسط حزب کمونیستی و نجات مارکسیسم از دست دینگ‌های اولیوسینستی و تکامل گرایانه است. لنین گواه نقش عنصر آگاه در سازماندهی انقلاب کارگری است. کسی که امروز قیام اکبر بدون لنین را اجتناب ناپذیر مینماید، انقلاب آینده ایران، بدون سازماندهی، دخالت و رهبری کمونیست‌ها را اجتناب ناپذیر می‌داند. امروز مدت لنین بیش از پیش برای ما کمونیست‌ها میرمیت دارد. اشکال زورگویانه حکومت دولتی. برای لنین و حتی برای خود مارکس - خصوصا آنچه کمونیستی و انقلاب فرانسه تجربه میکند - هدف از دیکتاتوری پرولتاریا، تحول اساسی جامعه کمونیستی و در نهایت زوال دولت است نه حفظ قدرت مقطعی کارگران و افراد مسلح برای بقای دولت.

دیکتاتوری پرولتاریا قدرت سیاسی بورژوازی را در هم میشکند

حمید میگوید که در دولت دوره انقلابی ما، سرکوب ضد انقلاب مجاز نیست چون درک ما از جایگاه انسان رشد کرده است! بسپار طبیعی است که دیکتاتوری پرولتاریا به درد "حزب کمونیست کارگری" نخورد. قرار است در سایه "حکومت انسانی"، و در جهان پس از جنگ سرد و فروپاشی دیوار برلین، بورژواها با ارشاد و زبان خوش به انسانیت بازگردند و ثروت و سود ناشی از استثمار طبقه کارگر را با کل جامعه شریک شوند. قرار است تشکیلات سیاسی و اقتصادی زیر پرچم سبزها خواستگاه بورژوازی "انقلاب انسانی" یک شبه دود شود و نقش بر آب کرد. طبقه کارگر باید پیش از پیش خود را از همه باورها و شائبه‌های کمونیسم بورژوازی از جنس مزدی هست و از انسان ابزار "حزب کمونیست کارگری" بتکاند. تا زمانی که نظام سرمایه داری و بردگی مبرهنه است، لنین پیشرو و تجلی اراده و قهر آزادیخواهانه کارگر کمونیست برای سرنگونی سیادت بورژوازی باقی خواهد ماند...



”افسانه دولت خودی کرد“ فروریخت

حسین مرادیگی(حمه سور)

می‌برند. در بعضی موارد آنان را کتک می‌زنند. سر هر کوچ و هر چهار راه نیروی نظامی را وسیعاً مستقر کرده اند، شهرهای تحت حاکمیت حزب دمکرات کردستان عراق کاملاً نظامی شده است. مسئولین نظامی احزاب حاکم از میدیای این احزاب مردم معترض را به کشتار و بورش نظامی تهدید میکنند. خلاصه در شیوه سرکوب نیز دارند خاطره روزهای حاکمیت صدام حسین را برای مردم شهر سلیمانیه و دیگر شهرهای کردستان عراق زنده میکنند. اینهم از حاکمیت بورژوازی کرد و ”دولت کردی“ که با رفع ستم ملی قول اتحادیه میهنی و پارتهی(حزب دمکرات کردستان عراق) را در مقابل دول ارتجاعی منطقه از یکطرف و از طرفی دیگر رفتار ارتجاعی و از بالای آنها را با خود دیدند و لمس کردند. رفتاری که جزو خصیصه احزاب بورژوا و عشیره ای کرد در کردستان است. با استغراق دولت خودی کرد” زورگویی این احزاب علیه مردم کردستان عراق به شیوه های مختلف، رواج یافت. ترور زنان

فروریختن ”افسانه دولت خودی کرد“

”دولت خودی کرد“ آنچه که ناسیونالیستهای کرد از راست و چپ اعتراضات اخیر بورش می‌برند. در روز روشن به محل کار فعالین این اعتراضات برای دستگیری آنان هجوم

سرنجام بعد از دوماه از حرکت اعتراضی مردم کردستان عراق در شهر سلیمانیه و دیگر شهرهای آن در اعتراض به کشتار جوانان معترض توسط نیروی نظامی احزاب حاکم و همزمان طرح مطالبات و خواستهایشان برای ایجاد رفاه و رسمیت دادن به آزادیهای سیاسی و حقوق فردی و اجتماعی خود، احزاب حاکم کرد مانند دیگر دول ارتجاعی و دست به ماشه منطقه به جای قبول خواستها و مطالبات ابتدائی این مردم به سزینزه متوسل شدند.

طبق اخبار رسیده از حزب کمونیست کارگری کردستان عراق و از منابع محلی، هم اکنون شهرهای کردستان عراق از جمله شهر سلیمانیه و اطراف آن را کاملاً میلیتاریزه کرده اند. فضای رعب و وحشت را بر این شهر حاکم کرده اند. شبانه به خانه های مردم برای دستگیری شرکت کنندگان در اعتراضات اخیر بورش می‌برند. در روز روشن به محل کار فعالین این اعتراضات برای دستگیری آنان هجوم

بود و بی اعتباری خود را همان روز اول نیز به مردم کردستان عراق ثابت کرد. ظاهراً زمان زیادی لازم شد که خود توده کارگر و دیگر مردم زحمتکش و آزادیخواه کردستان عراق این واقعیت را با رگ و پوست خود لمس کنند. آن روزهایی که فقری غیر قابل وصف زندگی اکثریت مردم کردستان عراق را فراگرفته بود، ”دولت خودی کرد“ رفت سرگردنه را به نام گمرکات برای خود گرفت و مردم کردستان عراق را به گدایی سازمان ملل فرستاد. داستانهای تکانه‌دهنده از فقر آن روزها بخشا در روزنامه ها و نوشته های شخصی کسانی که آن زمان آن را تعقیب میکردند، نیز درج شد. مردم کردستان عراق از نزدیک رفتار نئوکرمالیانه سران هر دو حزب، اتحادیه میهنی و پارتهی(حزب دمکرات کردستان عراق) را در مقابل دول ارتجاعی منطقه از یکطرف و از طرفی دیگر رفتار ارتجاعی و از بالای آنها را با خود دیدند و لمس کردند. رفتاری که جزو خصیصه احزاب بورژوا و عشیره ای کرد در کردستان است. با استغراق دولت خودی کرد” زورگویی این احزاب علیه مردم کردستان عراق به شیوه های مختلف، رواج یافت. ترور زنان

نوع ارتباط و درآمیختگی با همدیگر ایران و نه در هیچ جای جهان باقی نخواهد ماند و دنیای وارونه امروز هم روی قاعده واقعی خود قرار خواهد گرفت و برای خشونت، آرامش و رفاه و شادی و آزادی و برابری جایگزین خواهد شد. مخالفین سنتی ما باید نوک تیز پیکان حمله خودشان رو به باتیان در شرایطی که مردم ”علاقه ای به خشونت ندارند“ و به مبارزه ”آزاد و مسالمت آمیز“ مردم خشونت تحمیل می‌کند. پاسختان به این مخالفین چیست؟ **عبداله دارایی:** این که مردم فضای خشونت آمیز را دوست ندارند و از خشونت بیزارند و عاشق زندگی شاد و مرفه هستند، یک امر واقعی و غیر قابل انکار است. بشرطی که مخالف قبل طغیان... این را باید دانست که، تا زمانیکه استثمار و بردگی وجود دارد و ترور و خشونت را تحمیل کرده اند. این دولتها و حاکمان و حتی اپوزیسیونهای بورژوازی هستند، جنگ و ترور و خشونت را تحمیل کرده اند. بهمین خاطر جا دارد برای محو تمام و کمال خشونت و استثمار و بردگی، ما مردم آزادیخواه را فرا خواند و ایجاد فضای رعب و وحشت، مشخصه اجتناب نا پذیر نظام سرمایه داری امروز جهان و همراه و همدم همیشگی آنها است و بدون آن، یک هفته دوام نخواهند آورد. این بخش از مخالفین سیاسی ما، هر چند در آرزوی محو خشونت باشند در نهایت ماحصل مخالفت شان به جیب دشمنان مردم خواهد رفت، چون در واقع بانی اصلی خشونت و جنگ افروزی را هدف قرار نمی دهند و بجنگ آنها نمی روند. نظام سرمایه داری، بدون خشونت نه معنی دارد و نه دوام می آورد. اگر امروز خشونت را متوقف سازیم با کمیته های کمونیستی هیچ

آزادی این نیست که بلافاصله مسلح شود و به شرط داشتن اسلحه وظایفش را پیش ببرد. چون اول ما بلافاصله قادر به مسلح کردن همه داوطلبین نیستیم، حتی اگر مسلح هم باشیم وظایفشان نظامی نیست. در شرایط حادتر اسامی ترین وظیفه واحد های گارد آزادی تصرف سیاسی- اجتماعی محل کار و زندگیشان است. آنگونه که آگاهی و اتحاد مردم را در محل کار و زیست اشان چنان بالا ببرند که زنان در محلات خودشان آذانه روسری هایشان بر دارند و مردم مبارزه علیه تمامی سنت های اسلامی و ارتجاعی حاکم در محل کار و زیستشان بایستند و در برابر آن سنت های آذادیخواهانه و برابری طلبانه خودشان را جاری سازند. اگر با دقت به وظایف محوله گارد آزادی نگاه کنیم تفاوت های آنرا با کمیته های کمونیستی خواهیم یافت. کمیته های کمونیستی سازمان حزب در میان کارگران و در محل های کار گارد آزادی است. سازماندهی تبلیغ و ترویج و سازماندهی کارگران و جوانان ودانشجویان و زنان و مردم زحمتکش حول خواستههای فوری و نهایی شان امر کمیته های کمونیستی است. کمیته های کمونیستی در جریان پیشرفت و سازماندهی تکمیل شان خود بنیان گزار وسازمانده گارد آزادی هم هستند.

همانطوری که سازمانده شوراهای میجام عمومی کارگری و سندیکا و نهادهای دیگر اجتماعی هستند. این وظایف به تفصیل در برنامه کار کمیته های کمونیستی آمده است که در اینجا لازم به یادآوری آن نیست. در شرایط کنونی به خاطر مسائل امنیتی ، بویژه در کردستان که بخشی از افتادهای گارد مسلح اند، این سازمان با کمیته های کمونیستی هیچ

بعنوان یک حزب مسئول، تشکیل گارد آزادی را امری خطیر و بموقع میدانند و بمتابه یک مشخصه ضروری و امروزی رو آن تاکید می‌ورزد و از طبقه کارگر و جوانان و زنان و مردان آزادیخواه می‌خواهد به سازمانیابی حول این راه حل و ابزار قدرت خود بپردازند

کمونیست: حزب حکمیتست در تبلیغتش به نوعی از گارد آزادی که مسلح نیست، بر این باورند که انقلاب های کلاسیک چندین دهه قبل کمافی سابق به قوت خود باقی هستند و بدون وجود نیروی دفاعی، رژیم های و تا ندانن مسلح اسلامی را هم به زیر کشید و بر ویرانه های آن سوسیالیسم مورد نظر آنان را ساخت. اگر چنین نیست چرا این چپ ، در هر تند پیچ سیاسی بی اختیار به دامن بورژوازی حاکم و یا بخشی از آن سقوط میکنند و به پادو و نیروی پیاده نظام بی جیره و مواجب آن تبدیل میشوند؟ مگر افتادن بخش اعظم آنان به دامن یک جناح بورژوازی(جنبش سبز)، چیزی جدا از این است؟ در کنار این نوع برخورد ها، منتقدین دیگری هستند که از سر نا باوری به آینده چنین نیرویی امبدوار نیستند. همچنانکه هستند که به سرنوشتی رژیم و پیروزی کمونیسم در ایران امبدوار نیستند. در جواب این نوع منتقدین هم باید گفت: نقطه نقل ادعای کمونیست های راستین همواره یک ادعای طبقاتی بوده و هست. اگر چنین حزبی، در اقل بخش هم و میازن طبقه خود را در تمام عرصه های مبارزاتی سازماندهی کند و نیرو و توان آنرا با شرایط کنونی تطابق نهد بی تردید بدم کنونی سایر چپ های مالیخولیا حزب کمونیست کارگری- حکمیتست

گارد آزادی....

آن، پاسخ اصلی این بخش از منتقدین به همینجا ختم نمی‌شود. اینها دنیای امروز را دنیای سی سال قبل نمی‌بینند. نظام سرمایه داری عین غلبه‌سخته امروز را با دوران قبل از فرو پاشی دیوار برلین یکی می‌دانند و رژیم های اسلامی را هم مثل رژیم شاهنشاهی ارزیابی می‌کنند و بر این باورند که انقلاب های کلاسیک چندین دهه قبل کمافی سابق به قوت خود باقی هستند و بدون وجود نیروی دفاعی، رژیم های و تا ندانن مسلح اسلامی را هم به زیر کشید و بر ویرانه های آن سوسیالیسم مورد نظر آنان را ساخت. اگر چنین نیست چرا این چپ ، در هر تند پیچ سیاسی بی اختیار به دامن بورژوازی حاکم و یا بخشی از آن سقوط میکنند و به پادو و نیروی پیاده نظام بی جیره و مواجب آن تبدیل میشوند؟ مگر افتادن بخش اعظم آنان به دامن یک جناح بورژوازی(جنبش سبز)، چیزی جدا از این است؟ در کنار این نوع برخورد ها، منتقدین دیگری هستند که از سر نا باوری به آینده چنین نیرویی امبدوار نیستند. همچنانکه هستند که به سرنوشتی رژیم و پیروزی کمونیسم در ایران امبدوار نیستند. در جواب این نوع منتقدین هم باید گفت: نقطه نقل ادعای کمونیست های راستین همواره یک ادعای طبقاتی بوده و هست. اگر چنین حزبی، در اقل بخش هم و میازن طبقه خود را در تمام عرصه های مبارزاتی سازماندهی کند و نیرو و توان آنرا با شرایط کنونی تطابق نهد بی تردید بدم کنونی سایر چپ های مالیخولیا حزب کمونیست کارگری- حکمیتست

مردم نمایانند خواهان سرنگونی چه کسی باشند؟ ناچار بعد از مدتی خسته می‌شوند و ول میکنند و میروند پی کارشان!

"دعوت به متشکل شدن در احزابی که در آینده شکل خواهند گرفت" نیز از قول رهبری کومه له، احتمالا بازگذاشتن سوپاپ اطمینان نزد جریان "گوران" باشد. منسلح سیاسی ایجاب داشته باشند! این اظهارات و بیانات ظاهرا "کارشده" محصول موقعیتی است که کومه له از بیست سال قبل خود را آگاهانه و به طیب خاطر در آن پارلمنت‌های کرد است برای شفاعت "دولت کردی نوپا" پیش مردم معترض است که گویا باید به آن فرصت داد تا تماما مستقر شود، آنگاه خواست و مطالبات خود را از آن مطرح کرد!

میگویند، در عراق قدرت میان تعداد زیادی تقسیم شده است؟ سوال این است که توده کارگر و دیگر مردم از ادیخواه که با این وضعیت روبرو هستند باید چکار کنند؟ بزعم ابراهیم علیزاده باید این مردم اجازه دهند تا مساله قدرت در عراق تماما یکسره شود، دولت بورژوازی در مرکز و ظاهرها در کردستان عراق نیز تثبیت شود، پایه های حاکمیت خود را محکم کنند، بر اوضاع کاملا مسلط شود، آنگاه هر می‌توانند خواهان سرنگونی آن شوند! دارند میگویند که مردم اکنون سرنگونی را نباید مطرح کنند، چرا که "دولت مستقر موجود نیست!" چند سطر بالاتر ادعا می‌کردند که نمایانند مردم چی بگویند و چی نگویند چون عواقب آن را نمی‌توانند پیش بینی کنند؟ آنچه را که هر پارلمنتار "لدوسوز" مردم، چه در "دولت خودی" و یا در کردستان عراق، برای سلکت کردن و بخانه فرستادن مردم معترض، می‌توانند درخواست کنند. درست وقتی که بورژوازی و دولت آن صوفوفشان پراکنده است. درست وقتی که برای مردم فرصتی برای متحد شدن و قدرتمند شدن خود در مقابل بورژوازی قومی کرد و عرب و احزاب آنان بوجود آمده است.

گویا رهبری کومه له متوجه نیست که مردم در سلیمانیه و بغداد وقتی از سرنگونی حرف می‌زنند، منظورشان سيطرة احزاب حاکم در کردستان عراق و یا احزاب ملیشینیای حاکم در بغداد است. و این یکی البته مستقیما محصول بندبازی "دبیللماسی" کومه له است و ظاهرا "پیش بینی" عاقبت آنها برای رهبری آن ممکن است! از حالا هم نزد دولت مالکی موقعیت خود را تثبیت میکنند، چون به مردم گفتند که هنوز دولت مستقر در عراق موجود نیست و باید صبر کنند و فعلا نباید خواهان سرنگونی شوند و هم از "دولت نوپای کرد" رفع خطر میکنند. شاید یکی از راههای جلوگیری از سرنگونی دولتهای بورژوازی این باشد که قدرت را میان تعداد زیادی تقسیم کنند! اگر سایر دول بورژوازی منطقه هم این توصیه ابراهیم علیزاده را گوش کنند و مانند عراق و کردستان عراق قدرت را میان تعداد زیادی تقسیم کنند، احتمالا از سرنگونی توسط مردم نجات پیدا خواهند کرد، چون در اینصورت

فروشنده دوره گرد روستا هم دولت این احزاب را دولت به حساب نمی آورد، توسط اینها به لقب "دولت نوپای کرد"، "مفتخر" شد. همان وقت ما گفتیم که عوام فریبی "دبیللماسی" را با "دولت خودی" کسی از سران کومه جدید قبول نخواهد کرد. گفتیم که اینها با طیب خاطر انتخاب سیاسی خود را کرده اند. با طیب خاطر پای هر سندی که هرکس که کرد بود را امضاء گذاشتند. بعنوان صاحب خانه در مقابل ترور زنان سلکت ماندند. بعنوان صاحب خانه در مقابل فتوای قتل رهبران کمونیست و ترور کارگران سلکت ماندند. بعنوان صاحب خانه حزب کمونیست کارگری عراق را عامل بیگانه و بی نفوذ خواندند. اشتباه است که اگر کسی سکوت امروز کومه له تحت مسئولیت ابراهیم علیزاده را نشانی از ادامه "دبیللماسی" و حفظ "رادپو و اردوگاه" در کردستان عراق بخواند. سیاست فعلی، ادامه سیاست دیروز است. این یک انتخاب سیاسی است و ربطی به "دبیللماسی" و رابطه "دبیلپولماتیک" ندارد. صحبت از "دبیلپولماتیک" و "حفظ رادپو و اردوگاه" با "دولت خودی کرد" عوام فریبی است. این را نباید از آنها قبول کرد.

کومه له اکنون هم از موضع دولت و مبارزات مردم کردستان عراق و صف آرایی احزاب ناسیونالیست کردستان ایران

در دو ماه اخیر، در جریان مبارزه و اعتراضات مردم شهرهای کردستان عراق علیه احزاب حاکم، احزاب و جریانات ناسیونالیست کرد در کردستان ایران از راست تا چپ آن از "دولت کردی" و احزاب حاکم حمایت کردند. بنایه و اطلاعیه حمایتی جمعی در حمایت از احزاب حاکم صادر کردند. هر کدام نیز جداگانه حمایت خود از آنان اعلام داشتند.

و این البته غیر قابل انتظار نبود. تمام احزاب و جریانات و افراد و سنگوگان راست و چپ ناسیونالیست کرد در کردستان ایران در این بیست سال وضعی را که "دولت خودی کرد"، احزاب حاکم در کردستان عراق، برای توده کارگر و دیگر مردم زحمتکش و آزادیخواه کردستان عراق ایجاد کرده اند، توجیه کردند. بعضی مواقع تبلیغات آنها علیه کمونیستها و بطور ویژه حزب کمونیست کارگری عراق را نیز همراهی کردند. در سمینارها و تجمعات مختلف احزاب حاکم شرکت کردند. برای عوام فریبی و ریاکاری آنان کف زدند. در مقابل سران آنان تعظیم کردند و به آنان مشروعیت دادند. بورژوازی کرد در کردستان ایران نیز به شیوه خود به "دولت خودی" مشروعیت داد و "جبهه متحد" بورژوازی کرد را با سرمایه گذاری و گسترش مبادلات فی مابین تقویت کرد. جریانی کومه له جدید و آنچه بعد از آن خود را حزب کمونیست ایران میخواند، در نقش مطیع ترین، راضی ترین، مودب ترین و خوشبوترین شهروند "دولت خودی کرد" ظاهر شدند. دولت احزاب حاکم، اولین بار درست وقتی که

که خواستهای آنان را دریافت کردند. اما به جای اینکه سریعاً خواست از جمله بیمه بیکاری برای هر فرد آماده کار و حق مسکن را برای این مردم اعلام کنند، برابری کامل زن و مرد را اعلام کرده و قانون احوال شخصی دوره ولت بعث را فوراً لغو کنند، آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی و تجمع و اعتراض و تحزب را قانوناً رسمیت دهند و فوراً مساله نفت و گاز و برق را برای مردم کردستان عراق حل کنند، از انجام این خواستها طفره رفتند و هرمد بهانه ای آوردند. می‌توانند همه این خواستها را در عرض یک هفته رسمی و قانونی کنند. امکانات رفاهی به اندازه کافی در کردستان عراق هست، اما از انجام آن خودداری میکنند.

اگر اعتراف می‌کنند که فساد هست. اگر راست می‌گویند، لطفا اسمی کسانی را که در این وقت به ثروت‌های افسانه ای دست یافته اند را اعلام کنند و معلوم کنند که آن را از کجا و از چه راهی بدست آورده اند؟ اسمی را میدانند، اما از اعلام آن خودداری میکنند. برای اینکه خوشنام، مجموعه مطالباتی - بارزونی، قبل از هرکس در لیست اول قرار میگیرند. برای اینکه شرکاء درجه دوم از آنها قبول نمیکند که نام آنها را داده و نام خود را از لیست حذف کنند.

"دولت خودی کرد" نه به ایجاد رفاه در زندگی توده کارگر و جوانان این جامعه گردن میگذارد و نه به برابری حقوق زن و مرد و نه به آزادیهای بی قید و شرط فعالیت سیاسی و نه ابتدائی ترین نیازهای زندگی مردم را جوابگو است. حفظ یک اقلیت بورژوازی کرد میلیون به "دولار" و خود در راس آنان از قبل کار و درآمد بسیار زیاد کردستان عراق در پناه نیروی سرکوب و حکومت پلیسی، روش معمول دول ارتجاعی منطقه، راهی است که احزاب حاکم در کردستان نیز از بدو سرکار آمدن خود در پیش گرفته اند. اکنون هم میخواهند با ایجاد ترس و رعب، مردم و جوانان معترض را عقب بزنند. در همانحال تلاش میکنند که در ساخت و پاخت با جریان "گوران" و احزاب اسلامی، اعتراضات اخیر را منزوی کنند.

رویدادهای دو ماه گذشته بویژه بورش نظامی اخیر به صف اعتراض مردم و میلیتاریزه کردن شهرهای کردستان عراق، ماهیت "دولت کردی" را به مردم کردستان عراق نشان داد. "افسانه دولت خودی کرد" فروریخت. پرده ریاکاری و عوام فریبی ملی گرای علنا از روی وعده و عیدهای بورژوازی کرد و احزاب مربوطه آن برداشته شد که گویا با رفع ستم ملی و پایان ستم و سرکوب و اختناق دولت مرکزی، مردم کردستان حاکمیت "دولت کردی" به رفاه و آزادی خواهند یافت. آنچه را که ما به مردم کردستان میگفتیم که رفع ستم ملی در دست بورژوازی کرد و احزاب مربوطه تنها ابزار است برای شریک شدن آنها در قدرت محلی با بورژوازی مرکزی و انباشتن هرچه بیشتر جیب های خود از قبل کار و مبارزه و فداکاری مردم کردستان، در این دوره خود این مردم آن را عملاً

تحولات در کردستان عراق و تأثیرات آن بر کردستان ایران



کمونیست کارگری کردستان که هر دوی ما دو حزب یک جنبش هستیم

سخنرانی صالح سرداری در نشست هفتم شورای کادرهای تشکیلات کردستان

من فکر میکنم که هیئت اجرائی کمیته کردستان به درست این بحث را در دستور گذاشت، دوست دارم مقدمه ای را بگویم که چرا این بحث از نظر ما مهم است چون انواع و اقسام بحث و تحلیل را ما داده ایم یا احزاب و جریانات و کسان دیگری آن را ارائه داده اند ولی از نظر من و از نظر هیئت اجرائی کمیته کردستان، برای اینکه مستقیماً تأثیر بر سیاست و پراکتیک ما دارد اهمیت دارد؛ به دو دلیل؛ اول اینکه با احزاب و جریانات و گراهایش در مورد این مسئله درگیر هستیم که در جامعه کردستان حضور دارند و رقیب ما هستند و سالیهاست درج سیاسی و غیره با هم داشتیم و جنگ، در نتیجه موضوع به هر دوی ما مربوط است و مهمتر از این؛ حزب خواهر یا برادر ما که حزب کمونیست کارگری کردستان باشد در این مسئله درگیر است و وظیفه کمونیستی و انترناسیونالیستی ما حکم میکند که برای مشورت و کمک و همکاری با حزب کمونیست کارگری کردستان باید اقدام کنیم که خوشبختانه این مهم انجام شده اما ناگافی است.

حزب کمونیست کارگری کردستان باید در عراق زیر فشار و همکاران و همکاران عراق که در کنار آنها باشیم. مهم میدانیم این اوضاع چرا در کردستان عراق به جلوی صحنه میآید؟ اعتراضات در آن، اعتراضات تغییر و تحولات در دنیای عرب در غرب و آفریقا و در منطقه خاورمیانه مقابل دیکتاتوری و حکام مستبد جلوی صحنه آمده است می باشد اوضاع تأثیر روی اوضاع عراق گذاشت و مخصوصاً روی کردستان عراق. بلاخره رابطه سیاسی و رابطه اقتصادی و رابطه فرهنگی دنیای عرب و از جمله عراق و کردستان هم، هر چند که الان به درجات زیادی از هم جوانب از هم جدا شده اند، این تأثیر داشته است و این اوضاع و احوال همه اینها را از شاخ آفریقا تا عراق و کردستان در بر گرفت. مسئله مهم دیگری که باعث این اعتراضات و مبارزات شده این است که بیست سال است ناسیونالیسم کرد در کردستان وجود دارد. دوسال پیش بودجه کردستان عراق را حساب کردند به اندازه بودجه سه و تعیین تکلیف نهایی قدرت در عراق و با همدیگر است. هر وقت این تناسب قوا عوض شود، هر وقت این فرصت برایشان دست دهد، همان حاکمیت سرکوب و استبدادی سابق را تماماً مستقر خواهند کرد. چه در سطح عراق و چه در کردستان عراق. این وضعیت در واقع فرصتی است که در آن کارگران و کمونیستهای طبقه کارگر و دیگر مردم زحمتکش و آزادیخواه میتوانند و باید خود را متشکل و متحد کرده و اعتراض خود را گسترش دهند. اعتراضات اخیر دوره این فرصت را بیشتر گشوده است. فرصتی که اگر از دست رود این آسانیها بدست نخواهد آمد.

بزرگوار بود این با آن بخش از بورژوازی کرد یا عرب، بلکه تنها به خاطر عدم استقرار کامل حاکمیت آنان منافعی مشترک خود را بداند. همانطور

کشور بزرگ دنیا بود اما بعد از بیست سال هنوز ابتدائی ترین مشکلات مردم در کردستان عراق حل نشده است. از جمله کمبود آب و برق و بی امکاناتی و بیکاری؛ در حالی که ثروت برای مسئولین و بورژواها در کردستان روی هم انباشت شده است ولی ابتدائی ترین حق مردم برآورده نمیشود. مردمی که با احزاب خودشان و آنها بسته بودند و آن توهم داشتند و مردم مردم این بود که این از خودمان است و سالیها پیشمرگ بودند و در کوهها بود و الان برگشته اند و در آسایش و رفاه می افتیم. ولی دیدیم متأسفانه بخش زیادی از مردم می گویند که یاد آن دوران بخیر، به خاطر اینکه ثروت در سطح میلیاردری انباشت شده است. جلال طالبانی سه سال پیش افتخار از این بود که ما میلیونی در کردستان (نشاندهنده ملیون در کردستان) نداشتیم ولی الان دوهزار ملیون (به واحد دلار) در کردستان داریم و من الان اضافه میکنم که عراق از میلیون هم وجود دارد ولی پنج هزار ملیون در کردستان و کتار آن کتار در کردستان و بی امکانات، در فقر زندگی می کنند. اگر به خیابانهای آنجا نگاه کنید، هنوز هزاران انسان جوان و سالخورده وجود دارند که به کارهای سخت و طاقت فرسا مشغولند، تا بلکه نان شب را بدست بیاورند. هنوز مردم از کودک در خیابان دارند کیسه پلاستیک و پاکت کاغذی میفرشند و هزاران هزار انسان هنوز در آن جامعه بی مسکن هستند.

چرا اینطور شده؟ به نظر من این نتیجه جمع شدن این وضعیت بود که بر سر مردم آوردند و این فشار و فلاکت عاقبت سرریز شد و دیگر فتوسیت ناسیونالیسم گرد و سران آنها بدست مردم شکست. مردم باید چند سال باید در این فلاکت انتظار بکشند و هنوز هم به آنها میگویند این دولت و حکومت نوا پیدا است. آن زمان که ما آنجا بودیم و اینها به قدرت رسیدند پسر من دو ماه سن داشت اما الان بیست سال است. یک نسل آمده و بیست سال گذشته. هنوز به نظر آنها حکومت نوا پیدا است. میگویند دست از سرمان بردارید بگذارید کارمان را پیش ببریم. به مردم کارگر و زحمتکش آن جامعه و در دست آن جامعه به خیابان آمده اند و حق خودشان را مطالبه میکنند. هنوز هم با تمام آن همه ثروتی که در آن

کشور بزرگ دنیا بود اما بعد از بیست سال هنوز ابتدائی ترین مشکلات مردم در کردستان عراق حل نشده است. از جمله کمبود آب و برق و بی امکاناتی و بیکاری؛ در حالی که ثروت برای مسئولین و بورژواها در کردستان روی هم انباشت شده است ولی ابتدائی ترین حق مردم برآورده نمیشود. مردمی که با احزاب خودشان و آنها بسته بودند و آن توهم داشتند و مردم مردم این بود که این از خودمان است و سالیها پیشمرگ بودند و در کوهها بود و الان برگشته اند و در آسایش و رفاه می افتیم. ولی دیدیم متأسفانه بخش زیادی از مردم می گویند که یاد آن دوران بخیر، به خاطر اینکه ثروت در سطح میلیاردری انباشت شده است. جلال طالبانی سه سال پیش افتخار از این بود که ما میلیونی در کردستان (نشاندهنده ملیون در کردستان) نداشتیم ولی الان دوهزار ملیون (به واحد دلار) در کردستان داریم و من الان اضافه میکنم که عراق از میلیون هم وجود دارد ولی پنج هزار ملیون در کردستان و کتار آن کتار در کردستان و بی امکانات، در فقر زندگی می کنند. اگر به خیابانهای آنجا نگاه کنید، هنوز هزاران انسان جوان و سالخورده وجود دارند که به کارهای سخت و طاقت فرسا مشغولند، تا بلکه نان شب را بدست بیاورند. هنوز مردم از کودک در خیابان دارند کیسه پلاستیک و پاکت کاغذی میفرشند و هزاران هزار انسان هنوز در آن جامعه بی مسکن هستند.

چرا اینطور شده؟ به نظر من این نتیجه جمع شدن این وضعیت بود که بر سر مردم آوردند و این فشار و فلاکت عاقبت سرریز شد و دیگر فتوسیت ناسیونالیسم گرد و سران آنها بدست مردم شکست. مردم باید چند سال باید در این فلاکت انتظار بکشند و هنوز هم به آنها میگویند این دولت و حکومت نوا پیدا است. آن زمان که ما آنجا بودیم و اینها به قدرت رسیدند پسر من دو ماه سن داشت اما الان بیست سال است. یک نسل آمده و بیست سال گذشته. هنوز به نظر آنها حکومت نوا پیدا است. میگویند دست از سرمان بردارید بگذارید کارمان را پیش ببریم. به مردم کارگر و زحمتکش آن جامعه و در دست آن جامعه به خیابان آمده اند و حق خودشان را مطالبه میکنند. هنوز هم با تمام آن همه ثروتی که در آن

افسانه دولت خودی...

مسئله احزاب کردی و در مناطق کرد نشین نیروی مسلح دولت مرکزی وارد عمل میشوند و یا میتوانند وارد عمل شوند. افشار و فراکسیونهای مختلف بورژوازی عراق در تحمیل فقر و فلاکت و در سرکوب طبقه کارگر و کمونیستها و صف آزادیخواهی با هم متحدند. در زن ستیزی در جامعه با هم متحدند. در تحمیل شرایط پلیسی بر جامعه متحدند. اگر اکنون نمیتوانند حاکمیت تماماً پلیسی خود را چه در عراق و چه در کردستان عراق مستقر کنند نه به خاطر دمکرات بودن یا عدم دمکرات بودن این با آن بخش از بورژوازی کرد یا عرب، بلکه تنها به خاطر عدم استقرار کامل حاکمیت آنان منافعی مشترک خود را بداند. همانطور

خبر در ادامه خود تا کجا پیش خواهد رفت؟ کجا فشار خود را وارد خواهد کرد و بورژوازی و احزاب ملیشپای مساله ایست که به توده کارگر و دیگر مردم زحمتکش و آزادیخواه، دخالت حزب کمونیست کارگری کردستان عراق و حزب کمونیست کارگری عراق در محل و به دیگر رهبران و نمایندگان اعتراضات در محل گره خورده است. نهایت این رویدادها اگر به محبت بورژوازی را از پس پرده سیاه قومی و مذهبی که در آن حاکمیت طبقاتی خود را بر کارگر و زحمتکش این کشور اعمال میکنند، به این اکثریت جامعه نشان دهد. اعتراضات اخیر میتواند پلی باشد برای تقویت وحدت درونی طبقه کارگر و آزادیخواهی در آن طبقه در سراسر عراق. اعتراضات

خبر در ادامه خود تا کجا پیش خواهد رفت؟ کجا فشار خود را وارد خواهد کرد و بورژوازی و احزاب ملیشپای مساله ایست که به توده کارگر و دیگر مردم زحمتکش و آزادیخواه، دخالت حزب کمونیست کارگری کردستان عراق و حزب کمونیست کارگری عراق در محل و به دیگر رهبران و نمایندگان اعتراضات در محل گره خورده است. نهایت این رویدادها اگر به محبت بورژوازی را از پس پرده سیاه قومی و مذهبی که در آن حاکمیت طبقاتی خود را بر کارگر و زحمتکش این کشور اعمال میکنند، به این اکثریت جامعه نشان دهد. اعتراضات اخیر میتواند پلی باشد برای تقویت وحدت درونی طبقه کارگر و آزادیخواهی در آن طبقه در سراسر عراق. اعتراضات

کردستان عراق، پایان ناسیونالیسم کرد

متمن پیاده شده سخنرانی آثر مدرس
در ۱۲ مارس ۲۰۱۱ – لندن

توضیحی کوتاه:

قبل از جلسه از طرف یکی دو نفر از رفقا سوالی در مورد عنوان سخنرانی طرح شد. اینکه آیا ناسیونالیسم کرد واقعا پایانی دارد، آیا اساسا درست است بگویند ناسیونالیسم کرد به پایان رسیده؟ من قول دادم که در ابتدای جلسه در این مورد توضیح کوتاهی بدهم. قطعاً ناسیونالیسم کرد مانند هر جنبش اجتماعی دیگری پایانی ندارد، ناسیونالیسم کرد یک جنبش اجتماعی ریشه دار و متکی به یک طبقه اجتماعی است، مثل ناسیونالیسم ایرانی، ناسیونالیسم آلمانی و به این معنی پایانی ندارد. بحث امروز هم این نیست که ناسیونالیسم کرد پایان یافته و ما با جنبشی به نام ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق روبرو نیستیم. اما دوره ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق بعنوان جنبشی که خواهان حل مسئله ملی است، تمام شده. بورژوازی کرد در کردستان عراق به قدرت سیاسی رسیده، در قدرت مرکزی سهیم است و به این معنی مسئله ملی در کردستان عراق حل شده. قطعاً هنوز کشمکش و نفاق ملی در کردستان عراق حل شده و در کردستان عراق حتی مسئله ملی بلکه حول کشمکشهای بنیادی تری صاف بندی میکند. به این معنی ناسیونالیسم کرد در عراق بعنوان ناسیونالیسم ملت تحت ستم، بعنوان جنبشی که تلاش میکند ستم ملی را حل کند و جامعه را زیر پرچم حل مسئله ملی بسیج کند پایان یافته. پروسه پایان یافتن ایندوره از حیث ناسیونالیسم کرد در عراق متنی است شروع شده اما جنبش اعتراضی امروز در کردستان عراق، اعتراض سیاسی که در جریان است اعلام رسمی آن از طرف جامعه است. اعلام اینکه مسئله

شده و قابل تغییر نیست. مهم نیست شما شهروند کجا هستید سوال اینکه پیشینه (background) شما چیست همیشه بالای سران است. اینکه شما یا هفتاد نسل قبل از شما در کدام جغرافیا دنیا آمده باشد هویت شما را تشکیل میدهد. خیلی لطف کنید به شما لقب بدهید. "افریقای- امریکائی" یا "آسیائی- اروپائی" میدهند. هزار بار هم بگویند ما برویت ایرانی، کرد، عرب و .. نیست من حتی انگلیسی یا آلمانی نیستم. من شهروند انگلیس یا آلمان یا فرانسه هستم کسی قبول نمیکند و شما کماکان در کاتگری ملی قرار میگیرید. طوق لعنت هر هویت دیگری را بتوانید از گردن بیندازید طوق لعنت هویت ملی را به سادگی نمیتوان جریانات انداخت.

هویت ملی هر چند کاذب ترین هویت است اما به بنیادی ترین هویت انسانی تبدیل شده و این نتیجه یکدوره از تاریخ جامعه بشری، دوره عروج بورژوازی است. بورژوازی برای سازمان دادن قدرت طبقاتی و هژمونی طبقاتی خودش به تراشیدن این هویت کاذب، به ایندلوژی ناسیونالیستی نیاز داشته و دارد.

- ناسیونالیسم:

ناسیونالیسم مستقل از اینکه در چه دوره و بر متن چه روندهائی باشد میدان میگذارد نیاز بورژوازی برای سازمان دادن قدرت سیاسی و اقتصادی خود است. تمام خاصیت ناسیونالیسم این است که هویت ملی را به هویت مشترک همه احاد جامعه تبدیل میکند، مشترک المنافع بودن کل جامعه را زیر چتر هویت ملی نشان میدهد تا آشنی طبقاتی را در چارچوب مساله مشترک ملی اعلام کند و مهمتر از آنکه خود را نماینده این منفعت "همگانی" و ملی نشان دهد. این خاصیت ناسیونالیسم بورژوازی است که بوروکراسی و دستگاه سرکوب آن را نه دولت طبقاتی خودش بلکه دولتی ماوراء طبقاتی، دولتی که حافظ و نماینده منفعت همگانی "ملت" است تر نشان دهد. این خصوصیت عمومی

بورژوازی میتواند حول آن جنبشی راه بیندازد و بخشی از جامعه و طبقه کارگر را زیر پرچم بورژوازی کرد بعنوان پرچم رف ستم ملی ببرد.

- کردستان عراق و ناسیونالیسم کرد

به این اعتبار است که ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق به پایان دوره خود بعنوان جنبش مدعی رف ستم ملی رسیده است. مسئله ملی در کردستان عراق حل شده و جامعه امروز کردستان عراق جامعه ای نیست که در آن ستم ملی از طرف دولت حاکم وجود داشته باشد و بورژوازی کرد امروز نه میخواهد و نه میتواند نیروی را حول رف ستم ملی بسیج کند. بورژوازی کرد هم به خودمختاری و مشروطه خود رسیده و هم در قدرت مرکزی سهیم است. بورژوازی کرد خواهان این بود که قدرت سیاسی- اقتصادی را در کردستان عراق دست داشته باشد که دارد، خواهان این بود که زبان کردی زبان رسمی کردستان باشد، خواهان این بود که ارتش، نیروی امنیتی، پلیس، زندان، ماشین سرکوب خود را داشته باشد و امروز به این خواستها رسیده. اینکه احزاب کرد چگونه و به چه شکل خوداندی و عشیره ای این قدرت را بین خود تقسیم کرده اند تغییری در این واقعیت نمیدهد که بورژوازی کرد قدرت سیاسی و اقتصادی و حاکمیت خود را در کردستان عراق سازمان داده است. کردستان عراق امروز بیشتر به یک جامعه کلاسیک بورژوازی شبیه است و رف ستم ملی در کردستان عراق حل شده و به دور از هر شائبه بورژوازی و ملی جنبش طبقاتی خود را پیش ببرد. جنبشی که بجای مینا قرار دادن هویت ملی ماوراء طبقاتی ملی به منافع و آرمانهای مشترک طبقه کارگر و مردم زحمتکش در کردستان متکی است. آیا حل مسئله ملی در کردستان عراق معنی است که هر نوع کشمکش ملی تمام شده؟ آیا به این معنی است که ناسیونالیسم و هویت ملی کلا از آذهان مردم پاک شده و ناسیونالیسم کرد هیچ قدرت بسیجی ندارد؟ و آیا هنوز این کشمکشها نمیتوانند به جدالهای خونین تبدیل شوند؟ قطعاً نه. هویت ملی،

تحولات در کردستان...

بیانبیه سیاسی داده اند و بسیار تندروانه گفته اند که ما هیچ چیزی را از مردم قبول نمی کنیم. می خواهم این را بگویم که تا به الان این دستاورد بوده که صدای کمونیستها و کارگران یکی از صداهای این اعتراضات بوده است و پیش مردم قدوسیت ناسیونالیسم و آن افشای هندی که خوندشان ساخته بودند شکسته است. بخصوص کارگر و زحمتکش و جوان آن جامعه به میدان آمده و ادعای حقوق خود را دارد و در ادامه چه می شود گفت که بستگی به توازن قوا دارد. مساله دیگری در این ماجرا، نقش احزاب و جریانات ناسیونالیست کرد کردستان ایران است که سالهای سال است که هر دو شاخه حزب دمکرات کردستان و شاخه های مختلف در مورد کومه له حزب کمونیست

ایران باید ما به کارگران و زحمتکشان کرد در جامعه ایران بگویند اینها همان ما هستند که شما توهم داشتید، این سازمان که به دروغ و ریا اسم کارگر و کمونیست را می برد در حالی که کارگر و کمونیست در آن جامعه را به گلوله می بندند و مردم و نوجوان چهارده ساله مثل سورکیو و ریژوان را در کنار مقرشان به گلوله می بندند و سکوت می کنند. می گویند به ما ریضی ندارد چون ما برای کردستان ایران مبارزه می کنیم. این کار را انجام دهیم. اگر ما در چنین موقعیتی قرار می گرفتیم از شهر و کشور بیرون مان می کردند. کما اینکه فشار برای ما اورند روی مسئله داب. همه اینها آن موقع رفتند و آب به آسیاب جمهوری اسلامی ریختند و هر آنچه را که از دستشان برآمد علیه ما ماندگار است

سازمان زحمتکشان کنار حکومت اقلیم کردستان ایستاده اند و اولین جریاناتی هستند که اطلاعاتی علیه مردم صادر کردند و حتی مردم را متهم کردند که دست جمهوری اسلامی در کار است. جمهوری اسلامی همیشه سعی کرده است در کردستان عراق دخالت کند و این چیز تازه ای نیست. قطعاً در این موقعیت هم تلاش میکند که کاری بکند ولی آنها مسئله شان این نبود و هدفشان این بود که بروند و کنار حکومت اقلیم بایستند و نان و نوای خودش را بچسبند. و از حکومت دفاع کنند در مقابل مردمی که اعتراض به کمبود نان و فقر و بی کاری می کنند و این چیزی است که به نظر من ما کمونیستها در ایران و حزب حکمتیست موظف هستیم از اینها عکس بگیریم. ما مسئول هستیم که اینها را افشا و رسوا کنیم. در مورد کومه له حزب کمونیست

فرجه ای برای کمونیستها و طبقه کارگر باز شده. فرجه ای برای قدرت‌تند تر کردن صف خود و آماده شدن برای جدلهای آتی، می‌توان و باید با اتکا به تجربه شوراها در کردستان عراق، تجربه متشکل شدن و اعمال قدرت، بکار دیگر مردم را به سازمان دادن ارگانهای قدرت خود تشویق کرد و تلاش کرد مردم و طبقه کارگر هرچه متحدتر و متشکلاتر از این ماجرا بیرون بیایند و مطالبات هرچه بیشتری را به دولت حاکم تحمیل کنند. این آن اعمال قدرت ما و موثر و نقطه قدرت ما در جدال امروز ما با دولت حاکم و حتی جریان "گوران" و اسلامی‌ها است. این وضعیت امکانی برای کمونیسم و طبقه کارگر در کردستان عراق باز کرده تا بیشترین گشایش سیاسی-اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را فراهم کند و خود را برای جدلهای آتی برای کسب قدرت در آن جامعه آماده کند.

اعتراضات سیاسی در ایران و کردستان عراق

موضعگیری احزاب و جریان‌های سیاسی در ایران در رابطه با اعتراضات در کردستان عراق مهم است بدلیل اینکه ما در ایران کماکان "مسئله کرد" را بعنوان معضلی حل نشده داریم، در کردستان ایران بورژوازی و طبقه کارگر بعنوان راست و چپ آن جامعه احزاب خودشان را دارند. بورژوازیات سیاسی به درجه زیادی محک برخورد آنها به مسئله کرد، ناسیونالیسم علی‌العموم و بطور اخص ناسیونالیسم کرد است.

در مورد ناسیونالیسم کرد در ایران توضیح یک نکته لازم است. نحوه عروج و به قدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد در عراق امیدی را در دل احزاب برادرشان در ایران زنده کرد. آنهم امید به سپیم شدن در قدرت زیر سایه حمله نظامی آمریکا و غرب بود. حمایت بی چون و چرای احزاب و جریان‌های ناسیونالیست کرد در ایران از این نظامی آمریکا به ایران ناشی از این امید بود. امید به اینکه این حمله هم به فرجه ای برای به قدرت رسیدن بورژوازی کرد در ایران تبدیل شود و آنها هم بتوانند بعنوان مخالفین رژیم و دوستان و گماشتگان آمریکا مانند احزاب کردستان عراق به نان و نونایی برسند. همه رفت و آمد های "دیپلماتیک" احزاب کرد با نمایندگان غرب، شرکت در کنگره خلفا و ...، همگی تلاشی بود به امید تکرار تجربه جنگ خلیج و به قدرت رسیدن بورژوازی کرد در عراق. طبیعی بود که ناسیونالیسم کرد از اتفاقاتی که در کردستان عراق می افتد نگران باشد و بترسد. ترس از فروریختن اسطوره ناسیونالیسم کرد بعنوان "مدافع منافع مشترک ملی همه کردها" چون محدودیتهایی که دولت محلی کرد در برابرش ایجاد کرد امروز در کردستان عراق نقش دارد و رهبران آن بعنوان سازمانده و اژیتاتور در میدان کردستان عراق که خودمختاری خود را گرفت، امروز "دولت خودی" را تشکیل دادند، ستم ملی رفع شد، طبقه کارگر، زن و جوان آن جامعه چه

مباران و قتل عام مردم در عراق و بر متن سرکوب اعتراضات توده ای و شوراها در کردستان عراق به قدرت خودمختار کرد در سال ۲۰۰۳ به قدرت رسیدن بورژوازی کرد رسمیت داد. بورژوازی کرد با تشکیل دولت خودمختار قدرت سیاسی در کردستان را تصرف کرد و علاوه بر آن در قدرت مرکزی هم سپیم شد و پست رئیس جمهوری را به جلال طالبانی ناسیونالیسم بعنوان جنبشی برای رفع ستم ملی پایان داد. از این مقطع دیگر حتی بورژوازی کرد برای بسیج جامعه به مسئله ملی و جنبشی برای رفع آن نیازی ندارد و به این معنی مسئله ملی در کردستان عراق با به قدرت رسیدن بورژوازی کرد به پایان میرسد. بورژوازی کرد به مشروطه اعتراضات اعلام رسمی این است که احزاب و جنبشی برای رفع ستم ملی که این معنی را یک کلام دولت کردی و "خودی" حاکم شد. قیل قیلسه با رفیق محسن کریم از رفقای حزب کمونیست کارگری کردستان صحبت میکردیم میگفت بیست سال از حاکمیت احزاب کرد در کردستان عراق میگذرد و نسل جوان این جامعه خاطره و تصویر ای از حکومت بعث و ستم ملی که این حکومت میکرد را ندارد. نسل جوان امروز در کردستان عراق دولت خودمختار کردستان و نیروهای سرکوبگرش را می شناسد. فاصله طبقاتی بین خود و فروعن آباء، که محله میلیون‌های کرد در سلیمانیه است، را میبیند، بیکاری و بیخوفی و قوانین ارتجاعی که پارلمان کرد و دولت کرد به تصویب رسانده اند. میبیند. در نتیجه برای این نسل برای رفع ستم ملی علیه حکومت مرکزی جنگین معنی ندارد. قطعا هنوز کشمکش و اصطکاک و نفاق ملی و قومی میان کرد و عرب، کرد و ترکمن وجود دارد، هرچند بورژوازی کرد کماکان به زنده نگه داشتن خاطره و زخم ستم ملی علیه موقیعت خود و مصون نگه داشتن قدرت دولتی خودش نیاز دارد و مداوما تلاش میکند مسئله ای تحت عنوان مسئله ملی که باید برای رفع آن مبارزه کرد موجود نیست. تشکیل حزب کمونیست کارگری کردستان دقیقاً از این واقعیت و این تغییر وضعیت ناشی شد. از آنجا باشد و او را برای خلع بد از بورژوازی کرد، با ویژگی‌ها و عقب ماندگی‌های خود، با خصلت عشیره ای، نظامی و فئودالی خود، سازمان دهد.

همان زمان جریان ما و بطور مشخص منصور حکمت هشدار دادیم که این طرحی ارتجاعی برای آینده کردستان است. گفتیم تبدیل کردستان عراق به اردوگاه آوارگان، محروم کردن مردم کرد زبان از هرگونه حق شهروندی و تثبیت اوارگی دائمی مردم، تبدیل مردم کردستان عراق به اردوگاه فلسطین، درست کردن نوار غزه دیگری در منطقه است که کسی جوابگوی نیازهای آن نیست. به همین دلیل مسئله استقلال کردستان عراق ، بعنوان راه برون رفت از موقعیتی که طرح ارتجاعی آمریکا برای آینده کردستان درست کرده بود، از طرف منصور حکمت طرح شد. طرحی برای بیرون کشیدن مردم کردستان از این نا امنی اقتصادی، اجتماعی و پلاتکلیفی، که اتفاقا بورژوازی کرد به شدت از آن سود میبرد، بود.

بطور واقعی بورژوازی کرد پایه های حکومت امروزش را از همان زمان ریخت. بدون اینکه به خود بگوید دولت شویندگی و حاکمیت پایه های دولت خودمختار کردستان عراق را به قدرت برگرداند. دولت و قوانین ارتجاعی سرکوب طبقه کارگر و کمونیستهای آن جامعه را از سال ۹۱-۹۲ پایه ریزی کرد.

تقابل آشکار ناسیونالیسم کرد که دوفاکتو قدرت را در دست داشت با طبقه کارگر و آزادیخواهی آن جامعه که حزب کمونیست کارگری عراق و آنرا نمایندگی میکرد از همان زمان شروع شد. این تقابل و کشمکش سیاسی خود را در سرکوب شوراها، تعرض نظامی به دفاتر حزب کمونیست کارگری عراق، ترور رهبران این حزب، سرکوب کارگرانی که برای احقاق حقوق خود مبارزه میکردند، در فتوای قتل ربیوار احمد از کمونیستهای برجسته عراق و از رهبری حزب کمونیست کارگری کرد توسط مرتجعین اسلامی و تأیید اعتراضات امروز در کردستان رعد و برق در آسمان بی ابر نبود و از ۱۷ فوریه هم شروع نشد. تاریخ بیست سال گذشته کردستان عراق تاریخ اعتراض طبقه کارگر و مردم آزادیخواه علیه فقر، استبداد، بی حقوقی کارگر، بیخوفی زن و حاکمیت قوانین ارتجاعی است. دولت حاکم در سال ۲۰۰۳ موقعیت ناسیونالیسم کرد را بطور جدی تغییر داد. تشکیل دولت خودمختار کرد در سال ۲۰۰۳ به قدرت رسیدن بورژوازی کرد رسمیت داد. بورژوازی کرد با تشکیل دولت خودمختار قدرت سیاسی در کردستان را تصرف کرد و علاوه بر آن در قدرت مرکزی هم سپیم شد و پست رئیس جمهوری را به جلال طالبانی ناسیونالیسم بعنوان جنبشی برای رفع ستم ملی پایان داد. از این مقطع دیگر حتی بورژوازی کرد برای بسیج جامعه به مسئله ملی و جنبشی برای رفع آن نیازی ندارد و به این معنی مسئله ملی در کردستان عراق با به قدرت رسیدن بورژوازی کرد به پایان میرسد. بورژوازی کرد به مشروطه اعتراضات اعلام رسمی این است که احزاب و جنبشی برای رفع ستم ملی که این معنی را یک کلام دولت کردی و "خودی" حاکم شد. قیل قیلسه با رفیق محسن کریم از رفقای حزب کمونیست کارگری کردستان صحبت میکردیم میگفت بیست سال از حاکمیت احزاب کرد در کردستان عراق میگذرد و نسل جوان این جامعه خاطره و تصویر ای از حکومت بعث و ستم ملی که این حکومت میکرد را ندارد. نسل جوان امروز در کردستان عراق دولت خودمختار کردستان و نیروهای سرکوبگرش را می شناسد. فاصله طبقاتی بین خود و فروعن آباء، که محله میلیون‌های کرد در سلیمانیه است، را میبیند، بیکاری و بیخوفی و قوانین ارتجاعی که پارلمان کرد و دولت کرد به تصویب رسانده اند. میبیند. در نتیجه برای این نسل برای رفع ستم ملی علیه حکومت مرکزی جنگین معنی ندارد. قطعا هنوز کشمکش و اصطکاک و نفاق ملی و قومی میان کرد و عرب، کرد و ترکمن وجود دارد، هرچند بورژوازی کرد کماکان به زنده نگه داشتن خاطره و زخم ستم ملی علیه موقیعت خود و مصون نگه داشتن قدرت دولتی خودش نیاز دارد و مداوما تلاش میکند مسئله ای تحت عنوان مسئله ملی که باید برای رفع آن مبارزه کرد موجود نیست. تشکیل حزب کمونیست کارگری کردستان دقیقاً از این واقعیت و این تغییر وضعیت ناشی شد. از آنجا باشد و او را برای خلع بد از بورژوازی کرد، با ویژگی‌ها و عقب ماندگی‌های خود، با خصلت عشیره ای، نظامی و فئودالی خود، سازمان دهد.

ناسیونالیسم و کشمکشهای ملی کماکان در کردستان عراق موجود است و پروسه طولانی تری برای ریختن کل پایه های این ناسیونالیسم لازم است. اما همانطور که گفتیم به نظر من مسئله ملی در کردستان عراق حل شده.

نگاهی به بیست سال گذشته برای درک موقعیت امروز ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق تعیین کننده است. جنگ خلیج نقطه تعیین کننده ای در عروج ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق بود. جنگ خلیج به سردماری آمریکا، گسترش میلیتاریسم و قلندر منشی نظم نوینی آمریکا، بطور واقعی زمینه مساعدی برای بورژوازی کرد در کردستان عراق ایجاد کرد تا از حاشیه به مرکز بیاید، احیا شود و عروج کند و دوفاکتو به قدرت برسد.

احزاب کرد سما و صراحتاً به امید سرنگونی رژیم بعث و شرکت در حکومت انتقالی آینده عراق یا تشکیل دولت کرد، از حمله آمریکا به عراق در سال ۹۱ حمایت کردند، توده زحمتکش مردم در کردستان عراق را به زانیده ناسیونالیستی ارتجاعی نظم نوینی آمریکا تبدیل کردند و رسماً به دشمنی قومی و ملی بین مردم کرد و عرب دامن زدند، کشتن مردم عرب زبان در شهرهای کردستان در سالهای ۹۱-۹۲ توسط ایادی احزاب حاکم در کردستان عراق گوشه ای از رسمیت یافتن به این نفرت بود. احزاب کرد در آن وقت و بعنوان مدافعان خود عراق به حاکمیت فاشیستی بعث را به نفرت از مردم عرب تبدیل کردند. با بد و بست از بالا با آمریکا روند اعتراض مردم به حکومت بعث را قیچی و در خدمت منافع ارتجاعی خود و آمریکا آوردند.

بند و بست و اتحاد احزاب کرد با ارتجاعی ترین جریان‌های اسلامی و بویژه شیعه، قوانین ارتجاعی مذهبی، تقیهای ناموسی در کردستان عراق رواج و حاکم کرد و از این نظر جامعه را گامها به عقب کشید. در کنار این اتحاد، احزاب کرد به تقابل جدی با اعتراضات مردم و ارگانهای سازمان این اعتراض، یعنی شوراها، مردم که از پائین و توسط نیروهای چپ و رادیکال تشکیل شده بود، پرداختند و نهایتاً موفق به سرکوب جنبش شورانی کردستان عراق شدند. سال ۹۱ مقطعی بود که ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق توانست در سایه نظم نوین جهانی و بعنوان متحد آمریکا موقیعت خودش را بهبود بخشد و به قدرت برسد. اگر مردم عراق و کردستان اولین قربانیان نظم نوین جهانی و جنگ جلیج بودند، اگر مردم عراق قربانی دشمنی و نفرت قومی شدند، بورژوازی کرد در عراق یکی از برنده های این جنگ و حمله نظامی آمریکا به عراق بود.

برخلاف تصویری که ناسیونالیسم کرد از پروسه به قدرت رسیدن خود میدهد که گویا این احزاب در اثر قیام توده ای مردم کردستان علیه حکومت بعث به قدرت رسیدند، بطور واقعی ناسیونالیسم کرد و احزاب آن یکی از آن جریان‌های راست ارتجاعی بودند که زیر سایه چکمه پوشان آمریکا، زیر سایه قلدرمشی نظامی آمریکا و

دستاوردی داشتند؟ آیا آزادی در آن جامعه تأمین شده؟ آیا فاصله طبقاتی در آن جامعه کمتر شده؟ آیا وضع کارگر

چه رفاهی و چه سیاسی و اجتماعی در آن جامعه بهبودی پیدا کرده؟ برعکس، تصویری که مبیند یک دولت عثمیره ای و فاسد است که سران آن و اعضا خانواده و بستگانشان کرور کرور پول

پارو میکنند و اکثریت جامعه کماکان و مثل سابق و تازه شاید بدتر با فقر و فلاکت، بیکاری و عدم تأمین اجتماعی دست و پنجه نرم میکنند. ناسیونالیسم

کرد با به قدرت رسیدن خودش نشان داد که به قدرت رسیدنش و کسب خودمختاری هیچ تغییر بنیادی در جامعه بوجود نمی آید. تنها تغییری که

بوجود آمده این است که زبان سرکوبگر کرد است، مالیات بگیر کرد

است، زبان میدیانی که وظیفه تحمیل مرم را دارد کردی است، قوانین

ارتجاعی که مردم را بیحقوق میکند به زبان کردی است و دیگر از طرف

دولت مرکزی دیکته نمیشود بلکه پارلمان و دولت "خودی" آثرا تصویب

و اجرا میکنند و اینها قوانین ارتجاعی "خودمان" است. و علاوه بر همه اینها

بورژوازی کرد نشان داد چه ناپسند عظیمی را برای تحمیل عقب گرد فرهنگی-اجتماعی به جامعه دارد.

قوانین ارتجاعی شریعه و قتلهای ناموسی نمونه های کوچکی از این پتانسیل است. این تجربه به نفع

ناسیونالیسم کرد در ایران نیست و همین زنگ خطری برای ناسیونالیسم کرد در ایران است. علیرغم همه اینها

چنانچه احزاب کرد به صدا در آمدند اینرا که دیگر اینبار ابعاد اعتراض

اجازه سکوت را به آنها نمیداد. اگر قبلا میشد در مقابلتک اعتراضات و

سرکوب آنها سکوت کرد، اگر میشد در مقابل قتلهای ناموسی زنان، قتل

قتل ربیوار احمد، ترور کمیونستها، سرکوب کارگران در تسلاوچه و دهها

مراکز کارگری دیگر، در مقابل قوانین ارتجاعی و ضد زن شریعه سکوت

کرد و از آنها بعنوان "تک اتفاقیک گذشت، امروز دیگر در مقابل یک

جنبش اعتراضی که ۱۸ روز است در جریان است نمیتوان سکوت کرد.

احزاب ناسیونالیست بزرگوار کرده اند و به مردم حق داده اند که اعتراض

کنند و اعلام کرده اند که باید به حقوق و مطالباتشان رسیدگی شود همان

موضوعی که برادر بزرگشان آقای طالبانی گرفته است، اما فوری هشدار

میدهند که این دولت "پا نگرفته"، "مستقر نشده" و باید به آن فرصت داد

خود را تحکیم کند. تلاش برای بیرون کشیدن دولت خودمختار و ناسیونالیسم

کرد از زیر تیغ اعتراض برحق مردم و دوباره فراخواندن به آشتی طبقاتی

اینبار تحت عنوان فرصت دادن به "دولت خودی" سیاست رسمی احزاب

راست ناسیونالیسم کرد است. (در این فاصله، پس از این سخنرانی احزاب

ناسیونالیسم موضع جدیدی گرفتند، "سردی"، همه در یک بستر قوی

اینکه مردم معترض و ایستاده به جمهوری اسلامی هستند، این موضع گرفته اند که نه فقط پذیرش مقوله ملت

ماهیت ارتجاعی این احزاب را بیش از بغیران یک واقعیت انزکنیوی بیرونی، بلکه تقدس و تقدیس آن، و بنا کردن

این موضع گیری و دفاع از ناسیونالیسم کم کائنات سیاسی خویش حول آن، کرد در عراق از طرف جناح راست

ناسیونالیسم کرد و احزاب برادر و هم برای چپ ایران، مقوله "خلقها" و

بیش روشن میگردند.)

ناسیونالیسم کرد و احزاب برادر و هم برای چپ ایران، مقوله "خلقها" و

بیش روشن میگردند.)

شکست. هر کسی تاریخ بیست سال گذشته کردستان عراق و پرونده ناسیونالیسم نیست، انتخاب سیاسی است.

میگویند اردوگاه داریم، رادیو داریم. بقول منصور حکمت استدلال "رادیو دارم" بچه کلاس دوم دبستان را هم

سکوت کومه را هم دیده است. متوجه راضی نمیکند و قریب نمیدهد. رادیویی که از طبقه کارگر در

کردستان عراق حمایت نمیکند، سال گذشته سکوت کرده و بهانه همیشگی اش دیپلماسی و اینکه با

احزاب کرد و دولت کرد رابطه داریم، اردوگاه داریم، رادیو داریم، بچه کلاس دوم دبستان را هم

سکوت کومه یا سکوت میکند یا میبصر میشود و موقع واقعی اش روز سکوت بیست ساله را شکست.

اما خود شکل شکستن این سکوت هم قابل توجه است. اعلام موضع این

سازمان از طرف یکی از اعضا کمیته مرکزی شان اعلام میشود که چهره

شناخته شده ای نیست. برای پیام دادن عراق لال میشود و گویا اتفاقی بغل

گوشان نیقدهاد. این "چپ" سرکوبانند. به "خلق کرد"، به "ملت تحت ستم و محکوم کردن چپ و کمیونست آن

جامعه میشود، و بی دلیل نیست که در مقابل اعتراضات مردم در کردستان

عراق لال میشود و گویا اتفاقی بغل گوشان نیقدهاد. این "چپ" سرکوبانند. به "خلق کرد"، به "ملت تحت ستم و

محکوم کردن چپ و کمیونست آن جامعه میشود، و بی دلیل نیست که در مقابل اعتراضات مردم در کردستان

عراق لال میشود و گویا اتفاقی بغل گوشان نیقدهاد. این "چپ" سرکوبانند. به "خلق کرد"، به "ملت تحت ستم و

محکوم کردن چپ و کمیونست آن جامعه میشود، و بی دلیل نیست که در مقابل اعتراضات مردم در کردستان

عراق لال میشود و گویا اتفاقی بغل گوشان نیقدهاد. این "چپ" سرکوبانند. به "خلق کرد"، به "ملت تحت ستم و

محکوم کردن چپ و کمیونست آن جامعه میشود، و بی دلیل نیست که در مقابل اعتراضات مردم در کردستان

عراق لال میشود و گویا اتفاقی بغل گوشان نیقدهاد. این "چپ" سرکوبانند. به "خلق کرد"، به "ملت تحت ستم و

محکوم کردن چپ و کمیونست آن جامعه میشود، و بی دلیل نیست که در مقابل اعتراضات مردم در کردستان

عراق لال میشود و گویا اتفاقی بغل گوشان نیقدهاد. این "چپ" سرکوبانند. به "خلق کرد"، به "ملت تحت ستم و

محکوم کردن چپ و کمیونست آن جامعه میشود، و بی دلیل نیست که در مقابل اعتراضات مردم در کردستان

عراق لال میشود و گویا اتفاقی بغل گوشان نیقدهاد. این "چپ" سرکوبانند. به "خلق کرد"، به "ملت تحت ستم و

محکوم کردن چپ و کمیونست آن جامعه میشود، و بی دلیل نیست که در مقابل اعتراضات مردم در کردستان

عراق لال میشود و گویا اتفاقی بغل گوشان نیقدهاد. این "چپ" سرکوبانند. به "خلق کرد"، به "ملت تحت ستم و

محکوم کردن چپ و کمیونست آن جامعه میشود، و بی دلیل نیست که در مقابل اعتراضات مردم در کردستان

عراق لال میشود و گویا اتفاقی بغل گوشان نیقدهاد. این "چپ" سرکوبانند. به "خلق کرد"، به "ملت تحت ستم و

محکوم کردن چپ و کمیونست آن جامعه میشود، و بی دلیل نیست که در مقابل اعتراضات مردم در کردستان

عراق لال میشود و گویا اتفاقی بغل گوشان نیقدهاد. این "چپ" سرکوبانند. به "خلق کرد"، به "ملت تحت ستم و

محکوم کردن چپ و کمیونست آن جامعه میشود، و بی دلیل نیست که در مقابل اعتراضات مردم در کردستان

عراق لال میشود و گویا اتفاقی بغل گوشان نیقدهاد. این "چپ" سرکوبانند. به "خلق کرد"، به "ملت تحت ستم و

محکوم کردن چپ و کمیونست آن جامعه میشود، و بی دلیل نیست که در مقابل اعتراضات مردم در کردستان

عراق لال میشود و گویا اتفاقی بغل گوشان نیقدهاد. این "چپ" سرکوبانند. به "خلق کرد"، به "ملت تحت ستم و

محکوم کردن چپ و کمیونست آن جامعه میشود، و بی دلیل نیست که در مقابل اعتراضات مردم در کردستان

عراق لال میشود و گویا اتفاقی بغل گوشان نیقدهاد. این "چپ" سرکوبانند. به "خلق کرد"، به "ملت تحت ستم و

محکوم کردن چپ و کمیونست آن جامعه میشود، و بی دلیل نیست که در مقابل اعتراضات مردم در کردستان

عراق لال میشود و گویا اتفاقی بغل گوشان نیقدهاد. این "چپ" سرکوبانند. به "خلق کرد"، به "ملت تحت ستم و

محکوم کردن چپ و کمیونست آن جامعه میشود، و بی دلیل نیست که در مقابل اعتراضات مردم در کردستان

عراق لال میشود و گویا اتفاقی بغل گوشان نیقدهاد. این "چپ" سرکوبانند. به "خلق کرد"، به "ملت تحت ستم و

محکوم کردن چپ و کمیونست آن جامعه میشود، و بی دلیل نیست که در مقابل اعتراضات مردم در کردستان

عراق لال میشود و گویا اتفاقی بغل گوشان نیقدهاد. این "چپ" سرکوبانند. به "خلق کرد"، به "ملت تحت ستم و

محکوم کردن چپ و کمیونست آن جامعه میشود، و بی دلیل نیست که در مقابل اعتراضات مردم در کردستان

عراق لال میشود و گویا اتفاقی بغل گوشان نیقدهاد. این "چپ" سرکوبانند. به "خلق کرد"، به "ملت تحت ستم و

بیانیه کمونیستها و آزادیخواهان کردستان

(در جواب بیانیه تهدید آمیز حزب دمکرات کردستان ایران)

کارگران!

مردم زحمتکش کردستان!

علیه کومه له و کمونیسم و آزادیخواهی و برابری طبی در شرایطی تحمیل شد که کارگران و مردم زحمتکش و زنان برابری طلب تحت حکومت نظامی و سرکوب بی امان جمهوری اسلامی امکان دخالت فعال نیافتند. اگر این امکان وجود داشت، در همان روزها و ماه های اول این جنگ به قیمت خیلی گران تر و آبروریزی بیشتر برای حکما تمام می شد. حزب دمکرات به جای بیابیه تهدید آمیز، به خاطر جنگ تحمیلی ضد آزادی و ضد انسانی اش به کومه له آن زمان، بهتر است سوسیالیست و تاوان این جنگ را نسبت به کمونیست ها و کارگران و مردم کردستان عهده دار کرد. طبقه کارگر ایران و کارگران و مردم زحمتکش در کردستان ۳۰ سال سرکوب و خفه شدن آزادی و برقراری تبعیض کثیف جنسی و آزار جوانان و ممنوع شدن تشکل و تحزب و اعتراض و اعتصاب را توسط جمهوری اسلامی تجربه کرده اند. و این درس را آموخته اند که درتوازن قوای جدید و با تصمیم و اراده متشکل و متحد خود با جنگ و نینداز از آزادی و برابری و آزادی حقوق و حرمت انسانی خود دفاع کنند. بیانیه حزب دمکرات خواب گذشته را می بیند اما آینده از آن طبقه کارگر، سرشان را پایبین می انداختند و در خدمت بورژوازی "محترم" کرد، در کوره های اجزیزی و کارگاه ها و کارخانجات برای سرمایه داران جان می کنند و دم بر نمی آورند. اگر دست حزب دمکرات بود مردسالاری و زن ستیزی دست کمی از فضای جامعه تحت حاکمیت احزاب برادر منطقه همجوار خود نداشت. اگر دست حدکا بود آزادی های سیاسی و اجتماعی، آزادی بیان و اعتراض و اعتصاب ممنوع بود و کردستان محل جولان "تنها حزب محبوب خلق کرد" می شد. اما برای این که این اتفاق نیفتد کارگران و زحمتکش و کمونیست ها تاوان سنگینی پرداختند. صدها کارگر و زحمتکش و کمونیست در صفوف کومه له کمونیست آن دوران جان باختند تا نگذارند چنین اتفاقی بیفتد. اما تاریخ تکرار نمی شود. جنگ حدکا

کارگران!

مردم زحمتکش کردستان!

برای مقابله با رژیم سرکوب و جنایت سرمایه داران و برای دفاع از حقوق و آزادی و حرمت انسانی خود در مقابل هر گونه زورگویی و قلدری

ناسیونالیسم کرد، قوم پرستان و جریانات باند سیاهی مذهبی و برای ایجاد جامعه ای آزاد و برابر، جز اتحاد و تشکل راه دیگری وجود ندارد. تنها با اتحاد محکم، متشکل و مصمم می توان آزادی اختیار و دخالت مستقیم در سرنوشت خود را تضمین کنیم!

اسامی امضا کنندگان به ترتیب حروف الفبا:

- ۱- آرمان تکتنازی، ۲- آریان سن محمدی، ۳- آزاد زمانی، ۴- باذر مدرسی، ۵- آرام خواجه زر، ۶- آرش حسینی، ۷- آزاد کریمی، ۸- آسو فتوحی، ۹- آفاق مهاجر پور، ۱۰- آفاق وکیلی، ۱۱- آمنه احمدی، ۱۲- آوات صادقی، ۱۳- آرمان فرجی، ۱۴- انلز رضایی، ۱۵- لانا معین، ۱۶- ابراهیم باتمانی، ۱۷- ابراهیم بازن، ۱۸- ابراهیم حیدری، ۱۹- ابراهیم کلاری، ۲۰- ابراهیم محمدیان، ۲۱- آزاد، ۲۲- ابوبکر شریف حیدری، ۲۵- اسد گلچینی، ۲۶- اسمعیل ویسی، ۲۷- اعظم کم گویان، ۲۸- افسانه رها، ۲۹- افسر زیجی، ۳۰- اوبین سلیمانی، ۳۱- بانو نوری، ۳۲- بجختیار پیرخضری، ۳۳- بهار ربیعی، ۳۴- بهار شکاری، ۳۵- بهرام مدرسی، ۳۶- بهروز مدرسی، ۳۷- بهره حسین، ۳۸- بهزاد جواهری، ۳۹- بهمن تقی پوریان، ۴۰- بهنام ارانی، ۴۱- پرستو اسدی، ۴۲- پرشنگ بهرامی، ۴۳- پیمان حسینی، ۴۴- پیمان رهبر، ۴۵- توفیق پیرخضری، ۴۶- توفیق محمدی، ۴۷- تریا خضری، ۴۸- تویبه محمدی، ۴۹- جلال برخوردار، ۵۰- جلال محمودزاده، ۵۱- جلیل رضایی، ۵۲- جمال پیرخضریان، ۵۳- جمال کمانگر، ۵۴- جمشید اساسی، ۵۵- جمشید پیشیاری، ۵۶- جمیل خوانچه زر، ۵۷- جمیل نظرگاهی، ۵۸- جواد اصلانی، ۵۹- چمن دارابی، ۶۰- حبیب عبداللهی، ۶۱- حجت سهرابی، ۶۲- حسن ساوجبلاغی، ۶۳- حسن قادری، ۶۴- حسین احمدی نی، ۶۵-

- حسین مرادی، ۶۶- حسین مصطفی زاده، ۶۷- حسین مرادبیکری (حجمه سور)، ۶۸- حمید غفاری، ۶۹- خالد حاج محمدی، ۷۰- خالد رحیمی، ۷۱- خانم صفری، ۷۲- دیاکور، ۷۳- دیبا علیخانی، ۷۴- رنوف افسای، ۷۵- رامین زالیه، ۷۶- رحمان حسین زاده، ۷۷- رحمان صدیقی، ۷۸- رحمت فاتحی، ۷۹- رحمت مفاخری، ۸۰- رزا پرتوانداز، ۸۱- رسول بناوند، ۸۲- رضا دانش، ۸۳- رضا کمانگر، ۸۴- رعد سلیم، ۸۵- رعنا کریم زاده، ۸۶- رویا پرتو، ۸۷- رویا دهقان، ۸۸- ره‌و‌ز عبداللهی، ۸۹- ریویار رسولی، ۹۰- ریویار عارف، ۹۱- زانیار محمد، ۹۲- زیلا آوانسیان، ۹۳- سارا زرین، ۹۴- ساکار احمدیان، ۹۵- سالار کرداری، ۹۶- ستار محمدیان، ۹۷- ستاره کریمی، ۹۸- ستیفان شه مزینانی، ۹۹- سحر زرین، ۱۰۰- سردار قادری، ۱۰۱- سعید قادریان، ۱۰۲- سعید کرامت، ۱۰۳- سعید کشاورز، ۱۰۴- سعید یگانه، ۱۰۵- سعیده تارین، ۱۰۶- سلام زیجی، ۱۰۷- سوران باذفر، ۱۰۸- سوسن هجرت، ۱۰۹- سیند حسین زاده، ۱۱۰- سیند حسینی، ۱۱۱- سیلا ترکیه، ۱۱۲- سیامک شعاعی، ۱۱۳- سیف اله صادقی باوه ریز، ۱۱۴- سیف خدایاری، ۱۱۵- سیف حیدری، ۱۱۶- سیوان خدزی، ۱۱۷- سیوان رضایی، ۱۱۸- شب بو مرادی، ۱۱۹- شورش سقز، ۱۲۰- شهناز کردستانی، ۱۲۱- شیرین قادری، ۱۲۲- شیلان حیدری، ۱۲۳- شیوا محمدی، ۱۲۴- صالح خضری، ۱۲۵- صالح سرداری، ۱۲۶- صلاح ایراندوست، ۱۲۷- صلاح بهرامیان، ۱۲۸- طاهر شعبانی، ۱۲۹- عادل احمد، ۱۳۰- عباس رضای، ۱۳۱- عبدالله دارابی، ۱۳۲- عثمان رسولی، ۱۳۳- عثمان ویسی، ۱۳۴- عنرا آدمی، ۱۳۵- عرفان تارین، ۱۳۶- عزت دارابی، ۱۳۷- عزت ملکی، ۱۳۸- علی امجدیان، ۱۳۹- علی شریف زاده، ۱۴۰- علی شریفی، ۱۴۱- علی عبداللهی، ۱۴۲- علی قادری، ۱۴۳- علی مطهری، ۱۴۴- علی همدانی، ۱۴۵- عمر کریمی، ۱۴۶- غفور زرین، ۱۴۷- غفور سلیم زاده، ۱۴۸- فاتح شیخ، ۱۴۹- فاطمه اقدامی، ۱۵۰- فاطمه محمدی، ۱۵۱- فایق اوپهنگ، ۱۵۲- فرج شهابی، ۱۵۳- فرزاد نازاری، ۱۵۴- فرشاد پاشازاده، ۱۵۵- فرشاد تراجیبان،

کار و زیست هستند این ممکن نمیشود و بسرعت توسط جنبش های رنگارنگ سرمایه داران که مخالفت هایشان با هم در اتکا به بسج کارگران و مردم به ستوه آمده ممکن میشود، ربوده شود.

کارگران کمونیست قادر نمیشوند از سد موانع دست و پا گیر سنت های غیر کارگری تا کنونی رها شوند. روشن بینی کارگران و رهبران کمونیست کارگران میتوانند موجب تصویر روشنتری از اتحاد و سازمانیابی آنان در تشکل های توده ای و تشکل های مخفی و زیر زمینی شان در مبارزات پیشاروی جامعه و همه مردم ستم دیده در ایران باشد. بدون این روشن بینی و بدون ایجاد صف کارگران آگاه که در راس تشکل های توده ایشان در محل های

در یک جدایی تاریخی دارد که بین جنبش کارگری و سازماندهی مبارزات اقتصادی اش با فعالین سوسیالیست و کمونیست و سازمانهای متعلق به این طبقه وجود آمده است. مبارزه اقتصادی کارگران و سازماندهی آن، جنبه ای است که هیچگاه بعنوان سنگ بنای مبارزه طبقاتی و آگاهی سوسیالیستی کارگران مبنای فعالیت ما قرار نگرفته است. معضل امروز این تشکلهای موجود فعالین در ایران هم بر همین جدایی استوار است که بدون نقد آن،

نمی‌تواند جایگزین تشکل کارگران محل کار و زیست بشود. این هر چیزی باشد تشکل کارگران نیست و ستنی که تمام هم خود را ایجاد تشکل در این محیط ها قرار نمیدهد عملا سازماندهی اتحاد و تشکل کارگران را به این نوع تشکل ها محول کرده است. در هر سرنوشت اتحاد کارگران در هر محل کار و زیست را عملا جایگزین امیونتها و مناسبت ها و تجمع هایی میکند که این تشکلهای برای بقا خود مستقل از وضعیت طبقه کارگر، به آن نیاز دارند. این چنین وضعیتی ریشه

ادامه سنتهای غیر کارگری ص ۶۵

این روابط به جای تشکل های توده ای کارگران نشاندن شده است و بسیاری هم به اشتباه "فعال کارگری" نامیده میشوند. عضویت در این تشکلهای بر اساس تعلق و هواداری از کارگر و طبقه کارگر است که بی شیبیه به هر جریان دیگر سیاسی و اجتماعی در جامعه نیست و بهمین دلیل بسیاری اجاعه غیر کارگر هم میتوانند در صفوف این تشکلهای باشند. ایراد و انتقاد ما به این است که این تشکل

کارگران جهان متحد شوید!

سنت های غیر کارگری در سازماندهی توده ای کارگران



اسد کلچینی

مقدمه:

جنبش کارگری در ایران از یک درد تاریخی در زمینه سازماندهی مبارزات جاری اش رنج میبرد. سازماندهی سیاسی متعلق و موثر بر طبقه کارگر در هر دوره ای به رفع این مشکل کمری نکرده اند. سوال کماکان با همان قدرت باقی است که طبقه کارگر و فعالین سیاسی آن و بطور مشخص کمونیستها در سازماندهی جنبش جاری و متکی کردن این مبارزه به اتحاد و تشکل هایشان چه جواب دارد؟ مشخصا در ۶ سال گذشته و از سال ۱۳۸۳ به این طرف جنبش کارگری بطور کلی شاهد دو پاسخ و دو نوع فعالیت در امر سازماندهی جنبش جاری کارگران و مساله تشکل یابی آنها بوده است. یکی مبارزه کارگران شرکت واحد و بعدها نیشکر هفت تپه که منجر به کنار زدن شوراهای اسلامی و ایجاد سندیکاهایشان شد و دوم فعالین کارگر و غیر کارگر هودار طبقه کارگر که خود را در تشکلهایی همچون کمیته های هماهنگی و پیگیری و بعد ها اتحادیه ای آزاد کارگران و کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری سازمان دادند و عملا بجای تشکل های کارگری نشسته اند و سرزبان ها هستند، بررسی و نقد این نوع تشکلهای از نظر ما اهمیت داشته است چرا که همانطور که اشاره شد بخش زیادی از فعالین کارگری و فعالین متعلق به مبارزه کارگران در این سالها جلب این نوع فعالیت شده اند که در سازماندهی جنبش جاری مبارزه برای تشکل یابی کارگران نقش پیشبرنده نداشته اند. تلاش ما این است که این بخش از رفقای کارگر و فعالین و دست اندرکاران این فعالیت ها نقد کارگری و کمونیستی به این تجربه را بعنوان ابزار موثری در متکی کردن جنبش کارگری به پایه ها و مکانیزم های خود در مبارزه جاری و طبقه یی بکار بگیرند. بحث در این زمینه را به این منظور و از جنبه های دیگری دنبال میکنیم.

ظاهرا باید خیلی بدیهي باشد که تشکل کارگران را خود کارگران و در محیط های کار و زیست و برای پیشبرد مبارزات جاری شان می سازند. تاکید ما بر این صورت است که برای اینها فعالیت های بخش قابل توجهی از فعالین کارگری و هوداران سوسیالیست طبقه کارگر که در چند سال گذشته عملا تشکل های فعالین کارگری را به جای تشکل های توده ای کارگران و بدون ربط مستقیم به

محل کار و زیست نشانده اند، مایه رنجش شده است. دو نوع عکس العمل به این نقد ما شده است. یکی اینکه گویا ما با این کار موجه تضعیف وحدت و مبارزه "جاری" و "جنبش جاری" کارگران و تشکلهایشان میشویم و دوم اینکه میگویند "بالاخره فعالین کارگری و کارگران تشکل هایی دارند از هیچ که بهتر است" و شما با این نقد ها آنها را ضعیف میکنید.

قبل از هر چیز اصرار ما بر تفاوت و توقع این نوع منتقدین با فعالیت و تصور ما کمونیستها و کارگران کمونیست است. میگویند آنها را در تضعیف نکنید. باید برسیم که منظور توقع این نوع منتقدین با فعالیت و تصور ما کمونیستها و کارگران کمونیست است. میگویند آنها را در تضعیف نکنید. باید برسیم که منظور توقع این نوع منتقدین با فعالیت و تصور ما کمونیستها و کارگران کمونیست است. میگویند آنها را در تضعیف نکنید. باید برسیم که منظور

است که هر تشکلی که مدعی تشکل کارگران است با این معیار سنجیده میشود. این مساله ابتدایی در میان بخش قابل توجهی از فعالین دست اندرکار ایجاد تشکل های کارگری مورد توافق نیست و به دلیل فعالیت و راه حل های مختلفی وجود دارد. این راه حل ها و یا فعالیتهای مختلف ناشی از تصور و توقع و یا سیاستهایی است که وجود دارد. بدون تردید هر تشکل و جمعی، هر سازمان و تشکلاتی تابع سیاست و افقی است که بر آن ناظر است و تشکلهای موجود فعالین هم از این مستثنی نیست. اگر در طول ۶ سال یک حزب و سازمان و یا تشکلات مدعی تشکل توده ای کارگران به تشکلاتی واقعی برای آنها تبدیل نشده است بسیار واضح است که سیاست و فعالیت ناظر بر آنها متعلق به کارگران نیست.

در شماره ۴۴ نشریه سازماندهی کمونیست بحثی را شروع کردیم تحت عنوان "نقد و بررسی تشکل های فعالین کارگری" و نشان دادیم که آنچه که در طی بیش از ۶ سال گذشته در ایران و در میان بخش قابل توجهی از فعالین کارگری و دست اندرکار و هودار طبقه کارگر در جریان بوده است چیزی غیر از تشکل فعالین و رابطه یفایمیان آنها نیست. هیچ ربط مستقیمی به سوخت و ساز کارگران و مکانیزم واقعی زندگی و مبارزه ای که کارگران دارند وجود نیست. و مانند بسیاری از گروه های سیاسی یا اجتماعی با قوفی هودار کارگران در کنار آنها بوده و شب و روز را هم برای آنها گذرانده و فداکاریهای بسیاری هم کرده است اما تبدیل نشد تشکل کارگران و برای کارگران نشده است. تا کنون تردید آنچه که یک تشکل را برای کارگران و برای مبارزات جاری آنها به سازمان آنها و ابزار اتحاد آنها تبدیل میکند این نوع تشکل های نیستند.

ما گفتیم که در ۶ سال گذشته و با توجه به فضای ایجاد شده و دو سنت در فعالیتی برای ایجاد تشکل های توده ای کارگران دویاره فعال شد، بخشی که فعالین کارگری پراننده و هوداران آنها باشند تشکل هایی همچون کمیته های پیگیری و همبستگی و ... رفت و بخش دیگری سرخ سندیکیا شرکت واحد و نیشکر و ... و همین مساله تا کنون در جریان بوده است. مستقل از اینکه در درون این تشکل ها چه خطوط فکری وجود دارد حرف ما این بوده است که کارگران در راه اتحاد و ایجاد تشکل راهی را در پیش که فعالین و کارگران شرکت واحد و هوداران کارگری پراننده و تشکل های توده ای کارگران تشکل ها را پیش گرفتند. یعنی اینکه برای ایجاد تشکل محل کارشان و در کشمکش جدی و با احلال شوراهای اسلامی مبارزه کردند و تشکل خودشان را ایجاد کردند. این مساله هم از نظر ما روشن است که آنچه برای کارگران کمونیست هم مهم است ابتدا و در درجه اول اتحاد کارگران در مقابل صاحب کار و دولتشان است. این اتحاد و همبستگی برای همه کارگران است و مستقل از گرایشهای سیاسی آنها حیاتی است و بدون تامین این اتحاد و

تشکل و دخالت در مبارزات جاری نمیتوان از وجود گرایشهای مختلف و تفاوت های آنها از زوایه مسایل کارگران حرفی به میان آورد. این مساله پایه ای است که فرق کارگران کمونیست و تشکل مورد نظر آنها را با تشکلاتهایی که بر اساس انسانهای شده و به بقا ادامه داده اند. باید تاکید کنیم که تشکلهایی مانند "اتحادیه آزاد کارگران ایران" و "کمیته های هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل کارگری" در مبارزه خود ناچار از اتکا به نیروی هستند که دور خود "جمع" کرده اند. آنها ناچار به مبارزه ای هستند که صرفا به نیرویی که توانسته اند جلب کنند متکی شوند. این تشکل ها از آنجا که به جنبش طبقه کارگر و مبارزه آنها مرتبط نیستند و تشکل هایی نیستند که پایه در محیط های کار و زندگی کارگران داشته باشند، قادر نیستند کارگران و کار و زندگی شان را با همه جوانب مبارزاتی و مطالباتی نمایندگی کنند و از این نظر راهی غیر از افسوسنیم سازمانی ندارند. از در خیابان جای سازماندهی مبارزات جاری کارگران در محل کار و زندگی ارتباط با هم قرار دارند نیست. حتی مهم نیست که همه آنها کارگر باشند، هیچ کدام از این تشکلهای بوسيله کارگران محل کار معینی ایجاد نشده اند و آنها را نمایندگی نمیکند. کارگران کمونیست ایجاد سازمان و تشکل را به محیط کار و زندگی هم مرتبط میکنند و از این جهت تشکلها بر این پایه استوار است. بهمین دلایل است که هر کس نقل فعالیت این تشکلها مناسب است میتواند در آن کار و با فعالیتی را به سرانجام برساند و خود را راضی نگاهدارند. با اینکه کار این تشکلها اطلاعیه ها و بیانیه ها حمایتی و اعتراضی است که هیچوقت منجر به سازماندهی نیرویی واقعی برای اجرای فعالیتی برای مقابله با بورژوازی نشده است و از این نظر گویی سازمانهای سیاسی بی ربط و بی خاصیتی هستند که هیچگاه منتظر این هستند که کسی به فراخوانشان جوابی بدهد و نه برایشان هم مهم است که کسی جواب بدهد مهم این است که "موضع" گرفته شده باشد و اعلامی ای صادر شده باشد و بویژه روی صفحات اینترنت هم درج شده باشد. اینها در دنیای واقع یعنی متکی شدن به آکسیون و عمل نزدیکی های آنها با هم نیست، این ها مساله ما نیست و هزار بار عطا این مصطلح ها را به فقایش بخشیده ایم، نقد ما به سنت و فعالیتی است که به نام کمونیست و سوسیالیست صورت میگردد و عملا جنبش کارگری و امر اتحاد طبقه ای آنها را به بیراهه میبرد. این را بخش بزرگی از چپ تاکتونی در کارنامه دارد و حتی بخشی از رفقای هم حزبی ما هم در این فعالیتها و ادامه آنها شریکند و سنگینی این سنت های غیر کارگری بر دوش ما هم خودگامی طبقه کارگر و کمونیستها در مبارزه برای اتحاد و تشکل های توده ای کارگران میتوانیم مبارزه جاری اش است که منشأ قدرت است و میتوان زندگی و کارش را بهبود بخشند و نوید جامعه ای آزاد و برابر را در هر لحظه زندگی اش و برای آینده به جامعه نشان دهد.

نتیجه منطقی کار این تشکلها آکسیونیم است

نقد ما این است که تشکل های مورد نظر ما همچون "اتحادیه آزاد کارگران ایران" و یا "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل کارگری" در مبارزه خود ناچار از اتکا به نیروی هستند که دور خود "جمع" کرده اند. آنها ناچار به مبارزه ای هستند که صرفا به نیرویی که توانسته اند جلب کنند متکی شوند. این تشکل ها از آنجا که به جنبش طبقه کارگر و مبارزه آنها مرتبط نیستند و تشکل هایی نیستند که پایه در محیط های کار و زندگی کارگران داشته باشند، قادر نیستند کارگران و کار و زندگی شان را با همه جوانب مبارزاتی و مطالباتی نمایندگی کنند و از این نظر راهی غیر از افسوسنیم سازمانی ندارند. از در خیابان جای سازماندهی مبارزات جاری کارگران در محل کار و زندگی ارتباط با هم قرار دارند نیست. حتی مهم نیست که همه آنها کارگر باشند، هیچ کدام از این تشکلهای بوسيله کارگران محل کار معینی ایجاد نشده اند و آنها را نمایندگی نمیکند. کارگران کمونیست ایجاد سازمان و تشکل را به محیط کار و زندگی هم مرتبط میکنند و از این جهت تشکلها بر این پایه استوار است. بهمین دلایل است که هر کس نقل فعالیت این تشکلها مناسب است میتواند در آن کار و با فعالیتی را به سرانجام برساند و خود را راضی نگاهدارند. با اینکه کار این تشکلها اطلاعیه ها و بیانیه ها حمایتی و اعتراضی است که هیچوقت منجر به سازماندهی نیرویی واقعی برای اجرای فعالیتی برای مقابله با بورژوازی نشده است و از این نظر گویی سازمانهای سیاسی بی ربط و بی خاصیتی هستند که هیچگاه منتظر این هستند که کسی به فراخوانشان جوابی بدهد و نه برایشان هم مهم است که کسی جواب بدهد مهم این است که "موضع" گرفته شده باشد و اعلامی ای صادر شده باشد و بویژه روی صفحات اینترنت هم درج شده باشد. اینها در دنیای واقع یعنی متکی شدن به آکسیون و عمل نزدیکی های آنها با هم نیست، این ها مساله ما نیست و هزار بار عطا این مصطلح ها را به فقایش بخشیده ایم، نقد ما به سنت و فعالیتی است که به نام کمونیست و سوسیالیست صورت میگردد و عملا جنبش کارگری و امر اتحاد طبقه ای آنها را به بیراهه میبرد. این را بخش بزرگی از چپ تاکتونی در کارنامه دارد و حتی بخشی از رفقای هم حزبی ما هم در این فعالیتها و ادامه آنها شریکند و سنگینی این سنت های غیر کارگری بر دوش ما هم خودگامی طبقه کارگر و کمونیستها در مبارزه برای اتحاد و تشکل های توده ای کارگران میتوانیم مبارزه جاری اش است که منشأ قدرت است و میتوان زندگی و کارش را بهبود بخشند و نوید جامعه ای آزاد و برابر را در هر لحظه زندگی اش و برای آینده به جامعه نشان دهد.

←

در این تشکلهای به این دلخوش خواهند بود که کمپین هایشان و اطلاعیه و بیانیه هایشان هر چند بسیار خوب و کارگرنی و آزادیخواهانه هم باشند می‌تواند گرهی از مشکلات بسیار زیاد کارگران باز کند؟ تا چند سال دیگر کارگرانی اول ماهه ما و ۸ مارس ها دور از کارگران و روابط واقعی آنها صورت میگیرد و قطعنامه های رادیکال و خواستههای خوب منشور مطالباتی حداقل کارگران عملا به میدان های اصلی نبرد کارگران و دولت و سرمایه داران تبدیل میشود؟ هیچ اثری روی فعالیت یک مرکز کارگری برای بهبود وضعیت کارگران و قراردادهاشان و مبارزه برای دستمزد بهتر و مسکن مناسب بوده است؟ چه وقت و چگونه به این نقطه میرسیم که کارگران یک محل و مرکز و یا چند مرکز مهم کارگری با هم اقدام مشترکی موجود این پاسخ ها را فعالیت و اتحاد خود قرار دهند؟ با تقویت و گسترش فعالیت تشکلهای فعالین کارگری موجود این پاسخ ها را ما دریافت نمیکنیم. با آکسیون های این تشکل ها کارگران جوابی به این سوالانشان نمیکردند. تغییر ریل این تشکلهای و فعالین به فعالیت برای سازماندهی کارگران در محل کار و زیست آنها و بر متن روابط واقعی فعالین و رهبران این عرصه ها این پاسخ ها ممکن میشود. تلاش ما برای این است که بگوییم این تشکل ها برای اندازه فضیلت آزادی کارگران در هر جا هستند لازم است تشکل های خوششان را ایجاد کنند. در ادامه این فعالیت است که می‌توان و لازم است تشکل های سراسری کارگران را ایجاد کرد. در اتکا به این تشکل ها است که با آکسیونها و فعالیتهای متنوعی در برابر دولت و بورژواها از منفعت خود دفاع کرده و طبقه کارگر را در ابعاد بسیار وسیعتری میدانند که می‌توانند بر کارگری چنانچه بتوانند به این مبارزات کنند می‌توانند نقش خود را بعنوان فعال و رهبر کارگری در مبارزات جاریشان و در ایجاد سازماندهی توده ای و مخفی کارگران ایفا کنند که غیر این صورت همچنان متشکل کننده اعدا کارگران خواهند بود که مانند هر کانون و انجمن تفریحی و آموزشی و ورزشی و خبررسانی عمل میکنند نه بیشتر.

تشکل های کارگری و نقش طبقه کارگر در تحولات سیاسی

مبارزه طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا بار دیگر میدان سیاست و فعالیت جنبش های مختلف در میان مردم ایران را دامن زده است. بدون تردید این فضا بر ایران و فعالیت ما بدون تاثیر نیست. این را همه مردم و طبقه کارگر و فعالینش بطور واقعی میبینند. طبقه کارگر و بویژه کارگران کمونیست و حزب حکمتیست نمیتواند در انتظار رویدادها باشد و این مانند همیشه برای طبقه کارگر و کمونیستها سم است. هفت حاکمه بعنوان نماینده و دولت سرمایه داری در ایران آمده است آگاهانه تر و با تمام توانی که

داشته باشند از موجودیت خود در برابر کارگران و مردم مبارز و متشکل دفاع کند. تا هم اکنون هم بیشترین انجم را در میان سرمایه داران و صاحبین سرمایه برای تعرض به کارگران فراهم کرده است. آخرین مورد آن قطع پارانه ها و ایجاد گرانی و ناامنی بیشتر برای طبقه کارگر و محرومان جامعه است که بطور واقعی سطح دستمزدها را هم ۹ درصد اضافه کرده است در حالی که سال گذشته این افزایش پایه حقوق کارگران ۱۶ درصد بود. همه اینها نقش طبقه کارگر آگاه و متشکل و سازمان یافته، نقش کارگران کمونیست سازمان یافته در کمیته های کمونیستی در محل کار و محل زندگی را صد چندان کرده است. جنبشهای بورژوازی همچون جنبش سبز و ناسیونالیستها از هر رنگ و قماش در صدد تاز بورژوازی ایران و هفت حاکمه اش با اصلاحاتی از بالا تغییر کند. بورژوازی جهانی هم همین قطب نما را دارد. طبقه کارگر و کمونیستها چه میکنند؟ پاسخ امروز ما مسرر آتی مان را به درجه زیادی روشن نمیکند. طبقه کارگر ایران تشکلها و فعالین به قدرت سازمان یافته اش در اتکا به می‌تواند گلوی دولت سرمایه داران را فشار دهد. طبقه کارگر و حزبش در اتکا به همین قدرت در تولید و سازمان یافتگی آگاهی کارگران و رهبرانش قادر به ایجاب هر اندازه فضای آزادی و برابری طلبی و سپیم شدن در جامعه میشود. طبقه کارگر تنها و تنها در اتکا به حزب قدرتمند سیاسی اش میتواند مدعی باشد که می‌تواند قدرت سیاسی را یا هر بخش از قدرت سیاسی را داشته باشد. طبقه کارگر و کمونیستهاش در اتکا به حزب قدرتمند سیاسی اش که از این طبقه کارگر نیرو و قدرت میگیرد میتواند مدعی قدرت سیاسی شود. طبقه کارگر و کمونیستهاش چگونه به این شرایط می‌توانند برسند؟ سوسیالیستها و کارگران فعال در همه مراکز کار و تولید از کوچک تا بزرگ چگونه به این می‌رسند؟ قدرت کارگران برقی، نفت، ذوب آهن، آب در کجاست؟ قدرت کارگران شرکت ها و کارخانه ها کارگران کارگری که در کارگاه ها هستند در کجاست؟ واقعیت این است که سنت های دست و پا گیر در میان ما کمونیستها و چپ ها بر جنبش کارگری سنگینی میکند و قدرت و توان چنین ادعا هایی را میگیرد و به جای آن دنباله روی از سنت های موجود و جاری در جنبش کارگری و

مشاهده کرد و میتوان شاهد بود که جنبش های دیگر از ادیخواهانه را با خود همراه کند. این نقش بعهده کمونیستهاست.

تشکل علنی و تشکل مخفی کارگران

طبقه کارگر و بویژه کمونیستها این طبقه، برای اینکه بتوانند به هر درجه ای بر تحولات سیاسی جامعه تأثیری داشته باشند باید خود را سازمان داده باشند. محل های کار و زیست و تشکل های توده ای کارگران به درجه زیادی متحد شده و نه تنها ایسن بلکه متحد نگاه داشته شوند. متشکل شدن و متحد بودن هم و غم ما کمونیستها در میان طبقه کارگر است و اهمیت آن برای ما هر روز صد چندان از روز قبل است. تحمیل تفرقه و پراکنگی، تحمیل بیکاری و محرومیت شدید بخش اعظم طبقه کارگر از امنیت شغلی و مصائب ناشی از آن، مهمترین مسایلی است که کارگران آگاه با مبارزه متشکل خود در پی خنثی کردنشان هستند. این شرایط معمولا موجب میشود که هر نوع عقب گردی را به طبقه کارگر تحمیل نکنند. وقتی بحث از تشکل کارگران است به این معنی است که کارگران در هر محل کار و زندگی و بطور علنی تشکل های توده ای شان را در هر فرصت و زمانی که مناسب میدانند قادر شوند سازمان بدهند. رهبران و سازماندهنگان این تشکل ها علنی هستند و در اتکا به قدرت سازمان یافتگی کارگران و در اتکا به نقشه که این تشکل در محل کار و زندگی کارگران دارد قادر به چنین فعالیتی خواهند بود. اعضا این تشکل ها کارگران و خانواده هایشان در محل کار و زندگی است و به این شکل با همه مصدلات و مشکلات سرکوب و استبداد مبارزه میکنند. متأسفانه و بنا به تجاری که بسیاری از فعالین کارگری در ۶ سال اخیر و از طریق سازمان دادن تشکل های خارج از محل کار و زیست داشته اند این تصور و الگوهی که در میان این بخش دامن زده اند که گویا میتوان با قیم درست کردن برای کارگران آنها را متشکل کرد. نمونه شورت در این تصور های غیر کارگری که اهداف جنبش اجتماعی موجود خودش در محل کار و زندگی قادر به تغییر زندگی و سرنوشت خود و جامعه نیست. همه جا بحث از انقلاب و تحولاتی است که بر اثر تأثیرات فیس بوک ممکن شده است. نمیتوان از نقشی که اینترنت در ارتباطاتی که ایجاد میکند منتظر کرد اما اگر برای افشار دیگر میتواند خلا پراکندگی شان را تامين کند، برای طبقه کارگر و فعالین آگاه وجود شبکه اجتماعی واقعی در کارخانه و کارگاه و محل زندگی و روابط گسترده آنها با هم میتواند مبنای این روابط باشد. فیس بوک کارگران، یعنی واقعیتهای که در زیر سقفی مشترک رهبرانشان را نمیتوان دور زد. این فعالیت برای کارگران کمونیست و هر گرایش سیاسی دیگر بسیار حیاتی است و بدون تشکلات های مخفی و کمیته های کمونیستی کارگران و هسته و حوزة های مخفی آنها داشتن برنامه

مشترک برای اتحاد بیشتر و گسترده بی شبهات به قابل شدن به این "شبکه اجتماعی" به جای روابط منطقی و طبیعی کارگران نیست. بدون تردید کارگران از همه این امکاناتی که اینترنت و دیگر وسایل ارتباط جمعی امروزی برای ایجاد کرده است استفاده میکنند و برای اهداف انقلابی که دارند هم استفاده میکنند. اما اگر فیس بوک برای جوانان و اساسا طبقه متوسط جامعه میتواند بسیار جذاب باشد و میتواند بسیار هم مؤثر باشد، برای طبقه کارگر و سازماندهی و اتحادش مطلقا نمیتوان چنین تأثیری را داشته باشد. راضی شدن به تأثیرات فیس بوک و دیگر شبکه های اجتماعی مجازی، برای ایجاد زیر زمینی مخفی و سازمانهای زیر زمین مخفی و محکم، تا تشکل های توده ای علنی اش، بشدت میتواند گمراه کننده باشد و ما کمونیستها را دقیقاً بهمین دلیل بشدت سرکوب میکنند چون میدانند چنین خاصیتی را نمیتوانیم سازمان بدهیم و بارها و بارها در ابعاد مختلف این کار را کرده ایم. کمونیستها طبقه کارگر بدون سازمان و تشکل و ایجاد اتحاد در میان رهبران مبارزات جاری کارگران در محل های کار و زیستشان قادر به انجام هیچ بهبودی برای خود و در جامعه نیستند. شبکه اجتماعی که کارگران میتوانند و باید بر آن متکی شوند شبکه گسترده ای از روابط میان کارگران و خانواده هایشان با هم است، ایجاد رابطه ای گسترده بین رهبران کارگری و تشکل های کارگری و سرایت جنبش مجمع عمومی در همه مراکز مهم کارگری در ایران است که همه ما می‌تواند در اتکا به توده کارگران و با قدرت آنها جنبش کارگری را متحول کند. فیس بوک برای کارگران مهم است اما مایه انقلاب برای هر طبقه و قشر دیگرانی باشد برای آنها نیست، تلویزیون و رادیو برای کارگران مهم است اما نمیتواند به جای سازمان و تشکل عمل کند. در چند سال گذشته و با تقویت و دامن زدن به تشکلهای فعالین کارگری، و ایجاد حزب در اتکا به کارگران، واقعی کارگران، اعتقاد و توسل به این شبکه ها و میدیا بعنوان کارهای پایه ای کمونیستها هم بیشتر نشانده شد و اینک فیس بوک و نقشی که در جامعه برای ارتباطات و خبر رسانی میتواند داشته باشد به آن افزوده شده است. فیس بوک ما کارگران، شبکه اجتماعی واقعی مان است و آن را نباید بحرکت

خلاصه اینکه:

از نظر ما طبقه کارگر و جنبش کارگری در ایران تجارب متفاوتی در مورد تشکل یابی و ایجاد سازمانهای توده ای کارگران را از سر گذرانده است. بخشی از کارگران و فعالین کارگری نیرو و توان خود را بر تقویت سنت و فعالیت گذاشتند که منجر به ایجاد شبکه ها و روابط آنها با هم شده است.

نفع این سیاست تغییر کرده است، رژیم

اسلامی چه از نظر موقعیت اقتصادی و سیاسی بین‌المللی‌اش و چه از لحاظ **سیاست اقتصادی جدید...**

مشخصات اقتصادی و سیاسی-ایدئولوژیکی خود از موقعیت بسیار نامناسبتری نسبت به رژیم سلطنتی برای عملی کردن این سیاست برخوردار است. نشانه‌های گرایش به چنین سیاستی با افت درآمد نفت در اواخر رژیم شاه و بدنبال روی کار آمدن کابینه آموزگار از همان زمان بچشم میخورد. در همان مقطع، زمان آن برای سرمایه‌داری ایران فرا رسیده بود که بدنبال صرف هزینه‌های عظیم دولتی در جهت ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی و ارتباطاتی، شکل دادن به یک طبقه کارگر صنعتی و گسترش یک بازار مصرف نسبتاً وسیع داخلی، دست سرمایه خصوصی و مکانیسم بازار را در استفاده تولیدی از این امکانات بازتر بگذارد. انقلاب ۵۷ این مرحله را در اولین قدم آن قیچی کرد. دولت رفسنجانی امروز از موضع ضعیف‌تری قصد ادامه آن روند را دارد.

۴- در بررسی نتایج و عاقبت عملی این سیاست هم به نظر من جا دارد که دو مسأله چرخش به سمت بازار و غرب از یکسو و جهت‌گیری بسوی تولید برای صدور و بااصطلاح مدل "نیک"، از سوی دیگر به تفکیک بررسی شوند. اینها الزاماً یکی نیستند و از هم نتیجه نمی‌دهند. عنصر اول در این سیاست (بازار و نزدیکی اقتصادی با غرب) خصلت فوری تر و مشخص‌تری دارد و موانع سد راه آن، برای حکومت رفسنجانی قابل عبورتر است. عنصر دوم (رشد بر مبنای صدور صنعتی-پرازمند تر و تجریدی‌تر است. موانع تحقق این الگو بنیادین‌تر، ساختاری‌تر و تاریخی‌تر است. تأثیرات عملی این دو جنبه سیاست رژیم بر شاخص‌های اقتصادی نیز یکسان نخواهد بود.

شاخص‌های اقتصادی و رفاه عمومی **کمونیسم:** تأثیر این سیاست بر شاخص‌های اصلی اقتصادی نظیر اشتغال، قیمت‌ها، حجم تولید، سطح مصرف در بازار داخلی و غیره چه خواهد بود؟ بطور کلی این سیاست با بازسازی پس از جنگ و انتظارات مردم از آن چه ارتباطی پیدا میکند و زندگی مادی و رفاهی مردم در چه جهت از این سیاست تأثیر می‌پذیرد؟

منصور حکمت: وجه عملی و مشخص این سیاست، یعنی رفع موانع اداری موجود بر سر اقتصاد بازار و تحکیم و فعال کردن رابطه اقتصادی با غرب، به تحکیم بیشتر اقتصادی در ایران میانجامد. اولین تأثیر این سیاست بکار افتادن بیشتر ظرفیت موجود و بلااستفاده واحدهای تولیدی است. این مبادی در مرحله راه اندازی اقتصاد موجود نامید. الگوی عمومی حاکم بر اقتصاد کشور لاجرم بطور عمده همان الگوی موجود خواهد بود و تغییرات فاحشی در ترکیب صنایع و موازنه بخش‌های مختلف اقتصادی در پیش نخواهد بود. سطح تولید افزایش پیدا میکند. میتوان انتظار داشت که قدر مطلق اشتغال بویژه از طریق بازگشت

به کار کارگران بیکار شده در واحدهای بزرگ صنعتی، تا حد بکار افتادن ظرفیتهای پیشین این واحدها افزایش پیدا کند. با تحرک بیشتر بازار مشاغل متفرقه‌های هم در بخش‌های دیگر، برای مثال در حمل و نقل، توزیع و فروش و سایر خدمات بوجود خواهد آمد. اما به رسیدن تولید به حد ظرفیتهای فی‌الحال موجود صنایع، همین روند محدود گسترش تولید و اشتغال هم کند خواهد شد. نرخ بیکاری در خش شهری و صنعتی به هر حال، ولو با شتابی کمتر، در این مرحله افزایش پیدا میکند، زیرا نفس اعاده ظرفیت تولید موجود برای خنثی کردن اثرات رشد جمعیت و مهاجرت از روستاها، که با تحرک اقتصادی در شهرها

شدت بیشتری خواهد گرفت، کافی نیست. در مورد روند قیمت‌ها مرحله راندانازی منطقاً باید شتاب افزایش قیمت‌ها را کمتر کند. هرچند سیاست حذف سوبسید مایحتاج عمومی و لغو هر نوع کنترل دولتی بر قیمت‌ها بلافاصله بر نرخ تورم میافزاید، اما عواملی نیز جهت کاهش روند افزایش قیمت‌ها کار میکنند. نرخ موجود برابری ریال و دلار در بازار آزاد نسبت واقعی بارآوری کار در بازار داخلی و بازار جهانی را منعکس نمی‌کند و غیرواقعی است. در صورت تحرک بازار داخلی، رفع موانع سیاسی و اداری سر راه مبادله اقتصادی ایران با غرب و شناور شدن کامل ریال، میتوان انتظار داشت ارزش ریال در نقطه‌های بالاتر از این به تعادل برسد (دلار ارزانتر بشود) و لذا واردات، اعم از مصرفی یا سرمایه‌ای، به نسبت ارزانت‌تر تمام شود. از این گذشته سطح درآمد مزد و حقوق بگیران کامیاب نمجد نگاه داشته شده و این، تقاضای مؤثر در بازار داخلی را محدود نگاه میدارد. افزایش بیش از این قیمت کالا‌های مصرفی در بازار داخلی دیر یا زود به سطح محدودیت تقاضا برخورد میکند.

در مورد انتظارات مردم از بازسازی، سران جمهوری اسلامی فی‌الحال اعلام کرده‌اند که دورنمای موجود عسرت باز هم بیشتر است و مردم نباید انتظار بهبود سطح زندگی خود را داشته باشند. راه‌اندازی اقتصاد ایران قرار است به رهبری بازار و از طریق سواور کردن فعالیت تولیدی برای تولیدکنندگان صورت بگیرد. واضح است که جزء لاینجزای این سیاست، اعمال فشار بیشتر به کارگران و مزدبگیران و مصرف‌کنندگان است.

تأثیرات درازمدت سیاست رژیم، در صورت اتخاذ عملی مدل تولید برای صادرات را رفقا بحث کرده‌اند. شخصاً تصور میکنم اتخاذ این مدل برای سرمایه داری ایران با توجه به فاکتورهای متعدد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی موجود و موانع و مشکلات بین‌المللی مهمی که بر سر راه آن وجود دارد عملی نیست و این سیاست عملاً روی کاغذ خواهد ماند.

موانع و نورتی‌های عملی سیاست اقتصادی رژیم

کمونیست: رژیم با چه موانع داخلی و بین‌المللی‌ای در اجرای سیاست اقتصادی خود روبروست؟ هم اکنون

طرح این سیاست، جدال جناح‌ها در رژیم اسلامی را شدت بخشیده است؛ این ثبات قابل پیش بینی و دست یاز سیاسی غرب در آن کشور، نه فقط سیاست دولتها و قدرتهای غربی انتقال تکنولوژی به آن کشور و تبدیل آن به یک قطب صنعتی را تشویق نمیکند، بلکه سرمایه‌های غربی بطور کلی دامنه فعالیت خود در آن کشور را محدود نگاه میدارند. کشورهایی که در اتخاذ مدل "نیک" موفق شده‌اند همه به نحوی از انحاء این خصوصیت را در خود دارند. برای مثال تعلق درازمدت کره جنوبی و تایوان به غرب از طریق جنگ (سرد و گرم) مسجّل شده است. جهان می‌داند که خروج این کشورها از حیطه نفوذ غرب و آمریکا دنیا را به کلام جنگ میکشاند و این مناطق حیاط خلوت سرمایه غربی محسوب میشوند. ایران، تنشها و تناقضات داخلی آن به کنار، به خاورمیانه تعلق دارد که آینده سیاسی کل آن، مدام که مسأله تقابل اعراب و اسرائیل از بنیاد حل نشده است، در پرده ابهام است. نه فقط ایران، بلکه هیچیک از کشورهای خاورمیانه، از نقطه نظر سرمایه صنعتی و غربی و سیاست‌گذاران مالی و صنعتی غرب کاندید تکرار مدل "نیک" نیستند. سرنوشت اقتصادی ایران و مدل اقتصادی رشد آن در چهارچوب نظام سرمایه‌داری در گرو تعیین تکلیف آینده خاورمیانه بطور کلی است. سیاست امثال رفسنجانی و نوریخ و عادل، هر قدر هم که معطوف به جلب اطمینان غرب و سرمایه غربی باشد، به سد ابهامات جهانی در مورد سرنوشت خاورمیانه برخورد می‌کند.

در صحنه داخلی موانع اتخاذ مدل "نیک" متعدّدند. من به برخی از اینها اشاره میکنم بدون آنکه واقعا بتوانم پیچیدگی مسأله را به تمامی منعکس کنم. آینده رژیم اسلامی مبهم است. اینجا دیگر مسأله به حزب الله ختم نمیشود. هر ناظر سیاسی میتوانست تشخیص دهد جزیره ثبات ادعائی شاه در حقیقت کانون تناقضات حل نشده و کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی عمیقی است که نه فقط در اقتصاد سیاسی امروز ایران ریشه دارد بلکه از کل تاریخ انکشاف سرمایه‌داری در ایران مایه میگیرد. حتی اگر دست حزب الله از دولت و مجلس و بنیادهای ریز و درشت و سپاه پاسداران هم قطع شود، هنوز کل نظام جمهوری اسلامی در انتظار جامعه ایران ماندنی محسوب نمیشود. حادثه‌ترین تقابلهای سیاسی و فکری در جامعه ایران در راه است.

سرمایه‌داری ایران فاقد ثبات سیاسی و روبنای حقوقی و اداری ادامه کار و سامان گرفته‌ای است که سرمایه‌گذاری صنعتی با افاق درازمدت در این کشور را برای سرمایه‌های بزرگ صنعتی معقول جلوه بدهد.

از سوی دیگر، هیچ کشور اسلامی و یا مسلمان نشینی تا امروز صحنه رشد

اقتصاد "نیک" نبوده است. این تصادفی نیست. توسعه سرمایه‌داری صنعتی مطوف به اقتصاد بین‌المللی، چهارچوب فکری و ایدئولوژیکی ویژه‌ای را طلب میکند. دست بازار باید

پیشرفته است. به فرض گرفته شدن کنترل درازمدت غرب و کمپانیهای بزرگ غربی بر فضای

سیاسی و اجتماعی آن است. در غیاب این ثبات قابل پیش بینی و دست یاز سیاسی غرب در آن کشور، نه فقط سیاست دولتها و قدرتهای غربی انتقال تکنولوژی به آن کشور و تبدیل آن به یک قطب صنعتی را تشویق نمیکند، بلکه سرمایه‌های غربی بطور کلی دامنه فعالیت خود در آن کشور را محدود نگاه میدارند. کشورهایی که در اتخاذ مدل "نیک" موفق شده‌اند همه به نحوی از انحاء این خصوصیت را در خود دارند. برای مثال تعلق درازمدت کره جنوبی و تایوان به غرب از طریق جنگ (سرد و گرم) مسجّل شده است. جهان می‌داند که خروج این کشورها از حیطه نفوذ غرب و آمریکا دنیا را به کلام جنگ میکشاند و این مناطق حیاط خلوت سرمایه غربی محسوب میشوند.

ایران، تنشها و تناقضات داخلی آن به کنار، به خاورمیانه تعلق دارد که آینده سیاسی کل آن، مدام که مسأله تقابل اعراب و اسرائیل از بنیاد حل نشده است، در پرده ابهام است. نه فقط ایران، بلکه هیچیک از کشورهای خاورمیانه، از نقطه نظر سرمایه صنعتی و غربی و سیاست‌گذاران مالی و صنعتی غرب کاندید تکرار مدل "نیک" نیستند. سرنوشت اقتصادی ایران و مدل اقتصادی رشد آن در چهارچوب نظام سرمایه‌داری در گرو تعیین تکلیف آینده خاورمیانه بطور کلی است. سیاست امثال رفسنجانی و نوریخ و عادل، هر قدر هم که معطوف به جلب اطمینان غرب و سرمایه غربی باشد، به سد ابهامات جهانی در مورد سرنوشت خاورمیانه برخورد می‌کند.

در صحنه داخلی موانع اتخاذ مدل "نیک" متعدّدند. من به برخی از اینها اشاره میکنم بدون آنکه واقعا بتوانم پیچیدگی مسأله را به تمامی منعکس کنم. آینده رژیم اسلامی مبهم است. اینجا دیگر مسأله به حزب الله ختم نمیشود. هر ناظر سیاسی میتوانست تشخیص دهد جزیره ثبات ادعائی شاه در حقیقت کانون تناقضات حل نشده و کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی عمیقی است که نه فقط در اقتصاد سیاسی امروز ایران ریشه دارد بلکه از کل تاریخ انکشاف سرمایه‌داری در ایران مایه میگیرد. حتی اگر دست حزب الله از دولت و مجلس و بنیادهای ریز و درشت و سپاه پاسداران هم قطع شود، هنوز کل نظام جمهوری اسلامی در انتظار جامعه ایران ماندنی محسوب نمیشود. حادثه‌ترین تقابلهای سیاسی و فکری در جامعه ایران در راه است.

سرمایه‌داری ایران فاقد ثبات سیاسی و روبنای حقوقی و اداری ادامه کار و سامان گرفته‌ای است که سرمایه‌گذاری صنعتی با افاق درازمدت در این کشور را برای سرمایه‌های بزرگ صنعتی معقول جلوه بدهد.

از سوی دیگر، هیچ کشور اسلامی و یا مسلمان نشینی تا امروز صحنه رشد

کمونیست ۱۶۲

تولید باید به بنیاد حقوقی جامعه تبدیل شده باشد. نه تنها موانع اقتصادی و اداری کهنه بلکه قالبیهای فکری و فرهنگی و ایدئولوژیک دست و پاگیر باید از سر راه بازار جارو شده باشند. تاریخ توسعه سرمایه‌داری همچنین تاریخ گسترش فردیت و انحلال نهادها و سنتهای اجتماعی‌ای است که انسانها را در مناسبات اقتصادی و نرمنها و ارزشهای اخلاقی از پیش تعیین شده محکوم نگاه میداشت. در غرب جدا کردن فرد از سنت و مذهب، همچنانکه از زمین و مناسبات ملکی پیشاسرمایه‌داری، مستقلزم جدالهای عظیم اجتماعی و فکری بوده است. اتخاذ مدل توسعه صنعتی معطوف به بازار جهانی در کشورهای مسلمان نشین، و همینطور در بازمانده‌های تمدنها و امپراتوریهای کهنه که هویت تاریخی و ملی و قومی و مذهبی تعصب آمیز و پرتنگی برای خود ساخته و پرداخته‌اند و فرد را در آن مقید کرده‌اند، بسادگی میسر نیست.

روینای فرهنگی و فکری حاکم در این کشورها به اندازه کافی برای حرکت بازار معطوف نیست. کشوری که در آن زن و مرد را در اتوبوس از هم جدا میکنند و شهروندان در مورد نحوه خوردن بستنی قیفی در ملاء عام باید از قوای رهبری تبعیت کنند بسادگی به‌صداکننده کامپیوتر و ویدئو و تانکرهای نفتکش تبدیل نمیشود.

گسترش فرهنگ صنعتی و ادغام در بازار جهانی در ایران به سد قران و شاهنامه برخورد میکند. اگر چرخش به سمت بازار و بهبود مناسبات با غرب شرط لازم راه اندازی اقتصاد سرمایه‌داری در ایران باشد، غلبه تمام مالکیت بورژوازی بر شئون مختلف جامعه و تبدیل شدن سیاست و قانون و فرهنگ و اخلاقیات و روشنفکری فردی و اجتماعی به آورده‌ها و محصولات بازار، شرط گذار سرمایه‌داری ایران به مدل توسعه بر مبنای صدور صنعتی است. دولت مستبد بورژوازی، که همانطور که ارجح آن‌ترین مینویسد نه فقط با این مدل ناسازگار نیست بلکه عملاً یک پیش شرط آن است، باید رسماً بعنوان مستخدم سرمایه خصوصی عمل کند و به این طبقه جوابی باشد. چنین شرایطی در ایران امروز وجود ندارد و بسادگی و با تصمیم مقامات دولتی نمیتواند بوجود بیاید. رابطه دولت بورژوازی و طبقه خویش، رابطه دولت و سرمایه خصوصی، درجه استحکام و ضعف قانونیت بورژوازی، امنیت ساختاری مالکیت فردی و خصوصی بر سرمایه، درجه تطبیق روبنای سیاسی و فرهنگی با نیازهای اقتصادی و غیره در جامعه در یک روند تاریخی و از طریق یک سلسله جنبشها و حرکتها اجتماعی و فکری شکل میگیرند. یک مشخصه سرمایه‌داری ایران ناتمام ماندن و نیم‌بند بودن این تحولات اجتماعی در طول قرن بیستم است. از جمله اینکه مذهب و قیود مذهبی کامیاب نقد نشده باقی مانده و حتی امروز به زور سرنیزه بر ابعاد بیشتری از این حیات اجتماعی مرمز حاکم شده است. به همین ترتیب، نبرد دائمی سرمایه به دولتی که ضعف اقتصادی سیاسی طبقه بورژوا را با اعمال قدرت

سیاسی و پلیسی جبران کند، مانع از قوام گرفتن یک ساختمان حقوقی بورژوازی مبتنی بر تقدس مالکیت خصوصی و فردی و اصالت همه جانبه بازار شده است. ممکن است گفته شود که باز گذاشتن دست بازار خود به تدریج این موانع سیاسی، اداری و فرهنگی دست و پاگیر را از سر راه آن برمیدارد و لیبرالیزه شدن اقتصادی، لیبرالیزه شدن فرهنگی و سیاسی را با خود میآورد. این امیدی است که اپوزیسیون بورژوازی - لیبرال ایران در دل میپرووراند. اما مشکل اینجاست که اولاً، بهرحال پیشروی بازار علیه نهادهای دست و پاگیر نمیتواند به شکل یک استحاله تدریجی باقی بماند و در ادامه خود بهرحال به تقابلهای سیاسی و فرهنگی جدی‌ای منجر خواهد شد که بار دیگر ثبات اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری ایران را به مخاطره میاندازد و ثانیاً، و از آن مهمتر، تضادها و تقابلهای طبقاتی در جامعه ایران فرصت فرجام تدریجی به چنین روندی نمیدهد. هر مصاف اجتماعی و فرهنگی جدی در جامعه ایران فرصت مناسبی برای اصلاحات و بطور کلی صورت مسأله را تغییر میدهد. جدال اجتماعی در ایران نمیتواند در محدوده مدل‌ها و افقهای بورژوازی باقی بماند. هر زمان تقابل درونی بورژوازی

ایران، با توجه به مناطق مستعدتری که با گشوده شدن دروازه‌های شرق و تحولات سیاسی آمریکای لاتین برای سرمایه‌گذاری غربی بوجود آمده است، سرمایه‌گذاری در ایران را برای کمپانیهای غربی در اولویت قرار نمیدهد. به این ترتیب به نظر من ایده اتخاذ مدل اقتصادی توسعه بر مبنای صادرات و مدل "نیک" برای بورژوازی ایران قابل تحقق نیست. خاصیت مطرح کردن این مدل عملاً چیزی بیشتر از کمک به کوبیدن موانع گسترش اقتصاد بازار و تسهیل نزدیکی اقتصادی و سیاسی با غرب در محدوده ساختار فعلی اقتصاد ایران نخواهد بود.

کارگران و اقتصاد جدید
کمونیسیت: سیاست اقتصادی جدید بر جنبش کارگری چه تأثیری خواهد داشت؟ مشخصاً در قبال طبقه کارگر این سیاست به چه اقدامات و روشهایی منجر میشود و عکس‌العمل طبقه کارگر به این سیاست چه باید باشد؟
منصور حکمت: مبارزه برای افزایش دستمزد، همانطور که رضا مقدم میگوید، محور اصلی صنفی‌داری کارگران در برابر وضعیت اقتصادی موجود و سیاست جدید رژیم است. تصور میکنم توجه کارگران از جبهه‌های مختلف مبارزه برای افزایش

حداقل حقوق و دستمزد، به خواست متحدکننده و کلاسیک افزایش دستمزد رژیمی که حذف رهبران کارگری از صحنه مبارزه تخصص شوم آن است، توده همبسته کارگری را قرار دهد. یک محور دیگر مبارزه کارگری مسأله بیکاری است. خود مسأله نیازی به توضیح ندارد. سیاست جدید رژیم نیز این معضل را ابقاء میکند. به نظر من طرح اتحاد کارگری علیه بیکاری، بعنوان طرفی برای مبارزه کارگر شاغل و بیکار، امروز از زمینه مناسبی برای عملی شدن برخوردار است. شرط اصلی موفقیت در این زمینه این است که کارگران بانفوذ و شناخته شده روی مسأله بیکاری دست بگذارند و ضرورت یک اقدام کارگری برای مقابله با مسأله بیکاری را مطرح کنند. به نظر من مسأله بیکاری و افزایش دستمزد مسائلی هستند که فرجه زیادی برای ابراز وجود رهبران عملی کارگری در سطح ملی و "قانونی" (یعنی حالتی که رژیم ناگزیر از تحمل اقدامات کارگری باشد) فراهم میکنند. از این بابت باید استفاده کرد.

این مصاحبه اول بار در شماره ۲۲ کمونیسیت، ارگان مرکزی حزب کمونیسیت ایران، مردادماه ۱۳۷۰ - اوت ۱۹۹۱ منتشر شده است

حادث پیدا کند، که گفتم بدون آن تغییر ریل اقتصادی سرمایه‌داری ایران ممکن نیست، تقابل مهمتر طبقاتی مهربان را به سیر توسعه سیاسی و اقتصادی ایران خواهد زد. علاوه بر این فاکتورهای بنیادی، اقتصاد معطوف به صادرات، ملزومات عملی خودش را دارد. فروش در بازار جهانی نیازمند قابلیت رقابت نه فقط از نظر قیمت بلکه از نظر مرغوبیت است. نفوذ در بازار فی‌الحال تقسیم شده ساده نیست. خدمات پس از فروش، نظیر تأمین قطعات، تعمیرات و غیره در بازار جهانی، سرمایه‌گذاریهای عظیم و فرهنگ خدمات صنعتی پیشرفته‌ای را طلب میکند. هم امروز خریداران رب گوجه ایران در شمال آفریقا از نازل بودن کیفیت بسته‌بندی آن شکایت میکنند. شبکه حمل و نقل و ارتباطات و بنادر کشور تاب همین حد از واردات و صادرات را هم ندارد. بهبود این شبکه و سایر زیرساختهای اقتصادی، بار دیگر پای دولت و هزینه دولتی را برمیاندازد و کس و قوس دولت و بخش خصوصی بر سر تخصیص منابع بالا میگردد. برای سرمایه‌داری ایران ورود به بازار جهانی بعنوان فروشنده محصولات ساخته شده اساساً از طریق شراکت با سرمایه‌های بزرگ غربی ممکن است. اما اوضاع اقتصادی موجود

حداقل حقوق و دستمزد، به خواست متحدکننده و کلاسیک افزایش دستمزد رژیمی که حذف رهبران کارگری از صحنه مبارزه تخصص شوم آن است، توده همبسته کارگری را قرار دهد. یک محور دیگر مبارزه کارگری مسأله بیکاری است. خود مسأله نیازی به توضیح ندارد. سیاست جدید رژیم نیز این معضل را ابقاء میکند. به نظر من طرح اتحاد کارگری علیه بیکاری، بعنوان طرفی برای مبارزه کارگر شاغل و بیکار، امروز از زمینه مناسبی برای عملی شدن برخوردار است. شرط اصلی موفقیت در این زمینه این است که کارگران بانفوذ و شناخته شده روی مسأله بیکاری دست بگذارند و ضرورت یک اقدام کارگری برای مقابله با مسأله بیکاری را مطرح کنند. به نظر من مسأله بیکاری و افزایش دستمزد مسائلی هستند که فرجه زیادی برای ابراز وجود رهبران عملی کارگری در سطح ملی و "قانونی" (یعنی حالتی که رژیم ناگزیر از تحمل اقدامات کارگری باشد) فراهم میکنند. از این بابت باید استفاده کرد.

مبارزه طبقاتی: پرولتاریا و بورژوازی

کمونیسیم کارگری اما فرقه مصلحین خیالپرداز و قهرمانان مشتاق نجات بشریت نیست. جامعه کمونیسیتی الگو و نسخه‌ای ساخته و پرداخته ذهن خردمندانی خیراندیش نیست. کمونیسیم کارگری جنبشی است که از بطن خود جامعه سرمایه‌داری معاصر برمیخیزد و افق و آرمانها و اعتراض بخش عظیمی از همین جامعه را منعکس میکند.

تاریخ کلیه جوامع تاکنونی تاریخ مبارزه و کشمکش طبقاتی است. جدالی بی‌وقفه، گاه آشکار و گاه پنهان، میان طبقات استثمارگر و استثمار شونده، و تحت ستم در ادوار و جوامع مختلف در جریان بوده است. این جدال طبقاتی است که منشأ اصلی تحول و تغییر در جامعه است. برخلاف جوامع پیشین که عموماً بر سلسله مراتب طبقاتی و فئودالیسم استوار بودند، جامعه مدرن سرمایه‌داری تقسیم طبقاتی را بسیار ساده کرده است. جامعه معاصر، علیرغم تنوع وسیع مشاغل و تقسیم کار گسترده، بطور کلی بر محور دو اردوگاه طبقاتی اصلی که رودرروی یکدیگر قرار گرفته‌اند سازمان یافته است: کارگران و سرمایه‌داران، پرولتاریا و بورژوازی.

تقابل این دو اردوگاه در پایه‌ای ترین سطح سرمنشأ و مبنای کلیه کشمکش‌های اقتصادی، سیاسی و حقوقی و فکری و فرهنگی متنوعی است که در جامعه معاصر در جریان است. نه فقط حیات سیاسی و اقتصادی جامعه، بلکه حتی زندگی فرهنگی و فکری و علمی انسان امروز که بظاهر قلمروهایی مستقل و ماوراء طبقاتی بنظر میرسند، مهر این صنفی‌داری محوری در جامعه مدرن سرمایه‌داری را بر خود دارند. اردوی پرولتاریا، و تحت ستم در جامعه است. اردوی بورژوازی، باز با کلیه مکاتب و احزاب سیاسی و متفکرین و شخصیت‌های رنگارنگش، خواهان حفظ ارکان وضع موجود است و در مقابل فشار آزادیخواهی و مساوات‌طلبی کارگری از نظام سرمایه‌داری و قدرت و امتیازات اقتصادی و سیاسی بورژوازی دفاع میکند.

کمونیسیم کارگری از این مبارزه طبقاتی سر بر میکند. صفی در اردوگاه پرولتاریاست. کمونیسیم کارگری جنبش انقلابی طبقه کارگر برای واژگونی نظام سرمایه‌داری و ایجاد یک جامعه نوین بدون طبقه و بدون استثمار است.

از برنامه حزب کمونیسیت کارگری ایران حکمتیست

کارگران جهان متحد شوید!



شعار "ایرانی جنس ایرانی بخر!" منعکس می‌شود، در حد حمایت از صنایع تولید کالاها، مصرفی بادوام، که خود در یک حلقه قیل شنیدنا به واردات مواد اولیه و کالاها واسطه‌های متکی بودند، باقی ماند و به یک استراتژی عمومی در کل اقتصاد تبدیل نشد.

به این ترتیب یک مسأله روشن می‌شود. درست است که سیاست اقتصادی جناح رفسنجانی یک نقطه عطف و چرخش مهم بشمار می‌آید، اما این بیش از آنکه گسستی باشد از واقعیت موجود ساختمان اقتصادی ایران، گسستی است از چهارچوب اقتصادی ادعائی حزب الله و به یک معنی پلاتفرم اقتصادی جریان ملی و اسلامی در انقلاب ۵۷.

۲- معنی واقعی و عملی این چرخش اقتصادی برای ایران هنوز در پیش گرفتن مسیر کشورهای تازه صنعتی در آسیای جنوب شرقی نیست. این می‌تواند الگویی باشد که طراحان سیاست جدید ارزی تحقق آن را بعنوان یک هدف ماکزیم در دل می‌پرووراندند، اما این جنبه مهمتر چرخش جناح رفسنجانی در این مقطع را شامل نمی‌شود. معطوف شدن به تولید برای صدور هنوز مشخصه کشورهای تازه صنعتی در بیان نمی‌گردد. مسأله بر سر تولید و صدور کالای صنعتی و گرفتن سهمی در بازار بین‌المللی کالای صنعتی است. این یعنی تغییر مکان اقتصاد یک کشور در تقسیم کار بین‌المللی. معطوف شدن به صادرات بدون داشتن امکانات مادی اقتصادی و فنی و با پیش‌شرطهای سیاسی داخلی و بین‌المللی برای ورود به عرصه رقابت صنعتی در مقیاس جهانی (که در پاسخ به سؤال سوم به آن می‌پردازم) عملاً معنایی جز تکرار داستان کهنه صدور نفت بیشتر در تلاش برای بهبود بازار صادرات سنتی بر سر سرمایه داری دولتی یا خصوصی بود و سیاست اقتصادی جدید رفسنجانی هم هنوز بیشتر در این متن اهمیت پیدا میکند تا در رابطه با مسأله خودکفایی یا تولید برای صدور. به این نکته پائین‌تر می‌پردازم.

یک مشخصه دیگر اقتصاد ایران که آن را از مدل جایگزینی واردات دور می‌کند، ضعف اتصال رو به جلو و رو به عقب در میان صنایع و بخشهای تولیدی در بازار داخلی بود، یعنی اینکه چه درصد از مصالح و ماتریال تولیدی در هر بخش از محصولات بخش دیگری تامین می‌شود و چه درصدی از محصولات هر صنعت در تولید کالای دیگری در همان بازار داخلی بکار می‌رود. مدل توسعه بر مبنای جایگزینی واردات تنها بر جایگزین کردن کالاها صرفی در بازار داخلی با محصولات ساخت داخل نیست، بلکه تغییر الگوی تولید و مصرف به نحوی است که پرسه تولید کالاها هرچه بیشتر از واردات در مراحل مختلف مستقل شود و بر شانه محصولات داخلی قرار بگیرد. جایگزینی واردات به همان درجه محدودی که در رژیم سابق وجود داشت و برای دوره‌ای در

سیاست اقتصادی جدید رژیم اسلامی

مصاحبه منصور حکمت با کمونیست شماره ۶۲ - اوت ۱۹۹۱

علل و زمینه های سیاست جدید

و نیز کاهش درآمد ارزی و قدرت خرید ایران در بازار جهانی، به سرعت به افت تولید و بیکارسازیهای وسیع در بازار داخلی منجر شد. یادآوری میکند که رژیم شاه اساساً از جانب اپوزیسیون ملی - اسلامی بخاطر سیاست "درهای باز" شنیدنا مورد انتقاد بود.

در دوره خود جمهوری اسلامی نیز مدل خودکفایی و توسعه از طریق جایگزینی واردات هرگز مینا قرار نگرفت. اصولاً بدنبال انقلاب و سپس جنگ ایران و عراق، همانطور که رضا مقدم اشاره میکند، سیاست اقتصادی رژیم اسلامی یک سیاست لحظه‌ای و فاقد الگو و معطوف به رساندن امروز به فردا بود. این درست است جناح حزب‌اللهی در رژیم، که دوره خمینی و در کابینه موسوی دست بالا داشت، از الگوی خودکفایی و انزواي تجاری سخن میگفت. اما این بحث هرگز به سطح شکل دادن به یک استراتژی توسعه اقتصادی و یک نقشه در حال پیاده شدن نرسید و بیشتر توجیه عقیدتی‌ای بود برای پذیرش انزواي تجاری‌ای که خارج از اراده رژیم به دلایل سیاسی به آن تحمیل شده بود. بعلاوه، شعارهای حزب‌الله در این جهت تنها جزء کوچکی از یک تعالیم مهمتر در زمینه اقتصادی میان جناحها بر سر سرمایه داری دولتی یا خصوصی بود و سیاست اقتصادی جدید رفسنجانی هم هنوز بیشتر در این متن اهمیت پیدا میکند تا در رابطه با مسأله خودکفایی یا تولید برای صدور. به این نکته پائین‌تر می‌پردازم.

و نیز کاهش درآمد ارزی و قدرت خرید ایران در بازار جهانی، به سرعت به افت تولید و بیکارسازیهای وسیع در بازار داخلی منجر شد. یادآوری میکند که رژیم شاه اساساً از جانب اپوزیسیون ملی - اسلامی بخاطر سیاست "درهای باز" شنیدنا مورد انتقاد بود.

و نیز کاهش درآمد ارزی و قدرت خرید ایران در بازار جهانی، به سرعت به افت تولید و بیکارسازیهای وسیع در بازار داخلی منجر شد. یادآوری میکند که رژیم شاه اساساً از جانب اپوزیسیون ملی - اسلامی بخاطر سیاست "درهای باز" شنیدنا مورد انتقاد بود.

و نیز کاهش درآمد ارزی و قدرت خرید ایران در بازار جهانی، به سرعت به افت تولید و بیکارسازیهای وسیع در بازار داخلی منجر شد. یادآوری میکند که رژیم شاه اساساً از جانب اپوزیسیون ملی - اسلامی بخاطر سیاست "درهای باز" شنیدنا مورد انتقاد بود.

و نیز کاهش درآمد ارزی و قدرت خرید ایران در بازار جهانی، به سرعت به افت تولید و بیکارسازیهای وسیع در بازار داخلی منجر شد. یادآوری میکند که رژیم شاه اساساً از جانب اپوزیسیون ملی - اسلامی بخاطر سیاست "درهای باز" شنیدنا مورد انتقاد بود.

و نیز کاهش درآمد ارزی و قدرت خرید ایران در بازار جهانی، به سرعت به افت تولید و بیکارسازیهای وسیع در بازار داخلی منجر شد. یادآوری میکند که رژیم شاه اساساً از جانب اپوزیسیون ملی - اسلامی بخاطر سیاست "درهای باز" شنیدنا مورد انتقاد بود.

و نیز کاهش درآمد ارزی و قدرت خرید ایران در بازار جهانی، به سرعت به افت تولید و بیکارسازیهای وسیع در بازار داخلی منجر شد. یادآوری میکند که رژیم شاه اساساً از جانب اپوزیسیون ملی - اسلامی بخاطر سیاست "درهای باز" شنیدنا مورد انتقاد بود.

و نیز کاهش درآمد ارزی و قدرت خرید ایران در بازار جهانی، به سرعت به افت تولید و بیکارسازیهای وسیع در بازار داخلی منجر شد. یادآوری میکند که رژیم شاه اساساً از جانب اپوزیسیون ملی - اسلامی بخاطر سیاست "درهای باز" شنیدنا مورد انتقاد بود.

و نیز کاهش درآمد ارزی و قدرت خرید ایران در بازار جهانی، به سرعت به افت تولید و بیکارسازیهای وسیع در بازار داخلی منجر شد. یادآوری میکند که رژیم شاه اساساً از جانب اپوزیسیون ملی - اسلامی بخاطر سیاست "درهای باز" شنیدنا مورد انتقاد بود.

و نیز کاهش درآمد ارزی و قدرت خرید ایران در بازار جهانی، به سرعت به افت تولید و بیکارسازیهای وسیع در بازار داخلی منجر شد. یادآوری میکند که رژیم شاه اساساً از جانب اپوزیسیون ملی - اسلامی بخاطر سیاست "درهای باز" شنیدنا مورد انتقاد بود.

و نیز کاهش درآمد ارزی و قدرت خرید ایران در بازار جهانی، به سرعت به افت تولید و بیکارسازیهای وسیع در بازار داخلی منجر شد. یادآوری میکند که رژیم شاه اساساً از جانب اپوزیسیون ملی - اسلامی بخاطر سیاست "درهای باز" شنیدنا مورد انتقاد بود.

و نیز کاهش درآمد ارزی و قدرت خرید ایران در بازار جهانی، به سرعت به افت تولید و بیکارسازیهای وسیع در بازار داخلی منجر شد. یادآوری میکند که رژیم شاه اساساً از جانب اپوزیسیون ملی - اسلامی بخاطر سیاست "درهای باز" شنیدنا مورد انتقاد بود.

و نیز کاهش درآمد ارزی و قدرت خرید ایران در بازار جهانی، به سرعت به افت تولید و بیکارسازیهای وسیع در بازار داخلی منجر شد. یادآوری میکند که رژیم شاه اساساً از جانب اپوزیسیون ملی - اسلامی بخاطر سیاست "درهای باز" شنیدنا مورد انتقاد بود.

و نیز کاهش درآمد ارزی و قدرت خرید ایران در بازار جهانی، به سرعت به افت تولید و بیکارسازیهای وسیع در بازار داخلی منجر شد. یادآوری میکند که رژیم شاه اساساً از جانب اپوزیسیون ملی - اسلامی بخاطر سیاست "درهای باز" شنیدنا مورد انتقاد بود.

و نیز کاهش درآمد ارزی و قدرت خرید ایران در بازار جهانی، به سرعت به افت تولید و بیکارسازیهای وسیع در بازار داخلی منجر شد. یادآوری میکند که رژیم شاه اساساً از جانب اپوزیسیون ملی - اسلامی بخاطر سیاست "درهای باز" شنیدنا مورد انتقاد بود.

تماس با حزب
تماس با دبیرخانه حزب کمونیست
hkkh.dabirkhane@gmail.com
رحمان حسین زاده:
husienzade_r@yahoo.com
آذرمدرسی:
00447815902237
azar.moda@gmail.com
اسدگلچینی:
00447964685574
agolchini@gmail.com
عبدالله دارابی
darabi.abe@gmail.com
خالدحاج محمدی:
khaled.hajim@gmail.com
شماره حساب بانکی حزب
کمونیست
کارگری - حکمونیست
Name: A Javadi
Bank: Nat West
Account No: ۶۵۰۴۱۲۸۳
Sort Code: ۶۰۱۵۲۰
www.hekmatist.com



نشریه ای از حزب حکمت

سردبیر این شماره:
خالد حاج محمدی
khaled.hajim@gmail.com
مواضع و تحلیل های مندرج در کمونیست الزاما مواضع و تحلیل‌های نشریه کمونیست با حزب حکمونیست نیست. مسئولیت نوشته ها بر عهده امضا کنندگان یا نویسندگان آنها است. کمونیست را بخوانید - کمونیست را به دست دوستان و آشنایان خود برسانید. کمونیست را هر چه وسیعتر توزیع کنید. با کمونیست همکاری کنید، برای کمونیست بنویسید. کمونیست مجانی است اما انتشار کمونیست به کمک مالی شما متکی است. به کمونیست کمک مالی کنید.